



د افغانستان ملي
کتابتون او اسنادونه



درخانه برادر

پناهندگان افغانستانی در ایران

آرش نصر اسفندی



هُوَ الْخَفُورُ



سرشناسه	نصراصفهانی، آرش، ۱۳۶۰ -
عنوان و نام پدیدآور	در خانه برادر: پناهندگان افغانستانی در ایران / مولف آرش نصراصفهانی.
مشخصات نشر	تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	۴۰۳ ص.: جدول، نمودار.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۴۵۲-۱۴۳-۷
یادداشت	کتابنامه.
وضعیت فهرست‌نویسی	فیبا
موضوع	پناهندگان افغانی -- ایران
موضوع	Refugees, Afghan -- Iran
موضوع	افغان‌ها -- ایران
موضوع	Afghans -- Iran
شناسه افزوده	پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
رده بندی کنگره	۹ن۹الف/۴ HV۶۴۰/۱۳۹۷
رده بندی دیویی	۸۷۰۸۰۹۵۵/۳۶۲
شماره کتابشناسی ملی	۵۲۴۹۳۴۲

ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

نویسنده: آرش نصراصفهانی

طراح جلد: مهشید آسوده‌خواه

صفحه‌آرا: وحید لنجان‌زاده

نوبت چاپ: پاییز ۱۳۹۷

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۰۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۲-۱۴۳-۷



پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۹۷

همه حقوق این اثر برای پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات محفوظ است.

در صورت تخلف، پیگرد قانونی دارد.

نشانی: تهران، پایین‌تر از میدان ولی‌عصر (عج)، خیابان دمشق، شماره ۹، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
صندوق پستی: ۶۲۷۴ - ۱۴۱۵۵. تلفن: ۸۸۹۰۲۲۱۳. دورنگار: ۸۸۸۹۳۰۷۶. Email: nashr@nicac.ac.ir

در خانه برادر

پناهندگان افغانستانی در ایران

آرش نصر اصفهانی

فرهنگ و جامعه

فهرست مطالب

پیشگفتار	۱
بخش اول: مقدمه	
فصل اول: چهار دهه میزبانی از پناهندگان و مسائل پیش رو	۹
فصل دوم: ملاحظات نظری	۴۱
بخش دوم: مروری بر چهار دهه حضور افغانستانی ها در ایران	
فصل سوم: درهای باز به روی آوارگان	۷۹
فصل چهارم: پناهندگان و سیاست بازگشت	۱۳۵
فصل پنجم: پناهندگان و سیاست ساماندهی	۱۸۳
بخش سوم: تجربه زندگی در ایران از نگاه افغانستانی ها	
فصل ششم: پیش داوری و عقاید قالبی	۲۱۱
فصل هفتم: تبعیض و خشونت در زندگی روزمره	۲۳۷
فصل هشتم: تبعیض ساختاری و ارتقای اجتماعی	۲۷۵
بخش چهارم: نتیجه گیری	
فصل نهم: تحلیلی بر وضعیت مهاجران و پناهندگان افغانستانی در ایران	۳۱۷
فصل دهم: بازنگری در سیاست های مهاجرتی	۳۵۷
منابع	۳۶۹
پیوست ها	۳۸۱

پیشگفتار

در پاییز سال ۱۳۹۲ زمانی که در شورای گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی از پروپوزال رساله دکتری‌ام در حضور اعضای هیئت‌علمی دانشکده دفاع می‌کردم با یک انتقاد مشترک از سوی اکثر حاضران جلسه مواجه شدم؛ چرا عنوان رساله‌ام را «طرد اجتماعی» پناهندگان افغانستانی در ایران نه‌تنها چندان بد نیست بلکه در طول سال‌های گذشته آن‌ها جای خود را در جامعه ایران پیدا کرده‌اند، روابط اجتماعی‌شان با مردم ایران بسیار گسترده و نزدیک شده و خدمات آموزشی و بهداشتی مورد نیازشان را هم از دولت ایران می‌گیرند. در زمان نگارش طرح تحقیق برای آنکه دلیل رویکرد خودم را نشان دهم از سه اتفاق رسانه‌ای شده در آن سال‌ها شاهد آورده بودم: ممنوعیت پیوند اعضا به اتباع افغانستانی به نقل از مؤسس یک انجمن خیریه، هشدار یکی از مسئولین نوشهر در مورد ممنوعیت این شهر برای حضور اتباع

افغانستانی به سبب توریستی بودن منطقه و همچنین نصب یک بنر در سردر یک مدرسه که نارضایتی ساکنان محلی را از ثبت نام کودکان افغانستانی در آن مدرسه نشان می داد. این ها به غیر از اطلاعات پراکنده ای بود که از مصائب زندگی به عنوان یک «افغانی» در ایران از هم دانشکده ای های افغانستانی ام گرفته بودم. این اختلاف دیدگاه در مورد وضعیت افغانستانی ها در ایران نه تنها در آن جلسه حل نشد بلکه در طول پژوهش، تا جلسه دفاع از رساله و حتی تا امروز همراه دائمی من بوده است.

در طول این سال ها در همه گفتگوهای خصوصی، نشست های علمی و حتی جلسات اداری که با موضوع افغانستانی ها حضور داشتم این دو نگاه در برابر هم قرار گرفته اند. در یک طرف مسئولان دولتی و بخشی از دانشگاهیان از کارنامه ایران در خصوص پناهندگان، پرشور دفاع کرده و در مقابل فعالان مدنی، بخشی از جامعه دانشگاهی و البته دانشجویان و فعالان مدنی افغانستانی از محرومیت های قانونی و رفتار تبعیض آمیز بخشی از جامعه محلی با اتباع افغانستانی انتقاد می کنند. هر دو طرف شواهدی هم برای مدعای خود دارند و کمتر هم پیش آمده یک طرف بتواند طرف دیگر را قانع کند. به تدریج با هر چه بیشتر شنیدن استدلال طرفین به این نتیجه رسیدم که آنچه به خصوص دانشگاهیان و مسئولان در بخش های مختلف حاکمیت را در مورد اتباع افغانستانی از هم جدا می کند، موضع آن ها نسبت به حق زندگی افغانستانی ها در ایران است. آن ها که افغانستانی ها را مهمانان موقت می دانند، مسئله را از منظر میزبانی ایران از مهمانان خارجی می بینند و از خدمات دولت ایران به آنان دفاع می کنند. برای این گروه، افغانستانی ها خارجی هایی هستند که در طول سال ها زندگی در ایران بیش از آنچه قرار بوده برخوردار باشند، به دست آورده اند. برای این گروه وضعیت عادی، عدم بهره مندی از خدمات و امکانات است و در نتیجه هر چه

فراتر از آن وجود دارد نشانی از ادغام اجتماعی آن‌ها در جامعه ایرانی است. در مقابل، آن‌ها که برای یک خانواده افغانستانی که چهل سال است در ایران زندگی می‌کند حق دائمی سکونت در ایران قائل‌اند - یا به مرز اعتقاد ندارند یا افغانستانی‌های ساکن ایران را ایرانی می‌دانند - به شکافی توجه دارند که میان حقوق این بخش از جامعه با سایر شهروندان وجود دارد. منظورم این نیست که افراد دسته اول همگی نسبت به مشکلات زندگی افغانستانی‌ها در ایران یکسره بی‌تفاوت‌اند اما در تحلیل نهایی تنها بر اساس نگرش به حق زندگی در ایران است که می‌توان تمایزی قاطع میان دو گروه قائل شد؛ اکثریت در برابر اقلیت. من خودم را متعلق به گروهی می‌دانم که معتقدند استحقاق تابعیت ایرانی - با فرض برقرار ماندن مرزهای ملی - نه صرفاً در تبار پدیری بلکه در تعهد هر فرد ساکن این سرزمین به خیر جمعی ساکنان آن بنیان دارد. می‌پذیرم که این جهت‌گیری عاری از ارزش‌های شخصی من نیست اما واقعیت‌های جمعیت شناختی، اجتماعی و اقتصادی هم همگی حاکی از لزوم به رسمیت شناختن این حق است.

کتاب پیش رو نسخه‌ای تغییر یافته و محافظه‌کارانه از رساله دکتری من است. هدف اصلی رساله و البته این کتاب این است که نشان دهد چرا ایران همچنان برای افغانستانی‌ها «خانه بردار» است و خانه خودشان نشده است؛ چرا هنوز مهمان‌اند و به‌عنوان صاحب‌خانه پذیرفته نمی‌شوند و مهم‌تر اینکه اصرار بر مهمان بودن افغانستانی‌ها منافع چه کسانی را تأمین می‌کند. پاسخ‌م در انتهای پژوهش به این پرسش‌ها نیز همانند طرح مسئله‌ام در زمان تصویب رساله مخالفان سرسختی هم دارد. در رساله‌ام نشان دادم که وضعیت پناهندگان افغانستانی در ایران همانند بسیاری مهاجران در سراسر جهان ذیل مفهوم نژادپرستی قابل توضیح است؛ گزاره‌ای که به مذاق بسیاری خوش نیامد. مخالفت‌ها بیشتر بر این پایه بود که (۱) نژادپرستی مفهومی است که تنها در غرب

کاربرد دارد (۲) جامعه ایران به لحاظ تاریخی و شرایط اجتماعی ماهیتی متفاوت از سایر ملل جهان دارد و نوع روابط ایرانیان با بیگانه از جنس همزیستی و آشتی بوده است. با هر دو نظر همواره مخالف بوده‌ام. حتی مروری اجمالی بر کاربرد مفهوم نژادپرستی در مطالعات نظری و تجربی دنیا نشان می‌دهد که نژادپرستی مفهومی عام با مصادیق متعدد خاص و تاریخی است. به همین سبب یک نوع نژادپرستی واحد در دنیا وجود ندارد و به اشکال گوناگونی در موقعیت‌های مختلف رخ می‌دهد و در نتیجه به لحاظ نظری مانعی در به کار بردن این مفهوم در صورت توجیه مستدل وجود ندارد. توجیه مخالفانی که به استدلال دوم متوسل می‌شوند به مراتب دشوارتر است. نگرشی که تاریخ و فرهنگ خود را یکسره مبتنی بر خیر مطلق، عام‌ترین ارزش‌های انسانی و اخلاقی بنا می‌کند، سخت می‌پذیرد گرفتار همان نقایصی است که بسیاری دیگر از مردم جهان به آن دچارند. شواهد متعدد نشان می‌دهند وضعیت اتباع افغانستانی در ایران در جهاتی حتی بدتر از وضعیت مهاجران خارجی یا اقلیت‌های نژادی- قومی در کشورهای غربی است و انکار آن چیزی جز نادیده گرفتن واقعیت‌های عینی در پناه تمنای مفاهیم بومی نیست. امتناع از صورت‌بندی وضعیت افغانستانی ذیل مفهوم نژادپرستی بیش از هر چیز در خدمت یک ایدئولوژی ضد افغانستانی است که نابرابری و تبعیض علیه این گروه را مشروعیت می‌بخشد و متأسفانه بخشی از جامعه دانشگاهی ایران را هم با خود همراه کرده است.

کتابی که در دست دارید از چهار بخش اصلی تشکیل شده که هر بخش دو یا سه فصل را در بر دارد. در بخش اول، فصل نخست به کلیات مسئله مورد بررسی می‌پردازد و فصل دوم به برخی مفاهیم و نظریه‌های اصلی مرتبط با موضوع اختصاص دارد. در فصل دوم مفهوم ادغام اجتماعی و مفاهیم مشابه آن توضیح داده شده و سپس برخی نظریه‌های توضیح‌دهنده سیاست‌های کنترل مهاجرت در کشورها

بیان خواهند شد. بخش دوم کتاب که از سه فصل تشکیل شده به مرور سیاست‌های دولت در قبال مهاجران و پناهندگان افغانستانی در طی چهار دهه گذشته می‌پردازد. براساس مطالعات اسنادی انجام شده این بازه زمانی به سه دوره مشخص تقسیم شده و هر دوره براساس رویدادهای مهم تاریخی و سیاست و قوانین موجود در بستر تحولات کلی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران توضیح داده می‌شود. هر یک از این دوره‌ها در یک فصل مجزا مورد بررسی قرار گرفته و تطور سیاست‌ها و قوانین مربوط به پناهندگان و مهاجران افغانستانی را واری و منطق پس آن را در چارچوب مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی روشن می‌کند. بخش سوم کتاب به تجربه زندگی مهاجران و پناهندگان افغانستانی می‌پردازد و در سه فصل مجزا تلاش می‌کند زندگی در ایران را از نگاه برخی مهاجران افغانستانی توصیف کند. در این سه فصل نشان داده می‌شود که مهاجران و پناهندگان افغانستانی خود را در نظام اجتماعی در چه جایگاهی می‌بینند و محدودیت‌ها و موانع قانونی چه شکلی از زندگی را برایشان رقم زده است. در نهایت بخش چهارم این کتاب از دو فصل، که فصل نهم به جمع‌بندی یافته‌ها و تحلیلی بر موانع ادغام اجتماعی مهاجران و پناهندگان افغانستانی می‌پردازد و فصل دهم به امکان‌های موجود برای خروج از وضعیت کنونی و بازنگری در سیاست‌ها و قوانین اختصاص دارد. این بخش نشان خواهد داد که منافع نیروهای اجتماعی اصلی در این میدان، امکان تغییر را دشوار ساخته و تغییر در این وضعیت مستلزم طرح مسئله در عرصه عمومی و فعال کردن یک نیروی اجتماعی برابری خواه و ضدتبعیض برای اصلاح قوانین و رویه‌های موجود است.

نگارش رساله و البته این کتاب جز با کمک و همراهی بسیاری از اساتید و دوستانم میسر نبود. مجید محمدی و سید نادر موسوی نقش مهمی در ارتباط من با جامعه افغانستانی‌های ساکن تهران و ایجاد

اعتماد و انتقال تجربه زندگی این گروه داشتند و باید صمیمانه از آنها تشکر کنم. از اساتید گرانقدر حسن حسینی، تقی آزاد ارمکی و سعید معیدفر، یوسف ابادری، پرویز پیران، محمدرضا تاجیک و عبدالعلی رضایی به خاطر رهنمودهای ارزشمندشان در طول پژوهش ممنونم. از استاد گرامی محسن گودرزی بسیار سپاسگزارم که همواره از ایشان یاد گرفتم و راهنمایی و کمک‌های بی‌دریغ ایشان در فرایند این پژوهش نیز همراه من بود. از دکتر جوادی‌یگانه رئیس پیشین و دکتر سلگی ریاست محترم پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات و سرکار خانم زادقناد برای انتشار این کتاب تشکر می‌کنم. بدون تشویق و حمایت محمد روزخوش این کتاب نوشته نمی‌شد. از او سپاسگزارم که صبورانه متن نهایی را خواند و بسیاری از ابهام‌ها و ایرادهای آن را گوشزد کرد. امیدوارم این کتاب بتواند نقشی هر چند کوچک در کاهش رنج افغانستانی‌های ساکن ایران ایفا کند.

بخش اول: مقدمه

بخش پیش رو از دو فصل تشکیل شده که در فصل اول صورت بندی این کتاب از مسئله پناهندگان و مهاجران افغانستانی طرح می شود و فصل دوم به موضع نظری اتخاذ شده برای تحلیل موضوع و پاسخ به پرسش های طرح شده در فصل اول می پردازد. در فصل نخست توصیفی اجمالی از وضعیت پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران ارائه شده و بر اساس آن لزوم تجدیدنظر در رویکردها، سیاست ها و به طور کلی مواجهه جامعه ایران با پناهندگان افغانستانی نشان داده می شود. این ضرورت با ارجاع به مطالعات انجام شده و اطلاعات و آمار موجود از این گروه در کشور و بر اساس واقعیت های جمعیتی شناختی و اجتماعی توجیه شده و نشان داده می شود تداوم سیاست های کنونی و عدم انعطاف در پذیرش مهاجران خارجی چگونه می تواند منافع عمومی در جامعه را به مخاطره اندازد. سپس در فصل دوم به برخی ملاحظات نظری و مفهومی پرداخته می شود که رویکرد کلی کتاب به

موضوع را روشن می‌سازد. موضوع پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران از دریچه‌های نظری متعددی مطالعه شده‌اند لیکن به نظر می‌رسد هیچ‌یک تاکنون نتوانسته‌اند تبیینی از علل عدم پذیرش این جمعیت در ایران و بیگانه تلقی شدن آن‌ها علیرغم مشابهت‌های فرهنگی و قدمت حضور در ایران ارائه کنند. مرور رویکردهای نظری و مطالعات تجربی در حوزه مهاجرت و به‌ویژه خصومت‌های قومی/نژادی میان ساکنان محلی و مهاجران خارجی، ابزارهای مفهومی مناسبی در اختیار می‌گذارد که می‌توان به کمک آن‌ها صورت‌بندی نظری درستی از پدیده مورد مطالعه ارائه کرد و اشکال گوناگون محرومیت، تبعیض و خشونت علیه افغانستانی‌ها در ایران را تبیین کرد.

فصل اول: چهار دهه میزبانی از پناهندگان و مسائل پیش رو

قوانین و سیاست‌های مهاجرتی در اغلب کشورهای مهاجرپذیر یکی از مسائل مهم اجتماعی هم برای سیاست‌گذاران و هم برای افکار عمومی است. در بسیاری از رقابت‌های انتخاباتی در این کشورها، موضوع مهاجران خارجی یا قوانین مربوط به پذیرش پناهنده یکی از مؤلفه‌های اصلی اختلاف گروه‌های سیاسی است. مسئله مهاجران خارجی از یک‌سو با مسائل اقتصادی در کشورهای میزبان پیوند می‌خورد و از سوی دیگر موضوع تفاوت‌ها و حتی تضادهای فرهنگی را به میان آورده و به همین سبب تمام وجوه حیات اجتماعی در آن کشور را درگیر می‌کند. یکی از دلایل قدرت گرفتن احزاب راست‌گرای افراطی در کشورهای صنعتی را در سال‌های اخیر می‌توان همین حساسیت‌های عمومی نسبت به ابعاد مختلف پدیده مهاجرت دانست. حجم گسترده مطالعات علمی در شاخه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی

در مورد مسئله مهاجرت، اثرات آن بر جامعه میزبان و چگونگی پذیرش و انطباق مهاجران نشان دیگری از اهمیت موضوع مهاجرت در جهان امروز است. در ایران، مسئله مهاجرت با حضور پناهندگان و مهاجران افغانستانی و در مقیاس بسیار کوچک تر اتباع عراقی و پاکستانی پیوند خورده است. حضور چند میلیون نفری این مهاجران خارجی در طی چهار دهه گذشته - ۳ تا ۴ درصد کل جمعیت کشور - سبب شده است تا این پدیده به یکی از مسائل مهم اجتماعی ایران بدل شود. در این فصل با ارائه تصویری اولیه از موقعیت کنونی نشان داده می شود که چرا توجه به وضعیت زندگی این جمعیت در ایران و بازنگری در سیاست های مهاجرتی و تابعیتی کشور ضروری است.

تصویری کلی از وضعیت موجود

گزارشی که در شماره ۱۰۸ مجله پناهندگان کمیساریای عالی امور پناهندگان در سال ۱۹۹۷ منتشر شد^۱، از یک «شگفتی ایرانی» سخن می گوید. به اعتقاد نویسنده این گزارش، اگرچه ایران کشوری «منزوی و کمتر شناخته شده» به نظر می رسد از جمله سخاوتمندترین کشورهای جهان در میزبانی از پناهندگان است؛ زیرا برخلاف بسیاری کشورهای دیگر به افغانستانی ها اجازه داده است در جوامع محلی ساکن شوند و آن ها را مجبور به اسکان در اردوگاه ها نکرده است. جمعیتی که با شروع جنگ و ناآرامی در افغانستان به دنبال کودتای سال ۱۳۵۷ و روی کار آمدن حزب دمکراتیک افغانستان و سپس اشغال افغانستان توسط شوروی از سال ۱۳۵۸ به سمت ایران روانه شد، از همان ابتدا اجازه یافت تا در شهرها و روستاهای ایران سکنی گزینند، جذب بازار کار شود و تا بهبود شرایط افغانستان در ایران زندگی کند. این جمعیت که اغلب از مناطق روستایی به ایران آمده بود، عمدتاً به عنوان کارگر ساده

1. RefugeesMagazine issue 108 (1997) Afghanistan : the unending crisis - An Iranian Surprise

شهری و روستایی در پایین‌ترین لایه طبقه کارگر ایران جای گرفت. در طول دهه ۱۳۶۰ ایران با اینکه خود درگیر جنگ با عراق بود و بخش زیادی از منابعش صرف تدارکات جنگ و تأمین مایحتاج عمومی مردم و آوارگان داخلی ایران می‌شد، اما با تمام مشکلات به شهادت ناظران خارجی برای آوارگان افغانستانی در دورانی سخت میزبانی شایسته بود. حضور پناهندگان افغانستانی^۱ در ایران امری موقت تصور می‌شد که با پایان جنگ و ناآرامی و با بازگشت همه آن‌ها به کشورشان پایان می‌پذیرد اما واقعیت‌های عینی سرنوشت دیگری را رقم زد. مجموعه‌ای از رویدادهای پیاپی در افغانستان عملاً هیچ‌گاه شرایطی را فراهم نکرد که همه پناهندگان افغانستانی بازگشت به کشورشان را به ماندن در ایران ترجیح دهند. خروج نیروهای خارجی و سقوط دولت نجیب‌الله در ابتدای دهه ۱۳۷۰ فرصتی برای بازگشت به نظر می‌رسید اما شروع جنگ داخلی میان گروه‌های افغانستانی به مانعی برای بازگشت بدل شد. نتیجه جنگ‌های داخلی، ظهور طالبان در اواسط دهه ۱۳۷۰ بود که خود عامل توقف بازگشت مهاجران و محرکی برای مهاجرت‌های بیشتر به ایران شد. حتی پس از سقوط طالبان هم که تصور می‌شد دیگر مانعی برای بازگشت وجود ندارد و حضور ناتو خوش‌بینی‌هایی در مورد توسعه افغانستان ایجاد کرده بود، خشک‌سالی، مشکلات اقتصادی و

۱. در ادبیات رسمی ایران برای اشاره به مهاجران و پناهندگانی که از کشور افغانستان به ایران آمده‌اند از اصطلاحاتی چون افغان یا افغانه استفاده می‌شود. در گفتار محاوره‌ای عبارت غالب، «افغانی» است که عمومیت دارد و حتی در مواردی در گفتار رسمی هم به کار می‌رود. در مورد اینکه عبارت درست برای نام بردن از کسانی که تبارشان متعلق به سرزمینی است که امروز افغانستان نامیده می‌شود هم در داخل افغانستان و هم بیرون از افغانستان اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. در ایران، گروهی کاربرد واژه افغانی را توهین‌آمیز می‌دانند و ترجیح می‌دهند از اصلاح افغانستانی استفاده شود. در این کتاب، برای اشاره به آن کسانی که بر اساس مدارک رسمی هویتی تبعه کشور افغانستان محسوب می‌شوند از عبارت افغانستانی استفاده می‌شود. گرچه شاید برای گروه اصلی مورد بررسی در این کتاب یعنی مهاجران با سابقه طولانی زندگی در ایران، اصلاح افغانستانی-ایرانی به سیاق شهروندان با تبار خارجی در بسیاری کشورها دقیق‌تر باشد.

نامنی عملاً سبب شد تا بخشی از پناهندگان افغانستان تمایلی به ترک ایران نداشته باشند.

اسکان جمعیت چندمیلیونی پناهندگان و مهاجران افغانستانی در چهار دهه گذشته، ایران را در زمره پناهنده‌پذیرترین کشورهای جهان قرار داده است. در طول این مدت دولت ایران امکان دسترسی پناهندگان و مهاجران قانونی به امکانات و خدمات را هر چند با محدودیت‌هایی فراهم کرده است. عدم اسکان در اردوگاه‌های مرزی - برخلاف همسایه دیگر افغانستان یعنی پاکستان - و امکان دسترسی به بازار کار و استفاده از خدمات آموزشی و درمانی در شهرها و روستاهای کشور از جمله مواردی است که از آن به‌عنوان نشانه‌ای از میزبانی سخاوتمندانه ایران نام برده می‌شود و از این جهت کارنامه ایران در میزبانی از پناهندگان درخشان توصیف می‌شود. ویژگی متمایز حضور پناهندگان در ایران گسیل یکباره جمعیت میلیونی آن‌ها به دنبال باز شدن مرزها در طی چند سال و شیوه اسکان آن‌ها در ایران است. همین مقیاس بزرگ جمعیت ورودی پناهنده سبب شده است تا مدیریت این جمعیت در ایران با دیگر کشورهای جهان به‌ویژه آن‌هایی که سیاست‌های رسمی پذیرش پناهنده دارند متفاوت باشد. درحالی‌که بسیاری کشورهای پناهنده‌پذیر سالانه جمعیتی حداکثر چند ده هزار نفری را به عنوان پناهنده در خاک خود اسکان می‌دهند، ایران با سیل جمعیت آوارگان جنگی در مدت زمان کوتاه مواجه بود و در نتیجه امکان چندان برای کنترل وضعیت مطابق با آنچه سایر کشورها اعمال می‌کنند، نداشت.

به دنبال مسائلی که با این شیوه از ورود پناهندگان به ایران شکل گرفت، از ابتدای دهه ۱۳۷۰ ورود پناهندگان از مرزهای شرقی محدود شد و از این پس محور اصلی سیاست‌های مهاجرتی دولت بر ترغیب پناهندگان ساکن کشور به بازگشت و کنترل و مدیریت این جمعیت در داخل بنا شد. از آن زمان محدود شدن بهره‌مندی پناهندگان و مهاجرین

افغانستانی از برخی خدمات و امکانات اولیه از یک سو و جلوگیری از مهاجرت‌های بیشتر و ترغیب پناهندگان و مهاجران به بازگشت به افغانستان از سوی دیگر محورهای اصلی سیاست‌های مهاجرتی ایران بوده است. این سیاست‌ها اگرچه با هدف کنترل مهاجرت طراحی شد اما به سبب عدم بازگشت همه مهاجران افغانستانی، پیامدهای ناخواسته‌ای به همراه داشت که خود به مسئله‌ای اجتماعی در ایران بدل شده است. مسئله اینجاست که تداوم حضور پناهندگان و مهاجران به‌عنوان اتباع خارجی، در شرایطی که اغلب قوانین و سیاست‌ها در ایران به‌منظور ترغیب آن‌ها به بازگشت طراحی شده، در گذر زمان به شکل‌گیری جمعیتی از شهروندان در کشور منجر شده است که در قیاس با ایرانیان از حقوق کمتری برخوردارند. گروهی از «اتباع بیگانه» که به سبب برخوردار نبودن از حق زندگی دائمی در کشور، تنها به‌عنوان کارگر ساده خارجی به رسمیت شناخته می‌شوند و امکان ارتقای اجتماعی آن‌ها به سبب موانع قانونی مختلف محدود است. ممنوعیت و محدودیت قانونی در انتخاب شغل، محل زندگی، سفر داخلی و خارجی، ممنوعیت ازدواج با ایرانیان، برخوردار نبودن از حق مالکیت و محرومیت از بخش زیادی از یارانه‌های غذایی، بهداشتی، آموزشی سرجمع مجموعه‌ای قدرتمند از قوانین را شکل می‌دهد که مرزهای این گروه «غیرخودی» را به‌طور قانونی تحکیم کرده و دائماً اصل موقتی بودن و عدم تعلق آن‌ها به جغرافیای ایران را تثبیت می‌کند. به‌علاوه مسدود بودن امکان دریافت تابعیت سیاسی ایران حتی برای نسل‌های بعدی آنان نیز سبب می‌شود تا این محدودیت‌ها نسل به نسل منتقل شده و امکان جذب کامل آن‌ها در بدنه جامعه ایران مسدود باشد.

نکته اساسی در اینجا پرداختن به همین پیامدهای ناخواسته سیاست‌ها و توجه به تغییر ماهیت مسئله در طی چهار دهه گذشته است. طولانی شدن زندگی افغانستانی‌ها در ایران به دنبال خود تغییراتی اساسی

در ویژگی‌های اجتماعی و جمعیتی مهاجران و پناهندگان افغانستانی نسبت به سال‌های اولیه به وجود آورده و به همین سبب ضروری است تداوم سیاست‌های گذشته با در نظر گرفتن واقعیت‌های کنونی و در چارچوب کلی منافع عمومی بازبینی اساسی شود. براساس آمار سرشماری ۱۳۹۵ که جمعیت اتباع افغانستانی ثبت شده در ایران - به غیر از جمعیت مهاجران غیرقانونی - را نشان می‌دهد، ۷۴/۹ درصد از افغانستانی‌ها کمتر از ۳۵ سال سن دارند که نشان‌دهنده جوان بودن جمعیت افغانستانی‌هاست. اطلاعات مربوط به محل تولد در سرشماری ۱۳۹۵ هم نشان می‌دهد ۵۴/۲ درصد از این جمعیت در ایران به دنیا آمده‌اند (صادقی و شوازی، ۱۳۹۴). در نتیجه یکی از مهم‌ترین تحولات در مورد مهاجران و پناهندگان افغانستانی، ظهور نسل جدیدی است که بر خلاف والدین خود در ایران به دنیا آمده و رشد کرده است. این نسل تحت تأثیر آنچه هودفر (۲۰۰۷) جنبش تحصیل می‌نامد، در مدارس ایران آموزش دیده و در فضای ایران مراحل جامعه‌پذیری را طی کرده و با محیط افغانستان نیز بیگانه است (شوازی و همکاران، ۲۰۱۲).

به این ترتیب، علاوه بر پیوندهای مادی و معنوی که مهاجران و پناهندگان افغانستانی را در ایران ماندگار کرده، ظهور نسل جدید آن‌ها با شیوه جامعه‌پذیری و سطح انتظارات متفاوت و قطع ارتباط با کشور افغانستان نیز احتمال بازگشت آن‌ها را کاهش داده است. این جمعیت جدید با ارزش‌ها و الگوهای رفتاری محل زندگی‌اش رشد پیدا کرده و به دنبال دستیابی به حقوق اجتماعی، به رسمیت شناخته شدن و ارتقای اجتماعی است. اگر نسل اول اتباع افغانستانی موقعیت کنونی خود را با شرایط خود در زمان جنگ در افغانستان مقایسه می‌کنند، برای این نسل جدید، مرجع مقایسه نه افغانستان - که بسیاری‌شان شناختی از آن ندارند - بلکه شرایط همسالان ایرانی خود و همچنین پناهندگان و مهاجران در کشورهای دیگر است. اگر سیاست ارائه حداقل امکانات

و خدمات ضروری زندگی، جوابگوی نسل اول پناهندگان افغانستانی به ایران بوده است اما تداوم آن با ظهور نسل جدید، به سادگی ممکن نیست. به علاوه دغدغه‌های مربوط به تحصیل و اشتغال جوانان نیز به نسل اول منتقل شده و آن‌ها نیز امروز انتظارات بیشتری از دولت ایران دارند. سؤال اینجاست که این نسل جدید متولد شده در ایران را تا چه زمان می‌توان به همین شکل بلا تکلیف و معلق به عنوان یک گروه خارجی ساکن در ایران نگه داشت.

نگاه دقیق به وضعیت کنونی نشان می‌دهد زمان آن رسیده که قوانین مرتبط با مهاجرت، پناهندگی و اعطای تابعیت با توجه به واقعیت‌های موجود بازبینی شود. قوانین مرتبط با تابعیت در ایران منطبق با ویژگی‌های جهان جدید و گسترش روزافزون جابه‌جایی جمعیت و ارتباطات بین‌المللی نیست و اصرار بر انتقال تابعیت از طریق پدر و به رسمیت شناخته نشدن تابعیت دوگانه به شکل‌گیری جمعیتی معلق در کشور منجر شده که علاوه بر مغایرت با اصول انسانی می‌تواند تهدیدی جدی برای منافع ملی باشد. وضعیت امروز پناهندگان و مهاجران افغانستانی و همین‌طور کودکان متولد از مادران ایرانی و پدر افغانستانی ساکن ایران فرصتی برای طرح این مسئله در عرصه عمومی و سیاست‌گذاری است تا بتوان راهی برای حل مسئله براساس قوانین و رویه‌های مشخص و در چارچوب منافع جمعی پیدا کرد. اما همان‌طور که تجربه چندباره مطرح‌شدن موضوع اعطای تابعیت به فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان افغانستانی در مجلس در طی سال‌های اخیر (و شکست آن در هر نوبت) نشان می‌دهد، حل مسئله و تغییر در سیاست‌های مهاجرتی و تابعیتی با موانعی جدی روبروست. شناخت این موانع موضوع اصلی این کتاب است. وضعیت پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران و موانع ادغام اجتماعی آن‌ها را باید با در نظر گرفتن نیروهای اجتماعی اصلی و منافع آن‌ها در نظام اجتماعی

ایران بررسی کرد تا بتوان براساس شناخت دقیق موقعیت کنونی و آرایش نیروها، روزنه‌هایی برای خروج از این ظاهراً بن‌بست پیدا کرد. هدف این کتاب تلاش برای فهم بهتر وضعیت کنونی مهاجران و پناهندگان افغانستانی در ایران و موانع ادغام اجتماعی آن‌ها در جامعه ایران است. در گام اول برای ایجاد تصویری از موقعیت کنونی پناهندگان و مهاجران افغانستانی در نظام اجتماعی ایران، سیاست‌های اصلی دولت ایران در طول چهار دهه گذشته در خصوص این جمعیت بررسی و نشان داده می‌شود چگونه در یک فرایند تاریخی وضعیت کنونی پناهندگان و مهاجران افغانستانی در بستر تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران شکل گرفته است. تبیین اقتصاد سیاسی پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران می‌تواند بخش مهمی از دلایل به حاشیه رانده شدن این جمعیت و عدم ادغام اجتماعی آن‌ها را توضیح دهد. با این بررسی می‌توان نشان داد که چگونه کارگر افغانستانی با کمترین دستمزد و حداقل حقوق کار در خدمت اقتصاد و انباشت سرمایه قرار می‌گیرد و چگونه سیاست‌های رسمی دولت‌های مختلف پس از انقلاب برای ایجاد توازن میان منافع کارگران و کارفرمایان ایرانی، سازوکاری قدرتمند برای جلوگیری از ادغام اجتماعی این جمعیت در بدنه جامعه را شکل داده است.

علاوه بر مرور سیاست‌های رسمی، توجه به تجربه اتباع افغانستانی ساکن در ایران می‌تواند هم لایه‌ای دیگر از موانع و محدودیت‌ها را آشکار کند. همان‌طور که گفته شد سیاست‌های و قوانین موجود که به‌منظور جلوگیری از مهاجرت‌های بیشتر و ترغیب مهاجران کنونی به بازگشت تدوین شده، سبب شده است تا اتباع افغانستانی ساکن ایران به‌رغم چند دهه زندگی در ایران از حقوق کامل شهروندی برخوردار نباشند. قرار گرفتن در این موقعیت اجتماعی در جامعه ایران و تجربه زندگی روزمره به عنوان یک پناهنده افغانستانی در ایران چندان مورد

توجه مطالعات علمی قرار نگرفته است. شناخت تجربه این جمعیت از زندگی در این وضعیت و توجه به انتظارات و نارضایتی‌های آن‌ها می‌تواند نقش مهمی در افزایش آگاهی عمومی نسبت به این مسئله و اثرگذاری بر شرایط زیست آنان داشته باشد. به‌علاوه تجربه زندگی افغانستانی‌ها در ایران می‌تواند تصویری از تعاملات اجتماعی روزمره آنان در شهرها و محله‌های ایران و نوع رفتار ساکنان بومی با مهاجران افغانستانی را نشان دهد که ویژگی برجسته آن رفتار تبعیض‌آمیز و بدرفتاری گروهی از ایرانیان است. پهلوان (۱۳۶۸) در یکی از اولین مطالعات به نقل از یک پناهنده افغانستانی از «خوارنگری» ایرانیان نسبت به پناهندگان افغانستانی می‌گوید و مونسوتی^۱ (۲۰۰۵) هم که تحقیقات گسترده‌ای در مورد زندگی هزاره‌ها انجام داده است از تحقیر و خصومت آشکار بخشی از ایرانیان نسبت به افغانستانی‌ها سخن می‌گوید. بدین سان، افزون بر تحلیل سیاست‌ها و رویه‌های کلان، برای آنکه تصویری جامع‌تر به دست دهیم بازخوانی تجربه افغانستانی‌ها از زندگی در ایران نیز ضروری است.

باید بر این نکته تأکید کرد که مهاجران و پناهندگان افغانستانی در ایران یک گروه همگن نیستند. این جمعیت از منظر مشخصات قومی، مذهبی، سابقه سکونت، وضعیت حقوقی و ارتباط با افغانستان متشکل از گروه‌های متنوع است و هر بخش نیز مسائل مختص به خود را دارد. وضعیت یک خانواده پناهنده شیعه که بیش از سی سال است در مشهد زندگی می‌کند با کارگر فصلی پشتون که شش ماه از سال به‌طور غیرقانونی در باغ‌های اطراف شهر دماوند در استان تهران کار می‌کند بسیار متفاوت است. سیاست‌گذاری در مورد این دو گروه نیز متفاوت خواهد بود، گرچه تغییر در یک بخش می‌تواند بر بخش دیگر نیز اثرگذار باشد. در این کتاب تمرکز اصلی بر گروه‌هایی است که

عموماً به صورت خانوادگی ساکن ایران هستند و به طور خاص تأکید بر نسل دوم و سوم پناهندگان است که در ایران به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند. گروهی که خواهان به رسمیت شناخته شدن، دریافت تابعیت (مضاعف) ایرانی و/یا برخورداری از حقوق کامل شهروندی هستند. به این ترتیب، این کتاب از یک سو می‌کوشد عوامل و زمینه‌هایی را برجسته سازد که طی چهار دهه گذشته سرنوشت مهاجران افغانستانی را رقم زده‌اند و از جانب دیگر در پی بازخوانی تجربه زیسته آنان در متن این تحولات است. ترکیب این دو سطح از داده‌ها می‌تواند ابعاد مختلف پدیده را روشن سازد و امکان‌های موجود برای تغییر رویه‌ها و اصلاح سیاست‌های کلان را نشان دهد.

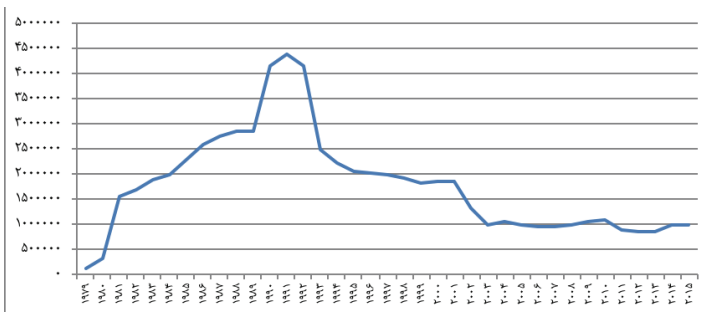
نگاهی به آمار

برای مطالعه پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران، اولین گام نگاهی به آمار جمعیت این گروه در ایران و تحولات آن است. نخست بهتر است وضعیت ایران از جهت پذیرش پناهندگان در میان کشورهای مختلف بررسی شود. براساس گزارش کمیساریای عالی پناهندگان جهان (UNHCR)، تا پایان سال ۱۳۹۳ حدود ۱۴/۴ میلیون پناهنده در این کمیساریا ثبت شده‌اند. براساس این گزارش ترکیه با ۱/۵۹ میلیون نفر بیشترین پناهنده در خود جای داده است و ایران با ۹۸۲ هزار نفر - پس از پاکستان و لبنان- در جایگاه چهارم کشورهای پناهنده‌پذیر جهان قرار دارد. تا قبل از شروع بحران سوریه که سبب افزایش شدید تعداد مهاجران در ترکیه شد، ایران و پاکستان پناهنده‌پذیرترین کشورهای جهان بودند؛ از سال ۱۳۵۸ که جریان خروج آوارگان از افغانستان آغاز شد، ایران و پاکستان در ۳۳ سال از ۳۶ سال گذشته، همواره در ردیف اول و دوم کشورهای میزبان پناهنده قرار داشته‌اند. پاکستان برای ۲۲ سال (از جمله ۱۱ سال اخیر) و ایران برای ۱۱ سال

فصل اول: چهار دهه میزبانی از پناهندگان و مسائل پیش رو | ۱۹

در ردیف اول کشورهای میزبان پناهنده بوده‌اند. از سوی دیگر براساس آمار کمیساریا در سال ۱۳۹۳ حدود ۲/۵۹ میلیون پناهنده ثبت شده افغانستانی در ۹۲ کشور جهان زندگی می‌کنند که حدود ۹۵ درصد از آنان ساکن دو کشور پاکستان و ایران هستند.

اما در سه دهه گذشته، ایران تنها میزبان پناهندگان افغانستانی نبود، بلکه از سمت غرب نیز با پناهندگان عراقی مواجه بود. در پایان جنگ ایران و عراق، تعداد پناهندگان عراقی در ۱۳۶۸ به ۵۰۰ هزار نفر رسیده بود که از این تعداد حدود ۳۵۰ هزار نفر معاودین اخراج شده از عراق بودند. موج بعدی ورود پناهندگان عراقی، در سال ۱۹۹۱ به دنبال سرکوب خشن شیعیان توسط دولت عراق شکل گرفت که سبب شد در سال ۱۳۷۰ در عرض دو هفته بیش از یک میلیون و دویست هزار نفر از مرزهای غربی وارد ایران شوند (احمد حسینی، ۱۹۹۳: ۲۷۷). البته با بازگشت ثبات، اکثریت پناهندگان عراقی به کشورشان بازگشتند و امروز تعداد آن‌ها در ایران براساس آمار سرشماری ۱۳۹۵ کمتر از ۳۵ هزار نفر است. ورود پناهندگان به ایران در اثر مشکلات داخلی دو همسایه شرقی و غربی سبب شد تا در مقطعی تعداد پناهندگان در ایران به حدود ۴/۵ میلیون نفر نزدیک شود (نگاه کنید به شکل ۱).



شکل ۱ - تعداد پناهندگان در ایران از ۱۹۷۹ تا ۲۰۱۵
منبع: وبسایت کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل

همین آمار مختصر نشان می‌دهد که ایران در طول سه دهه گذشته یکی از شاخص‌ترین کشورهای جهان در پذیرش پناهندگان بوده است. اهمیت نقش ایران زمانی بیشتر مشخص می‌شود که توجه شود کشوری مانند استرالیا در بازه زمانی ۱۳۵۶ تا ۱۳۹۲ مجموعاً به ۴۹۸ هزار نفر پناهندگی اعطا کرده که به‌طور متوسط حدود سیزده هزار نفر در سال است (شورای پناهندگان استرالیا، ۲۰۱۵). براساس آمار رسمی منتشرشده در گزارش کمیساریای عالی پناهندگان ایران در حال حاضر حدود ۹۸۲ هزار پناهنده را در خود جای داده که از این تعداد حدود ۹۵۰ هزار نفر پناهندگان افغانستانی هستند^۱.

برای بررسی ویژگی‌های جمعیتی مهاجران و پناهندگان افغانستانی و توزیع آن‌ها در کشور اطلاعاتی از سه مقطع زمانی وجود دارد. اولین گزارش منتشر شده از توزیع جمعیت مهاجران و پناهندگان افغانستانی را عباس عبدی (۱۳۶۷) در سمینار توسعه و جمعیت ارائه کرده که در جدول زیر آمده است. باید در نظر داشت که این اطلاعات خصلت برآوردی دارد و محصول سرشماری نیست.

نکته قابل توجه در این گزارش تمرکز شدید جمعیت پناهندگان در دهه ۱۳۶۰ در دو استان مرزی یعنی خراسان و سیستان و بلوچستان است که حدود ۹۶۰ هزار تبعه افغانستان را در خود جای داده‌اند. پس از این دو استان، تهران، کرمان، اصفهان و فارس بیشترین پناهنده افغانستانی را در خود جای داده‌اند. بیشترین تراکم جمعیت افغانستانی هم مربوط به سیستان و بلوچستان (۳۰/۱)، یزد (۱۳/۷) و خراسان (۱۱/۴) است. نکته قابل ملاحظه دیگر این است که دو استان بندری هرمزگان و بوشهر نیز تراکم بالایی از اتباع افغانستان را نشان می‌دهند.

۱. در بخش بعدی توضیح داده می‌شود که پناهندگان فقط یک گروه از اتباع افغانستانی ساکن ایران هستند.

فصل اول: چهار دهه میزبانی از پناهندگان و مسائل پیش رو | ۲۱

جدول ۱ - توزیع پناهندگان در استان‌های کشور در سال ۱۳۶۵

ردیف	استان	تعداد پناهندگان	نسبت از کل پناهندگان	درصد نسبت به جمعیت کل استان
۱	خراسان	۶۰۰/۰۰۰	۲۵/۹۷	۱۱/۴
۲	سیستان و بلوچستان	۳۶۰/۰۰۰	۱۵/۵۸	۳۰/۱
۳	تهران	۲۵۰/۰۰۰	۱۰/۸۲	۲/۹
۴	کرمان	۱۶۰/۰۰۰	۶/۹۳	۹/۹
۵	اصفهان	۱۵۰/۰۰۰	۶/۴۹	۴/۶
۶	فارس	۱۵۰/۰۰۰	۶/۴۹	۴/۷
۷	مرکزی	۱۱۰/۰۰۰	۴/۷۶	۱۰/۲
۸	خوزستان	۱۰۰/۰۰۰	۴/۳۲	۳/۷
۹	هرمزگان	۸۰/۰۰۰	۳/۴۶	۱۰/۵
۱۰	یزد	۷۵/۰۰۰	۳/۲۵	۱۳/۷
۱۱	سمنان	۷۵/۰۰۰	۳/۲۵	۱۸
۱۲	مازندران	۷۰/۰۰۰	۳/۰۳	۲
۱۳	بوشهر	۶۰/۰۰۰	۲/۶۰	۹/۸
۱۴	زنجان	۵۰/۰۰۰	۲/۱۶	۳/۱
۱۵	همدان	۲۰/۰۰۰	۰/۸۷	۱/۳
	کل	۲/۱۳۰/۰۰۰	۱۰۰	-

اولین آمار رسمی مبتنی بر سرشماری جمعیت اتباع خارجی در ایران مربوط به طرح شناسایی اتباع خارجی در سال ۱۳۸۰ است. محمد احمدی موحد (۱۳۸۲) با استفاده از اطلاعاتی است که وزارت کشور در این طرح جمع‌آوری کرده به بررسی ویژگی‌های جمعیتی، اقتصادی و اجتماعی مهاجران افغانستانی در ایران پرداخته است. البته در این طرح اطلاعات همه اتباع خارجی ثبت شده است اما با توجه به سهم ۹۰ درصدی افغانستانی‌ها در میان مهاجران خارجی ساکن ایران، اطلاعات آن می‌تواند با چشم‌پوشی در مورد اتباع افغانستانی لحاظ شود. در این گزارش آمده است که از دو میلیون و پانصد و شصت هزار مهاجر خارجی ثبت‌شده در این طرح، حدود دو میلیون و سیصد هزار نفر

تبعه افغانستانی بوده‌اند. در مجموع مهاجران خارجی ثبت شده، ۶۱ درصد مرد و ۳۹ درصد زن هستند. بیشترین تعداد مهاجران در استان تهران ساکن هستند (۳۱/۶ درصد) و پس از آن سیستان و بلوچستان (۱۴/۶۷ درصد)، خراسان (۹/۸۴ درصد) و اصفهان (۹/۶۲ درصد) قرار می‌گیرند (نگاه کنید به جدول ۲). مقایسه این اطلاعات با داده‌های موجود از سال ۱۳۶۷ نشان می‌دهد که در این سال و با گذشت حدود پانزده سال تمرکز جمعیت اتباع افغانستانی در ایران از دو استان شرقی به تهران منتقل شده است گرچه هنوز این دو استان بیش از یک‌چهارم پناهندگان و مهاجران را در خود جای داده‌اند.

جدول ۲ - توزیع مهاجران خارجی در استان‌های کشور براساس طرح آمایش سال ۱۳۸۰

استان	زنان	مردان	کل	درصد از کل جمعیت مهاجران
آذربایجان شرقی	۶۷۳	۱/۱۶۲	۱/۸۳۵	۰/۰۷
آذربایجان غربی	۶/۱۲۲	۷/۶۰۳	۱۳/۷۲۷	۰/۵۳
اردبیل	۹۳	۱۰۶	۱۹۹	۰/۰۱
اصفهان	۸۹/۱۷۳	۱۵۷/۸۶۷	۲۴۷/۰۴۰	۹/۶۲
ایلام	۳/۷۹۰	۴/۱۶۸	۷/۹۵۸	۰/۳۱
بوشهر	۴/۷۴۲	۱۲/۴۰۷	۱۷/۱۴۹	۰/۶۷
تهران	۲۸۵/۸۹۵	۵۲۵/۷۹۸	۸۱۱/۶۹۵	۳۱/۶۱
چهارمحال و بختیاری	۳۹۱	۵۸۷	۹۷۸	۰/۰۴
خراسان	۱۱۷/۵۵۴	۱۳۵/۱۵۰	۲۵۲/۷۰۴	۹/۸۴
خوزستان	۳۴/۹۲۷	۴۷/۰۶۶	۸۲/۷۹۶	۳/۲۲
زنجان	۳۰۴	۳۵۷	۶۶۱	۰/۰۳
سمنان	۱۳/۷۹۳	۲۷/۹۶۳	۴۱/۷۵۶	۱/۶۳
سیستان و بلوچستان	۱۶۷/۶۹۶	۲۰۸/۹۵۵	۳۷۶/۶۵۲	۱۴/۶۷

۱. در جدول ارائه شده در این تحقیق در مواردی حاصل جمع مردان و زنان با رقم ارائه شده برای هر یک منطبق نیست. جدول عیناً در اینجا ذکر شده است.

فصل اول: چهار دهه میزبانی از پناهندگان و مسائل پیش رو | ۲۳

۶/۱۵	۱۵۷/۹۴۵	۱۰۵/۶۵۹	۵۲/۲۸۶	فارس
۱/۴۸	۳۸/۰۶۳	۲۵/۸۰۶	۱۲/۲۵۷	قزوین
۴/۸۹	۱۲۵/۴۶۱	۶۹/۴۳۵	۵۶/۰۲۶	قم
۰/۲۴	۶/۲۸۶	۳/۱۷۲	۳/۱۱۴	کردستان
۵/۴۵	۱۴۰/۰۵۹	۸۶/۸۸۸	۵۳/۱۷۱	کرمان
۰/۴۸	۱۲/۴۰۱	۷/۱۹۹	۵/۲۰۲	کرمانشاه
۰/۱۰	۲/۵۲۰	۱/۶۲۷	۸۹۳	کهگیلویه و بویراحمد
۱/۳۷	۳۵/۰۵۷	۱۸/۷۳۰	۱۶/۳۲۷	گلستان
۰/۱۴	۳/۵۹۱	۲/۵۹۹	۹۹۲	گیلان
۰/۱۴	۳/۷۰۸	۲/۰۸۱	۱/۶۲۷	لرستان
۰/۶۰	۱۵/۴۸۲	۱۰/۷۹۴	۴/۶۸۸	مازندران
۱/۸۸	۴۸/۲۰۷	۲۹/۴۵۴	۱۸/۷۵۳	مرکزی
۲/۱۹	۵۶/۱۸۴	۳۵/۸۰۴	۲۰/۳۸۰	هرمزگان
۰/۱۶	۴/۱۵۸	۲/۲۹۷	۱/۸۶۱	همدان
۲/۴۷	۶۳/۴۳۷	۳۸/۹۹۸	۲۴/۴۳۸	یزد
۱۰۰	۲/۵۶۷/۷۰۹	۱/۵۶۸/۵۷۰	۹۹۶/۴۹۵	کشور

براساس آمار جمع‌آوری‌شده در این طرح، ۱۵ درصد از جمعیت در سنین ۰ تا ۴ ساله و ۱۴/۷ درصد در سنین ۵ تا ۹ سال قرار دارند. به‌طورکلی ۴۱/۵ درصد از جمعیت ثبت شده در گروه سنی زیر ۱۵ سال، حدود ۵۶/۵ درصد در بازه ۱۵-۵۹ و ۲ درصد بالای ۶۰ سال بوده‌اند. نسبت جنسی به‌دست‌آمده از جمعیت افغانستانی ۱۵۷ بوده که حاکی از تعداد بیشتر مردان در این جمعیت است. از نظر بعد خانوار، خانوارهای تک‌نفره که عمدتاً مردان هستند با ۵۴ درصد بیشترین سهم را داشته و پس از آن خانواده‌های دونفره با ۷/۹۵ و سه‌نفره با ۷/۵۲ در رده‌های بعدی‌اند. براساس اطلاعات متوسط بعد خانوار اتباع خارجی در ایران ۲/۸ نفر بوده است که نشان‌دهنده تعداد بالای مردان تنها در این جمعیت است.

اطلاعات مربوط به اشتغال این جمعیت نشان می‌دهد که ۷۷

درصد از آن‌ها در بخش خدمات شامل کارگران ساختمانی، کوره‌های آجرپزی، کار در چاپخانه‌های قدیمی، چاه‌کشی و غیره مشغول به کار هستند. بخش کشاورزی با ۱۱/۶ درصد و بخش صنعت با ۱۱/۵ درصد در مرحله بعدی قرار دارند. از نظر مسکن، ۹۳ درصد اجاره‌نشین و بقیه صاحب ملک البته با مالکیت غیر هستند. در جمعیت ثبت شده ۵۱/۳۳ درصد بی‌سواد و ۱۸/۶۸ درصد در حد خواندن و نوشتن هستند. به‌علاوه سطح تحصیلات ۱۶/۳۸ درصد پایان ابتدایی، ۷/۵۳ درصد دیپلم، ۴/۴ درصد تحصیلات عالی و حوزوی بوده است. از نظر مذهب، ۵۲/۴۹ درصد اهل سنت و ۴۷/۳۸ درصد شیعه بوده‌اند. در استان‌هایی مانند کردستان یا سیستان و بلوچستان بیش از ۹۰ درصد مهاجران اهل سنت هستند. از نظر قومیت، تاجیک‌ها با ۲۰/۲۲، هزاره‌ها با ۱۸/۶۶ درصد و پشتون‌ها با ۶/۶۳ درصد در رده‌های اول تا سوم قرار گرفته‌اند.

جدیدترین اطلاعات مربوط به پناهندگان و مهاجران افغانستانی را می‌توان در اطلاعات سرشماری ۱۳۹۵ پیدا کرد. در جدول زیر توزیع سنی جمعیت اتباع افغانستانی آمده است. این اطلاعات مربوط به آن دسته از پناهندگان و مهاجرانی است که به‌طور قانونی در ایران زندگی می‌کنند. همان‌طور که مشاهده می‌شود جمعیت اتباع افغانستان ساکن ایران در این سرشماری ۱/۵۸۳/۹۷۹ نفر اعلام شده که ۱/۹۸ درصد جمعیت کشور است. نسبت جنسی این جمعیت ۱۱۸ محاسبه شده که با توجه به مسئله اشتغال مردان افغانستانی در ایران قابل توجه است. البته اگر جمعیت مهاجران غیرقانونی به این آمار افزوده می‌شد به‌واسطه حضور پررنگ‌تر کارگران فصلی این نسبت باز هم بالاتر می‌رفت (همان‌طور که در طرح شناسایی سال ۱۳۸۰ این نسبت ۱۵۷ بوده است). نکته مهم دیگر ساختار جوان این جمعیت است؛ ۴۵/۷ درصد این جمعیت زیر بیست سال و ۶۷/۳ درصد زیر ۳۰ سال

فصل اول: چهار دهه میزبانی از پناهندگان و مسائل پیش رو | ۲۵

هستند. این مسئله همان طور که قبلا هم به آن اشاره شد باید در بازنگری سیاست های مهاجرتی مورد توجه جدی قرار گیرد. در جدول بعدی توزیع این جمعیت در استان های مختلف کشور آمده است.

جدول ۳- جمعیت اتباع افغانستانی در مقایسه با اتباع ایران بر حسب گروه های سنی در سرشماری ۱۳۹۵

سن	کل جمعیت ایران	اتباع ایرانی	اتباع افغانستان	زنان تبعه افغانستان	مردان تبعه افغانستان	درصد از کل جمعیت اتباع افغانستان
۰-۴ ساله	۷۰۹۳۰۰۴	۶۹۰۰۹۶۲	۱۷۵۳۲۸	۸۵۲۰۴	۹۰۱۲۴	۱۱/۱
۵-۹ ساله	۶۴۱۱۲۷۷	۶۲۰۴۱۲۶	۱۹۱۳۸۷	۹۳۰۹۹	۹۸۲۸۸	۱۲/۱
۱۰-۱۴ ساله	۵۶۸۸۳۸۴	۵۴۹۰۷۰۲	۱۸۳۷۵۵	۸۸۹۷۶	۹۴۷۷۹	۱۱/۶
۱۵-۱۹ ساله	۵۴۵۸۹۹۷	۵۲۷۱۹۹۶	۱۷۳۰۸۰	۸۳۱۷۹	۸۹۹۰۱	۱۰/۹
۲۰-۲۴ ساله	۶۳۹۲۸۷۹	۶۱۹۶۵۱۳	۱۸۰۰۰۱	۸۶۹۷۳	۹۳۰۲۸	۱۱/۴
۲۵-۲۹ ساله	۸۲۰۱۱۳۳	۸۰۲۰۳۹۴	۱۶۲۰۷۵	۷۶۲۷۹	۸۵۷۹۶	۱۰/۲
۳۰-۳۴ ساله	۸۶۰۰۹۱۳	۸۴۶۲۴۲۷	۱۲۱۴۳۱	۵۵۲۵۲	۶۶۱۷۹	۷/۷
۳۵-۳۹ ساله	۷۰۳۷۵۹۸	۶۹۱۸۴۳۳	۱۰۵۴۵۵	۴۸۵۴۵	۵۶۹۱۰	۶/۷
۴۰-۴۴ ساله	۵۵۱۸۳۰۷	۵۴۳۰۳۳۶	۷۷۶۴۳	۳۳۵۶۶	۴۴۰۷۷	۴/۹
۴۵-۴۹ ساله	۴۸۳۳۱۲۳	۴۷۶۱۰۴۲	۶۲۸۶۶	۲۷۹۸۳	۳۴۸۸۳	۴/۰
۵۰-۵۴ ساله	۳۹۲۵۹۷۱	۳۸۶۵۲۴۰	۵۲۸۰۳	۲۲۳۲۹	۳۰۴۷۴	۳/۳
۵۵-۵۹ ساله	۳۳۵۰۵۹۳	۳۳۰۹۴۹۴	۳۴۷۰۸	۱۴۰۳۶	۲۰۶۷۲	۲/۲
۶۰-۶۴ ساله	۲۵۴۲۵۷۳	۲۵۱۱۲۴۲	۲۶۱۳۳	۹۷۴۶	۱۶۳۸۷	۱/۶
۶۵-۶۹ ساله	۱۷۱۱۴۶۴	۱۶۹۳۰۱۹	۱۵۰۶۲	۵۶۲۶	۹۴۳۶	۱/۰
۷۰-۷۴ ساله	۱۱۷۷۶۲۵	۱۱۶۴۵۴۳	۱۰۴۱۵	۳۸۲۶	۶۵۸۹	۰/۷
۷۵ ساله و بیشتر	۱۹۸۲۴۲۹	۱۹۶۶۳۵۳	۱۱۸۳۷	۴۰۹۳	۷۷۴۴	۰/۷
کل جمعیت	۷۹۹۲۶۲۷۰	۷۸۱۶۶۸۲۲	۱۵۸۳۹۷۹	۷۳۸۷۱۲	۸۴۵۲۶۷	۱۰۰/۰

جدول ۴ - توزیع جمعیت اتباع افغانستان در استان‌های کشور در سرشماری ۱۳۹۵

استان	زن	مرد	کل جمعیت	نسبت افغانستانی به ایرانی (درصد)
آذربایجان شرقی	۶۳	۷۶	۱۳۹	۰/۰۰
آذربایجان غربی	۵۵	۵۲	۱۰۷	۰/۰۰
اردبیل	۲۰	۱۵	۳۵	۰/۰۰
اصفهان	۸۸۳۵۱	۹۴۷۷۳	۱۸۳۱۲۴	۳/۵۸
البرز	۳۸۷۷۳	۴۵۵۴۸	۸۴۳۲۱	۳/۱۱
ایلام	۱۷	۱۲	۲۹	۰/۰۰
بوشهر	۱۰۳۰۵	۱۹۳۸۶	۲۹۶۹۱	۲/۵۵
تهران	۲۴۰۷۸۷	۲۷۴۷۸۰	۵۱۵۵۶۷	۳/۸۹
چهارمحال و بختیاری	۳۱	۶۰	۹۱	۰/۰۱
خراسان جنوبی	۲۴۲۶	۲۶۱۹	۵۰۴۵	۰/۶۶
خراسان رضوی	۱۰۸۰۴۶	۱۱۱۳۹۶	۲۱۹۴۴۲	۳/۴۱
خراسان شمالی	۳۸	۵۵	۹۳	۰/۰۱
خوزستان	۲۶۱۹	۳۶۷۱	۶۲۹۰	۰/۱۳
زنجان	۱۷	۲۳	۴۰	۰/۰۰
سمنان	۱۶۸۷۴	۱۸۵۳۵	۳۵۴۰۹	۵/۰۴
سیستان و بلوچستان	۱۲۶۸۳	۱۴۱۶۳	۲۶۸۴۶	۰/۹۷
فارس	۴۸۰۴۹	۶۱۱۹۸	۱۰۹۲۴۷	۲/۲۵
قزوین	۸۸۰۹	۹۵۹۲	۱۸۴۰۱	۱/۴۴
قم	۴۷۶۰۸	۴۸۷۵۹	۹۶۳۶۷	۷/۴۶
کردستان	۵	۱۳	۱۸	۰/۰۰

فصل اول: چهار دهه میزبانی از پناهندگان و مسائل پیش‌رو | ۲۷

۳/۹۶	۱۲۵۴۱۱	۶۹۹۰۶	۵۵۵۰۵	کرمان
۰/۰۰	۴۷	۲۶	۲۱	کرمانشاه
۰/۲۱	۱۵۰۳	۸۹۶	۶۰۷	کهگیلویه و بویراحمد
۰/۹۸	۱۸۲۷۳	۹۶۰۲	۸۶۷۱	گلستان
۰/۰۱	۳۰۹	۲۱۸	۹۱	گیلان
۰/۰۱	۹۹	۶۳	۳۶	لرستان
۰/۰۸	۲۶۲۳	۱۸۱۸	۸۰۵	مازندران
۲/۰۵	۲۹۲۵۷	۱۵۲۹۰	۱۳۹۶۷	مرکزی
۱/۳۶	۲۴۱۹۵	۱۴۳۰۱	۹۸۹۴	هرمزگان
۰/۰۱	۲۱۷	۱۳۵	۸۲	همدان
۴/۵۴	۵۱۷۴۳	۲۸۲۸۶	۲۳۴۵۷	یزد
۱/۹۸	۱۵۸۳۹۷۹	۸۴۵۲۶۷	۷۳۸۷۱۲	کل

همان‌طور که در جدول ۴ دیده می‌شود از نظر تعداد مطلق بیشترین جمعیت اتباع افغانستان به ترتیب در استان‌های تهران (۵۱۵/۵۶۷ نفر)، خراسان رضوی (۲۱۹/۴۴۹ نفر)، اصفهان (۱۸۳/۱۲۴ نفر)، و کرمان (۱۲۵/۴۱۱) حضور دارند. جمعیت اتباع افغانستانی در بسیاری استان‌ها کمتر از ۱۰۰ نفر است. در قسمت‌های بعد نشان داده می‌شود که تمرکز جمعیت پناهندگان و مهاجرین افغانستانی در برخی استان‌ها و تعداد اندک آنان در بقیه استان‌ها به سبب سیاست‌های کلان کشور، شرایط اقتصادی هر استان و همچنین سلیقه مدیران استانی است. مقایسه این اطلاعات با آمار منتشر شده در سال ۱۳۶۵ و اطلاعات طرح آمایش که در سال ۱۳۸۰ انجام شد یک تغییر مهم را نشان می‌دهد. استان سیستان و بلوچستان که در آن زمان در جایگاه دوم پس از تهران قرار داشت، براساس آمار این سرشماری با کاهش

شدید جمعیت اتباع افغانستانی به جایگاه دوازدهم جدول آمده است. یک دلیل مهم این تغییر را می‌توان سیاست ایران برای عدم سکونت اتباع خارجی در این استان و جابه‌جایی این جمعیت از سال ۱۳۸۵ دانست. البته مهاجرت به مناطق مرکزی برای یافتن شغل یا حضور مهاجران غیرقانونی هم می‌تواند دلیل دیگری برای این مسئله باشد. در تحلیل اطلاعات سرشماری ۱۳۹۵ اگر نسبت جمعیت مهاجران و پناهندگان افغانستانی به جمعیت ایرانی هر استان در نظر گرفته شود آنگاه قم (۷/۴۶) با فاصله زیاد رتبه اول را داراست و پس از آن سمنان (۵/۴ درصد)، یزد (۴/۵۴ درصد)، کرمان (۳/۹۶ درصد) و تهران (۳/۸۹ درصد) در رده‌های دوم تا پنجم قرار می‌گیرند. در این رتبه‌بندی خراسان رضوی و اصفهان که از نظر جمعیت مطلق اتباع افغانستانی رتبه‌های دوم و سوم را دارا هستند، در رتبه هفتم و ششم قرار می‌گیرند.

پناهنده یا مهاجر؟

یکی از موضوعاتی که در شناخت وضعیت پناهندگان و مهاجران افغانستانی باید مورد توجه قرار گیرد، موقعیت حقوقی آن‌ها در ایران است. از آنجاکه سیاست‌گذاری مؤثر برای این جمعیت مستلزم شناخت گروه‌های متنوع درون این جمعیت و توجه به تفاوت‌های میان آن‌هاست، تحلیل وضعیت حقوقی این جمعیت بسیار اهمیت دارد. تاکنون در این کتاب برای اشاره به جمعیت افغانستانی‌های ایران از عبارت پناهندگان یا «پناهندگان و مهاجران» استفاده شده است؛ حال وقت آن است که این عبارات دقیق‌تر تعریف شده و تفاوت آن‌ها توضیح داده شود. اصطلاحات پناهنده، پناه‌جو و مهاجر که در مقوله «مهاجرت» کاربرد فراوانی دارند هرکدام بر وضعیت حقوقی معینی دلالت می‌کنند:

پناهنده: به‌طور کلی می‌توان گفت پناهنده کسی است که براساس

کنوانسیون ۱۹۵۱ در مورد وضعیت پناهندگان از سوی یک دولت به‌عنوان پناهنده شناخته شده است. در این کنوانسیون، پناهنده به کسی اطلاق می‌شود که:

به علت ترس موجه از اینکه به علل مربوط به نژاد یا مذهب یا ملیت یا عضویت در بعضی گروه‌های اجتماعی یا داشتن عقاید سیاسی تحت تعقیب سیاسی قرار گیرد- در خارج از کشور محل سکونت عادی خود به سر می‌برد و نمی‌تواند و یا به علت ترس مذکور نمی‌خواهد خود را تحت حمایت آن کشور قرار دهد یا در صورتی که فاقد تابعیت است و پس از چنین حوادثی در خارج از کشور محل سکونت دائمی خود به سر می‌برد نمی‌تواند یا به علت ترس مذکور نمی‌خواهد به آن کشور بازگردد.

براساس این کنوانسیون که ۱۴۷ کشور از جمله ایران به آن پیوسته‌اند، هر کس پناهنده شناخته شود، مشمول تعهدات آن کشور برای تأمین خدماتی چون اشتغال، مسکن، آموزش و ... خواهد بود. مطابق ضوابط این کنوانسیون دولتی که فردی را به‌عنوان پناهنده می‌پذیرد بدون دلیل موجه حق اخراج وی از کشور را ندارد.

اما تعریف پناهنده در این کنوانسیون محل مناقشه فراوانی است. کنوانسیون ۱۹۵۱ تعریفی بسیار سخت‌گیرانه و محدود از پناهنده ارائه داده است و موقعیت پناهنده را تنها براساس یک عامل اصلی یعنی ترس از شکنجه به رسمیت می‌شناسد. به اعتقاد مارفلیت (۲۰۰۶) این تعریف ریشه در مناقشات ایدئولوژیک بنیادی غرب با بلوک شرق در دوران جنگ سرد دارد (ص ۱۱). این کنوانسیون محصول مذاکرات طولانی کشورهای غربی از دهه ۱۹۴۰ بود و در نهایت هم فقط پناهندگان اروپایی را به رسمیت می‌شناخت که در اثر رویدادهای

قبل از ۱ ژانویه ۱۹۵۱ مهاجرت کرده بودند (ص ۱۴۶). در این تعریف صحبتی از نقض حقوق اقتصادی و اجتماعی در میان نیست و تنها محرومیت از برخی حقوق سیاسی و مدنی مورد توجه قرار گرفته است. در این کنوانسیون پناهنده فردی است که قربانی اشکال خاصی از تعقیب قانونی یک نظام سیاسی شده است. لوشرا (۲۰۰۱) عبارت تعقیب سیاسی در متن کنوانسیون را مهم می‌داند و معتقد است کشورهای غربی قصد داشتند از این کنوانسیون برای افراد وارد شده از بلوک شرق استفاده کنند و در نتیجه بیانگر ذهنیت دولتمردان غربی دوران جنگ سرد است (ص ۴۴). براساس این کنوانسیون، پناهندگان قربانیان رژیم‌های توتالیتر و سرکوبگری هستند که از نظر دولت‌های تصویب‌کننده کنوانسیون تنها در آن سوی دیوار آهنین قرار داشتند (مارفلیت، ۲۰۰۶: ۱۴۶). در واقع غرب به‌عنوان جهان آزاد برای خود مسئولیت اخلاقی در قبال رهایی پناهندگان از بلوک شرق قائل بود (ویتاکر، ۲۰۰۶: ۸)

در طی سال‌های بعد به تدریج و با تغییرات جهانی جدید، نظام پذیرش پناهنده دستخوش تغییرات شده و گروه‌های بیشتری را شامل شد. نکته مهم این بود که در این دوران بیشترین مهاجرت‌ها از کشورهای فقیر شکل می‌گرفت. در اواخر دهه ۱۹۶۰ مفهوم جدیدی با عنوان «پناهنده بالفعل» بوجود آمد که بر مهاجرت اجباری برای به دست آوردن سرپناه «موقت» دلالت داشت. این عبارت و تبعات قانونی آن برای پناهندگان و کشورهای میزبان مسئله‌ای است که به‌طور مشخص در مورد وضعیت افغانستانی‌ها در ایران به کار می‌رود و بعداً در مورد آن سخن گفته خواهد شد. به‌هرحال در سال ۱۹۶۷ پروتکلی در نیویورک امضا شد که کنوانسیون ژنو را به همه جهان قابل اطلاق

1. Loescher

2. Whittaker

می‌دانست و برای کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل رسالتی جهانی تعریف می‌کرد. در سال ۱۹۶۹ دوسوم بودجه کمیساریای عالی پناهندگان به آفریقا تعلق گرفت که نشان‌دهنده تغییر تمرکز جغرافیایی نسبت به دهه‌های گذشته بود (مارفلیت، ۲۰۰۶: ۱۵۰). براساس این تعهد جهانی جدید، کشورهای امضاکننده پروتکل وظیفه دارند دبیر کل سازمان ملل را در مورد میزان عمل کشورشان به مفاد پروتکل از نظر قوانین، مقررات، احکام و کارهای میدانی عملی‌شان در مورد پناهندگان مطلع سازند.

پناهجو^۱: یک اصطلاح متداول که بعضاً با پناهنده اشتباه گرفته می‌شود، پناهجو است. پناهجو به کسی گفته می‌شود که خواهان حمایت بین‌المللی است اما هنوز تقاضایش برای دریافت وضعیت پناهندگی تایید نشده است. در واقع پناهجو کسی است که در کشوری غیر از کشور متبوع خویش ادعا می‌کند که واجد شرایط پناهندگی است و بازگشت به کشورش برای وی مخاطره‌آمیز است. در هر کشور دولت‌ها براساس سازوکارهای مشخص تعیین می‌کنند که آیا یک پناهجو واجد شرایط پناهندگی هست یا خیر. اگر در این فرایند کشور مقصد به این نتیجه برسد که فرد شرایط یک پناهنده را ندارد، می‌تواند او را به کشورش بازگرداند. تا زمانی که دولت در مورد هر فرد پناهجو بررسی‌هایش را تکمیل نکرده باشد، او به لحاظ قانونی در وضعیت پناهجویی است و مشمول تعهدات دولت برای پناهندگان نمی‌شود.

براساس تعریف پناهجو و پناهنده مشخص می‌شود که درخواست پناهندگی، فرایندی فردی است و فرد باید بتواند اثبات کند که زندگی در کشورش برای او و خانواده‌اش خطرات جانی به همراه دارد. اما یکی از پدیده‌های متداول حرکت دسته‌جمعی افراد به سوی کشوری دیگر در مواقع بروز جنگ و خشونت است. در زمان‌های حرکت گروهی اتباع

1. Asylum seeker

یک کشور به سمت مرزهای کشورهای همسایه که معمولاً در نتیجه درگیری‌ها و خشونت‌های عمومی (در مقابل خطر مجازات فردی که در کنوانسیون مطرح شده) شکل می‌گیرد، امکان بررسی فرد به فرد پناهجویان در مرز وجود ندارد. در این چنین شرایطی روشن است که آن‌ها به چه سبب از کشور خود فرار کرده‌اند. در این موقعیت‌ها به این گروه‌ها، پناهندگان در بدو نظر گفته می‌شود. لیکن سرنوشت این پناهندگان تفاوتی بنیادی با پناهجویانی دارد که به‌طور فردی در یک کشور به‌عنوان پناهنده پذیرفته می‌شوند. پناهندگان افغانستانی در ایران مصداق پناهندگان جمعی‌اند.

مهاجر: مهاجر و علی‌الخصوص مهاجر اقتصادی کسی است که برای بهبود آینده خود و خانواده‌اش به اختیار تصمیم به نقل مکان از کشور خود می‌گیرد (در مقابل پناهنده که برای حفظ جان یا آزادی کشورش را ترک می‌کند). یکی از مسائل اصلی دولت‌ها در بررسی تقاضاهای پناهندگی تشخیص «پناهندگان واقعی» از مهاجران اقتصادی است. پناهجویان باید اثبات کنند که صرفاً برای بهبود وضعیت زندگی خود خواهان زندگی در کشور دیگر نیستند و بازگشت به کشورشان برای آن‌ها خطرات جانی به همراه دارد. در واقع از همین‌جا مسئله تعریف پناهنده که قبلاً به آن اشاره شد اهمیت خود را نشان می‌دهد. نوع تعریف از شرایط لازم برای اخذ پناهندگی نقطه تفکیک پناهندگان از مهاجران است.

آواره: اصلاح فرد آواره به کسی اطلاق می‌شود که به سبب مسائلی چون جنگ، بلاایای طبیعی، قحطی یا تغییرات شدید اقتصادی مجبور به جابه‌جایی از محل زندگی خود شده است. البته مفهوم آواره امروزه بیشتر به‌عنوان «آوارگان داخلی» به کار می‌رود؛ یعنی کسانی که در اثر جنگ از منطقه‌ای در خاک کشور به منطقه‌ای دیگر جابه‌جا

می‌شوند. زمانی که این جابه‌جایی به کشوری دیگر صورت گیرد، بیشتر اصطلاح پناهنده استفاده می‌شود. اصطلاح آوارگان افغانستانی به‌ویژه در سال‌های اولیه حضور آن‌ها در ایران استفاده می‌شد و حتی در کارت‌های شناسایی رایج در دهه ۱۳۶۰ موسوم به کارت آبی از این عبارت استفاده شده بود. همان‌طور که مشخص است استفاده از این عبارت، بار حقوقی عبارت پناهنده را ندارد.

با توجه به تعاریف بالا، حال سؤال اصلی این خواهد بود که اتباع افغانستان در ایران ذیل کدام مفهوم طبقه‌بندی می‌شوند. واقعیت این است که این طبقه‌بندی بیشتر از آنکه به بررسی ویژگی‌های اتباع خارجی در کشورها وابسته باشد به تصمیمات سیاسی و نحوه به رسمیت شناخته شدن افراد از سوی دولت‌ها بستگی دارد. همان‌طور که پاپادمیتریو^۱ (۱۹۹۳) اشاره می‌کند امروز بیش از پیش، پناهندگان به معنای دقیق کلمه و مهاجران اقتصادی به دو برساخته آرمانی بدل شده‌اند که مصادیق دقیق آن‌ها در دنیای بیرونی کمتر یافت می‌شوند؛ زیرا بسیاری از کسانی که معمولاً در تعریف پناهنده جای می‌گیرند هم از سرکوب سیاسی و هم از مشکلات اقتصادی فرار می‌کنند (صص ۱۳-۲۱۲). مقوله‌های پناهنده یا مهاجر از دیدگاه تحلیلی معنادار نیستند بلکه آن‌ها برچسب‌هایی‌اند که به سیاست‌گذاری مرتبط‌اند و هدفشان تأمین نیازهای سیاست‌گذار است تا اینکه به کار تحقیق علمی بیاید. اگر تفاوت پناهنده و مهاجر براساس دوگانه اجبار- اختیار تعریف شود (اجبار در مورد پناهندگی و اختیار در مورد مهاجرت)، آن‌گاه هر شکلی از مهاجرت به‌نوعی هر دوی آن‌ها را در خود خواهد داشت. در هر مهاجرتی عنصری از عاملیت هست اما در فرایند تصمیم‌گیری همواره نوعی از اجبار و انتخاب وجود دارد (اسکالترتیس^۲، ۲۰۰۷). به

1. Papademetriou

2. Giulia Scalettaris

اعتقاد مارف لیت (۲۰۰۶)، هیچ پناهنده خالصی در جهان وجود ندارد که بتوان او را از «فرصت طلب‌ها» یا «دروغ‌گوها» - آن‌طور که دولت‌ها آن‌ها را در نظر می‌گیرند - متمایز کرد. او به یک گزارش سازمان ملل استناد می‌کند که در آن صراحتاً آمده است که ترکیبی از ترس، امید و آرزوست که افراد را مجبور به ترک سرزمین خود می‌کند و این سه را به‌سادگی نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد (ص ۱۳). امروز بیش از پیش مفهوم پناهنده، به موضوعی بغرنج بدل شده است و گروه‌های مختلف بر اساس آرمان‌ها و منافع خود، تلاش می‌کنند تا دامنه تعریف آن را بزرگ‌تر یا محدودتر کنند. اگر شرط اعطای پناهندگی فقط به تحت فشار سیاسی بودن محدود شود، آن‌گاه بخش زیادی از افراد واجد شرایط آن نخواهند بود. اما اگر عوامل اقتصادی و اجتماعی هم به آن اضافه شود، آن‌گاه جمعیت بیشتری مشمول این تعریف خواهند شد.

در مورد اتباع افغانستانی هم این پیچیدگی مفهومی مصداق می‌یابد. اغلب آن‌ها به دلیل ناامنی و فقر اقتصادی چاره‌ای جز ترک کشور و مهاجرت به ایران در طی سال‌های مختلف نداشته‌اند. برای بسیاری از آن‌ها شرایط زندگی در افغانستان به جهت شرایط وخیم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مناسب نبوده و نیست و به همین سبب آن‌ها به جستجوی شرایط بهتر زندگی و گریز از ترس، ناامنی و مشکلات معیشتی به ایران آمده‌اند. مونسوتی (۲۰۰۷) با اشاره به ویژگی‌های تاریخی مهاجرت هزاره‌های افغانستانی، وضعیت این گروه را پیچیده تر از تفکیک متعارف میان پناهنده و مهاجر می‌داند:

هزاره‌ها در ایران نمونه‌ای بارز از عدم امکان تفکیک پناهنده از مهاجران اقتصادی است. هزاره‌جات یکی از فقیرترین مناطق افغانستان است و بسیاری از ساکنان آن برای تأمین زندگی مجبور به مهاجرت و رفت و بازگشت میان خانه و مناطق شهری دیگرند. این وضعیت کاملاً با وضعیت یک پناهنده که به سبب یک تهدید جدی سرزمین

مادری را با امید مبهمی به بهبود شرایط و بازگشت ترک می‌کند متفاوت است. وقتی الگوهای مهاجرتی هزاره‌ها در طول تاریخ به‌عنوان یک استراتژی زندگی نگریسته شود آن‌گاه دیگر مفاهیمی چون مهاجر اقتصادی، پناهنده سیاسی، کشور مبدأ، کشور میزبان، مهاجرت اجباری یا داوطلبانه برای توصیف این شرایط تقلیل‌گرایانه است. در واقع در مورد هزاره‌ها همه این نشانه‌ها به‌نوعی در توصیف شرایط همپوشانی دارند (ص ۱۷۲).

می‌توان گفت تنوع گروه‌های مختلف افغانستانی در ایران، یک دشواری مفهومی را به وجود می‌آورد. در معنای وسیع کلمه پناهنده، می‌توان همگی اتباع افغانستانی ساکن ایران را واجد شرایط پناهندگی دانست زیرا عملاً شرایط کنونی کشور افغانستان امکان تامین امنیت را برای بسیاری ممکن نمی‌کند و بازگشت برای بسیاری توأم با مخاطره جانی است. اما در معنای محدودتر این کلمه، تنها گروهی پناهنده محسوب می‌شوند که دولت رسماً آن‌ها را به‌عنوان پناهنده شناخته باشد و در فهرست کمیساریای پناهندگان قرار داشته باشند، در نتیجه بقیه مهاجر خوانده می‌شوند. این پیچیدگی زمانی بیشتر می‌شود که در نظر داشته باشیم، در ایران در طول سال‌های گذشته، برای اتباع افغانستانی اصطلاحات مختلفی استفاده شده است؛ مثلاً عبارت مهاجر در مورد اتباع افغانستانی در ایران به معنایی غیر از تعریف ارائه شده در بالا نیز به کار می‌رود. همان‌طور که سفری (۲۰۱۱) اشاره می‌کند پس از روی کار آمدن دولت کمونیستی در افغانستان و حمله شوروی، مهاجرت افغانستانی‌ها از «لوی دولت کفر» به کشوری اسلامی، خصلتی مذهبی پیدا کرد با مهاجرت مسلمان از مکه به مدینه در سال‌های ابتدایی ظهور اسلام مقایسه شد. در نتیجه هر دو کشور ایران و پاکستان از عبارتی از گفتمان اسلامی برای پذیرش از پناهندگان افغانستانی استفاده کردند؛ ایران آن‌ها را مهاجران خواهد و پاکستانی‌ها آنان را انصار نامیدند

(ص ۵۹۰). از همین رو عبارت «مهاجران» در مورد اتباع افغانستان از ابتدا به این معنای مشخص و مذهبی به کار رفت.

برای خروج از این سردرگمی‌ها، این کتاب توافق ایران با کمیساریای عالی پناهندگان در مورد پناهندگان افغانستانی را ملاک قرار داده است. بر این اساس اتباع افغانستان در ایران از نظر وضعیت حقوقی - قانونی به سه دسته اصلی تقسیم می‌شوند:

۱. پناهندگان: این گروه همه کسانی هستند که قبل از سال ۱۳۸۲ وارد ایران شده و در طرح «آمایش پناهندگان جمعی» ثبت نام شده‌اند. این افراد دارای کارت شناسایی فردی بوده و از نظر دولت ایران پناهندگان جمعی و بالفعل محسوب می‌شوند؛ یعنی پرونده آن‌ها به صورت فردی بررسی نشده و ایران خود را ملزم به اجرای کامل مفاد کنوانسیون پناهندگان در مورد آن‌ها نمی‌داند. سازمان ملل در آمار سالانه خود این گروه را پناهندگان ساکن ایران محسوب می‌کند.

۲. مهاجران: این گروه شامل همه کسانی است با مدارک قانونی (گذرنامه و روادید موقت) در ایران زندگی می‌کنند. مهاجران را می‌توان به دو گروه اصلی تقسیم کرد: یک دسته افرادی هستند که در قالب طرح سامان‌دهی اتباع خارجی در سال ۱۳۸۹ شناسایی شده و از دولت گذرنامه خانواری گرفته‌اند. دسته دوم نیز شامل همه افرادی است که با گذرنامه افغانستانی با روادید کار یا تحصیل در ایران اقامت دارند.

۳. مهاجران غیرقانونی: این گروه شامل همه افرادی است که در ایران زندگی می‌کنند اما نه کارت آمایش دارند و نه گذرنامه و به عبارتی بدون مدارک قانونی شناسایی در ایران زندگی می‌کنند. این افراد ممکن است کسانی باشند که در مقطعی مدارک هویتی معتبر برای اقامت در ایران داشته‌اند اما به دلایلی مدارک آن‌ها از اعتبار ساقط

شده است یا اینکه به کلی از ابتدا به صورت غیرقانونی در ایران زندگی کرده‌اند.

در گزارش کمیساریای عالی پناهندگان (۲۰۱۴) تعداد پناهندگان ۹۵۰ هزار نفر ذکر شده است. مهاجران اقتصادی نیز همان طور که ذکر شد به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ حدود ۱۲۹ هزار نفر افراد دارای پروانه اقامت و ۳۷۸ هزار نفر دارای گذرنامه خانواری‌اند. در مورد تعداد مهاجران غیرقانونی اطلاعات دقیقی وجود ندارد اما برآوردها حاکی از حضور یک تا یک و نیم میلیون نفر در سال ۱۳۹۴ است^۱. در نهایت در این کتاب از سه اصطلاح پناهنده، مهاجر و مهاجر غیرقانونی به معنای ذکر شده در بالا در مورد اتباع افغانستانی ساکن ایران استفاده می‌شود.

منابع اصلی اطلاعات

یافته‌های این بخش محصول مرور اسناد و مدارک موجود در طی این دوره و دسته‌بندی آن‌هاست. برای این کار از چند منبع اصلی استفاده شده است:

۱. اسناد و نامه‌های اداری قابل دسترسی برای عموم در پایگاه اسناد کتابخانه ملی ایران (مجموعاً ۲۱۵۶ برگه سند مربوط مکاتبات اداری استانداری‌های زنجان، قزوین، مرکزی مربوط به سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۹).
۲. اظهارنظرهای مقامات مسئول وزارت کشور یا نیروی انتظامی در مورد وضعیت پناهندگان و مهاجران افغانستانی یا سیاست‌های ایران یا گزارش‌ها و اخبار منتشرشده در روزنامه‌ها، خبرگزاری‌ها و وبسایت‌های خبری مرتبط با موضوع (۴۲۷ رکورد در آرشیو روزنامه اطلاعات (شامل روزنامه اطلاعات و کیهان) مربوط به دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰، ۳۴۲ رکورد در پایگاه نشریات کتابخانه

۱، ۲، ۵، ۲، ۵ میلیون مهاجر افغانی در ایران، خبرگزاری صدا و سیما، ۲ اردیبهشت ۱۳۹۴

ملی ایران مربوط به دهه ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰ و بیش از ۱۰۰ آیتم خبری در منابع اینترنتی شامل آرشیو وبسایت‌های خبری و خبرگزاری‌های معتبر داخلی).

۳. گزارش‌های منتشرشده از سوی نهادهای بین‌المللی در مورد وضعیت پناهندگان و مهاجران افغانستانی یا سیاست‌های دولت ایران در مورد آن‌ها (شامل گزارش‌های کمیساریای عالی پناهندگان، کمیته پناهندگان و مهاجران آمریکا، گزارش شورای پناهندگان بریتانیا).

۴. مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی مرتبط با موضوع پناهندگان و مهاجران افغانستانی.

۵. گزارش‌های منتشرشده در دستگاه‌های دولتی در مورد وضعیت پناهندگان و مهاجران افغانستانی یا سیاست‌های دولت ایران در مورد آن‌ها.

براساس بررسی اسناد بالا، حضور مهاجران و پناهندگان افغانستانی در ایران بررسی شده و بر حسب وضعیت آن‌ها در ایران و سیاست‌های رسمی دولت، این دوران در مقاطع مختلف توضیح داده شده است. برای شناخت این تجربه با گروهی از پناهندگان و مهاجران هزاره ساکن شهر تهران مصاحبه شده است. انتخاب این افراد با روش نمونه‌گیری هدفمند با هدف افزایش حداکثر پراکندگی با توجه به مواردی چون وضعیت تأهل، تحصیلات، وضعیت اقتصادی و محل زندگی صورت گرفته است. به‌طور کلی در طول این تحقیق با ۷۴ نفر از هزاره‌های ساکن در تهران مصاحبه شده است که از این تعداد محل زندگی ۳۲ نفر خارج از محدوده جغرافیایی شهر تهران در مناطقی چون رباط کریم یا اسلامشهر بوده است. مشارکت‌کنندگان این بخش در

۱. انتخاب هزاره‌ها به سبب فنوتیپ آسیایی و چهره متمایز آنها در ایران است که سبب تمایز و در موارد زیادی تجربه خشونت می‌شود.

پیوست شماره ۱ معرفی شده‌اند. مصاحبه‌ها از موارد کوتاه ده دقیقه‌ای در محل کار یا خیابان تا موارد بیش از ۹۰ دقیقه‌ای با افراد مختلف بر حسب میزان اطلاعات و تمایل برای مصاحبه متفاوت بوده است. روش اصلی جمع‌آوری اطلاعات در این تحقیق مصاحبه با اتباع افغانستانی ساکن تهران در قالب مصاحبه‌های نیمه ساختاریافته بوده است. شکل نهایی مصاحبه، آغاز گفت‌وگو با یک روند زندگی‌نامه‌ای بود؛ یعنی از فرد از زمان ورودش به ایران یا از دوران کودکی آغاز کرده، اتفاقات مختلف زندگی‌اش را برشمرده و در هر مورد تجربیات او در حوزه‌های مختلف زندگی در ایران پرسیده می‌شد. تلاش همه مصاحبه‌کنندگان این بود که نقاط مثبت و منفی زندگی در ایران به‌طور یکسان مورد توجه قرار گیرد و یافته‌ها صرفاً به سمت گلایه‌ها و شکایت‌ها از ایران حرکت نکنند. البته این موضوع به‌ویژه در مورد مصاحبه‌شوندگان جوان عملی نبود و اغلب تمایل به توصیف مشکلات و نارضایتی خود از زندگی در ایران نشان می‌دادند. البته این نارضایتی و بعضاً خشم مصاحبه‌شوندگان خود به یکی از یافته‌های اصلی تحقیق و تغییر نقطه تمرکز مطالعه بدل شد. یافته‌های بخش سوم محصول تحلیل مصاحبه‌های انجام شده و استخراج مضامین اصلی مطرح شده در آن‌هاست.

فصل دوم: ملاحظات نظری

مسئله مهاجرت و ابعاد آن همواره مورد توجه محققان و نظریه‌پردازان شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی بوده است. این پدیده به سبب وجوه متکثر آن، جامعه میزبان را در ابعاد مختلف داخلی و خارجی تحت تأثیر قرار می‌دهد و سامان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشورها را از مباحث کلان هویت ملی و مفهوم شهروندی گرفته تا سیاست‌های اشتغال محلی متأثر می‌سازد. این فصل مشخصاً به دو محور اصلی می‌پردازد. ابتدا مفهوم ادغام اجتماعی توضیح داده شده، معنا و ابعاد مختلف آن روشن می‌شود. سپس به نظریه‌هایی اشاره می‌شود که چگونگی شکل‌گیری سیاست‌های کنترل مهاجرت را براساس عوامل مختلف تبیین می‌کنند. این نظریه‌ها، لنز مفهومی مناسبی برای تحلیل موانع ادغام اجتماعی پناهندگان و مهاجران افغانستانی است. آنچه در این فصل می‌آید جهت‌گیری نظری کلی این کتاب را روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که این پژوهش از چه منظری به پدیده مهاجران افغانستانی

و موانع ادغام اجتماعی آنها در جامعه ایران می‌نگرد.

ادغام اجتماعی و ابعاد آن

در فصل قبل بر این مسئله تأکید شد که هدف این کتاب بررسی وضعیت پناهندگان و مهاجران افغانستانی و موانع ادغام اجتماعی آنها در جامعه ایران است. اما ادغام اجتماعی دقیقاً به چه معناست؟ در این بخش سعی خواهد شد تا این مفهوم در کنار مفهوم نزدیک به آن یعنی همسان‌شدن^۱ توضیح داده شود.

برای محققان مکتب شیکاگو که در دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به پدیده مهاجرت می‌پرداختند همسان‌شدن کلیدواژه اصلی بود. براساس تلقی آنها، در یک فرایند معمولاً تک‌خطی، مهاجران و به‌خصوص نسل‌های جدید آنها فرهنگ خود را رها کرده و به‌طور کامل در جامعه جدید حل می‌شوند. رابرت پارک یکی از چهره‌های شناخته‌شده این مکتب مفهوم چرخه‌های روابط نژادی^۲ را مطرح کرد که براساس آن وقتی گروه‌های مختلف در اثر مهاجرت با یکدیگر مواجه می‌شوند در ابتدا روابطشان تضادآمیز و رقابتی است اما به‌تدریج این فرایند به سمت همسان‌شدن پیش می‌رود؛ اصطلاحی که او برای توصیف آن از دو عبارت درهم‌تنیده‌شدن^۳ و امتزاج^۴ استفاده می‌کند (پارک و برگس^۵، ۱۹۲۴: ۷۳۵). به اعتقاد پارک، همسان‌شدن در یک جامعه دمکراتیک و صنعتی فرایندی اجتناب‌ناپذیر است. وی معتقد بود در جامعه آمریکا که به‌سوی مدرن شدن، شهری شدن و صنعتی شدن بیشتر حرکت می‌کند، درنهایت مسائل نژادی به‌تدریج اهمیت خود را از دست

1. Assimilation

2. race relations cycle

3. interpenetration

4. fusion

5. Park and Burgess

می‌دهند؛ یعنی تفاوت میان گروه‌ها به مرور زمان از میان رفته و یک جامعه عقلانی‌تر و یکپارچه‌تر شکل می‌گیرد.

یکی دیگر از نظریه‌پردازان شناخته‌شده همسان‌شدن، میلتون گوردون^۱ است که در کتاب «همسان‌شدن در زندگی آمریکایی» که در ۱۹۶۴ منتشر شد، هفت مرحله فرایند همسان‌شدن را از یکدیگر متمایز کرد. گوردون در گام اول میان مؤلفه‌های ساختاری (شبکه‌های روابط اجتماعی، گروه‌ها، سازمان‌ها، اجتماعات، خانواده‌ها و ...) و مؤلفه‌های فرهنگی (زبان، باورهای مذهبی، رسوم، ارزش‌ها، ایده‌ها و ...) جامعه تمایز قائل شد. در گام بعد مؤلفه‌های ساختاری را نیز به دو دسته اولیه (روابط بین شخصی مانند خانواده‌ها و گروه‌های دوستان) و ثانویه (سازمان‌ها و گروه‌های غیرشخصی و رسمی) تقسیم کرد. بر این اساس به اعتقاد او اولین مرحله از همسان‌شدن، فرهنگ‌پذیری^۲ یا همسان‌شدن فرهنگی است که در آن اعضای گروه اقلیت زبان و ارزش‌های گروه غالب را فرا می‌گیرد. گام دوم همسان‌شدن ساختاری یا ادغام است که در آن گروه اقلیت وارد ساختار اجتماعی جامعه بزرگ‌تر می‌شود. این فرایند با ادغام در بخش ثانویه شروع شده و به مرور به بخش اولیه می‌رسد. یعنی ابتدا ارتباط بین آن‌ها در فضاهای عمومی‌تر مانند مدرسه یا محل کار صورت می‌گیرد و به تدریج روابط دوستانه و شخصی نیز به وجود می‌آید. مرحله سوم همسان‌شدن زناشویی یا ازدواج بین گروهی است که در آن افراد با فردی از گروه دیگر ازدواج می‌کنند. مرحله چهارم، همسان‌شدن هویتی است که در آن فرد نسبت به فرهنگ غالب احساس تعلق می‌کند. مراحل پنجم و ششم مشتمل بر پذیرش نگرشی و رفتاری است که به ترتیب بر از بین رفتن ذهنیت‌های منفی و تبعیض دلالت می‌کنند. مرحله نهایی نیز همسان‌شدن مدنی به

1. Milton Gordon

2. acculturation

معنای از میان رفتن همه تضادهای ارزشی و سیاسی است. از نظر گوردون حرکت از فرهنگ‌پذیری به سوی ادغام، مرحله‌ای ضروری در فرایند همسان‌شدن است. اگر این مرحله طی شود بقیه مراحل حتمی خواهد بود. او هم به مانند پارک، همسان‌شدن را در نهایت امری اجتناب‌ناپذیر می‌داند. پس از گوردون، گانز^۱ (۱۹۷۳) و سندبرگ^۲ (۱۹۷۳) نیز بر تلقی خطی و حتمی از همسان‌شدن تأکید کردند. آن‌ها یک جنبه دینامیک به مدل استاتیک گوردون اضافه کردند؛ رویکرد آن‌ها فرایند همسان‌شدن را روندی می‌داند که در طول نسل شکل می‌گیرد و هر نسل نسبت به نسل قبل در مسیر همسان‌شدن گامی به جلو می‌گذارد. ایده همسان‌شدن در مسیر مستقیم مورد انتقاد کسانی قرار گرفت که معتقد بودند گذشت زمان لزوماً به معنای از میان‌رفتن هویت‌های قومیتی اقلیت نیست (به‌عنوان مثال گلنیر و موینیهان^۳، ۱۹۷۰). گانز (۱۹۹۲) در پاسخ به این انتقاد، مدل خود را تغییر داد و آن را نظریه «خط پرفرازونشیب^۴» نام گذاشت. این نظریه همچنان بر ایده اجتناب‌ناپذیر بودن فرایند همسان‌شدن در طول زمان باقی بود اما این مسیر را به‌جای یک روند خطی مستقیم، روندی روبه‌جلو اما با فراز و فرودهای مقطعی می‌داند.

پس از آن‌که «نظریه همسان‌شدن» به سبب برداشت تک‌خطی و اجتناب‌ناپذیر از فرایند همسان‌سازی به نقد کشیده شد، رویکردهای نظری جدیدی سر برآوردند که دیگر تماماً به این ایده وفادار نبودند. مثلاً کانون نظریه همسان‌شدن چندپاره^۵ که پورتر و ژو^۶ (۱۹۹۳) آن را

1. Gans

2. Sandberg

3. Glaser and Moynihan

4. bumpy line

5. Segmented assimilation

6. Portes and Zhou

مطرح کردند نشان دادن این امر است که چگونه و چرا مهاجران جدید و فرزندان‌شان در مقایسه با مهاجران قبلی ممکن است مسیرهای مختلفی در الحاق به جامعه آمریکایی طی کنند. براساس این نظریه، برخی گروه‌های مهاجر که دارای سطوح بالایی از سرمایه انسانی هستند و جامعه میزبان بلافاصله پس از ورود به آنها روی خوش نشان می‌دهد، به سرعت در مسیر تحرک اجتماعی-اقتصادی رو به بالا و ادغام حرکت می‌کنند. اما گروه‌هایی که منابع کمتری در اختیار دارند بسیار محتمل است که نتوانند شغل و درآمد مناسبی پیدا کنند و بنابراین نمی‌توانند امکان تحصیل و زمینه ارتقای اجتماعی کودکان‌شان را فراهم کنند. این نسل دوم حتی ممکن است خود تحت تأثیر فرهنگ غالب مدارس و فضای مناطق محل سکونت‌شان قرار گیرند که آن‌ها را نسبت به تحصیل دلسرد و خواست ارتقای اجتماعی را کمرنگ می‌کند. اما مسیر سوم زمانی است که مهاجران، آموزش کودکان‌شان را جدی می‌گیرند اما به جای فرهنگ جامعه میزبان، ارزش‌های سنتی خودشان را به کودکان می‌آموزند. در واقع این نظریه می‌کوشد نشان دهد که همه افراد لزوماً در مسیر خطی همسان‌شدن با جامعه میزبان حرکت نمی‌کنند و میزان همسان‌شدن مهاجران وابسته به عوامل متعددی چون موقعیت جغرافیایی، طبقه اجتماعی والدین، نژاد و محل تولد آنان است.

به این ترتیب، نظریه همسان‌شدن تحولات مفهومی و تحلیلی زیادی را پشت سر گذاشته است. در ابتدا این مفهوم به عنوان مسیر خطی پیش‌رونده و اجتناب‌ناپذیر کاهش تفاوت‌های قومی و حل شدن در جامعه مقصد به کار می‌رفت. بعدها این تلقی از رابطه میان مهاجران و جامعه مقصد مناقشات زیادی برانگیخت و برای طرفداران چند فرهنگی‌گرایی تبدیل به یک «واژه زشت» (باوبک^۱، ۱۹۹۶: ۹) شد.

منتقدان نظریه همسان‌شدن بر شکل‌های تکثرگرایانه انطباق با جامعه میزبان انگشت گذاشتند. در رویکرد اخیر حفظ هویت و فرهنگ مهاجران مورد توجه قرار می‌گرفت (مفهوم ادغام اجتماعی از اینجا اهمیت پیدا کرد). مفهوم همسان‌شدن به مرور بازتعریف شد و امروز دیگر به معنای سرکوب هویت‌های قومی به کار نمی‌رود بلکه مراد از آن کاهش تفاوت‌های اجتماعی مانند تفاوت ارزشی یا اختلاف درآمد بین گروه‌هاست (باسویک و هکمن^۱، ۲۰۰۶: ۶-۴). این مفهوم امروز همچنان در سنت آمریکایی مطالعات مهاجرت مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما تلقی از آن بسی متفاوت از کاربردهای اولیه است. آلبا و نی^۲ (۲۰۰۳) معتقدند امروز دیگر اساساً ایده همسان‌شدن به مثابه فرایند ایجاد هم‌نوازی با فرهنگ غالب آمریکایی محلی از اعراب ندارد. به اعتقاد آنان، آمریکای امروز هیچ نشانی از یک جامعه همگن ندارد و خود بسیار متأثر از فرهنگ‌های جدید وارد شده به این کشور است. در این چارچوب، همسان‌شدن در شرایط کنونی بیش از آن‌که فرایندی تک‌سویه باشد، بر کاهش تفاوت‌ها و فاصله اجتماعی میان گروه‌های مختلف درون جامعه دلالت می‌کند. اما این فقط مهاجران نیستند که باید برای سازگاری با جامعه میزبان بکوشند، بلکه این سوی ماجرا نیز باید برای سازگاری با مهاجران مسئولیت‌پذیر و منعطف باشد.

مفهوم ادغام اجتماعی در مقایسه با مفهوم همسان‌شدن از ایده محو هویت‌های قومی و حل‌شدن کامل در جامعه میزبان فاصله می‌گیرد. برای درک بهتر این مفهوم باید نقطه شروع را مطالعات اروپایی در مورد مهاجرت قرار داد. بر خلاف آمریکا که موضوع مهاجرت از ابتدای قرن بیستم مورد توجه علوم اجتماعی قرار گرفت، در اروپا تازه از دهه ۱۹۷۰ به بعد مهاجرت به موضوعی جدی برای مطالعه بدل

1. Bosswick and Heckmann

2. Alba and Nee

شد. شاید یک دلیل مهم این است که موج‌های بزرگ ورود مهاجر به اروپا، پس از جنگ جهانی دوم آغاز شد و قبل از آن اروپای قاره‌ای بیشتر منطقه‌ای مهاجرفرست بود تا مهاجرپذیر. در اروپا، صورت‌بندی وضعیت مهاجران خارجی تحت تأثیر شرایط تاریخی اروپا به‌ویژه در زمان جنگ جهانی و تجربیات آلمان نازی قرار داشت. با توجه به تجربه تاریخی رشد و رادیکالیزه‌شدن ملی‌گرایی در پایان قرن نوزدهم و قرن بیستم، سیاست‌های همسان‌شدن در قبال اقلیت‌های هر کشور تلاشی برای ایجاد یک ملت همگن فرهنگی شناخته می‌شد؛ آن‌چه که یادآور آلمان نازی بود. همسان‌شدن در این فرایند با قوم‌محوری، سرکوب فرهنگی و حتی استفاده از خشونت برای هم‌نوا ساختن اقلیت‌ها تداومی می‌شد. به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، همسان‌شدن در مطالعات اروپایی به یک تابو بدل شد، اما به‌تدریج با تغییر تلقی نسبت به این مفهوم این تابو تا حدودی شکسته شد و اصطلاح همسان‌شدن در مطالعات به کار رفت.

با آغاز مهاجرت‌های جنوب به شمال در اروپا، مفهوم مهاجرت و پیامدهای آن وارد گفتمان علمی و بحث‌های سیاسی شد. البته در آن زمان مسئله مهاجرت بیشتر موضوعی موقتی تلقی می‌شد اما به‌هرحال مهاجران مشمول نوعی توجه بودند، مثلاً در آلمان اصطلاح مؤدبانه‌تر کارگر مهمان^۱ جایگزین اصلاح منفی‌تر کارگر خارجی^۲ شد. وقتی به‌تدریج روشن شد که اقامت مهاجران کوتاه‌مدت نیست، اصطلاح شهروندان خارجی^۳ جای دو عبارت قبلی را گرفت (جوردانو^۴، ۲۰۱۰: ۱۳-۱۲).

در اروپا و به‌طور مشخص در آلمان نیز موضوع انطباق‌پذیری

-
1. Gastarbeiter
 2. Fremdarbeiter
 3. Ausländischer Mitbürger
 4. Giordano

کارگران مهاجر به دو مفهوم اصلی مطالعات مهاجرت یعنی ادغام و همسان‌شدن گره خورد. به‌طور خاص دو متفکر اصلی یعنی هافمن-نوتنی^۱ (۱۹۷۳) و اسر^۲ (۱۹۸۰) تلاش کردند تا با ایجاد تمایز میان این دو مفهوم، مسئله را صورت‌بندی کنند. هافمن-نوتنی (۱۹۷۳) ادغام را مشارکت فعال مهاجران در زندگی جامعه مقصد (مثلاً از طریق اشتغال) می‌داند درحالی‌که همسان‌شدن را مشارکت فعال مهاجران در فرهنگ جامعه مقصد (مثلاً با اشتراک در ارزش‌ها، هنجارها و مدل‌های رفتاری) تعریف می‌کند. از نظر وی این دو مفهوم تنها از نظر تحلیلی از یکدیگر تفکیک‌پذیر هستند، اما در عمل هم‌زمان رخ می‌دهند و به یکدیگر وابسته‌اند. به عبارت دیگر، ادغام بدون درجه‌ای از همسان‌شدن ممکن نیست و از جانب دیگر همسان‌شدن نیز بدون سطحی از ادغام میسر نخواهد بود.

اسر (۲۰۰۰) از دیگر نظریه‌پردازان اروپایی است که به مفهوم ادغام اجتماعی پرداخته است. وی چهار شکل اصلی ادغام اجتماعی را از یکدیگر تفکیک می‌کند: فرهنگ‌پذیری^۳ (همسان‌شدن فرهنگی)، جایابی^۴ (همسان‌شدن ساختاری)، برهمکنش^۵ (همسان‌شدن اجتماعی) و هویت‌یابی^۶ (همسان‌شدن هویت‌یابانه). از نظر اسر فرهنگ‌پذیری، پذیرش دانش و استانداردها و تواناهای فرهنگی توسط فرد مهاجر برای تعامل موفق در جامعه است. جایابی، دسترسی فرد به موقعیت‌های مناسب در اجتماع- مثلاً در نظام آموزشی و نظام اقتصادی- به‌مثابه یک شهروند است. برهمکنش، کنشی اجتماعی

1. Hoffmann-Nowotny

2. Esser

3. Acculturation

4. Placement

5. Interaction

6. Identification

است که مشخصه آن جهت‌گیری دوسویه کنشگران (مهاجران و جامعه مقصد) و شکل‌گیری روابط و شبکه‌های اجتماعی است. در نهایت هویت‌یابی، بعدی از ادغام اجتماعی است که به واسطه آن فرد خود را عضوی از بدنه جامعه تلقی می‌کند. نکته قابل توجه در تعریف اسر از اشکال چهارگانه ادغام اجتماعی این است که وی هر بعد از این مفهوم را با بعدی از اصطلاح همسان‌شدن معادل قرار داده است. این موضوع نشان می‌دهد که تا چه حد این دو مفهوم به یکدیگر نزدیک شده‌اند.

یکی از صورت‌بندی‌های دقیق از ابعاد مفهوم ادغام اجتماعی را حکمن و اشنپرا (۲۰۰۳) براساس تقسیم‌بندی چهارگانه اسر ارائه کرده‌اند. آن‌ها چهار بعد اصلی ادغام اجتماعی را به شرح زیر تعریف کرده‌اند:

- ادغام ساختاری: ادغام ساختاری به معنای دسترسی مهاجران به نهادهای اصلی جامعه مقصد مانند بازار کار، نظام آموزشی، نهادهای خدمات رفاهی (مانند نظام بهداشت) و همچنین شهروندی سیاسی کامل است. امکان مشارکت در این نهادها موقعیت اجتماعی-اقتصادی افراد را تعیین می‌کند و نشان‌دهنده منابع و فرصت‌های پیش روی آن‌ها در جامعه است.
- ادغام فرهنگی: مهاجران تنها در صورتی می‌توانند به کسب حقوق و موقعیت در جامعه جدید امیدوار باشند که مهارت‌های فرهنگی اصلی آن جامعه را فراگیرند. از این منظر، ادغام به معنای تغییرات نگرشی، رفتاری و شناختی است که آن‌را فرهنگ‌پذیری نیز نامیده‌اند. اگرچه این بعد عمدتاً به مهاجران و فرزندان آنان مربوط می‌شود اما رویکرد جامعه مقصد در آموزش فرهنگ خود نیز حائز اهمیت است.
- ادغام تعاملی: ادغام تعاملی به معنای پذیرش مهاجران در

شبکه‌های روابط اجتماعی جامعه مقصد است. شاخص‌های ادغام اجتماعی شامل شبکه‌های اجتماعی، دوستی، شراکت، ازدواج و عضویت در نهادهای داوطلبانه است. برخی مؤلفه‌های اصلی ادغام فرهنگی، به‌ویژه مهارت‌های ارتباطی پیش‌شرط تحقق این بعد از ادغام هستند.

- ادغام هویتی: ادغام ساختاری و فرهنگی ممکن است بدون ایجاد حس تعلق به جامعه مقصد و هویت‌یابی با آن صورت پذیرد. این حس می‌تواند در نتیجه مشارکت در جامعه و احساس پذیرش شکل گیرد. شمول اجتماعی در جامعه جدید در سطح ذهنی (ادغام هویتی) با احساس تعلق به گروه‌های اجتماعی و هویت‌یابی در سطوح قومی، محلی یا ملی شناخته می‌شود.

این چهار بعد به‌خوبی می‌تواند وضعیت مهاجران در یک کشور جدید را نشان دهد. البته این چهار بعد بر یکدیگر اثر گذارند اما هر یک بخشی از فرایند ادغام اجتماعی را نشان می‌دهد. هر یک از این ابعاد معیاری برای ارزیابی دقیق‌تر وضعیت مهاجران را در جامعه مقصد به دست می‌دهد.

بنابراین می‌توان گفت در هر دو سنت آمریکایی و اروپایی مفهوم همسان‌شدن و ادغام اجتماعی چنان به یکدیگر نزدیک شده‌اند که می‌توان این دو اصطلاح را به‌جای یکدیگر به کار برد. ترجیح مفهوم ادغام اجتماعی در این کتاب، صرفاً برای دوری از بار منفی اصطلاح همسان‌شدن در معنای اولیه آن است، وگرنه همان‌طور که اشاره شد هر دو مفهوم در معنای امروزی‌شان بر کاهش تفاوت‌ها و فاصله‌های اجتماعی میان گروه‌های مختلف ساکن در یک جامعه توجه دارند؛ یعنی به‌جای تأکید بر لزوم هم‌نوا شدن و همانندشدن مهاجران با جامعه مقصد، ضرورت کاهش فاصله از هر دو طرف در کانون توجه قرار می‌گیرد.

کاربست نظریه‌های همسان‌شدن و ادغام اجتماعی در مورد مهاجران و پناهندگان افغانستانی را می‌توان در کار عباسی شوازی و صادقی (۲۰۱۵) برای بررسی میزان انطباق نسل دوم افغانستانی‌ها در ایران مشاهده کرد. این محققان از نظریه همسان‌شدن چندپاره^۱ پورترز و ژو^۲ (۱۹۹۳) استفاده کرده‌اند. به اعتقاد آن‌ها مهاجران در فرایند انطباق با جامعه مقصد چهار مسیر احتمالی پیش روی خود دارند. مسیر اول ادغام نام دارد و زمانی روی می‌دهد که فرد هم به جامعه جدید تعلق پیدا می‌کند و هم احساسی مثبت نسبت به فرهنگ و اجتماع قبلی خود دارد. در این کتاب ادغام به معنای حفظ هویت افغانستانی در عین پذیرش و وابستگی به جامعه ایران است. براساس یافته‌های آنان، ۳۵/۸ درصد نمونه تحقیق از این الگو پیروی می‌کنند. افرادی که سنشان بیشتر است، مردان، افراد با سطح رضایت اجتماعی بالاتر، افراد با تحصیلات دبیرستانی، ساکنان مشهد و همچنین افراد متعلق به طبقه متوسط بیشتر به این مسیر رفته‌اند. مسیر دوم، همسان‌شدن است که به معنای انکار هویت فرهنگی قبلی و پذیرش کامل هویت و فرهنگ جامعه جدید است. براساس یافته‌های این تحقیق ۱۷/۱ درصد از افراد در مسیر همسان‌شدن قرار دارند یعنی علاقه‌شان به افغانستان اندک اما به جامعه ایران زیاد است. همانندسازی بیشتر در میان زنان، افراد دارای مدرک قانونی، افراد بدون تجربه تبعیض، افراد با سطح رضایت اجتماعی بالاتر، افراد با وضع اقتصادی مناسب و همچنین کسانی که والدینشان بیش از ۳۰ سال در ایران اقامت داشته‌اند رخ داده است. مسیر سوم جدایی^۳ نام دارد که به معنای حفظ هویت قدیمی و عدم پذیرش فرهنگ و هویت جدید است. براساس یافته‌های این تحقیق جدایی در ۳۳/۳ درصد افراد شایع بوده است و معنای آن احساس تعلق

1. Segmented Assimilation

2. Portes and Zhou

3. Separation

بالا به افغانستان و وابستگی اندک به جامعه ایران است. افراد با سطح تحصیلات پایین‌تر، مهاجران غیرقانونی و دارای تجربه تبعیض، افراد با سطح رضایت پایین و کسانی که والدین آن‌ها کمتر از ۲۰ سال در ایران اقامت داشته‌اند بیش از دیگران در این وضعیت قرار دارند. مسیر چهارم حاشیه‌ای شدن است که معنای آن تعلق نداشتن به هر دو فرهنگ قدیمی و جامعه جدید است. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که ۱۴ درصد از افراد در موقعیت «حاشیه‌ای شدن» قرار دارند؛ یعنی نه به افغانستان و نه به ایران احساس تعلق ندارند. مردان، افراد با سطح تحصیلات بالا، افراد دارای مدرک قانونی اما دارای تجربه تبعیض و افراد ناراضی از زندگی در ایران بیشتر در این گروه قرار دارند. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که زنان بیشتر محتمل است در مسیر همسان شدن قرار گیرند تا جدایی‌گزینی، چنان‌که احتمال حاشیه‌ای شدن زنان نیز بسیار کم است. اما مردان بیشتر به مسیر جدایی و حاشیه‌ای شدن کشیده می‌شوند. از جانب دیگر، افراد با سطح تحصیلات بالاتر بیشتر از افراد با سطح تحصیلات پایین در مسیر ادغام قرار می‌گیرند. به علاوه حاشیه‌ای شدن نیز ارتباط مستقیمی با افزایش سطح تحصیلات دارد. از نظر تأثیر قومیت و مذهب نتایج این مطالعه نشان می‌دهد دو گروه «تاجیک‌ها» و «فرزندان پدران افغانستانی و مادران ایرانی» بیشتر در مسیر همسان شدن قرار می‌گیرند که خود دلیل آن را شباهت ظاهری به جامعه ایرانی می‌دانند. جدایی‌گزینی در میان پشتون‌ها و حاشیه‌ای شدن در میان هزاره‌ها شایع‌تر است. از نظر مذهبی، شیعه‌ها بیشتر در مسیر همسان شدن قرار می‌گیرند. در نهایت نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که افراد با وضعیت اجتماعی-اقتصادی بالا بیشتر در مسیر همسان شدن یا حاشیه‌ای شدن قرار می‌گیرند.

نکته مهمی که در اینجا باید بر آن تأکید شود تفاوت رویکرد ما در بررسی ادغام اجتماعی در قیاس با تحقیقاتی از نوع مطالعه عباسی

شوازی و صادقی (۲۰۱۵) است. هدف این کتاب شناسایی موانع ادغام اجتماعی پناهندگان و مهاجران افغانستانی است و در نتیجه با توجه به اهداف و سئوالات خود بیشتر بر ویژگی‌های جامعه میزبان یعنی ایران تأکید دارد. از این رو تمرکز این کتاب بر شناخت و صورت‌بندی نظری موانعی است که مانع از اعطای تابعیت سیاسی و دسترسی برابر این جمعیت به منابع و فرصت‌های زندگی در ایران می‌شود. این رویکرد در بررسی ادغام اجتماعی بیشتر بر جنبه‌های مرتبط با تبعیض فردی و ساختاری و خشونت علیه مهاجران در جامعه میزبان تأکید دارد و مسئله را با توجه به ویژگی‌ها و مناسبات اجتماعی جامعه مقصد یعنی ایران مطالعه می‌کند. این تحقیق به دنبال بررسی این موضوع نیست که پناهندگان و مهاجران افغانستانی بر اساس ویژگی‌های فردی و پیشینه‌شان چه مسیری را برای انطباق با ایران طی می‌کنند بلکه تلاش می‌کند نشان دهد به طور عام چه موانعی بر سر پذیرش کامل این جمعیت به عنوان شهروندان ایرانی وجود دارد. بدین قرار، در این تحقیق سیاست‌های کنترل مهاجرت، چگونگی شکل‌گیری و تحول آن‌ها و تجربه پناهندگان و مهاجران از این سیاست‌ها مد نظر قرار می‌گیرد.

موانع ادغام اجتماعی

موضوع پذیرش و چگونگی انطباق مهاجران با جامعه مقصد به اشکال مختلف در علوم اجتماعی موضوع بحث و پژوهش قرار گرفته است. بخش زیادی از این مطالعات معطوف به شناسایی موانع ادغام اجتماعی بوده است. این پژوهش‌ها کوشیده‌اند با توجه به ویژگی‌های محیط میزبان، وضعیت زندگی گروه‌های اقلیت مهاجر را توضیح دهند. این تحقیقات عموماً بر تنش‌ها و تضادها میان گروه مهاجر و جامعه میزبان متمرکز بوده‌اند و بر حسب متغیرهای مختلف، تبیینی از چرایی تبعیض و خشونت علیه اقلیت‌های قومی و نژادی مهاجر به دست می‌دهند. در

این چارچوب، این مطالعات عمدتاً سیاست‌های کنترل مهاجرت را در هر کشور توضیح می‌دهند و تفاوت‌های میان کشورها در نحوه پذیرش و انطباق جامعه مهاجر را روشن می‌سازند. در میان همه رویکردهای نظری معطوف به مسئله مهاجرت و موانع ادغام اجتماعی، دو گروه از نظریه‌ها هستند که برای توضیح پدیده مورد مطالعه در این تحقیق کمک می‌کنند: یک دسته از مطالعات به تفاوت‌های فرهنگی به‌عنوان مانع مهم پیوند جامعه مهاجر با جامعه میزبان توجه دارند. دسته دیگر بر رقابت‌های اقتصادی مهاجران خارجی و ساکنان محلی به‌عنوان ریشه تضاد و تخاصم تأکید می‌گذارند. دسته اول هویت اجتماعی را عنصر تقویت‌کننده شکاف اجتماعی اقلیت مهاجر و جامعه میزبان می‌دانند و دسته دوم منافع مادی افراد و گروه‌های اجتماعی را متغیر تعیین‌کننده معرفی می‌کنند. این دو رویکرد تحلیلی در این تحقیق اهمیت به‌سزایی دارند و از همین رو در این بخش شرح مفصل‌تری از آنها ارائه می‌کنیم.

تفاوت فرهنگی به مثابه مانع ادغام اجتماعی

نظریه‌های تفاوت فرهنگی واکنش علیه مهاجران را محصول مواجه شدن ساکنان محلی با فرهنگ متفاوت و یا حتی متعارض تازه‌واردان می‌دانند. این رویکرد برای ارزش‌های فرهنگی نقشی بنیادی قائل می‌شود و هویت ملی را اصل اساسی تعیین‌کننده سیاست مهاجرت به‌شمار می‌آورد. در نظریه‌های روانشناسی اجتماعی، در تبیین نگرش‌های منفی جامعه محلی نسبت به مهاجران خارجی رویکردهای نظری‌ای وجود دارد که احساس «تهدیدی» را که جامعه مهاجر در جامعه میزبان برمی‌انگیزد مسئله عمده تلقی می‌کنند. وفق این نظریه‌ها، وقتی حضور یک گروه برای گروه دیگر تهدید باشد یا تهدید «تصور شود»، احتمال شکل‌گیری نگرش‌های خصمانه نسبت به آن گروه بالا می‌رود. بر همین اساس برخی رویکردها در توضیح نزاع‌های نژادی و قومی و نگرش منفی به

مهاجران خارجی از مفهوم «تهدید فرهنگی» استفاده کرده‌اند. استفن و همکاران (۲۰۰۹) تهدید فرهنگی را تصور افراد از خطر ارزش‌ها، هنجارها و اخلاقیات متمایز مهاجران تعریف می‌کنند. وقتی فردی احساس می‌کند ورود یک غریبه فرهنگی را تهدید می‌کند، احتمال ایجاد نگرش خصمانه در او بیشتر خواهد بود. مثلاً آمریکایی‌ها ممکن است نگران حضور مهاجران لاتین‌تبار باشند چون تصور می‌کنند آن‌ها تلاشی برای یادگیری فرهنگ و هویت آمریکایی نمی‌کنند (هانتینگتون، ۲۰۰۴). معمولاً این‌طور تصور می‌شود که افزایش تعداد مهاجران در یک کشور، این ذهنیت را در «ساکنان بومی» القاء می‌کند که هویت اجتماعی و ملی و ارزش‌های فرهنگی‌شان به واسطه تغییر ترکیب جمعیتی و افزایش سهم گروه «غیرخودی» در معرض تهدید است. به همین خاطر تصور از تهدید فرهنگی و نگرانی از اثرات فرهنگی مهاجرت یکی از پیش‌بینی‌کننده‌های قدرتمند نگرش‌های منفی نسبت به مهاجران (اسنایدمن^۱ و دیگران، ۲۰۰۴) و حمایت از سیاست‌های محدودکننده مهاجران (سایتترین^۲ و دیگران، ۱۹۹۰؛ هود و موریس^۳، ۱۹۹۷) است. بیگانه‌هراسی^۴ - ترس یا پیش‌داوری نسبت به امری که خارجی یا دیگری محسوب می‌شود - محصول همین سازوکار طردکننده بر مبنای تفاوت‌های فرهنگی است. بیگانه‌هراسی مانند همه ایدئولوژی‌های تبعیض‌آمیز، سلسله‌مراتبی از مردم و فرهنگ‌ها را بر ساخت می‌کند. این شکل از ایدئولوژی بر بنیان تفاوت‌های فرهنگی و آشتی‌ناپذیری فرهنگی استوار می‌شود و معمولاً دستاویز احزاب پوپولیست دست راستی برای مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های ضد مهاجران قرار می‌گیرد. در اروپای امروز با بالا گرفتن تب اسلام‌هراسی،

1. Sniderman

2. Citrin

3. Hood & Morris

4. xenophobia

مقولهٔ بیگانه‌هراسی و تهدید فرهنگی توجه بسیاری از محققان را به خود جلب کرده است. مسلمانان در این کشورها جمعیتی محسوب می‌شوند که به لحاظ ارزش‌های فرهنگی و زبان با جامعه میزبان متفاوت‌اند و موفقیت آن‌ها در جامعه میزبان از نگاه برخی ساکنان محلی تهدیدی برای «ارزش‌های غربی» تلقی می‌شود.

مسئله تفاوت فرهنگی در سال‌های اخیر در حیطه مطالعات نژادپرستی هم باب شده است. پیشتر و براساس تصور رایج از مفهوم نژاد، این تحقیقات به تامل در رابطهٔ میان گروه‌های نژادی در جوامع مختلف به‌ویژه در آمریکا می‌پرداختند. اما جنبش مدنی در آمریکا و به دنبال آن از میان رفتن قوانین ضد سیاه‌پوستان موسوم به جیم کرو^۱ در دهه ۱۹۶۰ صورت‌های حاد و عریان نژادپرستی را در این کشور تا حد زیادی از میان برد. با وجود این، همچنان بسیاری از سیاه‌پوستان در زندگی خود با اشکال مختلفی از تبعیض دست به‌گریبان هستند. محققان مجموعه‌ای از مفاهیم و نظریه‌ها را در توضیح این پدیده جدید به‌کار گرفتند که در یک طبقه‌بندی کلی ذیل اصطلاح «نژادپرستی جدید» صورت‌بندی می‌شوند. در اغلب این نظریه‌ها تذکر داده می‌شود که ابراز صریح عقاید نژادپرستانه امروز امری مذموم است اما معنای آن از میان رفتن نژادپرستی نیست بلکه شکلی «غیرمستقیم‌تر، پنهان‌تر، فرایندی‌تر و ظاهراً غیرنژادی‌تر» (پیتگرو^۲، ۱۹۷۹: ۱۱۸) جایگزین آن شده است.

مفهوم نژادپرستی جدید به‌ویژه در اروپا کاربرد گسترده‌ای پیدا کرد و مورد توجه نظریه‌پردازان اروپایی قرار گرفت. بارکر (۱۹۸۱) اولین فردی بود که در بریتانیا از ظهور نژادپرستی جدید سخن گفت. به اعتقاد وی در این شکل از نژادپرستی این فرهنگ‌ها (و نه نژادها) هستند

1. Jim Crow

2. Pettigrew

که ذاتاً متفاوت و همسان‌ناشدنی در نظر گرفته می‌شوند. به همین جهت، او نژادپرستی جدید را نژادپرستی فرهنگی می‌داند. برخلاف نژادپرستی سنتی که تعریف گروه «خودی» و «دیگری» را بر بنیان ویژگی‌های بیولوژیک بنا می‌کرد، نژادپرستی جدید به سبب مذموم بودن کاربرد نژاد، ناگزیر گروه‌ها را براساس تفاوت‌های تصورشدهٔ ایدئولوژیک مانند فرهنگ، مذهب یا شیوه زندگی بر می‌سازد. بارکر مشخصاً به ایدئولوژی‌های حامی دولت تاجر در انگلستان نظر داشت و از رواج «گفتمان عمومی نژادپرستی» سخن می‌گفت؛ گفتمانی که در آن مهاجران به منزلهٔ تهدید معرفی می‌شدند. در واقع در این شکل جدید، هراس از گروه غیرخودی در سیمای شکلی از «تمایل و علاقه به گروه خودی» ظاهر و سویه منفی آن خنثی‌سازی می‌شد؛ یعنی به جای صحبت از گروه غیرخودی و احساسات منفی علیه آن، بر طبیعی بودن علاقه به افرادی با فرهنگ، تبار و پیشینه مشترک تأکید می‌شد.

تاگیف^۱ (۱۹۹۰، ۲۰۰۱) در مطالعات خود دو شکل موازی از نژادپرستی را در دهه ۱۹۸۰ در فرانسه از هم متمایز می‌کند. نوع اول، نژادپرستی تبعیض‌آمیز و نوع دوم – که او خود واضح اصطلاح آن است – نژادپرستی تفاوت‌گرا^۲ بود. شکل تبعیض‌آمیز نژادپرستی در چارچوب مناسبات امپریال/استعماری جای می‌گیرد و صراحتاً تنوع انسانی را در یک طیف از متمدن تا بربر تقسیم‌بندی می‌کند. اما نژادپرستی تفاوت‌گرا – که به‌زعم تاگیف دهه ۱۹۸۰ در فرانسه و سایر کشورهای اروپایی رواج یافت – به دلیل مقبول‌نبودن کاربرد مفهوم نژاد، از زبان دیگری برای طرح ایده‌های نژادپرستانه سود برده است. در رتوریک گروه‌های راست‌گرا، شیوه‌ای از استدلال حول موضوع تفاوت شکل گرفت که به‌طور ضمنی اروپایی سفیدپوست مسیحی را در یک سو

1. Taguieff

2. differentialist racism

و دیگران به خصوص مسلمانان را در طرف دیگر می‌نشانند. شعار «حق متفاوت بودن» در دست گروه‌های راست‌گرا به ابزاری برای تبلیغ علیه اختلاط و از میان رفتن همگنی و خلوص اجتماع بدل شد. در این تلقی، فرهنگ‌ها به مثابه کلیت‌های منسجم و ایستا تصور می‌شوند که در طول زمان و مکان تغییر نمی‌کنند تا جایی که رهبر جبهه ملی فرانسه، ژان ماری لوپن، این جمله مشهور را به کار برد که «من مغربی‌ها را دوست دارم اما جای آنان در مغرب است» (گارنر، ۲۰۱۰: ۱۳۳). بدین ترتیب، «نژادپرستی جدید» در ظاهر به مقوله بیولوژیکی نژاد نمی‌پردازد بلکه از حق داشتن فرهنگی متفاوت دفاع می‌کند. به عبارت دیگر، در نژادپرستی جدید تفاوت‌های قومی و مذهبی برجسته می‌شوند و از این حیث حضور مهاجران خطری برای وحدت و تمامیت جامعه قلمداد می‌شود. بنابراین می‌توان گفت نژادپرستی جدید بیش از آنکه بر ترس از دیگری مبتنی باشد، بر عشق به تفاوت و ترس از اختلاط متکی است (بن و الیزرا، ۲۰۰۸: ۹۳۸). از نظر تاگیف، نتیجه این شکل از نژادپرستی در فرانسه و اروپا، جهت‌گیری‌های ضد مهاجرت است که در اعمال طردکننده، خشونت و تقاضا برای بازگرداندن مهاجران تبلور می‌یابد (مایلز و براون، ۲۰۰۳: ۶۶). به عبارت دیگر، همان‌طور که گارنر (۲۰۱۰) نیز استدلال می‌کند، مهم‌ترین خصلت نژادپرستی جدید تفاوت‌گرا بودن آن است؛ نگاهی که تفاوت میان فرهنگ‌ها را امری طبیعی می‌شمارد و مدعی است که وقتی فاصله فرهنگ‌ها به لحاظ جغرافیایی از میان برود، تنش و تخاصم اجتناب‌ناپذیر می‌شود.

رقابت اقتصادی به مثابه مانع ادغام اجتماعی

برخی رویکردهای نظری در توضیح نگرش، بدرفتاری یا تبعیض علیه مهاجران خارجی به تضاد منافع و رقابت اقتصادی میان ساکنان محلی و

مهاجران توجه می‌کنند. در این نظریه‌ها، تبعیض علیه مهاجران محصول رقابت بر سر منابع کمیاب مانند شغل، مسکن و مزایای رفاهی است و عوامل اقتصادی و فرایندهای سیاسی طبقه‌محور به‌عنوان عامل اصلی و مؤثر در شکل‌گیری سیاست‌های کنترل مهاجرت عمل می‌کنند (میرزا، ۲۰۰۴). این نظریه‌ها را می‌توان به دو دسته عمده تقسیم کرد: نظریاتی که در حوزه روانشناسی اجتماعی به مطالعه نگرش‌های منفی ساکنان محلی نسبت به مهاجران می‌پردازند و نظریاتی که در سنت مارکسیستی به دنبال تبیین تبعیض علیه مهاجران بر مبنای مناسبات طبقاتی‌اند.

در بخش قبل گفته شد که یکی از دلایل احساس خصومت علیه مهاجران تلقی آنان به‌منزلهٔ تهدید فرهنگی است. حال باید بگوییم که علاوه بر تهدید فرهنگی، نگرانی از تهدید اقتصادی مهاجران می‌تواند زمینهٔ دیگری برای ایجاد هراس در جامعهٔ میزبان باشد. یکی از نظریه‌هایی که بر تهدید اقتصادی حضور مهاجران تأکید دارد، نظریه تضاد واقع‌گرا^۱ است. مطابق این نظریه، رقابت بر سر منابع محدود، عامل سر برآوردن روابط خصمانه میان گروه‌هاست. بلا لاک (۱۹۶۷) این رقابت را به دو دسته تقسیم می‌کند. یک دسته رقابت‌های واقعی و دسته دیگر رقابت‌های «تصور شده». به اعتقاد وی رقابت‌های واقعی به شرایط کلان و میانه اجتماعی- اقتصادی مانند در دسترس بودن منابع کمیاب و سازوکارهای بازار برای تنظیم توزیع این منابع مرتبط است. البته وی رقابت واقعی را در سطح خرد هم ممکن می‌داند که در آن فی‌المثل افراد متعلق به گروه‌هایی که در موقعیت‌های مشابهی قرار دارند، با یکدیگر به رقابت برمی‌خیزند. علاوه بر رقابت‌های واقعی، شرایط رقابتی ممکن است بر «تصور» گروه اکثریت از رقابت اثر بگذارد و ذهنیتی دربارهٔ تهدید اجتماعی- اقتصادی گروه قومی غیرخودی

1. Meyers

2. Realistic Conflict Theory

خلق کند. این تصور می‌تواند به همراه خود نگرش‌های خصمانه و منفی نسبت به آن گروه پدید آورد.

لی و همکاران (۲۰۱۶) تهدید اقتصادی را در مقام عامل برساننده نگرش منفی در قبال مهاجران در دو سطح تحلیل می‌کنند. در سطح اجتماعی، این تهدید اقتصادی متوجه همه اعضای یک اجتماع محلی است. هجوم مهاجران به جامعه محلی می‌تواند باعث کندشدن توسعه اقتصادی منطقه یا کاهش دستمزدها شود. به علاوه مردم محلی، برخی منابع اقتصادی را حق خود می‌دانند و در چهره مهاجران سیمای افرادی را می‌بینند که منابعشان را تصاحب کرده‌اند؛ چه بسا مردم محلی، خواسته یا ناخواسته - در قالب یک مکانیسم دفاعی - نسبت به مهاجران موضعی مبتنی بر طرد و نفی بگیرند. در سطحی دیگر، حضور مهاجران می‌تواند به معنای هزینه بیشتر جامعه در تأمین خدمات عمومی شامل آموزش، درمان، رفاه و مسکن عمومی تلقی شود. در سطح فردی، افراد محلی رقابت با مهاجران را بر سر منابع محدود مانند شغل، خدمات اجتماعی و رفاهی و مانند آن با منافع شخصی خود مغایر می‌دانند. بر پایه همین منطق است که آن دسته از افراد محلی که از مهارت‌های کم‌تری برخوردار هستند، احساس رقابت بیشتر و نتیجتاً نگرش‌های منفی‌تری در قبال مهاجران دارند. اسپنشید و همپستد^۱ (۱۹۹۶) با استفاده از داده‌های یک نظرسنجی در آمریکا در سال ۱۹۹۳، این فرضیه را تایید کرده‌اند که افراد در پایین‌ترین سطح آموزش و درآمد کمتر از دیگران از سیاست‌های افزایش مهاجرت حمایت می‌کنند.

ریچمن و سمیونوف^۲ (۲۰۰۴) در مطالعه خود نشان داده‌اند که اغلب پاسخگویان، مخالف اعطای حقوق برابر در حوزه آموزش، رفاه،

1. Espenshade and Hempstead

2. Raijman and Semyonov

سلامت و مسکن به کارگران خارجی اند. براساس یافته‌های این تحقیق برای اغلب پاسخگویان، مهاجران بیشتر به معنای شغل کمتر، دستمزد پایین‌تر، فرصت‌های کمتر ارتقاء و رقابت بیشتر برای مسکن و خدمات اجتماعی است. نکته شایان توجه این پژوهش آن است که هر چه افراد از موقعیت اجتماعی- اقتصادی پایین‌تری برخوردار باشند، میزان ترس آن‌ها از تهدید اقتصادی مهاجران بیشتر است. هرنس و نادسن^۱ (۱۹۹۲) با استفاده از اطلاعات یک پیمایش در نروژ نشان داده‌اند که احساس محرومیت یعنی فاصله میان وضعیت کنونی و موقعیت مورد انتظار فرد، نقش مهمی در نگرش وی به مهاجران دارد. در پژوهشی دیگر، سایدز و سائترین (۲۰۰۷) با بررسی داده‌های یک پیمایش اجتماعی در بیست کشور اتحادیه اروپا، به بررسی افکار عمومی در مورد مهاجرت پرداخته‌اند. نتایج این تحقیق هم نشان می‌دهد کسانی که از وضعیت اقتصادی‌شان ناراضی‌اند یا شرایط کلی اقتصادی کشورشان را نامناسب می‌دانند، بیشتر با مهاجرت مخالف‌اند اما همین تحقیق میان درآمد فرد و نگرش به مهاجران رابطه‌ای نیافته است. یافته اخیر گواه آن است که مطالعات تجربی در مورد اثر «تهدید اقتصادی» به نتایج یکدستی منجر نشده‌اند. نیومن و دیگران (۲۰۱۳) با مرور مطالعات قبلی نشان داده‌اند بیش از آنکه متغیرهای عینی مانند درآمد، حیطه شغلی، وضعیت اشتغال و نرخ اشتغال محلی بر نگرش افراد به سیاست‌های مهاجرت اثرگذار باشند، متغیرهای ذهنی مانند تصور تهدید نسبت به اقتصاد ملی اهمیت دارند.

نظریه پرکاربرد دیگر، نظریه رقابت قومی است که اسکیرپز^۲ و همکارانش (۲۰۰۲) از ترکیب دو نظریه تضاد واقع‌گرا (واقعی در برابر نمادین) و هویت اجتماعی^۳ صورتبندی کرده‌اند و در مجموعه‌ای

1. Hernes and Knudsen

2. Scheepers

3. Social Identity

از مطالعات در تحلیل نگرش‌های منفی به مهاجران در اروپا به کار برده‌اند. به اعتقاد آن‌ها علاوه بر تهدیدهای اقتصادی، نگرش منفی نسبت به گروه‌های غیرخودی با نگرش مثبت به اعضای گروه خودی رابطه دارد. اسکیرز و همکارانش این پدیده را با ارجاع به نظریه هویت اجتماعی توضیح می‌دهند. مطابق نظریه هویت اجتماعی، افراد نیازی بنیادی به برتر دانستن گروه خودی نسبت به گروه غیرخودی دارند. مردم خصوصیات مطلوبی را که تصور می‌کنند گروه خودی از آن برخوردار است به میانجی یک فرایند روانی به نام هویت‌یابی اجتماعی به خویش نسبت می‌دهند و بالعکس اعضای گروه غیرخودی را از طریق سازوکار ضد هویت‌یابی اجتماعی ارزش‌گذاری منفی می‌کنند. محققان فوق، با پذیرش این برداشت از نظریه هویت اجتماعی و ترکیب آن با نظریه تضاد واقعی، نظریه «رقابت قومی» را بر می‌سازند که مضمون اصلی آن از این قرار است: رقابت در سطح فردی و در سطح زمینه‌ای^۱، می‌تواند به تقویت سازوکارهای هویت‌یابی اجتماعی منجر شود که نتیجه این فرایند طرد قومی است. در سطح زمینه‌ای رقابت به شرایط اجتماعی سطح کلان اطلاق می‌شود و در سطح فردی به تصور افراد از تهدید رقابت از جانب گروه غیرخودی دلالت می‌کند که عامل اخیر می‌تواند به‌عنوان متغیر واسطه رابطه شرایط اجتماعی با طرد قومی را تحت تأثیر قرار دهد.

دسته دوم نظریه‌های رقابت اقتصادی در سنت مارکسیستی جای می‌گیرند. نظریه‌پردازان مارکسیسم کلاسیک معتقدند ریشه رقابت و نزاع میان مهاجران و ساکنان محلی به‌ویژه کارگران بومی را باید در نظام تولید سرمایه‌داری جستجو کرد. نیکولیناکوس (۱۹۷۵) مهاجران را ضرورتی ساختاری برای اقتصادهای سرمایه‌داری اروپای غربی می‌داند. به اعتقاد وی کارگران خارجی نقش ارتش ذخیره نیروی

کار را داشتند و به مثابه یک زیر- پرولتاریا^۱ در طبقه کارگر شکاف ایجاد می‌کردند. موقعیت حقوقی و سیاسی مهاجران به‌عنوان خارجی و همچنین انزوای سیاسی و ایدئولوژیک آنان موجب شده بود که ظرفیتشان برای سازمان‌دهی و مبارزه محدود شود و در برابر سرکوب آسیب‌پذیر باشند (آنتیاس و یوال- دیویس^۲، ۲۰۰۵: ۴۷). بنابراین، از منظر این گروه از نظریه‌پردازان، سرمایه‌داران معماران اصلی شکاف میان کارگران خارجی و کارگران داخلی‌اند تا از طریق این شکاف در درون طبقه کارگر تضاد و رقابت ایجاد کنند و کارگران را ضعیف نگاه دارند.

در برابر این تلقی کلاسیک، بوناچیچ در اوایل ۱۹۷۰ رویکرد جدیدی به نام «بازار تفکیک‌شده» را پیش کشید که در آن سرمایه‌داری نه عامل مستقیم انشقاق در طبقه کارگر بلکه مسئول ایجاد وضعیتی است که در آن کارگران برای بقاء مجبور به رقابت هستند. منظور از بازار تفکیک‌شده کار این است که مهاجران خارجی و اقلیت‌های قومی صرفاً به بخشی از بازار کار یعنی مشاغل پست با کمترین دستمزد دسترسی دارند و مشاغل با دستمزد بالاتر در انحصار گروه اکثریت قومی باقی می‌ماند. از منظر بوناچیچ (۱۹۷۲) تفاوت قدرت در بازار کار می‌تواند به آنتاگونیسم میان کارگران سفید و سیاه منجر شود. نزد او آنتاگونیسم به معنای همه سطوح تضاد بین گروهی است که شامل تضاد در ایدئولوژی‌ها و باورها (مانند نژادپرستی) و تضاد در رفتارها (مانند تبعیض، مجازات و شورش‌ها) و تضاد در نهادها (مانند قوانینی که جدایی‌سازی را تداوم می‌بخشد) می‌شود. به‌علاوه، از نظر او مفهوم آنتاگونیسم برخلاف اصطلاحات مشابه مانند پیش‌داوری و تبعیض که معمولاً باور و رفتاری برخاسته از جانب گروه قدرتمند تلقی می‌شوند،

1. sub-proletariat

2. Anthias and Yuval-Davis

حاوی این امکان است که تضاد را امری دوجانبه یعنی «محصول» تعامل گروه‌ها محسوب کند.

بونایچ معتقد است تفاوت‌های قومی همیشه به تفاوت دستمزد منجر نمی‌شوند. اگر چندین گروه قومی که منابع یا اهداف نسبتاً یکسانی دارند وارد یک نظام اقتصادی شوند، بازار کار تفکیک‌شده شکل نمی‌گیرد. به نظری افراد و ملت‌هایی که مجزا از یکدیگر زندگی کرده‌اند معمولاً انگیزه‌ها و منابع (ثروت، سازمان و کانال‌های ارتباطی) متفاوتی دارند و این عامل اصلی اثرگذار بر تفاوت قیمت کار است. با ورود یک گروه قومی به بازار کار جدید این پیش‌داوری قومی/نژادی صاحبان کسب‌وکار نیست که دستمزد کارگران جدید را پایین‌تر قرار می‌دهد. صاحبان کسب‌وکار همواره هدفشان پرداخت کمترین دستمزد - صرف‌نظر از قومیت - است. ملاک آنان در تعیین دستمزد، منابع و انگیزه‌های گروه‌های کارگر است. از آنجاکه معمولاً این تفاوت در انگیزه و منابع بر گروه‌بندی قومی منطبق است، بازارهای کار تفکیک‌شده قومی شکل می‌گیرد. به اعتقاد وی دینامیسم اصلی این بازارهای تفکیک‌شده را بر حسب وضعیت و کنش‌های سه طبقه اصلی تعیین‌کننده می‌توان توضیح داد:

الف) طبقه کارفرمایان و صاحبان کسب‌وکار خواهان ارزان‌ترین و مطیع‌ترین نیروی کار ممکن هستند تا بتوانند با سایرین رقابت کنند. اگر نیروی کار بسیار گران باشد، آن‌ها ممکن است به دنبال نیروی کار ارزان‌تر باشند و نیروی کار خارجی را وارد کرده یا از افراد بومی سرزمینی که فتح کرده‌اند استفاده کنند.

ب) بخشی از طبقه کارگر که دستمزد بالاتر دریافت می‌کنند، ورود «کارگران ارزان‌قیمت» را تهدیدی برای خود می‌دانند.

پ) «کارگران ارزان‌قیمت» توان چانه‌زنی اندکی در برابر صاحبان کسب‌وکار دارند و از این حیث تهدیدی جدی برای کارگران با دستمزد

بالا هستند.

این تعارض منافع، گروه کارگران مرفه‌تر (با دستمزد بالا) را وامی‌دارد که به دو طریق از موقعیت خود دفاع کنند. اول، آنان از طریق مکانیسم طرد می‌کوشند این کارگران را از حیطه جغرافیایی خود خارج کنند و از حضور فیزیکی آن‌ها در حوزه اشتغال خویش ممانعت به عمل آورند. در این شرایط آن‌ها یک بازار کار غیر تفکیک‌شده از کارگران دستمزد بالا خواهند داشت. راه دوم توسل به یک آرایش «کاستی» است که هدف از آن الزام کارگران ارزان به کار در مشاغلی است که دستمزد ناچیزی دارند. بوناچیچ با استفاده از اصطلاح لنین، کاست را آریستوکراسی کار می‌داند که در آن نیروی کار مرفه‌تر از طریق محروم‌ساختن نیروی کار ارزان از برخی مشاغل، با تهدید قیمت‌شکنی آن‌ها مقابله می‌کند. در این وضعیت - به‌زعم بوناچیچ - آنتاگونیسم قومی محصول رقابتی است که بر سر دستمزدهای متفاوت شکل می‌گیرد. این آنتاگونیسم لزوماً برآمده از طبقه مسلط نیست بلکه محصول این روابط است. با اینکه رتوریک آنتاگونیسم نژادی عموماً بر نژاد و قومیت تمرکز دارد اما آنتاگونیسم قومی تا حد زیادی (ولی نه لزوماً به‌طور کامل) نشان‌دهنده تضاد طبقاتی میان گروه‌های «کارگر با دستمزد بالا» با کارگران ارزان‌قیمت است. از این‌رو شکاف نژادی/قومی در بازار کار تا زمانی وجود دارد که «دیگری» نژادی به مثابه یک تهدید حاضر باشد. بوناچیچ بر این باور است که طبقه کارفرمایان از یک ایدئولوژی لیبرال و «لسه‌فر» حمایت می‌کند که در آن کارگران اجازه دارند در یک بازار کار آزاد رقابت کنند. منبع آنتاگونیسم قومی نه در طبقه کارفرما بلکه در آریستوکراسی نژادی کار است که به دنبال حفظ و استفاده از انحصار مشاغل با دستمزد بالاتر است. وی کار خود را در چارچوبی مارکسیستی تعریف می‌کند اما منتقد رویکرد «مارکسیسم ارتودوکس» است و آن‌را به‌لحاظ نادیده گرفتن نقش کارگران سفیدپوست به‌عنوان

نیروهای ارتجاعی موثر سرزنش می‌کند.

بازول (۱۹۸۶) نیز از همین رویکرد در توضیح تبعیض علیه چینی‌ها در آمریکا در مقطع تاریخی ۱۸۸۲-۱۸۵۰ استفاده می‌کند. به اعتقاد وی، در صورت‌بندی‌های پیشین نظریه بازار کار تفکیک‌شده سه ضعف وجود دارد. اول، در این نظریه دینامیسم بازتولید شرایط بازار کار تفکیک‌شده مبهم است. دوم، اثرات گفتمان نژادپرست و نقش دولت توضیح داده نمی‌شود. و سوم، صورت‌بندی‌های پیشین تبیین نمی‌کنند که چگونه بازتولید شرایط بازار کار تفکیک‌شده بر جدایی‌سازی در بازار کار اثر می‌گذارد. بوناچیچ درباره تداوم بازار کار تفکیک‌شده معتقد است از آنجا که نیروی کار اقلیت در موقعیتی ضعیف و شکننده در بازار کار گرفتار است، نمی‌تواند برای افزایش دستمزد به شکل موثری چانه‌زنی کند. بازول اما اعتقاد دارد این موقعیت ضعیف به خوبی تعریف نشده و باید چگونگی تداوم بازار تفکیک‌شده بر مبنای آن توضیح داده شود. وی موقعیت ضعیف در بازار را نتیجه تبعیض از جانب کارگران مسلط و دولت می‌داند. کارگران اقلیت به سبب محدودیت‌هایی که برای نیل به موقعیت‌های بهتر دارند، به سمت مشاغل دیگر هجوم می‌آورند. به این ترتیب، در بخشی از بازار که تعداد کارگران اقلیت زیاد است، عرضه نسبی نیروی کار بالا می‌رود و هزینه این نیروی کار پایین می‌ماند و بازار کار تفکیک‌شده تداوم می‌یابد. تجمع این کارگران در یک بخش، آن‌ها را به سمت صنایع دیگر هل می‌دهد که این نیز به نوبه خود گسترش بازار تفکیک‌شده را در بخش‌های مختلف به دنبال دارد. نتیجه نهایی این فرایند رشد آنتاگونیسم است. بازول بر نقش گفتمان نژادپرستی بر تداوم بازار کار اشباع‌شده و همچنین نقش دولت تأکید می‌کند. به زعم وی، نظریه بازار کار اشباع‌شده می‌تواند انگیزه‌های اقتصادی توسل به ایدئولوژی نژادپرست را توضیح دهد اما نمی‌تواند محتوای آن را تبیین کند. به

اعتقاد بازول، ایدئولوژی به کار گرفته شده نقش مهمی در بازتولید بازار تفکیک شده دارد. تفاوت اولیه قیمت نیروی کار میان گروه‌های قومی یا نژادی نمی‌تواند در یک بازار رقابتی تداوم داشته باشد مگر آنکه کارگران به‌طور پیوسته هویت‌دهی ایدئولوژیک شوند. بازول نشان می‌دهد که از ۱۸۵۲ تا ۱۸۸۲ کارفرمایان و دولت از احساسات تبعیض‌آمیز نژادی و قومی علیه چینی‌ها برای کاهش دستمزد همه کارگران استفاده کرده‌اند. کارفرمایان با بهره‌جویی از بازار کار تفکیک‌شده میان سفیدپوستان، سیاه‌پوستان و آسیایی‌ها امکان ارتقای کارگران به مشاغل با دستمزد بالا را از بین برده‌اند. به این ترتیب، کارفرمایان از طریق تفکیک نیروی کار در بازارهای مختلف براساس تفاوت‌های نژادی توانسته‌اند هزینه نیروی کار را پایین نگاه‌دارند.

توجه به ایدئولوژی‌های ضد مهاجران در تداوم بازار کار تفکیک شده، نظریه‌های رقابت اقتصادی را به برخی نظریه‌های تهدید فرهنگی پیوند می‌دهد. یک دسته مهم از نظریات توضیح‌دهنده تنش‌های قومی و نژادی در چارچوب تحلیل مارکسیستی، به نقش ایدئولوژی‌های نژادپرست و ضد مهاجر در کشور میزبان توجه می‌کنند. آنچه در این رویکرد اهمیت دارد این است که چگونه در یک جامعه در بستر مناسبات طبقاتی، یک گروه قومی یا نژادی براساس یک ایدئولوژی به «دیگری» بدل می‌شود و مناسبات تبعیض‌آمیز اجتماعی حول این فرایند شکل می‌گیرد. رابرت مایلز در کتاب مشهور *نژادپرستی و کار مهاجران* که در ۱۹۸۲ منتشر شد نژادپرستی را به‌مثابه یک ایدئولوژی تعریف می‌کند که محتوای آن چهار ویژگی مشخص دارد: اول، این ایدئولوژی خصلت دیالکتیکی دارد یعنی هر بازنمایی از دیگری هم‌زمان یک بازنمایی از خویش به همراه می‌آورد؛ نژادپرستی یک شیوه از بازنمایی است که ضرورتاً به مثابه ایدئولوژی شمول و طرد عمل می‌کند. این ویژگی‌های منفی «دیگری» است که آینه‌وار ویژگی‌های مثبت «خود» را

بازتاب می‌دهد. دومین مشخصه آن است که این ایدئولوژی می‌تواند هم در هیئت یک نظریه منسجم و مبتنی بر ساختار منطقی و شواهد تأییدکننده ظاهر شود و هم به صورت اشکال غیر همگن یعنی ترکیبی از عقاید قالبی، تصاویر، انتساب‌ها و تبیین‌هایی ظهور و بروز یابد که در جریان زندگی روزمره برساخته می‌شوند و به کار می‌روند. سومین ویژگی ایدئولوژی نژادپرستی، قدرت قابل فهم کردن جهان برای مخاطبانش است. این ایدئولوژی نابرابری را توجیه می‌کند و توضیح می‌دهد که چرا هر گروه در موقعیت فعلی‌اش قرار دارد. چهارمین ویژگی متمایزکننده محتوای نژادپرستی به عنوان یک ایدئولوژی، عدم دلالت این مفهوم بر یک محتوای خاص تاریخی است. این ایدئولوژی نشان‌دهنده ویژگی‌هایی عمومی‌ای است که یک گفتمان باید واجد آن‌ها باشد تا نژادپرستی خوانده شود. به عبارت دیگر، نژادپرستی یک ایدئولوژی واحد و ثابت نیست که لزوماً دربردارنده مجموعه‌ای مشخص از انتساب‌ها، تصاویر و عقاید قالبی باشد بلکه «نژادپرستی‌های» مختلف وجود دارد که هر کدام از نظر تاریخی خاص‌اند و به شکل خاص خود صورت‌بندی شده‌اند.

توجه به این نکته بسیار مهم است که ایدئولوژی نژادپرست از دل شرایط اقتصادی- اجتماعی جامعه میزبان و مناسبات اجتماعی آن سر برمی‌آورد و نقش مهمی در تداوم و بازتولید نابرابری‌های اجتماعی دارد. وجه تمایز رویکرد مایلز از نظریه‌های تهدید فرهنگی این است که نژادپرستی را نه صرفاً بر حسب گفتمان احزاب راست‌گرا یا محافل نژادپرست بلکه با توجه به تجربه زندگی کارگران بومی تحلیل می‌کند. فایزاکلی و مایلز (۱۹۷۹ و ۱۹۸۰) با مطالعه یک محله در شهر لندن به این نتیجه رسیدند که نژادپرستی طبقه کارگر، بیش از آن که تحت تأثیر ایدئولوژی‌های نابرابری نژادی باشد، متأثر از تجربه روزمره آن‌ها از رقابت بر سر کار و مسکن با مهاجران است. در این موقعیت، اعضای

طبقه کارگر مهاجران را مسبب وضعیتی می‌دانستند که در واقع یک مسئله کلی‌تر یعنی کاهش نرخ رشد صنعتی و افزایش بیکاری عامل آن بود. به اعتقاد مایلز و فایزاکلی، احساس ناامنی شغلی عامل اصلی نژادپرستی کارگران بومی است؛ کارگرانی که خود را در حال رقابت با مهاجران بر سر منابع می‌بینند. از دید این محققان، موارد معین نژادپرستی طبقه کارگر را نباید ناشی از توطئه سرمایه‌داری یا جمع کوچکی از هواداران اندیشه‌های افراطی نژادپرستانه دانست، بلکه شناخت این پدیده صرفاً از مجرای تفسیر و تبیین تجربه طبقه کارگر ممکن خواهد بود (فایزاکلی و مایلز، ۱۹۷۹؛ فایزاکلی و مایلز، ۱۹۸۱).

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در بریتانیا، در بسیاری مناطق که کارگران زندگی می‌کردند، کاهش تولید سرمایه‌داری و زوال زیرساخت‌های شهری در نتیجه توسعه نامتوازن سرمایه‌داری با ورود و اسکان گروهی از مهاجران آسیایی و کارائیبی به این مناطق هم‌زمان شد. حاصل این وضعیت یعنی هم‌زمانی حضور مهاجرانی که به‌طور تاریخی به‌عنوان گروه نژادی فروتر شناخته می‌شدند با دوره افول اقتصادی باعث شد تا در نگرش و ذهنیت طبقه کارگر محلی میان این دو پدیده ارتباط علی برقرار شود. مسئله واقعی محرومیت از منابع و خدمات و تلاش و مبارزه برای حل مسئله، «نژادی‌سازی» شد؛ یعنی ایده نژاد برای تعریف مهاجران آسیایی و کارائیبی به‌عنوان دیگری نامشروع و رقیب به‌کار برده شد؛ رقیبی نامشروع که حضورش عامل ایجاد یا افزایش رقابت برای مسکن، خدمات اجتماعی و شغل شده است. نتیجه منطقی چنین استدلالی این بود که عامل حل مسئله، طرد دیگری تازه‌وارد است.

در نظر مایلز و براون (۲۰۰۳) نگرش‌ها و رفتارهای خصمانه علیه مهاجران صرفاً یک مسئله اقتصادی نیست بلکه حضور مهاجران در موارد زیادی موضوع مباحث سیاسی در درون کشورها بوده است؛ مثلاً در برخی کشورهای اروپایی قبل از بحران اقتصادی دهه ۱۹۷۰،

پروبلما تیزه شدن حضور مهاجران شروع شده بود. نمی توان شکل گیری مسئله مهاجران را در اروپای غربی صرفاً تلاشی از جانب طبقه حاکم این کشورها برای ایجاد حسی از اجتماع خیالی^۱ به واسطه تعریف یک دیگری دانست که در زمان بحران عامل ایجاد بیکاری گسترده شناخته شود. در این موضوع، طبقه کارگر خود فاعلیت دارد و از قدرتش برای محدود کردن مهاجران بهره می برد. در واقع، در برخی کشورهای اروپایی دولت در نتیجه فشار از پایین مجبور به واکنش به مسئله مهاجران شد. در بریتانیا پروبلما تیزه شدن حضور مهاجران با برجسته ساختن توانان تمایزات بیولوژیک و فرهنگی شکل گرفت و طبقه کارگر نقش مهمی در فرایند نژادی سازی داشت. این فرایند و مفصل بندی نژادپرستی متعاقب آن نیروی سیاسی مهمی حتی پیش از شروع بحران اقتصادی بود. این فرایند بخشی از مقاومت خودآیین گروه های فرودست بود که رقابت بر سر منابع محدود و افول اقتصاد محلی را تجربه کرده بودند. به علاوه، دولت بریتانیا هم نقش مهمی در نژادی سازی مهاجران از طریق آن دسته از قوانین مهاجرتی بازی کرد که نژادپرستی را نهادینه و آفریقایی ها را تهدیدی برای نظم و قانون معرفی می کنند.

جمع بندی نهایی

در این فصل با هدف تدوین چارچوب نظری منسجمی برای تحلیل موانع ادغام اجتماعی پناهندگان و مهاجران افغانستانی در جامعه ایران ابتدا مفهوم ادغام اجتماعی توضیح داده شد. ادغام اجتماعی به طور کلی به شیوه ای از انطباق مهاجران با جامعه میزبان دلالت می کند که امکان مشارکت کامل فرد در حیات اجتماعی را در عین حفظ تفاوت های فرهنگی ممکن می سازد. برخلاف تلقی قدیمی از اصطلاح همسان شدن که معادل کنار گذاشتن ارزش ها، نمادها و باورهای فرهنگی

1. imagined community

پیشین مهاجران و «این‌همانی» با جامعه میزبان است، مفهوم ادغام اجتماعی از میان رفتن فرهنگ‌های قومی و محلی مهاجران را شرط لازم انطباق آنان با جامعه میزبان نمی‌داند. گرچه تئوری ادغام اجتماعی نیز بر ضرورت فرهنگ‌پذیری و به‌طور ویژه یادگیری زبان برای برقراری ارتباط با جامعه میزبان تأکید دارد. روشن است که در مورد پناهندگان و مهاجران افغانستانی شباهت‌های فرهنگی موانع ادغام اجتماعی را به حداقل می‌رساند و امکان انطباق بهتر با محیط جدید را فراهم می‌سازد. ادغام اجتماعی خود دارای ابعاد مختلف شامل ادغام ساختاری، ادغام فرهنگی، ادغام تعاملی و ادغام هویتی است. ادغام ساختاری به معنای دسترسی مهاجران به فرصت‌های زندگی برابر در جامعه و امکان استفاده از خدمات و امکانات در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی است. این بعد از ادغام اجتماعی در بررسی وضعیت پناهندگان و مهاجران افغانستانی اهمیت بسیاری دارد زیرا مستقیماً به سیاست‌های مهاجرتی، قوانین و مقررات مرتبط با پناهندگان و مهاجران افغانستانی ارتباط می‌یابد. همان‌طور که در فصل یکم گفته شد، در اعطای حقوق و امکانات به پناهندگان و مهاجران افغانستانی همواره اصل بازگشت مدّ نظر بوده و در چارچوب این اصل کلی دولت تلاش کرده است تا حد امکان مانع از وابستگی آن‌ها به جامعه ایران شود. به‌عبارت‌دیگر قوانین و مقررات مهاجرتی در مورد اتباع افغانستانی در ایران اگرچه دسترسی‌های حداقلی به آموزش یا بازار کار را فراهم می‌کند اما در واقع اتفاقاً برای جلوگیری از ادغام ساختاری طراحی شده‌اند. این قوانین مانع اصلی برخورداری این جمعیت از حقوق کامل شهروندی و به‌طور خاص دریافت تابعیت سیاسی به حساب می‌آیند. ایجاد محدودیت در ادغام ساختاری حتی می‌تواند بر سایر ابعاد ادغام نیز اثرگذار باشد زیرا مثلاً به رسمیت نشناختن جوانان نسل دوم مهاجران و پناهندگان افغانستانی می‌تواند مانع از ادغام هویتی آن‌ها در جامعه

ایران شود و یا قوانین محدودکننده ازدواج همچون سدی نفوذناپذیر در برابر ادغام تعاملی و پیوند جامعه مهاجر با ساکنان محلی عمل خواهد کرد. در نتیجه می‌توان بعد ساختاری را با توجه به موقعیت اجتماعی و حقوقی مهاجران و پناهندگان افغانستانی در ایران مهم‌ترین جنبه ادغام اجتماعی دانست.

پژوهش در باب ادغام اجتماعی مهاجران با توجه به ویژگی‌های شخصی و جایگاه اجتماعی مهاجران انجام می‌شود. در این مطالعات مسیرهای مختلفی که افراد در انطباق با جامعه میزبان طی می‌کنند لحاظ می‌شود و ادغام به‌عنوان یکی از این مسیرها (در کنار جدایی، حاشیه‌ای شدن و ...) با مطالعه شرایط زندگی مهاجران بررسی می‌شود. اما در کتاب حاضر، ادغام اجتماعی نه براساس ویژگی‌های فردی مهاجران بلکه از منظری دیگر و با شناخت موانع حقوقی، نهادی و نگرشی پیوند مهاجران با جامعه میزبان و اکاوی می‌شود. به‌عبارت‌دیگر این کتاب با مطالعه شرایط کلی زندگی مهاجران و پناهندگان و تحول سیاست‌های مهاجرتی در چهار دهه گذشته به دنبال شناخت مناسباتی است که امکان ارتقای اجتماعی این جمعیت را محدود می‌کند، آنان را در فرودست‌ترین لایه نظام اجتماعی گرفتار می‌سازد و مانع از پذیرش‌شان در مقام شهروندان ایرانی می‌شود.

برای شناخت سیاست‌های کنترل مهاجرت در سطح کلان و بررسی نگرش‌های منفی و خشونت علیه مهاجران خارجی در سطح خرد دو دسته از رویکردهای نظری در این فصل معرفی شدند. دسته اول این مطالعات تفاوت‌های فرهنگی را عامل اصلی گرایش‌های ضد مهاجر و مانع اصلی ادغام اجتماعی آن‌ها در جوامع می‌دانند. براساس این رویکرد، افزایش تعداد مهاجران خارجی که زبان، مذهب و ارزش‌های فرهنگی متفاوتی دارند این هراس را در بخشی از جامعه محلی ایجاد می‌کند که هویت ملی و ارزش‌های فرهنگی سنتی‌شان

در معرض تهدید است. ایدئولوژی احزاب راست‌گرا به تقویت این پنداشت دامن می‌زند. حاملان این ایدئولوژی با بسیج توده‌ها در قالب شعارهای ملی‌گرایانه تلاش می‌کنند مسیر پذیرش و ادغام اجتماعی مهاجران را محدود کنند. آنچه امروز در اروپا اسلام‌هراسی خوانده می‌شود نمونه‌ای از همین هراس فرهنگی است که با ایجاد تقابل میان ارزش‌های فرهنگی مسلمانان و آنچه ارزش‌های غربی خوانده می‌شود به دنبال تغییر سیاست‌های مهاجرتی است و همزمان به نگرش منفی و بدرفتاری علیه مسلمانان دامن می‌زند. اهمیت تفاوت فرهنگی و نقش آن در رویکردهای ضد مهاجران در کشورهای غربی تا حدی است که امروزه آن را شکلی از نژادپرستی جدید می‌دانند. گونه‌ای از ایدئولوژی سیاسی که احزاب راست‌گرا آنرا اشاعه می‌دهند و اگرچه در عمل شبیه ایدئولوژی‌های نژادپرستانه است اما صورت‌بندی متفاوتی دارد. در رتوریک سیاسی این احزاب به مقوله نژاد یا فروتر بودن یک فرهنگ نسبت به فرهنگ دیگر اشاره‌ای نمی‌شود بلکه مبنای اصلی ادعای آنان این است که فرهنگ‌ها با هم متفاوت‌اند و بهتر است فاصله جغرافیایی آن‌ها حفظ شود.

رویکرد دیگر در مطالعه سیاست‌های کنترل مهاجرت و نگرش‌ها و رفتارهای ضد مهاجران بر منافع گروه‌ها و افراد دست می‌گذارد و مسئله را حول رقابت اقتصادی صورت‌بندی می‌کند. از این زاویه دید، در سطح کلان اجتماعی ممکن است ساکنان جامعه میزبان افزایش تعداد مهاجران را عامل افزایش هزینه‌های دولت و علت اصلی کاهش سطح رفاه کلی خود بدانند، یا در سطح فردی ممکن است برخی گروه‌ها نگران از دست‌دادن شغل خود در رقابت با مهاجران خارجی باشند. در میان نظریه‌های مختلف این گروه، نظریه بازار کار تفکیک‌شده با توجه به موضوع این کتاب بسیار مهم است. این نظریه – برخلاف «مارکسیسم ارتدوکس» – در توضیح آنتاگونیسم قومی آنرا توطئه‌ای

از سوی سرمایه‌داری به قصد ایجاد انشقاق میان طبقه کارگر نمی‌داند بلکه بر نقش نیروهای اجتماعی مختلف و به‌ویژه طبقه کارگر داخلی تأکید می‌کند. مطابق این نگاه، سرمایه‌داری وضعیتی را خلق می‌کند که کارگران در آن مجبور به رقابت هستند و در این رقابت کارگران محلی به دلیل قدرت بیشتر، کارگران مهاجر خارجی را در لایه‌ای از پست‌ترین مشاغل با کمترین دستمزد نگه می‌دارند. در این نظریه، کارگران خارجی و کارگران داخلی و کارفرمایان و دولت چهار نیروی اجتماعی اصلی تعیین‌کننده هستند که می‌توان با ارزیابی موقعیت آن‌ها شرایط زندگی مهاجران و نگرش‌های منفی و خشونت و در سطح بالاتر سیاست‌های کنترلی در قبال مهاجران را تحلیل کرد و سهم هر یک را در شکل‌گیری موقعیت مهاجران در کشور میزبان توضیح داد.

نکته مهمی که باید به استدلال‌های فوق افزود، نقش ایدئولوژی ضد مهاجر در تداوم مناسبات اجتماعی میان نیروهای اصلی است. اگر وضعیت کارگران مهاجر خارجی مبتنی بر روابط میان چهار گروه اصلی مطرح شده در نظریه بازار کار تفکیک‌شده تحلیل شود، نقش ایدئولوژی یا به عبارت کلی‌تر فرهنگ را باید در بازتولید و تداوم این مناسبات در نظر گرفت. همه آنچه در بحث از تفاوت فرهنگی گفته شد را می‌توان در چارچوب تهدید واقعی یا تصور شده وارد تحلیل کرد اما آن را در چارچوب مناسبات اجتماعی نیروهای اصلی مورد توجه قرار داد. ایدئولوژی ضد مهاجر، مهاجران خارجی را به‌مثابه یک دیگری متفاوت، فرومرتب و اهریمنی تعریف می‌کند و به گروه خودی در برابر آن انسجام می‌بخشد. همان‌طور که در بخش‌های آتی نشان داده می‌شود در میان نیروهای اجتماعی چهارگانه، نقش دولت در تداوم این ایدئولوژی تعیین‌کننده است. این ایدئولوژی، علت مصائب ناشی از رقابت اقتصادی میان گروه‌ها را به میانجی مجموعه‌ای از عقاید قالبی و کلیشه‌های ذهنی منفی در مورد مهاجران برای کارگران

داخلی قابل فهم می‌کند. کارگران داخلی نیز به جای آنکه به شرایط کلان اقتصادی و دلایل واقعی نامنی شغلی خود توجه کنند در یک فرایند هویت‌یابی ایدئولوژیک، کارگران خارجی را به‌عنوان مسبب و مقصر شرایط نامناسب خود می‌پذیرند. اینجا دیگر ایدئولوژی ضد مهاجر صرفاً محصول اشاعه افکار شوونیستی توسط گروه‌های خاص نیست بلکه مستقیماً به تجربه زندگی روزانه کارگران داخلی ارتباط دارد.

برای تحلیل موانع ادغام اجتماعی مهاجران و پناهندگان افغانستانی در ایران هم نیروهای اجتماعی، منافع و میزان قدرت آن‌ها باید در کانون تحلیل باشد و هم ایدئولوژی ضد مهاجران که سلطه بر کارگر خارجی را تداوم می‌بخشد. لذا در تحلیل وضعیت پناهندگان و مهاجران افغانستانی، مناسبات اجتماعی میان نیروهای اصلی شامل دولت، کارفرمایان، کارگران ایرانی و کارگران خارجی به‌علاوه محتوای ایدئولوژی ضد افغانستانی باید مورد بررسی قرار گیرد. همان‌طور که در بخش‌های بعدی دیده می‌شود این ایدئولوژی ضد مهاجر محصول مستقیم این مناسبات اقتصادی نیست و خود می‌تواند ریشه در عوامل متعددی داشته باشد و در نتیجه از قسمی خودآیینی برخوردار است. آنچه اهمیت دارد قرار گرفتن این ایدئولوژی در کنار مناسبات اجتماعی و نقش آن در بازتولید نابرابری اجتماعی و ممانعت از ادغام اجتماعی پناهندگان و مهاجران افغانستانی است. در دو فصل بعدی مشخصاً تلاش خواهیم کرد این رویکرد را در مطالعه تاریخ تحول سیاست‌های مهاجرتی و تجربه زندگی مهاجران و پناهندگان افغانستانی در ایران به کار گیریم.

بخش دوم: مروری بر چهار دهه حضور افغانستانی‌ها در ایران

هدف این بخش تحلیل وضعیت پناهندگان و مهاجران افغانستانی از ابتدای حضور آن‌ها در ایران است. با استفاده از منابع و اسناد موجود، شرایط این جمعیت در چارچوب سیاست‌های مهاجرتی ایران و در پس زمینه وضعیت کلی جامعه ایران توصیف می‌شود. در فصل‌های پیش رو دوره حضور افغانستانی‌ها در ایران از آغاز مهاجرت گسترده آنان در اواخر دهه ۱۳۵۰ تا به امروز به سه بازه زمانی اصلی تقسیم شده است. بازه زمانی نخست که دوره «سیاست درهای باز» نام نهاده‌ام از ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۰ را در بر می‌گیرد. در این دوره، ایران آوارگان افغانستانی را با کمترین محدودیت می‌پذیرد و به آنان اجازه می‌دهد در شهرها و روستاهای ایران ساکن شوند. حضور پر تعداد پناهندگان در ایران در شرایطی که دولت آمادگی لازم برای حضور این جمعیت را نداشت به تدریج به شکل‌گیری مسائل و مشکلاتی دامن زد که محدودیت

و نظارت بیشتر بر این جمعیت را ضروری جلوه می‌داد. با سقوط دولت کمونیستی در افغانستان در ابتدای دهه ۱۳۷۰ ایران سیاست رسمی خود را بازگشت همه افغانستانی‌ها به کشورشان اعلام کرد و با ابزارهای گوناگون تلاش کرد خروج این جمعیت از ایران را شتاب بخشد. این سیاست کلی تا سال ۱۳۸۵ ادامه داشت و به همین سبب در این تحقیق این بازه زمانی، دوره «سیاست بازگشت» نامیده شده است. از سال ۱۳۸۶ به دنبال بی‌نتیجه ماندن سیاست بازگشت کامل و توجه به منافع اقتصادی حضور کارگران افغانستانی در ایران، سیاست بازگشت از گفتمان نهادهای رسمی ایران رخت بر بست و جای خود را به سیاستی داد که سامان‌دهی اتباع افغانستانی خوانده می‌شد. هدف از این سیاست جدید کنترل «جنبه‌های نامطلوب» حضور پناهندگان افغانستانی در ایران در عین بهره‌کشی از این نیروی کار ارزان بود. این دوره در این بخش تحت عنوان دوره «سیاست ساماندهی» مورد بحث قرار گرفته است.

فصل سوم: درهای باز به روی آوارگان

شناخت دقیق وضعیت امروز پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران و موانع ادغام اجتماعی آنها مستلزم بررسی چگونگی شکل‌گیری این وضعیت در طی چهار دهه گذشته است. در این فصل و دو فصل بعدی به روند مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران و سیاست‌های مهاجرتی ایران در طول چهار دهه گذشته در مواجهه با این جمعیت خواهیم پرداخت. در فصل پیش رو بازه زمانی بین سال ۱۳۵۸ تا پایان سال ۱۳۷۰ بررسی می‌شود که دوره پذیرش پناهندگان افغانستانی به سبب جنگ و ناآرامی در افغانستان در قالب سیاست درهای باز است. ابتدا دلایل گسیل شدن سیل پناهندگان به سوی مرزهای ایران توضیح داده می‌شود و سپس پذیرش، اسکان و انطباق این پناهندگان در جامعه ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد. این امر در پرتو تحولات داخلی ایران در شرایط پس از انقلاب و جنگ تحمیلی مطالعه می‌شود. توصیف جایگاه مهاجران افغانستانی در سلسله مراتب نظام اجتماعی بخش بعدی این

تحقیق است؛ جمعیتی که عموماً در پایین‌ترین لایه طبقه کارگر ایران در نقاط شهری و روستایی جای می‌گیرد.

علل مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران

افغانستان به‌عنوان یک کشور مستقل در اوایل قرن هجدهم میلادی در نتیجه کوشش جنگجویانه سلسله‌ای پشتون به رهبری احمدشاه درانی تشکیل شد. مرزهای کنونی این کشور محصول تحولات تاریخی مختلف از آن زمان است که تحت تأثیر رویدادهای مختلف از جنگ گرفته تا دیپلماسی- و در بسیاری موارد دخالت قدرت‌های جهانی چون بریتانیا و روسیه- شکل گرفته است. افغانستان که میان منافع بریتانیا در جنوب و روسیه در شمال گیر افتاده بود، پس از تأسیس، سه جنگ با انگلیس و موارد متعددی از شورش‌ها و انقلاب‌های خشن و خونین را تجربه کرد. پس از پایان دومین جنگ افغانستان- انگلیس، عبدالرحمان خان در سال ۱۸۸۰ به قدرت رسید و تلاش کرد با حمله به مناطق مختلف کشور، قدرت را به‌طور کامل به دست گیرد. او با موفقیت در این راه دولت مرکزی تمام‌عیاری در افغانستان با مرزهای کنونی مستقر ساخت.

اگرچه در مقطع زمانی پس از جنگ سوم افغانستان- انگلیس در سال ۱۹۱۹ و سپس به دنبال بی‌طرفی افغانستان در جنگ جهانی دوم، این کشور تا حدی از مرکز توجه دور شد، اما با آغاز جنگ سرد مجدداً اهمیت ژئوپلیتیک پیدا کرد. این موقعیت با شکل‌گیری پاکستان در ۱۹۴۷ پیچیده‌تر شد زیرا این کشور نیز در رقابت با هند منافع و سیاست‌های خاصی در افغانستان تعریف و دنبال کرد. در طول سه دهه بعدی افغانستان روند آرامی از مدرنیزه شدن را پشت سر گذاشت اما همچنان از منظر شاخص‌های مختلف کشوری فقیر محسوب می‌شد. پس از مقطع چهل‌ساله ثبات نسبی در دوره ظاهر شاه (۷۳-۱۹۳۳)،

کشور در آستانه ناآرامی و تلاطم سیاسی قرار گرفت و در نهایت با کودتای محمد داوود خان، پسرعموی ظاهر شاه، در ۱۹۷۳ حکومت جمهوری تشکیل شد. این حکومت دوام چندانی نداشت و در تحولی مهم در سال ۱۹۷۸ کودتای کمونیستی به رهبری حزب دمکراتیک خلق افغانستان این کشور را دستخوش تحولی بنیادی کرد که به انقلاب ثور مشهور شد.

با روی کار آمدن این حزب، برنامه عملی سوسیالیستی در دستور کار دولت قرار گرفت. پرچم ملی کشور از رنگ سبز سنتی به پرچمی شبیه به شوروی تغییر کرد، اصلاحات ارضی شروع شد، زنان دارای حق رأی شدند و اصلاحات متعدد دیگری از این دست در کشور آغاز شد؛ آنچه که البته چندان به مذاق بخش سنتی جامعه افغانستان خوش نمی‌آمد و زمینه‌ساز آغاز مهاجرت آن‌ها به دو کشور اسلامی همسایه یعنی ایران و پاکستان شد. بسیاری از خانواده‌های سنتی اصلاحات انجام‌شده در حوزه‌های مختلف را مغایر آموزه‌های دینی می‌دانستند و ترجیح می‌دادند با خروج از افغانستان از «لوی کفر» خارج شوند. آن‌طور که هودفر (۲۰۰۴) اشاره می‌کند اغلب کسانی که در سال‌های پایانی دهه ۱۳۵۰ و دهه ۱۳۶۰ به ایران مهاجرت کردند بی‌سواد بودند و شمار زیادی از آن‌ها تحصیل اجباری توسط دولت تحت حمایت شوروی را یکی از دلایل عمده مهاجرت خود عنوان می‌کردند و بسیاری تمایل نداشتند دختران خود را به مدرسه بفرستند. یکی دیگر از دلایل مهاجرت قانون ازدواج بود که رضایت عروس را الزامی می‌کرد و حداقل سن ازدواج را ۱۶ سالگی قرار می‌داد. برای بسیاری مردم این قوانین نشانه‌ای از تلاش شوروی برای از بین بردن اسلام به شمار می‌آمد.

روی کار آمدن دولت کمونیستی، آغاز درگیری‌های داخلی میان حزب به قدرت رسیده با گروه‌های اسلامی بود که برای سرنگونی

دولت تلاش می‌کردند. در ۱۳۵۸ اتحاد جماهیر شوروی که احساس می‌کرد با شدت گرفتن جنگ میان مجاهدین و دولت مرکزی ممکن است یک متحد بزرگ خود در جنوب را از دست بدهد تصمیم به مداخله نظامی در افغانستان گرفت. نتیجه این حمله، هجوم آوارگان افغانستانی به سوی مرزها برای فرار از جنگ بود تا جایی که در عرض یک هفته حدود ۶۰۰ هزار افغانستانی به ایران و پاکستان وارد شدند. کاکار (۱۹۹۷) معتقد است «هدف قرار دادن مجاهدین و مردم عادی از طریق حمله راکتی به مردم غیرنظامی، حمله به زیرساخت‌هایی که توسط مجاهدین و نیروهای مردمی استفاده می‌شد، حمله تلافی‌جویانه به واسطه کشته شدن سربازان شوروی، مین‌گذاری، حمله به کشاورزان در هنگام دروی محصول، ضبط محصولات کشاورزی و دام و تخلیه روستاها» سبب می‌شد زندگی در افغانستان برای بسیاری ناامن باشد. خروج از افغانستان به سبب بروز جنگ و ناآرامی از آن زمان به‌طور گسترده آغاز شد و سبب شد افغانستان تا امروز هم در زمره بزرگ‌ترین پناهنده‌فرست‌های جهان باشد. در این جابه‌جایی بزرگ جمعیت پشتون‌های سنی مذهب اغلب به پاکستان و هزاره‌های شیعه مذهب و ازبک‌ها و تاجیک‌های سنی مذهب اغلب به ایران مهاجرت کردند. یادآوری این نکته ضروری است که اگرچه جریان اصلی مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران از سال ۱۳۵۸ آغاز شد، اما پیش‌از این تاریخ هم مهاجرت‌های گروهی و فردی البته در مقیاس کوچک‌تر وجود داشت. اولین مهاجرت ثبت‌شده هزاره‌ها به ایران در دهه ۱۸۵۰ میلادی بود که نزدیک به ۵۰۰۰ خانوار هزاره به ایران مهاجرت کردند و در جم و باخرز ساکن شدند (موسوی، ۱۹۹۷: ۱۴۹). همچنین در زمان حکومت امیر عبدالرحمان (۱۹۰۱-۱۸۸۰) که دوران خشونت‌های مذهبی علیه شیعیان هزاره در افغانستان بوده است، ۱۵ هزار خانوار هزاره (حدود ۱۶۸۰۰۰ نفر) در تربت‌جام ساکن بودند و ۹۰ درصد از

جمعیت محلی را تشکیل می دادند. بعد از به قدرت رسیدن رضاخان، هزاره‌ها رسماً به عنوان یک گروه قومی به نام خاوری به رسمیت شناخته شدند و تابعیت ایرانی به دست آوردند (خاوری، ۱۳۸۲: ۱۶۹).

مهاجرت موقت و فصلی افغانستانی‌ها به ایران هم قبل از ۱۳۵۸ امری متداول بود و عمدتاً به سبب فقر، خشک‌سالی و فرصت‌های اقتصادی صورت می گرفت. مثلاً در دوره خشک‌سالی ۱۹۷۱-۱۹۷۲ در شمال غرب افغانستان بسیاری افغانستانی‌ها برای کار به ایران آمدند (عادلخواه، ۲۰۰۷: ۱۴۱). اما از سال ۱۹۷۳ با افزایش قیمت نفت به دنبال بالا گرفتن جنگ اعراب و اسرائیل و رشد سریع اقتصادی در ایران و رونق اقتصادی در بخش‌های ساختمان، معدن و آجرپزی، تقاضا برای نیروی کار افزایش یافت و سبب رشد جذب کارگران افغانستانی شد. جامعه افغانستانی‌های ایران عموماً مردان مجردی بودند که در مناطق شهری بزرگ زندگی می کردند و به‌غیراز مشاغل کارگری ساده و کم‌مزد بقیه مشاغل برای آن‌ها ممنوع بود (سنتلیور، ۱۹۸۹ به نقل از مونسوتی، ۲۰۰۵). آن‌ها معمولاً چند سال در ایران می ماندند و در این مدت برای خانواده خود در افغانستان پول می فرستادند. در مقاطعی ممکن بود با خانواده در ایران زندگی کنند اما تنها در موارد استثنایی خانواده‌ای پیدا می شد که قصد داشته باشد برای همیشه در ایران بماند (مونسوتی، ۲۰۰۵: ۱۲۳). اغلب این مهاجران از مناطق غربی و مرکزی افغانستان بودند و برآورد می شود که تا قبل از کودتای ۱۳۵۸ در حدود ۶۰۰ هزار افغانستانی در ایران بوده‌اند (رابین، ۱۹۹۶: ۳). به همین سبب کارگران افغانستانی چهره‌هایی آشنا برای ایرانیان به‌خصوص در مناطق شرقی بودند. لیکن حوادث پس از روی کار آمدن حکومت کمونیستی در افغانستان و پس از آن ورود نظامی ارتش شوروی شیوه‌ای از مهاجرت افغانستانی‌ها را از نظر شکل و حجم جمعیت ورودی به ایران رقم زد که تا پیش از آن سابقه نداشت.

همان‌طور که گفته شد پس از کودتای ۱۳۵۸ و روی کار آمدن دولت کمونیستی و سپس دخالت نظامی شوروی، شهروندان افغانستانی در گروه‌های بزرگ به‌سوی ایران و پاکستان روانه شدند. نرخ خروج پناهندگان از افغانستان در ۸۱-۱۹۸۰ در حدود ۱۸۰ هزار نفر در ماه بود. این رقم در بازه ۸۵-۱۹۸۲ به پانزده تا بیست هزار نفر و در ۱۹۸۷ به پنج تا شش هزار نفر رسید (گودسان، ۲۰۰۰: ۱۴۹). هجوم پناهندگان و آوارگان به سمت مرزهای کشورهای همسایه پدیده‌ای است که نمونه‌های متعددی از آن در تاریخ معاصر قابل مشاهده است. لیکن آنچه وضعیت پناهندگان افغانستانی در ایران را متمایز می‌کند، نحوه پذیرش آن‌ها در ایران است. کشورها معمولاً نمی‌پذیرند که جمعیت میلیونی آوارگان کشور همسایه به‌راحتی وارد خاک آن‌ها شود و سپس به‌جای اسکان در اردوگاه‌های مرزی، در شهرها و روستاها اقامت گزینند. اما با سرازیر شدن جمعیت پناهندگان افغانستانی به ایران، تنها عده معدودی از آن‌ها در اردوگاه ساکن شدند و اکثریت آن‌ها اجازه پیدا کردند در مناطق شهری و روستایی مستقر و جذب بازار کار شوند. اینکه چرا ایران در آن مقطع حاضر شد سخاوتمندانه به اتباع افغانستانی اجازه ورود و اسکان در کشور را اعطا کند مسئله‌ای است که باید با توجه به ویژگی‌های خاص مقطع زمانی پس از انقلاب ایران و حکومت استقرار یافته ایران و روابط آن با سایر کشورها بررسی شود. به‌خصوص اینکه موارد بعدی سرازیر شدن پناهندگان به ایران در دهه‌های بعدی نشان می‌دهد که این سیاست «درهای باز» دیگر در موارد مشابه تکرار نشده است.

علل اسکان پناهندگان در شهرها و روستاها

دلایل پذیرش جمعیت میلیونی اتباع افغانستانی از سال ۱۳۵۸ را باید با توجه به شرایط خاص حکومت تازه استقرار یافته ایران در شرایط

پسانقلابی جستجو کرد. وضعیتی منحصر به فرد که فاصله گرفتن از آن سبب شد تا یک دهه بعد، ایران دیگر سیاست مشابهی را در مقابل پناهندگان عراقی یا آذربایجانی در پیش نگیرد. به طور کلی برای توضیح چرایی سیاست درهای باز در آن مقطع زمانی باید به این نکته توجه کرد که آیا اساساً امکان اتخاذ سیاستی دیگر وجود داشت یا خیر. همان طور که در ادامه توضیح داده می شود به سبب اینکه اولویت های مهم تری در آن مقطع در مقابل دولت تازه استقرار یافته پس از انقلاب وجود داشت، پذیرش بی قید و شرط پناهندگان تنها گزینه ای بود که می توانست اتخاذ شود.

مسئله اول، از هم پاشیدگی ساختار بوروکراتیک و تصمیم گیری در شرایط اولیه پس از انقلاب است. پس از انقلاب اسلامی، حکومت در ایران دستخوش تغییری بنیادی شد و به یک باره کل نظام تصمیم گیری و اداری در حال تغییر بود. اگر آشفتگی های دوران اولیه انقلاب ناشی از درگیری ها و کشمکش های داخلی میان گروه های مختلف در منازعات قدرت را در نظر داشته باشیم، آن گاه تصویری از دولت و نظام تصمیم گیری خواهیم داشت که روشن می سازد اساساً در آن مقطع امکان توجه به همه مسائل کشور و طی شدن روندهای تصمیم گیری مبتنی بر نظرات کارشناسانه و ارزیابی سیاست ها وجود نداشته است. مدیریت تازه استقرار یافته کشور که درگیر مجادلات داخلی و البته جنگ تحمیلی بود، به یک باره با سیل پناهندگان افغانستانی مواجه شد و در نتیجه در آن مقطع ساده ترین راه حل را که پذیرش و اسکان آنها در شهرها و روستاها بود، برگزید. نه تنها به لحاظ ساختاری نظام اداری کشور برای تصمیم گیری، برنامه ریزی و سیاست گذاری در مورد نحوه پذیرش اتباع افغانستانی آمادگی نداشت بلکه همان طور که صفایی فر (۱۳۷۱) اشاره می کند مدیریت جوان کشور پس از پیروزی انقلاب – که عمده تاً فاقد تجربه مدیریتی و سیاست گذاری بود – نمی توانست

رویکردی مشابه سایر کشورها به پدیده ورود آوارگان جنگی داشته باشد.

مسئله دوم درگیر بودن نظام اجرایی کشور با مسائل و مشکلات یک جامعه پساانقلابی و البته جنگ تحمیلی است. در شرایطی که کشور درگیر نزاع های داخلی در دوران تثبیت انقلاب بود، آغاز جنگ و پیامدهای آن عملاً مجال برای توجه به موضوع پناهندگان افغانستانی باقی نمی گذاشت. علاوه بر بی ثباتی ناشی از تحولات سیاسی داخلی، تهدیدات خارجی و جنگ با عراق سبب شد دولت در ایران با مسائلی مهم تر از کنترل مرزها در شرق و ورود پناهندگان به کشور درگیر باشد. جنگ تحمیلی به دنبال خود آواره شدن بخش زیادی از جمعیت ساکن در مناطق مرزی با عراق را به همراه داشت و عملاً کشور با پدیده آوارگان جنگی در داخل نیز مواجه بود. در این شرایط مدیریت و اسکان مهاجران جنگ زده داخلی به یکی از اولویت های مهم دولت بدل شد و توان دولت را مصروف خود ساخت. در نتیجه در آن زمان کشور آنچنان درگیر مشکلات داخلی و خارجی متعدد بود که فرصتی برای توجه به مسئله ورود آوارگان جنگی خارجی وجود نداشت. وزیر کشور وقت در سفر خود به سیستان و بلوچستان در ۲۰ فروردین ماه ۱۳۶۰ در مصاحبه با روزنامه کیهان در خصوص وضعیت اسکان اتباع افغانستان با صراحت می گوید «به علت درگیری دولت با جنگ تحمیلی متأسفانه هنوز نتوانسته ایم در این مورد تصمیمی بگیریم». او به مردم اطمینان می دهد که به زودی «برادران مهاجر افغانی» اسکان داده خواهند شد. شرایط در آن مقطع به گونه ای است که از یک سو انرژی دولت صرف جنگ، هزینه های آن و پیامدهای ناشی از آن در داخل بود و از سوی دیگر به دنبال هر بمباران شوروی، هزاران نفر از اتباع افغانستان به سمت مرز ایران روانه می شدند.

موضوع سوم و مهمی که می توان به آن اشاره کرد، فقدان منابع مالی

کافی برای ساخت اردوگاه و اسکان جمعیت در اردوگاه‌های مرزی در فقدان کمک‌های بین‌المللی است. انقلاب اسلامی که با شعار نه غربی، نه شرقی پیروز شده بود در دوران اولیه خود درگیر تنش سیاسی شدیدی با غرب شد. نقطه اوج آن حمله به سفارت آمریکا در تهران در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ بود که حدود یک ماه قبل از حمله شوروی به افغانستان رخ داد. رویدادی که به دنبال خود روزهای پراشتهایی را در داخل ایران به همراه داشت و بخش زیادی از انرژی دولت مستقر در آن زمان معطوف به پیامدهای سیاسی ناشی از آن شد. تنش‌های سیاسی با غرب سبب شد ایران از کمک بین‌المللی برای اسکان پناهندگان برخوردار نباشد. از طرف کشور دیگر درگیر هزینه‌های جنگ با عراق بود و عملاً امکان ساخت و تجهیز اردوگاه و اسکان جمعیت میلیونی پناهندگان برای کشور وجود نداشت. وقتی قرار است جمعیتی در اردوگاه اسکان داده شود دولت باید هزینه معیشت، تحصیل، درمان، تأمین امنیت و دیگر نیازهای این جمعیت را تأمین کند. در مقابل اسکان در شهرها و روستاها به این معنی است که افراد خود با یافتن شغل نیازهای خود را تأمین کنند و از این بابت هزینه مستقیم کمتری متوجه دولت می‌شود. موفقیت پاکستان در اسکان پناهندگان در اردوگاه تا حد زیادی مرهون کمک‌های غرب به این کشور به سبب نقش پاکستان در تجهیز مجاهدین برای جنگ علیه نیروهای شوروی بود. اما روابط تیره ایران و آمریکا و عدم اعتماد ایران به نهادهای بین‌المللی موجب شد تا ایران از کمک‌های خارجی بی‌نصیب بماند. در نتیجه برخلاف پاکستان، ایران امکانات لازم برای احداث اردوگاه و اسکان پناهندگان را در اختیار نداشت.

در کنار این سه عامل اصلی، می‌توان از دو عامل تسهیل‌کننده در پذیرش و میزبانی از پناهندگان افغانستانی سخن گفت که سبب شد این جمعیت با فضای اجتماعی و سیاسی مساعدی برای ورود به کشور

مواجه شوند. عامل تسهیل‌کننده اول وجه ایدئولوژیک حکومت انقلابی تازه استقرار یافته است؛ انقلابی که خود را حامی مستضعفان در اقصی نقاط عالم می‌دانست و دفاع از آنان در برابر استکبار شرق و غرب را رسالت خود تعریف کرده بود. در واقع جمهوری اسلامی با استقرار خود حمایت از مستضعفان، ستم‌دیدگان و نهضت‌های آزادی‌بخش جهان را وظیفه دینی خود معرفی می‌کرد. بر پایه همین نگرش عبارت «اسلام مرز ندارد» از امام خمینی مبنای مشروعیت‌بخش سیاست اجازه ورود پناهندگان افغانستانی به ایران شد. به همین سبب بود که تا چندین سال از عبارت «برادران» افغانستانی برای توصیف پناهندگان افغانستانی در رسانه‌ها و نامه‌نگاری‌های رسمی استفاده می‌شد. برای دولت، پناه‌دادن به آوارگان افغانستانی در حکم وظیفه‌ای دینی بود و تأکید بر تعهد جمهوری اسلامی به ایفای نقش یک نیروی انقلابی - اسلامی را در عرصه بین‌المللی نشان می‌داد. در سال ۱۳۹۳ یکی از مقامات سابق دولت افغانستان در ایران در گفت‌وگو با یکی از خبرگزاری‌ها مدعی شد که در ابتدای ورود افغانستانی‌ها به ایران، دولت مهندس بازرگان به دنبال اسکان آن‌ها در اردوگاه‌های مرزی بود که این امر با مخالفت «علمای جمهوری اسلامی و به‌ویژه امام» مواجه شد و به‌طور مشخص از محمد منتظری نقل قول کرده است که «مگر افغانستانی‌ها فرقی با ما دارند؟ اینجا حکومت اسلام است. انقلاب شده، بیایند افغانستانی‌ها زحمت بکشند، کار کنند، یاد بگیرند! چرا نیایند؟^۱». اگر فرض را بر صحت این گفته‌ها قرار دهیم مشخص می‌شود که بخش «انقلابی» نظام در سال‌های اولیه بعد از انقلاب رویکردی کاملاً پذیرا و مبتنی بر بی‌اهمیت بودن مرز نسبت به ورود افغانستانی‌ها به ایران داشته است. دیگر عامل تسهیل‌کننده، جو انقلابی مسلط بر جامعه ایران در

۱. امام و انقلابیون نگذاشتند دولت بازرگان، مهاجرین افغان را در اردوگاه‌ها نگه دارد، مصاحبه با محمد رحیم افضل، خبرگزاری تسنیم، ۴ آذر ۱۳۹۳

نخستین سال‌های پس از انقلاب است. در فضای پرشور انقلابی که با تقویت حس برادری و دیگرخواهی توأم بود، بخش زیادی از جامعه ایران به افغانستانی‌هایی که به ایران انقلابی پناه می‌آوردند روی خوش نشان داد. اهمیت شور انقلابی سال‌های اولیه در نحوه مواجهه جامعه ایران با افغانستانی‌ها نکته‌ای کلیدی است، زیرا چنان‌که بعداً اشاره خواهد شد با افول تدریجی این فضای برادری و دیگرخواهانه برآمده از جامعه انقلابی، وضعیت افغانستانی‌ها در ایران نیز دستخوش تغییرت زیادی می‌شود.

علاوه بر موارد یاد شده محققان در توضیح دلایل پذیرش افغانستانی‌ها در جامعه ایران به دو موضوع دیگر نیز اشاره کرده‌اند که به نظر می‌رسد بیش از آنکه دلیل اتخاذ سیاست درهای باز در آن سال‌ها باشد، کارکرد و پیامد این سیاست بوده است. مسئله اول آغاز جنگ با عراق و نیاز ایران به نیروی انسانی بود که سبب شد تا پذیرش افغانستانی‌ها و جهی پراگماتیک و نه لزوماً ایدئولوژیک داشته باشد. به عبارت دقیق‌تر نیروی کار ارزان‌قیمت افغانستانی‌ها در زمانی که بخشی از نیروی انسانی ایران به میدان جنگ اعزام شده بود، می‌توانست این خلأ را پر کند. براساس این ادعا حضور افغانستانی‌ها در ایران در زمانه‌ای که ایران درگیر یک جنگ فرسایشی با عراق بود، منافع زیادی برای کشور به همراه داشت. موضوع دوم این است که حضور افغانستانی‌ها در ایران، دولت را قادر می‌ساخت سازمان‌هایی از افغانستانی‌ها را شکل دهد که در معادلات سیاسی و داخلی افغانستان بتواند از آن‌ها بهره بگیرد. میلانی (۲۰۰۶) معتقد است ایران از «کارت افغانستانی» به‌مثابه ابزاری برای گرفتن امتیاز از شوروی استفاده کرد تا مانع از ارسال سلاح به عراق در طول جنگ هشت‌ساله شود. به اعتقاد وی ایران برای ایجاد حوزه نفوذ در افغانستان از گروه‌های شیعه‌ی حاشیه رانده‌شده چون هزاره‌ها و قزلباش‌ها حمایت و سعی کرد

آن‌ها را در قالب نیروی‌های منسجم سازمان‌دهی کند (ص ۲۳۷). در طول زمان درگیری شوروی در افغانستان، ایران پایگاهی برای مقاومت مسلحانه در افغانستان بود که البته از این جهت تا حد زیادی با پاکستان تفاوت داشت. در پاکستان دولت به‌طور مشخص از مبارزه در برابر محور شوروی حمایت می‌کرد و همکاری نزدیکی با گروه‌های محلی و بین‌المللی در حمایت‌های سیاسی و نظامی از گروه‌های در حال مبارزه داشت (باتیا و سدرا، ۲۰۰۸: ۴۵). اما ایران نمی‌توانست دربارهٔ مسأله افغانستان صریحاً موضع بگیرد زیرا همزمان با عراق در حال جنگ بود و از این حیث روابطش با شوروی اهمیت داشت. اما به‌رحال بسیاری از گروه‌های مقاومت افغانستانی در ایران فعالیت می‌کردند که البته نسبت به هم‌تایان خود در پاکستان به‌مراتب از آزادی عمل و حمایت کمتری برخوردار بودند. عاملی که باعث رنجش رهبران گروه‌های مسلح تحت حمایت ایران در غرب افغانستان شده بود و آن‌ها این موضوع را مانع اصلی موفقیت در مبارزه با حکومت مستقر و شوروی می‌دانستند (وانل^۱، ۱۹۹۱). حضور پناهندگان افغانستانی این امکان را برای ایران میسر ساخت تا با آموزش یک نیروی افغانستانی آن را برای لحظه مناسب جهت اعزام به افغانستان آماده کند (میلانی، ۲۰۰۶: ۲۳۷). به اعتقاد هارپویکن^۲ (۲۰۰۹) نقش این سازمان‌ها به‌ویژه پس از پایان جنگ ایران و عراق آشکار شد؛ جایی که ایران تلاش کرد به‌واسطه آن‌ها بر دولت مجاهدین اثرگذار باشد و بعداً در جنگ علیه طالبان از آن‌ها استفاده کند (ص ۸۴).

تا چه اندازه این دو استدلال اخیر عامل تعیین‌کننده‌ای در اتخاذ سیاست درهای باز ایران بوده‌اند؟ می‌توان تصور کرد نیروی کار افغانستانی در زمان جنگ خلاً نیروی کار اعزام‌شده به جبهه‌ها را جبران

1. Wannell

2. Harpviken

می‌کرد، گرچه اطلاعات دقیقی برای بررسی صحت این ادعا وجود ندارد. در خصوص ادعای دوم، روشن است که حضور پناهندگان افغانستانی امکان سازمان‌دهی و آموزش گروه‌های افغانستانی را هم برای ایران میسر می‌ساخت. اما به نظر می‌رسد این دو عامل بیش از آنکه انگیزه‌های اصلی نظام انقلابی در بازکردن مرزها و اسکان افغانستانی‌ها در شهرها و روستاها را شکل داده باشند، کارکردهایی هستند که به تدریج این گروه از پناهندگان در جامعه ایران پیدا کرده‌اند. این سیاست دولت ایران بیش از آنکه حاصل دوراندیشی محاسبه‌گرانه در مورد مزایای حضور افغانستانی‌ها در ایران باشد تا حد زیادی ناشی از (۱) عدم شکل‌گیری نظام بوروکراتیک اداری پس از فروپاشی آن در انقلاب (۲) مسائل مهم داخلی و خارجی که توان اصلی دولت را به خود مشغول می‌کرد و (۳) رویکرد انقلابی دولت‌مردان جدید و فضای اجتماعی انقلابی بود که سبب شد این پناهندگان بدون هیچ مانعی به شهرها و روستاهای ایران پای بگذارند و به سرعت جذب بازار کار شوند. اگر سیاست درهای باز در چارچوب وضعیت سیاسی و اجتماعی آن مقطع از کشور تحلیل شود آشکار است که در آن زمان راه دیگری پیش روی تصمیم‌گیران کشور نبود. باید توجه داشت که از همان زمان تصور بر این بود که حضور افغانستانی‌ها در ایران ناشی از جنگ و ناآرامی حاصل از استقرار حکومت کمونیستی و حمله شوروی است و با تغییر این وضعیت افغانستانی‌ها به کشورشان باز می‌گردند.

پذیرش پناهندگان افغانستانی در ایران به شکل گروهی و دسته‌جمعی انجام می‌شد. دولت در مرزها بدون تشریفات قانونی جدی و مفصل و طی فرایندهایی مقدماتی، همه متقاضیان ورود به ایران را یکجا می‌پذیرفت. نکته مهم اینجاست که نه دولت ایران و نه دولت پاکستان هیچ‌یک حاضر نشدند که جایگاه حقوقی «پناهنده» را براساس کنوانسیون

۱۹۵۱ و پروتکل ۱۹۶۷ (برای توضیح بیشتر رجوع کنید به فصل اول) در خصوص افغانستانی‌ها به رسمیت بشناسند. اگرچه ایران هر دو سند را امضا کرده است، اما تنها حاضر شد افغانستانی‌ها را به‌عنوان «مهاجر» بازشناسد زیرا پذیرش به‌عنوان پناهنده مستلزم اعطای حقوق و دسترسی به خدمات و از همه مهم‌تر الزام به عدم اخراج آنها بدون دلیل موجه قانونی بود. بنابراین ایران ترجیح داد کمکش به پناهندگان افغانستانی را اقدامی انسان‌دوستانه و اسلامی اعلام کند تا اینکه الزامی حقوقی را بر خود تحمیل کند (سفری، ۲۰۱۱: ۵۹۱). بنابراین پناهندگان افغانستانی در ایران و پاکستان از حقوق پناهنده به‌گونه‌ای که کنوانسیون مطرح می‌کرد، برخوردار نشده و اصل «بازگشت» از همان ابتدا در کنار اصل پذیرش باز مورد توافق همگانی بود.

در پایان این بخش لازم است به این نکته پرداخته شود که ایران در دهه‌های بعدی سیاست درهای باز در برابر پناهندگان را در موقعیت‌های مشابه دیگر تکرار نکرد. رجایی (۲۰۰۰) با بررسی سیاست‌های ایران معتقد است ایران پس از دوره تثبیت توانست توازنی میان محدودیت‌های خود و همچنین نیاز فوری به واکنش به بحران پناهندگان ایجاد کند؛ مثلاً در بحران قره‌باغ در سال ۱۳۷۰، جنگ میان دولت آذربایجان و ارمنی‌ها سبب آواره شدن صدها هزار پناهنده شد و تجمع پناهندگان آذری در تابستان ۱۳۷۲، ایران را مجبور کرد نسبت به آن واکنش نشان دهد. اما سیاست ایران در قبال این گروه از پناهندگان نه باز کردن درهای کشور بلکه ایجاد اردوگاه‌هایی در داخل آذربایجان بود که توسط هلال‌احمر اداره می‌شد. ایران نسبت به پناهندگان جنگی در کشور همسایه احساس مسئولیت نشان داد اما ترجیح داد به مسئله پناهندگان در آن سوی مرزهای خود و در خاک آذربایجان پاسخ دهد. برای این کار اردوگاه‌هایی با همکاری دو کشور ساخته شد و در نهایت ایران قبول کرد برای اسکان صد هزار نفر همکاری کند. در سال ۱۳۷۴

یکی از مقامات وزارت کشور با صراحت اعلام کرد که ایران با آموختن از تجربه افغانستان اجازه نداد پناهندگان آذری وارد ایران شوند و به آن‌ها در داخل مرز کشور آذربایجان کمک کرد؛ زیرا اگر به آن‌ها اجازه ورود می‌داد، بازگشت آن‌ها به کشورشان دشوار بود (ص ۵۳).

بار دیگر در سال ۱۳۷۳، درگیری میان دو گروه کرد عراقی - حزب دمکراتیک کردستان (KDP) و اتحادیه میهنی کردستان (PUK) - و در نهایت شکست اتحادیه میهنی سبب فرار بسیاری از رهبران و هواداران گروه اخیر به سمت ایران شد. البته با حمایت ایران، در مهرماه ۱۳۷۵ اتحادیه میهنی توانست سلیمانیه را باز پس گیرد و زمینه بازگشت آوارگان فراهم شد، اما نتیجه این درگیری‌ها فرار بیش از ۲۰۰ هزار نفر در طی این سال به سمت مرزهای ایران بود. ایران که سیاست جدیدش عدم اجازه ورود پناهندگان به کشور بود، اعلام کرد تنها در شرایط خاص که جان افراد در خطر باشد و سازمان‌های بین‌المللی نیز کمک کنند، حاضر است پناهنده بپذیرد. در نهایت ایران اجازه داد ۷۵ هزار کرد وارد کشور شوند اما در اردوگاه‌های مرزی اسکان یابند. این بار ایران از ابتدا نهادهای مهم بین‌المللی را درگیر کرد و توانست کمک‌های فراوانی دریافت کند. در اواخر سال ۱۳۷۵ که درگیری در کردستان پایان گرفت، به‌غیر از ۵۰۰۰ نفر همه پناهندگان کرد به عراق برگشتند (رجایی، ۲۰۰۰: ۵۵).

همان‌طور که نشان داده شد، سیاست ایران در پذیرش پناهندگان افغانستانی در دهه‌های بعدی با شیوه پذیرش اتباع افغانستان در طول دهه شصت متفاوت بود. در واقع تمامی عواملی که قبلاً سبب اتخاذ سیاست درهای باز شد در این مقطع زمانی یا وجود نداشت یا کم‌رنگ شده بود. دستگاه بوروکراتیک استقرار پیدا کرده بود و فضای سیاست‌گذاری و نظام تصمیم‌گیری نیز از دوره هیجان انقلابی سال‌های اولیه فاصله گرفته بود. فضای اجتماعی نیز به سبب مسائل

و مشکلات اقتصادی از پذیرش پناهندگان بیشتر حمایت نمی‌کرد و لذا شرایط با دوران ورود پناهندگان افغانستانی در سال‌های پیش بسیار متفاوت بود. این تفاوت در سیاست پذیرش پناهنده به فاصله کمتر از پانزده سال تأییدی بر این مدعاست که شیوه پذیرش پناهندگان افغانستانی در ابتدای دهه شصت بیش از هر چیز به سبب فقدان توان اقدام جایگزین از سوی دولت بوده است.

نگهداری جمعیت پناهندگان در اقتصاد جنگی

ورود پناهندگان افغانستانی به ایران با آغاز جنگ تحمیلی با عراق مصادف بود. از یک‌سو کشور به سبب شرایط ویژه در وضعیت اقتصاد جنگی قرار داشت و از سوی دیگر مسئله جنگ‌زدگان داخلی که از مناطق غرب کشور به استان‌های دیگر مهاجرت می‌کردند بر مشکلات دولت افزوده بود. در این شرایط کشور با موج جمعیت رو به افزایش پناهندگان افغانستانی هم مواجه بود که بدون کنترل از مرزهای شرقی وارد کشور می‌شدند. با گذشت مدت کوتاهی از شروع مهاجرت آوارگان جنگی، برخی مسائل و مشکلات به تدریج سر بر آورد. برای درک تصویری از وضعیت آن زمان می‌توان اطلاعات مفیدی از مصاحبه محمدحسین سرورالدین معاون سیاسی وقت وزارت کشور با روزنامه کیهان در ۱۷ آذر ۱۳۶۰ بدست آورد. او در این مصاحبه تعداد پناهندگان افغانستانی را حدود ۱/۵ میلیون نفر اعلام می‌کند که ۲۵۰ هزار نفر از آن‌ها در خراسان، ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار نفرشان در استان سیستان و بلوچستان و بقیه در سایر مناطق ایران اسکان یافته‌اند. نکته مهم در این مصاحبه این است که او به ضعف‌هایی در برخورد با پدیده آوارگان جنگی اشاره می‌کند که حل آنها به اعتقاد وی نیازمند «اقدام فوری» است. مجموعه مشکلاتی که او بیان می‌کند نمایانگر مسائلی است که دولت در آن مقطع با آن مواجه بوده است:

الف. شناسایی و هویت: از نظر این مقام مسئول در وزارت کشور اولین اقدام برای رفع نواقص موجود «تهیه آمار دقیق از مشخصات کامل پناهندگان افغانستانی» است. وی از تعیین مراکز معینی خبر می‌دهد که پناهندگان افغانستانی باید در فاصله زمانی یک تا دو هفته‌ای به آن‌ها مراجعه و با پرکردن فرم‌های مربوطه، کارت شناسایی دریافت کنند. طرحی که در نهایت منجر به صدور کارت‌های بزرگ سفید برای سرپرستان خانوار می‌شود.

ب. تردد بین شهرها: نگرانی از مسائل امنیتی ناشی از حضور افغانستانی‌ها سبب شد تا از همان ابتدا نسبت به جابه‌جایی آن‌ها در کشور حساسیت زیادی وجود داشته باشد. این مقام مسئول در همین مصاحبه اعلام می‌کند که تردد افغانستانی‌ها بین شهرها باید با اجازه مقامات محلی باشد و اگر این افراد بدون مجوز رفت‌وآمد کنند، بازداشت می‌شوند. در فصل‌های بعدی نشان داده می‌شود که این محدودیت تا امروز نیز پابرجاست.

ج. مالکیت: یکی از نگرانی‌های این مقام دولتی خریدوفروش با اتباع افغانستان در ایران است. طبق قوانین مدنی ایران، خریدوفروش با اتباع خارجی تابع قواعد سخت‌گیرانه‌ای است و به لحاظ قانونی امکان مالکیت آنان بسیار محدود و منوط به مجوز دولت است. این مقام دولتی در این مصاحبه اعلام می‌کند به‌زودی در بخشنامه‌ای به مردم هشدار داده خواهد شد که از فروش خانه، مزرعه، کارگاه و غیره به پناهندگان خودداری کنند زیرا این کار خلاف قانون است و تعقیب قانونی در پی دارد. این نکته شاهد دیگری بر این مدعاست که از همان ابتدا نگرانی از ماندگارشدن آوارگان افغانستانی در ایران جدی بوده و از این‌رو نسبت به مالکیت آن‌ها در ایران حساسیت وجود داشته است.

د. اشتغال: یکی از موضوعات مطرح‌شده در این مصاحبه اشتغال مهاجران افغانستانی در ایران است. این مقام دولتی به مردم هشدار

می‌دهد «وقتی قانون می‌گوید اشتغال این‌ها باید با اجازه وزارت کار باشد باید به این مسئله توجه کنند». با توجه به اینکه پناهندگان خود مسئول یافتن شغل و تأمین درآمد خود بودند، حضور آن‌ها در بازار کار از همان ابتدا تضاد میان کارگران ساده افغانستانی تازه‌وارد با نیروی کار بومی را به همراه داشت. مجوز اشتغال راه‌حلی بود که دولت از همان ابتدا برای کاهش این نزاع در دستور کار قرار داد و کوشید با تدوین قوانین و مقررات بازار اشتغال را تنظیم کند.

هـ. بی‌نظمی، جرم و امنیت: یکی از موضوعات مطرح‌شده در مصاحبه مذکور، مسائل امنیتی ناشی از حضور پرتعداد پناهندگان و مهاجران در کشور است. این مقام دولتی از احداث «اردوگاه مراقبتی» سخن می‌گوید و هشدار می‌دهد «تمام افغانستانی‌های بیکاره یا مشکوک و یا افغان‌هایی که به کار غیر تولیدی مانند فروشندگی سیگار و غیره [مشغولند] که در میدان‌ها و خیابان‌ها جمع می‌شوند، دستگیر و به اردوگاه موقت برای تعیین تکلیف اعزام خواهند شد.» او در بخش دیگری از مصاحبه بیان می‌کند: «اردوگاه مراقبت برای آن دسته از افغانستانی‌هایی که به دلایل غیرسیاسی به ایران آمده و هم‌اکنون دست به قاچاق و سرقت و جنایت‌های گوناگون برای مال‌اندوزی می‌زنند، ساخته شده است.» وی در پاسخ به مطلب منتشر شده در روزنامه مردم، ارگان حزب توده که ظاهراً همه افغانستانی‌ها را «قاچاقچی، قاتل و دزد» معرفی کرده بود، دلیل این ادعا را «در خط شوروی» بودن حزب توده می‌داند. اما از طرف دیگر این مقام رسمی خود این ادعا را طرح می‌کند که: «در بین این ۱/۵ میلیون نفر گروه‌ها و دسته‌جاتی در خط آمریکا وجود دارند و در این مورد هر کس سند و مدرکی به ما ارائه دهد ما اقدامات شدیدی علیه آن‌ها عمل می‌آوریم.» او هم به گروه‌هایی مانند حزب توده و فدائیان اکثریت هشدار می‌دهد که کلیه افغانستانی‌ها را دزد و قاچاقچی ندانند و هم به مردم هشدار می‌دهد که مراقب اقلیتی

باشند که زیر پوشش‌های مختلف به نفع آمریکا یا شوروی فعالیت می‌کنند. نکته مهمی که در اینجا باید بر آن تأکید کرد، شیوه دفاع یک مقام رسمی در ایران در ابتدای دهه شصت از جرایم و مسائل امنیتی نسبت داده شده به مهاجران افغانستانی است. همان‌طور که دیده شد بر این مسئله تأکید می‌شود که همه افغانستانی‌ها دزد و قاچاقچی نیستند و مشکل تنها یک اقلیت محدود از مهاجران‌اند. این مجادله از این جهت اهمیت دارد که متهم‌کننده، ارگان حزب توده است که با دولت مستقر در افغانستان همسو است و نماینده دولت در برابر این اتهام موضعی صریح می‌گیرد. متن مصاحبه از نگرانی‌های جدی امنیتی در مورد ورود یک‌باره جمعیت آوارگان به کشور حکایت می‌کند؛ جمعیتی که مدارک شناسایی ندارند و بی‌نظمی‌هایی را در دو استان شرقی به وجود آورده‌اند، اما آنچه اهمیت دارد نسبت‌دادن نابسامانی‌ها به یک اقلیت مرتبط با آمریکا یا شوروی و دفاع از اکثریت آوارگان است.

و. اسکان: در این مصاحبه این مقام مسئول از احداث اردوگاه‌های دائم خبر می‌دهد که آن‌ها را «مهمان شهر» می‌خواند. این مهمان شهرها قرار بود محل اسکان افراد مستضعف و مستمندی باشند که به پوشش‌های درمانی و غذایی و نظایر آن نیاز دارند. همان‌طور که گفته شد در این زمان حدود یک و نیم میلیون افغانستانی ساکن کشور بودند و طبعاً این مهمان شهرها نمی‌توانستند پذیرای کل این جمعیت باشند. در سال‌های بعد چند مهمان شهر ساخته شد، اما این اردوگاه‌ها تنها بخش بسیار کوچکی از مهاجران را در خود جای دادند.

آنچه گفته شد تا حدی بیانگر مسائل آن دوره زمانی و سیاست‌های دولت است. در ادامه این مصاحبه عباراتی وجود دارد که با وضوح بیشتری سیاست کلی ایران را در مورد پناهندگان افغانستانی آشکار می‌سازد. مقام فوق‌الذکر در بخشی از این مصاحبه در مورد سیاست ایران در قبال پناهندگان افغانستانی می‌گوید:

سیاست کلی ما بر این است که خواهران و برادران باید تک‌تکشان بدانند که ضمن اینکه در اسلام مرزها به آن صورت متداول معنا ندارد و کلیه مسلمانان جزو امت واحده محسوب می‌شوند ولی این بدان معنا نیست که وقتی مسلمانان در قسمتی از کره زمین مورد هجوم واقع شدند باید جبهه را خالی بگذارند و به کشورهای دیگر اسلامی پناهنده شوند. گرچه ما قبول داریم که هم‌اکنون افغانی‌ها در خانه برادران خود هستند ولی می‌دانیم که خانه برادر آدم، خانه خود آدم نیست بنابراین آن‌ها هرگز نباید فراموش کنند که روزی باید به خانه‌شان برگردند و باید برای آزاد کردن خانه خود دائماً تلاش کنند. ما به امید روزی هستیم که آخرین افغانی به خانه خود بازگردد.

وی در بخش دیگری نیز می‌گوید:

بر اساس اعتقادات اسلامی و دو بند از قانون اساسی موظف هستیم که از کلیه نهضت‌های رهایی‌بخش در سراسر جهان حمایت کنیم. این به معنای دخالت در امور داخلی سایر کشورها نیست و حمایت ما فرهنگی است و باید سایر ملت‌های محروم را از حقوقشان آگاه کنیم. درباره افغانی‌ها ضمن اینکه ما باکمال میل پناهندگی و حمایت‌های لازم را می‌دهیم اما معتقدیم که آخرین افغانی هم یک روز باید ایران را ترک کند و به خانه و زندگی خود در افغانستان بازگردد؛ بنابراین ما باید تمام جذابیت‌های مادی مهاجرت به ایران را از بین ببریم که خدای ناکرده به خاطر رفاه و مال‌اندوزی هیچ فرد افغانی به ایران

نیاید. متقابلاً باید جذابیت‌های معنوی و فرهنگی را بالا ببریم آن‌هم جهت ارشاد کلیه مستضعفان از جمله افغانی‌ها برای درک صحیح اسلام برای بیرون کردن متجاوز از خانه و کاشانه خود.

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد حضور پرتعداد اتباع افغانستان در شهرها و روستاهای ایران تا حد زیادی محصول شرایط داخلی ایران بود که عملاً امکان کنترل مرزها یا اسکان جمعیت در اردوگاه‌ها را منتفی می‌ساخت. از طرف دیگر ایران با اینکه خود به‌لحاظ اقتصادی در تنگنا قرار داشت، اما تأمین نیازهای این گروه را نیز در دستور کار خود قرار داد. لیکن چنان‌که نقل‌قول‌های بالا به‌خوبی مؤید آن است، از همان ابتدا در نظر مسئولان ایرانی مسئله اتباع افغانستانی به‌عنوان یک پدیده موقت تلقی می‌شد. تأکید بر این‌که «خانه برادر خانه خود آدم نیست» و ضرورت از بین بردن «جذابیت‌های مادی» و مقابله با «رفاه و مال‌اندوزی» و نگرانی از عدم بازگشت و خالی شدن جبهه نشان‌دهنده رویکرد دو سویه دولت ایران یعنی حمایت برادرانه توأم با تأکید بر «موقتی بودن حضور آوارگان» و لزوم بازگشت آنان به افغانستان است. مسئله شایان‌توجه در نقل‌قول‌های فوق، برداشتی است که از عبارت «اسلام مرز ندارد» ارائه می‌شود. اگر سیاست اتخاذشده در قبال مهاجران، صرفاً بر همین اصل بنیادی اعتقادی بنا شود آن‌وقت صحبت از ایرانی و افغانستانی یا بازگشت افغانستانی‌ها بی‌معنی خواهد بود. از طرف دیگر، دولت با طرح این شعار در آغاز روند ورود پناهندگان افغانستانی، بازکردن درهای کشور را مشروعیت می‌بخشید اما مشخص است که در سطح مدیریت اجرایی این شعار نمی‌توانست تنها ملاک عمل در مورد جمعیت تازه‌وارد به کشور باشد. آنچه این اصل را تعدیل و البته تا حد زیادی بی‌اثر می‌کند اهمیت «خالی نشدن جبهه مسلمانان» است. در واقع، این استدلال که هرگاه مسلمانان مورد حمله قرار گرفتند

و مجبور به ترک منطقه خود شدند، باید بازگردند و خاک از دست رفته را پس بگیرند منطق متعارضی را در برابر اصل «اسلام مرز ندارد» قرار می‌دهد که نتیجه عملی آن برای پناهندگان افغانستانی، میهمانی موقت «در خانه برادر» است. «اسلام مرز ندارد» در معنای واقعی خود جایی برای صحبت از بازگشت مهاجران یا توسل به عبارات دیپلماتیکی مانند «امور داخلی کشور» و «حمایت فرهنگی» باقی نمی‌گذارد. این تناقض نشان می‌دهد که انگیزه مطرح شدن این اصل بیشتر توجیه اقدامی است که آترناتیوی برای آن وجود نداشت. در هر حال، سیاست کلان کشور در مواجهه با پیامدهای عینی ورود پناهندگان از همان ابتدا بر مبنای اصل اهمیت مرزهای ملی تعریف شده است. پیامدهای تعارض میان نگاه اعتقادی با رویکرد عمل‌گرایانه در بخش بعدی این کتاب بیشتر عیان می‌شود؛ جایی که از قضا بسیاری مهاجران و پناهندگان افغانستانی از دولت ایران به این سبب ناخرسندند که به اصل «اسلام مرز ندارد» پایبند نبوده است.

روزنامه اطلاعات هم در ۲۸ مهرماه ۱۳۶۲ گزارشی از وضعیت زندگی ۶۰۰ هزار مهاجر افغانی در استان خراسان ارائه می‌کند که در آن مسئول شورای هماهنگی امور آوارگان افغانستانی در خراسان به تفصیل به بیان مشکلاتی پرداخته است که حضور پناهندگان در این استان ایجاد کرده است. مهم‌ترین مسائلی که وی به آن اشاره می‌کند عبارت‌اند از:

الف. اشتغال: وی اتباع افغانستان را به دو دسته تقسیم می‌کند. گروه اول که اکثریت هستند به کارگری در کارهای ساختمانی مشغول‌اند و گروه دوم کسانی‌اند «که اقدام به خرید مغازه و یا پهن کردن بساط در کنار خیابان‌ها کرده و از این راه امرارمعاش می‌کنند». مسئله‌ای که این مقام محلی از آن شکایت دارد، فعالیت تجاری افغانستانی‌ها در شهر است:

بعضی افغانه در بازار استان در ایجاد بازار سیاه و

عرضه کالاهای کمیاب و همکاری با محتکرین نیز ید طولایی دارند. افاغنه که به طور دسته جمعی مبادرت به کسب و کار می کنند تسلط عجیبی بر کالاهای ضروری و کمیاب پیدا کرده اند، به طوری که حتی دست فروش ها و بساطی های بومی مشهد نیز اجناس مورد لزوم خود را با واسطه از افغانی ها خریداری می کنند.

ب. بیماری های واگیر: یکی دیگر از مشکلات موجود از دیدگاه وی، وضعیت بهداشتی و بیماری هایی است که مهاجران به همراه خود آورده اند. وی از تأسیس یک قرنطینه در شهر مرزی تایباد خبر می دهد که در آن هر مهاجر افغانستانی که وارد ایران می شود مورد آزمایش های و معاینه های پزشکی قرار می گیرد و در صورت تشخیص یک بیماری مسری و خطرناک بلافاصله به بیمارستان منتقل می شود. به گفته او عده زیادی از مهاجران افغانستانی که مبتلا به جذام بودند هم اکنون در بیمارستان تحت معالجه و مداوا قرار دارند و شناسایی مبتلایان به مالاریا از چندی پیش شروع شده است و به زودی در مورد سل و بیماری های مقاربتی و دیگر بیماری های مسری اقدامات مقتضی انجام خواهد شد. او در مورد بهره مندی اتباع افغانستانی از خدمات پزشکی می گوید: «از کلیه امکانات پزشکی که یک شهروند خراسانی از آن استفاده می کند یک مهاجر افغانی نیز بدون هیچ محدودیتی می تواند استفاده کند.»

ج. مسائل امنیتی: برای این مقام محلی، مسائل امنیتی ناشی از حضور پر تعداد پناهندگان افغانی نیز بسیار مهم است. وی در این مورد می گوید:

اما در این میان عده ای از سودجویان افغانی که حسابشان را از مهاجران جدا می کنیم اقدام به

کارهای ناپسند و خلاف قانون می‌کنند که باعث آزار و اذیت مردم مسلمان و آزاده ایران می‌شود. مثلاً عده‌ای از این‌ها اقدام به سرقت منازل و مغازه‌ها می‌کنند و یا گروه دیگری با وارد کردن کالای قاچاق از مرزها نظیر پارچه، وسایل صوتی و غیره به بازار سیاه کمک می‌کنند. عده‌ای هم که نسبت به بقیه خطرناک‌ترند، افغانه‌ای هستند که با باندهای قاچاق مواد مخدر در داخل کشور در ارتباط‌اند و به‌وسیله آن‌ها و عوام‌شان در داخل کشور اقدام پخش تریاک و هروئین می‌کنند.

د. افزایش قیمت مسکن: یکی دیگر از مسائلی که در این گزارش به آن اشاره می‌شود، تأثیر حضور پناهندگان بر قیمت مسکن در مشهد است:

افغانه با [پرداخت] پول‌های گزاف به مالکان خانه‌ها را اجاره می‌کنند و این باعث شده که به شهروندان مشهدی مسکن اجاره داده نشود زیرا تخلیه افغانه بسیار آسان و ساده است. به‌علاوه اجاره‌بها به‌طور سرسام‌آوری بالا رفته و این برای محرومینی که مایل به اقامت در شهرک شهید رجایی، کوی طلاب، گلشهر، التیمور و سایر نقاط مستضعف‌نشین است باعث بروز مشکلاتی شده است.

مسئله مسکن به‌خوبی زمینه‌های شکل‌گیری تنش میان جامعه محلی و مهاجران را نشان می‌دهد. در واقع فشار بر منابع محدود موجود و رقابت میان دو گروه سبب نارضایتی ساکنان بومی می‌شود که مهاجران را رقیب و تهدیدی برای خود احساس می‌کنند. این تنش دقیقاً در رابطه میان اقشار فرودست جامعه محلی با جمعیت مهاجر سر بر می‌آورد. در ادامه همین مطلب استنادار وقت خراسان در خصوص مسائل ناشی از

حضور پناهندگان افغانستانی می گوید:

مردم افغانستان برادران و خواهران مسلمان ما هستند و ما از آنان در مقابل این ظلم فاحشی که به آنان شده قویاً پشتیبانی می کنیم اما نظر ما این است که ورود یک برادر به منزل برادرش یک سری مقرراتی دارد که باید رعایت شود و اگر این مقررات رعایت نشود به برادری آن‌ها لطمه وارد می کند.

در این نقل قول هم تشبیه «خانه برادر» تکرار شده است که از یک سو بر اهمیت پشتیبانی از مردم افغانستان تأکید دارد و از سوی دیگر بر مرز میان خانه دو برادر تأکید دارد. اما نکته مهم در اینجا اضافه شدن «اهمیت رعایت قانون خانه برادر» است که از نارضایتی‌های اجتماعی و نیز نگرانی دولت از وضعیت نابسامان حضور پناهندگان افغانستانی در دو استان شرقی ایران (خراسان و سیستان و بلوچستان) حکایت می کند. در این زمان، تعداد پناهندگان افغانستانی ساکن ایران نزدیک به دو میلیون نفر رسیده بود، اما حتی اولین گام در اسکان این جمعیت یعنی شناسایی دقیق‌شان هنوز برداشته نشده بود. از طرف دیگر حضور پرتعداد این جمعیت تازه وارد در کشور که خودش هم مسئول تأمین معیشتش بود، زمینه مساعدی برای وقوع تنش‌های محلی ایجاد می کرد. در این شرایط نارضایتی عمومی ساکنان محلی از بر هم خوردن نظم قبلی و احساس تهدید از جانب مهاجران تازه‌وارد نمی تواند پدیده غیرمنتظره‌ای باشد.

شناسایی و تعیین هویت اتباع افغانستان در ایران از جمله مسائل پیش روی دولت بود که محدودیت منابع مالی تحقق آن را ناممکن ساخت. پناهندگان افغانستانی بدون طی مراحل خاص شناسایی و دریافت مدارک هویتی در مرزها وارد کشور می شدند و به هر منطقه‌ای که تمایل داشتند اعزام می شدند. آمار رسمی دقیقی از مشخصات افراد

وارد شده یا نحوه توزیع آن‌ها در کشور وجود نداشت. بر اساس اسناد موجود، وزارت کشور در مردادماه ۱۳۵۹ بخشنامه‌ای به استانداری‌های سراسر کشور ارسال می‌کند و بر لزوم شناسایی آوارگان افغانستانی و صدور کارت شناسایی برای آن‌ها تأکید می‌کند. این بخشنامه از ضرورت تشکیل «شورای هماهنگی امور افغانه» در استان‌ها، شناسایی اتباع افغانستانی و ترغیب آن‌ها برای ثبت نام و دریافت کارت شناسایی سخن می‌گوید. این کارت‌ها به نام سرپرست خانوار صادر و نام سایر اعضای خانوار ذیل مشخصات سرپرست خانوار ذکر می‌شد. بر اساس اسناد، در مهرماه همان سال وزارت کشور دستور می‌دهد که در کارت‌های شناسایی صادر شده قید شود که این کارت‌ها «هیچ‌گونه حقی برای دارنده کارت ایجاد نمی‌نماید». این اولین اقدامی است که نشان می‌دهد دولت مسئله پناهندگان را از ابتدا امری موقت به شمار می‌آورد و بنابراین تصریح می‌کرد که صدور کارت شناسایی به معنای مجوز اقامت دائم افراد در کشور نیست.

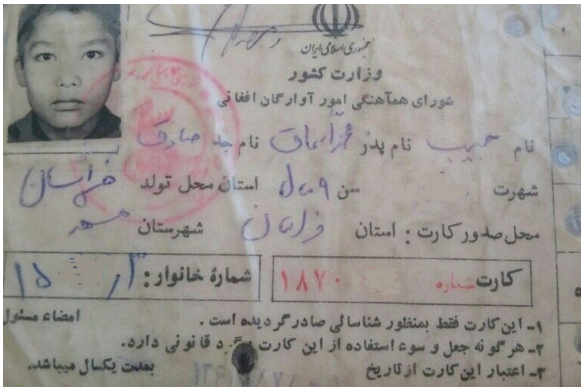
این تلاش دولت برای شناسایی اتباع افغانستان در ایران موفقیت چندانی به همراه نداشت و صدور اولین مدارک شناسایی در سال بعد یعنی ۱۳۶۰ صورت گرفت. در این سال برای همه سرپرست‌های خانوار مدرک شناسایی صادر شد که مشتمل بر یک پوشه سفید بزرگ حاوی اطلاعات همه اعضای خانوار بود. این مدارک توسط وزارت کشور آماده شد و از طریق مراجعه اتباع افغانستان به مساجد محل تکمیل می‌شد و در اختیار سرپرست خانوار قرار می‌گرفت. این طرح اولین اقدام دولت برای شناسایی و نظم‌بخشیدن به وضعیت جمعیت پناهندگان افغانستانی بود و بدین طریق افراد واجد مدارک شناسایی را به‌عنوان آوارگان جنگی قانونی از افراد غیرمجاز و غیرقانونی متمایز می‌کرد. این مدارک فردی نبود و قطع بزرگ آنها هم همراه داشتن دائمی‌شان را دشوار می‌کرد و در نتیجه کنترل مدارک هویتی توسط

نیروهای انتظامی و امنیتی به سختی امکان‌پذیر بود. به علاوه با توجه به اینکه این مدارک صرفاً با مراجعه متقاضی به مسجد محل تکمیل می‌شد و عملاً پایگاه داده‌ای برای تجمیع همه اطلاعات ثبت شده پیش‌بینی نشده بود، افراد می‌توانستند چندین مدرک هویتی دریافت کنند. در مجموع، این تلاش برای شناسایی آوارگان جنگی افغانستانی تا حدی از مشکل تعیین هویت و همچنین ارائه خدمات به آنان کاست، اما به دلیل موانع فراوان اجرایی چندان ثمربخش نبود.

مسئله مدارک هویت بر مشکلات دولت در تأمین نیازهای اساسی جمعیت پناهندگان آن‌هم در وضعیت اقتصاد جنگی کشور اضافه می‌کرد. با شروع جنگ ایران و عراق، در پی محدودیت‌های مالی و موانع موجود در واردات کالا که ناشی از اشغال بندر خرمشهر و ناامنی سایر بندرها بود، دولت توزیع کالاهای اساسی را در انحصار خود گرفت. ستاد بسیج اقتصادی با هدف سهمیه‌بندی کالاها و توزیع مایحتاج عمومی از طریق سازوکار کوپن تشکیل شد. با افزایش شمار آوارگان افغانستانی، تأمین مایحتاج عمومی پناهندگان افغانستانی هم در دستور کار این ستاد قرار گرفت و با آغاز توزیع کوپنی کالاهای اساسی این گروه هم در فهرست دریافت‌کنندگان خدمات قرار گرفتند. مشکل اساسی در تأمین مایحتاج پناهندگان افغانستانی، شناسایی کامل آن‌ها و محاسبه دقیق جمعیت ساکن در مناطق مختلف بود.

با توجه به نابسامانی‌های اداری در ثبت و ضبط وضعیت اتباع افغانستانی و مشکلاتی که به تدریج آشکار می‌شد در سال ۱۳۶۳ طرح سراسری شناسایی اتباع افغانستان در ایران اجرا شد. در این طرح برای هر فرد یک کارت شناسایی مجزا - موسوم به «کارت سفید» - صادر شد. برخلاف طرح قبلی این بار با ثبت مشخصات هر فرد در پرسشنامه‌ای مجزا، برای هر نفر یک پرونده ایجاد شد که در فرمانداری منطقه نگهداری می‌شد. استفاده از کلیه خدمات از جمله دریافت کوپن،

ثبت نام در مدارس، استفاده از خدمات درمانی و دریافت مجوز اشتغال همگی منوط به داشتن این کارت شد. این کارت، اعتباری یک ساله داشت اما عملاً دو سال طول کشید تا کارت جدید که به «کارت آبی» مشهور بود، جایگزین آن شود. چند سال بعد در سال ۱۳۶۷ طرحی با عنوان شناسایی کامپیوتری آوارگان افغانی اجرا شد که بخش مهمی از آن یعنی ثبت رایانه‌ای اطلاعات به سبب کمبود بودجه کنار گذاشته شد. اما داده‌های همین طرح تا طرح شناسایی مجدد در سال ۱۳۷۹ مبنای اصلی تشخیص هویت پناهندگان مجاز ساکن در ایران قرار گرفت.



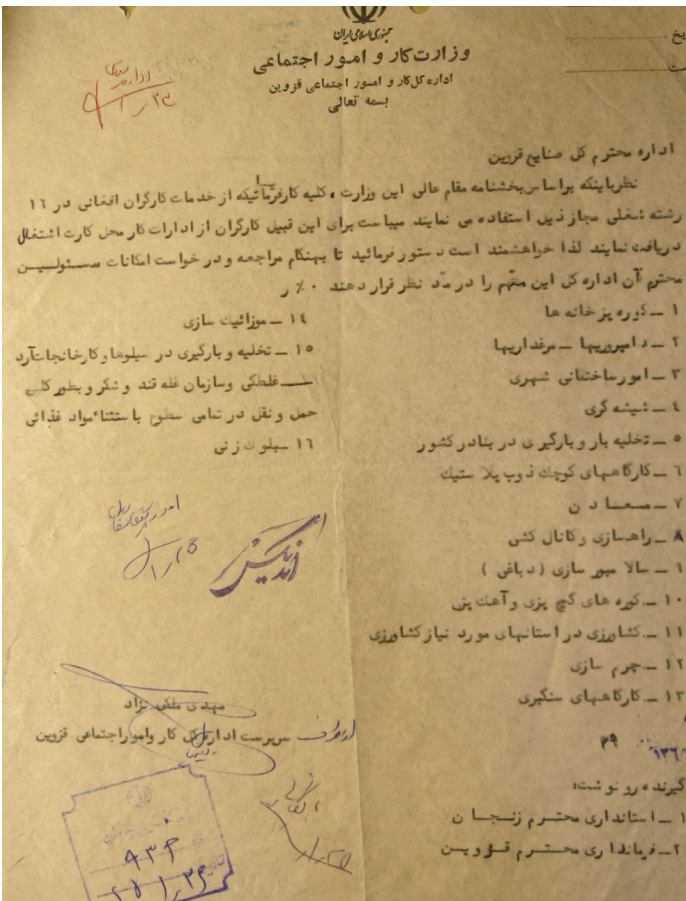
شکل ۲ - نمونه‌ای از کارت سفید در طرح شناسایی سال ۱۳۶۳



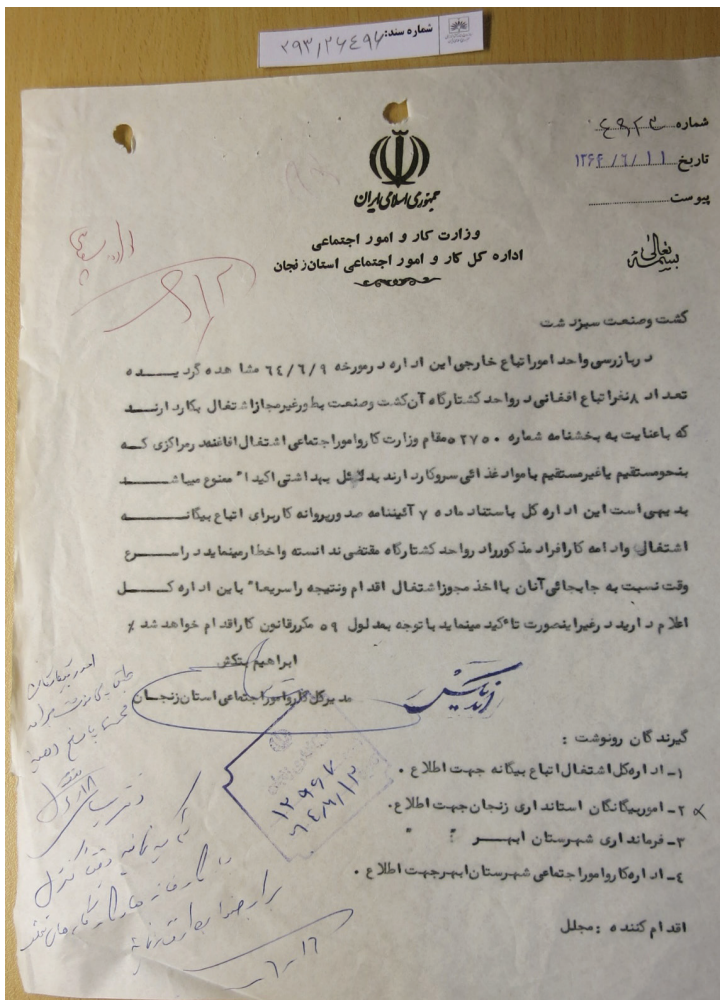
شکل ۳ - نمونه‌ای از کارت شناسایی ویژه آوارگان افغانستانی (کارت آبی)

علاوه بر طرح شناسایی پناهندگان افغانستانی در سال ۱۳۶۳، تدوین مقررات اشتغال آن‌ها در ایران هم در دستور کار قرار گرفت. همان‌طور که گفته شد از همان ابتدا لزوم دریافت مجوز از ادارات کار شرط اشتغال افغانستانی‌ها به حساب می‌آمد. اما مسئله جدیدی که به تدریج و با حضور چندین ساله اتباع افغانستانی در ایران شکل گرفت، رقابت میان این کارگران با نیروی کار بومی بود که به اعتراضات محلی منجر شد. اگرچه میان مهاجران و ساکنان محلی به‌ویژه در دو استان شرقی که اکثریت مهاجران در آنجا مستقر بودند بر سر مواردی چون کالاهای اساسی یا مسکن هم رقابت وجود داشت اما رقابت در بازار کار محل اصلی بروز تنش بود. بخش زیادی از مهاجران افغانستانی که عموماً مهارت‌های شغلی چندانی نداشتند به‌عنوان کارگران ساده در بخش‌های مختلف اقتصاد شهری و روستایی مشغول به کار شدند و به دلیل دستمزد پایین‌تر و کار بیشتر با اقبال کارفرماها مواجه شدند. این امر سبب می‌شد تا آن‌ها به تدریج سهم بیشتری از بازار کار محلی را در گروهی از مشاغل خاص به دست گیرند. با تشدید تنش، دولت مجبور به مداخله شد و در سال ۱۳۶۳ بخشنامه‌ای با عنوان «روش اجرایی طرح اشتغال موقت آوارگان مسلمان افغانی» توسط وزارت کار ایران ابلاغ شد. این بخشنامه تنها کار در مشاغل خاص را برای کارگران افغانستانی مجاز می‌شمرد که دوازده رده شغلی شامل کار در کوره‌پزخانه‌ها، امور ساختمانی شهری، تخلیه بار و بارگیری در بندرهای کشور، سالامبوسازی (دباغی)، کشاورزی در استان‌های مورد نیاز، معادن، شیشه‌گری، دام‌پروری - مرغداری، کارگاه‌های کوچک و ذوب پلاستیک، راه‌سازی و کانال‌کشی، کوره‌های گچ‌پزی و آهک‌پزی و چرم‌سازی را در بر می‌گرفت. بعداً در سال ۱۳۶۵ به این فهرست چهار رده شغلی دیگر شامل کار در سنگ‌بری، موزاییک‌سازی، تخلیه و بارگیری در سیلوها و کارخانه‌های آرد و بلوک‌زنی اضافه شد

(نگاه کنید به شکل ۴). ضمن اینکه ابلاغیه جدید با اشاره به اهمیت «بهداشت عمومی» و «عدم صلاحیت بهداشتی کارگران افغانستانی» اشتغال این کارگران را در نانوائی‌ها ممنوع کرد. مطابق مفاد بخشنامه فوق، کارفرمایان باید با پرکردن پرسشنامه‌های خاص، ارائه مدارک هویتی کارگران افغانستانی و واریز ده هزار ریال به حساب خزانه مجوز اشتغال دریافت می‌کردند.



شکل ۴- بخشنامه ای که مشاغل مجاز برای اتباع افغانستان را ابلاغ می‌کند



شکل ۵- ممنوعیت اشتغال اتباع افغانستانی در مشاغل مرتبط با مواد غذایی

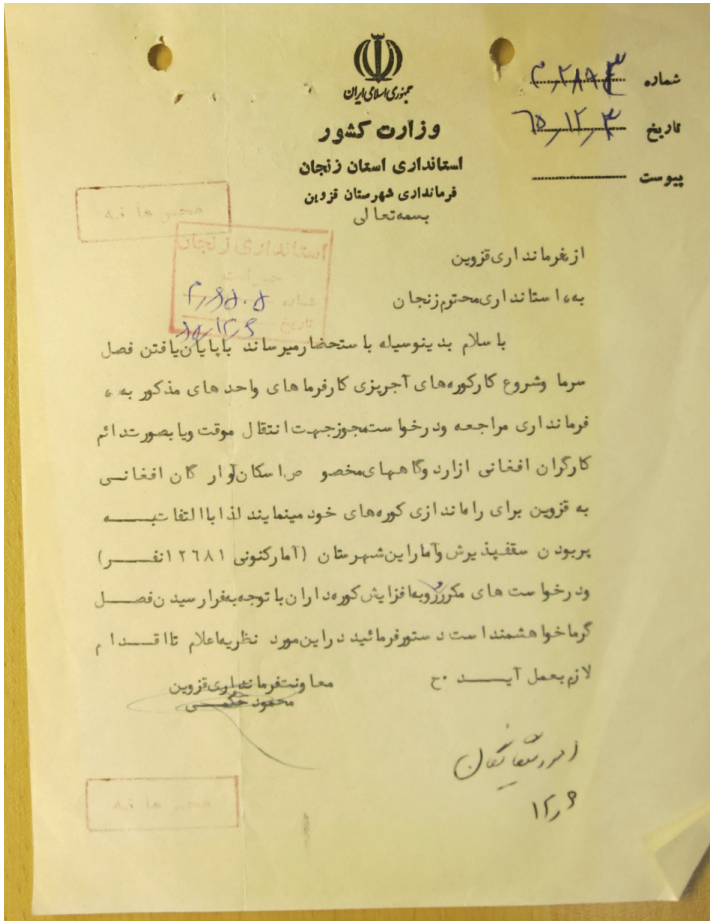
بعد از فعالیت‌های دولت برای شناسایی اتباع افغانستانی و صدور کارت شناسایی برای آنها، تلاش برای تدوین قوانین و مقررات اشتغال اتباع افغانستانی نیز یکی از مهم‌ترین جنبه‌های سیاست‌گذاری

در قبال پناهندگان در سال‌های میانی دهه شصت بود. طرح «اشتغال موقت آوارگان مسلمان افغانی»، اشتغال آن‌ها را تنها در مجموعه‌ای از مشاغل کارگری ساده و عموماً دشوار مجاز می‌شمرد و بر لزوم دریافت مجوز اشتغال از وزارت کار نیز تأکید داشت. این مشاغل عموماً حرفه‌هایی سخت و با دستمزد پایین بودند که کارگران افغانستانی از ابتدای ورود به ایران در آن‌ها جایگزین نیروهای کار ایرانی شده بودند. در موارد زیادی ورود این نیروی کار باعث خروج نیروی کار ایرانی از این حرفه‌ها شد و این لایه از مشاغل یدی در بسیاری مناطق به انحصار کارگران افغانستانی درآمد. در واقع بخشنامه اشتغال آوارگان افغانستانی به بازار کار تفکیک‌شده‌ای که در طول زمان در حال شکل‌گیری بود رسمیت می‌بخشید. البته بر اساس این بخشنامه برای هر منطقه سهمیه حداکثر ۴۰ درصدی کارگران افغانستانی از کل نیروی کار مشخص شده بود و با ملاحظه این سهمیه امکان صدور مجوز اشتغال وجود داشت. اما در عمل کارفرمایان زیادی خود را به این سهمیه محدود نمی‌کردند و این عامل مهمی در به‌کارگیری بیشتر نیروی کار افغانستانی و تشدید رقابت‌های شغلی میان ساکنان محلی می‌شد. اگرچه این بخشنامه سعی داشت به اشتغال کارگران افغانستانی در بازار کار ایران نظم دهد و از نیروی کار داخلی حمایت کند اما در عمل مزیت‌های اقتصادی نیروی کار افغانستانی سبب می‌شد کارفرمایان چندان اعتنایی به قوانین موجود نداشته باشند. بخش مهمی از جذابیت این نیروی کار جدید همین بیرون‌بودن آن از مناسبات رسمی کار بود که هزینه مستقیم و غیرمستقیم نیروی انسانی را برای کارفرما به‌شدت کاهش می‌داد.

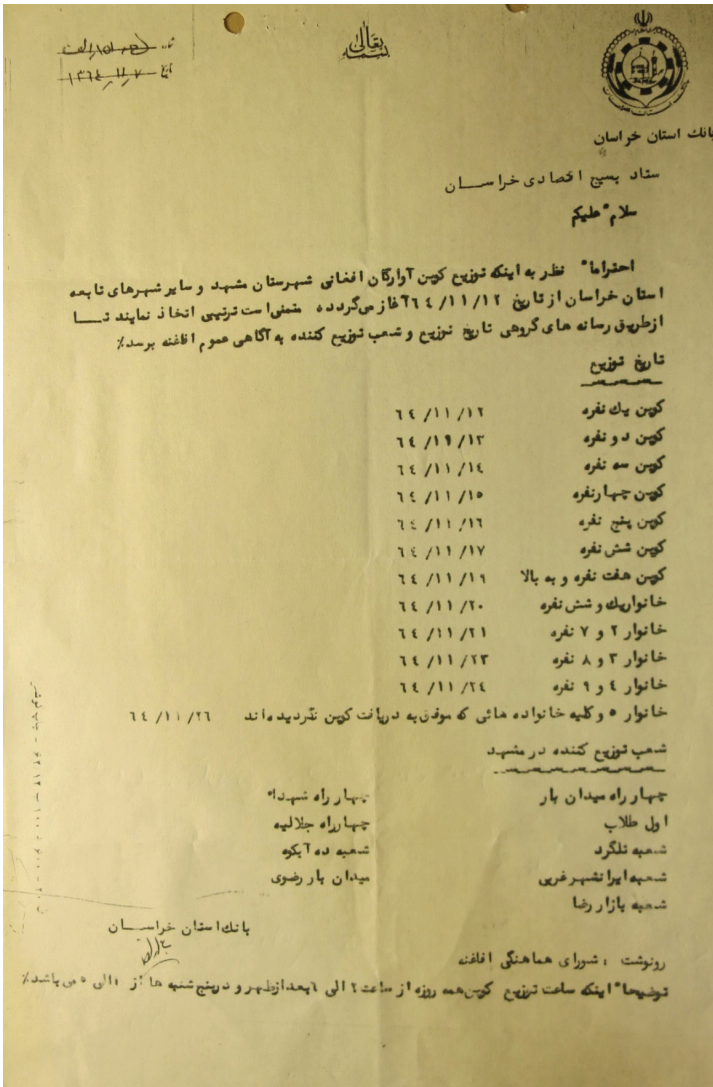
در بخش زیادی از سال‌های میانی دهه ۱۳۶۰ وقت و انرژی وزارت کار و مقامات محلی صرف تلاش برای قاعده‌مند کردن کارگران افغانستانی و جلوگیری از فعالیت آن‌ها در مشاغل غیرمجاز یا کار بدون مجوز اشتغال شد. اسناد متعددی از آن زمان در دست است که از

فصل سوم: درهای باز به روی آوارگان | ۱۱۱

مکاتبات میان دستگاه‌های اداری و واحدهای تولید در مورد کارگران افغانستانی حکایت می‌کند. واحدهای تولیدی از یک سو خواهان مجوز برای استفاده بیشتر از کارگران افغانستانی‌اند و دستگاه‌های دولتی نیز به واحدهای اقتصادی برای کاهش نیروی کار افغانستانی فشار می‌آورند.



شکل ۶- تقاضا برای کارگر افغانستانی در کوره‌های آجرپزی



شکل ۷- بخشنامه تخصیص کوبن کالا به آوارگان افغانستانی در سال ۱۳۶۴

در اردیبهشت ماه ۱۳۶۴ وزیر کشور وقت از طرح شناسایی اتباع افغانستانی و همچنین طرح اشتغال موقت آوارگان افغانی دفاع و اعلام می کند «برادران افغانی که دارای کارت شناسایی هستند هیچ گونه فرقی با برادران ایرانی ندارند» و اجرای این طرح را «در راستای ایجاد اشتغال برای کارگران افغانستانی و دفاع از حقوق آنها» معرفی می کند. وی با تأکید بر اینکه ایران حمایت از مظلومان را رسالت خود می داند اظهار می دارد:

اما این به آن معنی نیست که [ایران] با هر کس که از هر مرزی وارد کشور شود و با هر طرز زندگی آنها بسازد. در میان پناهندگان عده ای جاسوس هم وجود دارد که علیه مجاهدین جاسوسی می کند و دست به کارهای خلافی می زنند و لذا تصمیم گرفتیم برای پناهندگان کارت شناسایی صادر کنیم و اکثریت افغانی ها دارای کارت شناسایی شده اند^۱.

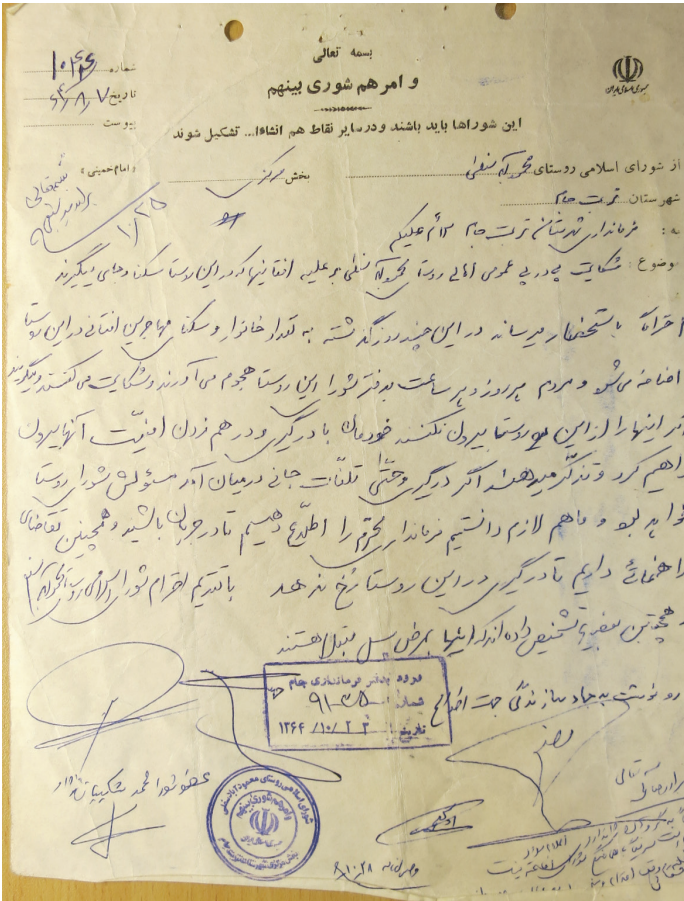
درواقع در این زمان دارندگان کارت شناسایی «روی کاغذ» از نظر حقوق شهروندی و امکانات بهره مندی از خدمات به استثنای محدودیت های شغلی و تردد بین شهری تفاوت چندانی با شهروندان ایرانی نداشتند. آنها از امکان تحصیل و درمان رایگان برخوردار بودند و همانند شهروندان ایرانی کالاهای اساسی را از طریق کوپن دریافت می کردند. لیکن در عمل برای برخورداری از حقوق کامل شهروندی محدودیت هایی وجود داشت. به عنوان مثال آن طور که پهلوان (۱۳۶۸) نوشته است تا قبل از صدور کارت شناسایی جابه جایی نیروی کار افغانستانی در ایران برای جستجوی کار آسان بود اما با صدور این بخشنامه، نیروی کار افغانستانی بیشتر رو به اشتغال غیررسمی آورد؛ زیرا کارت شناسایی علاوه بر مشخصات فردی، محل اسکان فرد را

۱. اظهارات وزیر کشور در مورد برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، قانون احزاب و وضعیت مهاجرین عراقی و افغانی، روزنامه اطلاعات، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۶۴

هم مشخص می‌کرد و او مجبور بود در طول اقامتش در ایران در همان منطقه بماند. اگر فرد محل اقامتش را بدون مجوز تغییر می‌داد، از بسیاری خدماتی که به‌طور قانونی از آن برخوردار بود محروم می‌شد. بسیاری از مهاجران برای انطباق با شرایط ایران محل زندگی خود را تغییر می‌دادند و در نتیجه مجبور به کار غیرقانونی در منطقه جدید می‌شدند. به نظر وی ضابطه‌های دشوار دریافت کارت شناسایی سبب شد تا «رویه غیررسمی» گسترش یابد. نتیجه این وضعیت – به روایت پهلوان – خارج ماندن گروه‌های زیادی از دایره شناسایی و غیررسمی شدن فعالیت آن‌ها بود. همان‌طور که در ادامه مشخص خواهد شد در مقاطع زمانی بعدی هم تلاش‌های دولت برای قانون‌مند کردن اشتغال، نتیجه چندانی نداشت و پیامد عملی آن‌ها اغلب سوق دادن کارگران افغانستانی به سمت بخش غیررسمی بود که هم محدودیت‌های قانونی را دور می‌زد و هم مطلوب کارفرمایانی بود که نیروی کار غیررسمی و ارزان‌قیمت را ترجیح می‌دادند.

تا اینجا نشان داده شد که در سال‌های ابتدایی حضور پناهندگان افغانستانی بی‌نظمی، جرم، بیماری، کمبود مسکن و اشتغال از جمله مواردی است که از آن‌ها به‌عنوان مشکلات ناشی از حضور پناهندگان افغانستانی سخن گفته می‌شد. گزارش شورای پناهندگان بریتانیا (۱۹۸۷) با اشاره به همین موارد به بررسی وضعیت پناهندگان افغانستانی در ایران در سال‌های میانی دهه ۱۳۶۰ پرداخته است. نکته مهم در این گزارش اشاره به سطح پایین سلامتی پناهندگان و خطر گسترش بیماری است. براساس این گزارش به دنبال حضور پرتعداد افغانستانی‌ها برخی بیماری‌ها که به نظر می‌رسید در ایران ریشه‌کن شده است (مانند سل، وبا، سرخک و جذام) مجدداً ظهور یافته است. به اعتقاد نویسندگان این گزارش، مشکلات ناشی از شیوع بیماری باعث

شکل‌گیری پیش‌داوری‌های منفی در مورد افغانستانی‌ها شده است. مسئله مهم دیگری که در این گزارش به آن پرداخته شده، بروز تنش‌هایی میان پناهندگان و مردم محلی است که در مواردی به درگیری‌های خشونت‌بار منجر شده است. این گزارش می‌نویسد که رقابت بر سر شغل و مسکن میان پناهندگان و مردم محلی شدت یافته و عامل تنش میان مهاجران و ساکنان محلی است. البته به اعتقاد نویسندگان این گزارش، ایران - با توجه به بسیج عظیم نیروهای نظامی برای جنگ با عراق - به نیروی کار ارزان‌قیمت نیاز فراوانی دارد و به همین دلیل رقابت بر سر شغل حاد نشده است؛ گرچه کارگران ایرانی از افغانستانی‌ها به خاطر سطح دستمزد پایین شکایت دارند. گزارش بر این موضوع تأکید می‌کند که در ایران پناهندگان افغانستانی مسئول تورم، کمبودها و سایر مشکلات ناشی از جنگ ایران و عراق تلقی می‌شوند و همانند هم‌تایان خود در پاکستان عامل دزدی، قاچاق مواد مخدر و سایر جرایم نیز شناخته می‌شوند. این گزارش هم به مسائل عینی حضور آوارگان افغانستانی در ایران اشاره می‌کند که باعث شکل‌گیری نگرش منفی ساکنان بومی به مهاجران شده است و هم به این نکته توجه می‌کند که آوارگان افغانستانی علت‌العلل مسائل موجود تصور می‌شوند درحالی‌که شاید تنها یکی از زمینه‌های موثر بر این وضعیت باشند. از منظر ساکنان محلی، وخامت وضعیت زندگی با حضور مهاجران افغانستانی هم‌زمان است و در تجربه زندگی آن‌ها، حضور این مهاجران است که مسکن را گران‌تر کرده، فرصت‌های شغلی را کاهش داده و صف‌های ارزاق را طولانی‌تر کرده است. شیوع بیماری و جرم و جنایت را هم اگر به این فهرست اضافه کنیم، دلایل کافی در دست ساکنان محلی قرار دارد تا مهاجران را مقصر شرایط نابسامان محل زندگی خود بدانند. نتیجه این وضعیت شکل‌گیری خصومت و حتی خشونت علیه مهاجران است (برای نمونه نگاه کنید به شکل ۸).



شکل ۸- نامه اعتراضی اعضای شورای یک روستا در مورد افزایش تعداد مهاجران افغانستانی

موضوع تشوهای محلی و مقصر قلمداد شدن افغانستانی‌ها به‌عنوان عامل جرم و بیماری در گزارش‌های داخلی آن زمان انعکاس چندانی نداشته است. البته برخی مقامات مسئول به نارضایتی‌های محلی اشاراتی داشته‌اند اما در مورد روابط اجتماعی میان دو گروه گزارشی در دست نیست. لیکن پهلوان (۱۳۶۷، ۱۳۶۸، و ۱۳۷۹)

در مجموعه‌ای از مصاحبه‌ها با برخی از چهره‌های سرشناس پناهنده افغانستانی که در سال‌های میانی دهه ۱۳۶۰ در ایران ساکن بوده‌اند، به مواردی اشاره می‌کند که از تنش‌های محلی میان مردم بومی و مهاجران و پناهندگان افغانستانی در این مقطع زمانی خبر می‌دهد. در یکی از مصاحبه‌ها یکی از مصاحبه‌شوندگان با اشاره «خوار نگری» ایرانیان نسبت به افغانستانی‌ها نگرش مردم ایران را این‌گونه توضیح می‌دهد:

در بینش مردم ایران یک نوع برتری‌بینی اجتماعی دیده می‌شود که این به یک غرور کاذب در جامعه ایران بدل شده و این جامعه را به جایی کشانده که بیشتر ملل جهان سوم را در کنار جامعه ایرانی خوار می‌بیند.

در نظر این مصاحبه‌شونده، ساکنان ایران و افغانستان کاملاً به یکدیگر شبیه‌اند و تنها تفاوت اقتصادی میان دو کشور است که آن‌ها را از هم جدا می‌کند و سبب می‌شود ساکنان یکی، ساکنان دیگری را فروتر از خود ببیند (پهلوان، ۱۳۶۸: ۱۳). یکی از افراد مصاحبه‌شده به بروز مشکلاتی میان پناهندگان و مردم محلی در زمان توزیع خواربار اشاره می‌کند و البته آن را تا حدی ناشی از توطئه برخی گروه‌ها می‌داند. پیش‌تر هم از یکی از مسئولان نقل کردیم که مشکلات پدیدآمده پس از حضور پناهندگان در کشور را ناشی از یک اقلیت وابسته با آمریکا و شوروی می‌دانست. این شیوه از توصیف اختلافات میان جامعه محلی و مهاجران و امتناع از تعمیم آن به کل جامعه و به جای آن مقصردانستن یک گروه اقلیت یا نسبت دادن نابسامانی‌ها به معاندان از مضامین تکرارشونده در دهه شصت است؛ به عنوان نمونه وزیر کشور وقت در آذرماه ۱۳۶۵ با اشاره به حضور بیش از دو میلیون آواره افغانستانی و ۵۰۰ هزار آواره عراقی در ایران با صراحت می‌گوید «عوامل زیادی در گذشته از طرف حکومت افغانستان به‌عنوان جاسوس وارد ایران شده‌اند

تا با جرم و جنایت دیدگاه ملت ایران را نسبت به ملت افغانستان تغییر دهند».

در مصاحبه‌های پهلوان (۱۳۶۸)، گفت‌وگویی نیز با مسئول دفتر جمعیت اسلامی در مشهد وجود دارد. وی از وجود گروه‌هایی از مردم ایران صحبت می‌کند که «مهاجران را به چشم خوب نمی‌بینند». به اعتقاد او، این افراد به مشکل جنگ در افغانستان توجه نمی‌کنند و تصور می‌کنند آوارگان افغانستانی «به واسطه گشنگی و اینکه آنجا زندگی کردن نمی‌توانسته‌اند به اینجا آمده‌اند». جلب توجه مخاطب به مسئله جنگ در این گفته بیش از هر چیز حکایت از تضاد جامعه محلی و مهاجران بر سر منابع اقتصادی دارد که مصاحبه‌شونده تلاش می‌کند نشان دهد دلیل حضور مهاجران در ایران نه رقابت با مردم محلی در کسب شغل، مسکن و امکانات بلکه وقوع جنگ در افغانستان است. وی در بخش دیگری از صحبت‌هایش می‌گوید:

آدم مردم را نمی‌تواند همه را به یک چشم قضاوت کند. مردم‌های مؤمن و مسلمانی هستند که از افغان‌ها تقدیر می‌کنند. می‌گویند که این‌ها بر اثر فشار روس آمده‌اند و با چشم ترحم می‌بینند. مردمی [هم] هست که از کلمه افغانی تنفر دارند. تنفر و انزجار نشان می‌دهند. مردم ایران همه یک جور نیست (پهلوان، ۱۳۷۹: ۳۱۳).

حتی این مصاحبه‌شونده هم - به‌رغم نگاه بسیار انتقادی - سعی می‌کند از تعمیم رفتارهای منفی به همه ایرانیان فاصله بگیرد. علاوه بر تنش میان مردم محلی و پناهندگان، در مصاحبه‌های منتشرشده توسط پهلوان (۱۳۷۹) به موضوع دسترسی به خدمات و امکانات نیز اشاره شده است. همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد، بخش‌هایی از جامعه

۱. مصاحبه مهم وزیر کشور پیرامون عمده‌ترین دستاوردهای امنیتی - سیاسی کشور و پناهندگان و مهاجرین، روزنامه اطلاعات، ۲۵ آذرماه ۱۳۶۵

پناهندگان در آن مقطع زمانی فاقد مدارک هویتی و از امکاناتی چون تحصیل یا درمان رایگان محروم بود. مسئول یکی از مدارس غیررسمی از دانش‌آموزانی حرف می‌زند که به دلیل نداشتن کارت شناسایی امکان تحصیل در مدارس را ندارند. مسئله درمان بیماری‌های مسری در کودکان و عدم توانایی مالی خانواده‌ها برای تامین هزینه‌های درمان از جمله موارد دیگری است که به آن اشاره شده است (ص ۲۷۴). در لابه‌لای اسناد، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد امکان دریافت کارت شناسایی با محدودیت‌هایی مواجه بوده است؛ یعنی علاوه بر مواردی چون جابه‌جایی محل سکونت که قبلاً اشاره شد در مواردی آوارگان به‌رغم درخواست دریافت مدارک هویتی موفق به این کار نمی‌شده‌اند.

ایران در فاصله سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۷ با مشکلات شدیدی اقتصادی ناشی از تداوم جنگ و کاهش قیمت نفت روبرو بود. در سال ۱۳۶۵ قیمت نفت از حدود ۲۵ دلار به ۷ دلار و حتی کمتر سقوط کرد. از طرف دیگر بمباران خطوط لوله و تأسیسات نفتی ایران هم باعث کاهش تولید نفت شد. در این سال‌ها از مجموع درآمد کشور سه میلیارد دلار به جنگ، سه میلیارد دلار به تأمین کالاهای اساسی و یک میلیارد باقی‌مانده هم به سایر امور کشور اختصاص می‌یافت. در وضعیتی چنین دشوار، اهمیت نقش ایران در نگهداری بیش از دو میلیون پناهنده افغانستانی بیشتر مشخص می‌شود. در وضعیتی که کشور با کمبود کالا و مشکلات حاد اقتصادی دست‌به‌گریبان بود جای تعجب نداشت که نارضایتی‌های محلی نسبت به حضور اتباع افغانستانی و استفاده آن‌ها از منابع و خدمات کشور تشدید شود. بنابراین در تحلیل وضعیت پناهندگان افغانستانی در ایران در دوران جنگ باید به محدودیت‌های اقتصادی کشور و پذیرش میلیونی پناهندگان توجه کرد.

در پایان باید به این نکته اشاره شود که یکی از فعالیت‌های اصلی

کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل ارائه کمک‌های مالی به کشورهای است که پناهندگان را در خود جای داده‌اند. همان‌گونه که قبلاً ذکر شد به دلایل مختلف از جمله روابط تیره ایران و آمریکا و عدم تمایل ایران به حضور پررنگ این نهاد در ایران به دلیل نگرانی از عملیات اطلاعاتی در پوشش کمک به پناهندگان (هالیدی، ۲۰۰۱: ۵)، ایران نتوانست کمک چندانی از این سازمان دریافت کند. در استفاده از کمک‌های بین‌المللی ایران و پاکستان وضعیتی کاملاً متفاوت داشتند. مقایسه میزان کمک دریافتی پاکستان در طول دهه ۱۹۹۰ به خوبی گویای این مسئله است.

جدول ۵- میزان کمک کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل به ایران و پاکستان از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰ (به دلار)

پاکستان	ایران	سال
۴/۴۷۶/۴۰۰	نامشخص	۱۹۷۹
۶۹/۳۳۱/۰۰۰	نامشخص	۱۹۸۰
۱۰۹/۴۸۲/۵۰۰	۰	۱۹۸۱
۹۳/۹۷۸/۳۰۰	۰	۱۹۸۲
۸۵/۵۳۹/۹۰۰	۳/۵۶۱/۷۰۰	۱۹۸۳
۸۷/۱۴۴/۶۰۰	۷/۸۰۴/۳۰۰	۱۹۸۴
۶۷/۶۵۰/۵۰۰	۱۲/۱۶۸/۸۰۰	۱۹۸۵
۷۸/۸۳۵/۳۰۰	۸/۵۵۰/۸۰۰	۱۹۸۶
۸۱/۲۶۱/۲۰۰	۱۶/۵۷۲/۹۰۰	۱۹۸۷
۵۹/۸۶۹/۲۰۰	۲۳/۰۲۹/۱۰۰	۱۹۸۸
۵۵/۲۱۷/۲۰۰	۱۷/۰۱۸/۳۰۰	۱۹۸۹
۵۵/۸۸۵/۲۰۰	۱۴/۱۱۶/۸۰۰	۱۹۹۰

منبع: آیزنبرگ، ۲۰۱۳: ۱۵

برای توضیح دریافتی بیشتر پاکستان می‌توان به دو دلیل اصلی

اشاره کرد:

اول، همراهی پاکستان با آمریکا و بلوک غرب در جنگ سرد و نقش پررنگ این کشور در تجهیز مجاهدان افغانستانی برای مبارزه با ارتش شوروی. در زمان جنگ افغانستان و شوروی، ایران درگیر جنگ تحمیلی بود و لذا توجهش بیشتر به جنگ با عراق بود. به علاوه تیره بودن روابط با آمریکا امکان کمک مستقیم آمریکایی‌ها به مجاهدین ساکن ایران را ناممکن می‌ساخت (گودسان، ۲۰۰۱: ۱۵۹).

دوم، اسکان اکثریت پناهندگان در اردوگاه‌های مرزی در پاکستان. عموماً کمک‌های کمیساریا متوجه آن بخش از پناهندگان است که در اردوگاه زندگی می‌کنند و پناهندگانی که در کشور مبدأ جذب بازار کار می‌شوند و مستقلاً قادر به تأمین مخارج خود هستند از این کمک‌ها بی‌بهره خواهند بود. سیاست سال‌های ابتدایی ایران در اسکان افراد در شهرها و روستا عملاً در سال‌های بعدی هم ایران را تاحدزیادی از کمک‌های کمیساریا بی‌نصیب ساخت.

پناهندگان افغانستانی در دوران بازسازی پس از جنگ

هشت سال جنگ با عراق خسارات فراوانی را برای زیرساخت‌ها و اقتصاد کشور به همراه داشت. در بازه زمانی ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۷ تولید نفت ایران به‌طور متوسط سالیانه ۷/۲ درصد و صادرات نفت سالانه ۱۰ درصد کاهش یافت (مفید، ۱۹۹۰: ۱۴)، هزینه‌های جنگ مانع از سرمایه‌گذاری مؤثر در بخش تولید شد و کاهش تولید در بخش صنعت و کشاورزی را در پی داشت. مطابق اظهارنظر یکی از دولت‌مردان دوره جنگ، در سال‌های پایانی جنگ، صنایع سرمایه‌ای با ۲۵ درصد ظرفیت، صنایع مصرفی با ۵۰ درصد و صنایع واسطه‌ای با ۸۰ درصد ظرفیت کار می‌کردند^۱. علاوه بر مشکلات شدید اقتصادی، در فاصله

۱. بهزاد نبوی در سخنرانی سال ۱۳۷۳ در دانشگاه شهید بهشتی

زمانی ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۴ نرخ افزایش جمعیت براساس آمارهای رسمی به ۳/۹ و بر مبنای برخی گزارش‌ها به ۴/۲ (زنجان، ۱۹۹۵: ۸۳) رسید. در نتیجه دولت جدید از یک‌سو با کاهش درآمدها و از طرف دیگر با افزایش جمعیت روبرو بود و در این شرایط سیاست بازسازی کشور را آغاز کرد.

اطلاعات ۱۳۷۷/۹/۹ اطلاعات ۱۳۷۲/۳/۱۰

نحوه بازگشت آوارگان افغانی / **بازگشت مهاجران افغانی از طریق مرز**
 مقیم ایران به کشورشان بررسی شد / **بیر چند به کشورشان ادامه دارد**

* فرماندار بیرجند: برای ایجاد تسهیلات بیشتر، تعداد روزهای مجاز عبور از گذرگاه مرزی بیرجند از ۲ روز در هفته به ۴ روز افزایش یافت

اطلاعات ۱۳۷۲/۱۱/۱

از روز ۱۱ تیرماه جاری
 بیش از نیم میلیون مهاجر افغانی ایران
 را ترک می‌کنند

اطلاعات ۱۳۷۲/۴/۶

ایران تسهیلات
ویژه ای برای
بازگشت آوارگان
افغانی فراهم کرد

مهمشهری ۱۳۷۲/۸/۲۶

گزارش
۳ میلیون مهاجر افغانی
در آستانه
بازگشت

۱۳۷۵/۶/۲۵

از دهم تیرماه:

مهاجران افغانی باید به کشورشان بازگردند

اطلاعات ۱۳۷۲/۱۰/۱۲

مدیرکل امور اتباع و مهاجران خارجی وزارت کشور در گفتگو با اطلاعات اعلام کرد:
۵۵۰ هزار مهاجر افغان و عراقی، در سال جدید میلادی به کشور خود بازمی‌گردند

اطلاعات ۱۳۷۲/۴/۶

توسط مدیرکل امور اتباع و مهاجرین خارجی
گزارش اخراج مهاجرین مجاز افغانی از ایران تکذیب شد

شکل ۹ - موضوع بازگشت در رسانه‌ها در ابتدای دهه ۱۳۷۰

با روی کار آمدن دولت تکنوکرات هاشمی رفسنجانی در مرداد ۱۳۶۸، سیاست‌های تعدیل ساختاری به عنوان راه حل برون‌رفت از وضعیت دشوار اقتصادی پس از جنگ انتخاب شد؛ کاهش کنترل دولت بر بازار، آزادسازی و خصوصی‌سازی، کاهش هزینه عمومی و سیاست کاهش جمعیت از جمله سیاست‌هایی بود که در دولت جدید

به کار گرفته شد؛ آنچه با مسیر پیشین که از ابتدای انقلاب شروع شده بود تفاوت داشت. در واقع با پایان جنگ، فضای اجتماعی انقلابی هم تا حد زیادی فروکش کرده بود و دولت جدید متناسب با همین تغییر وضعیت برخلاف دوران قبل که عدالت اجتماعی و «حمایت از مستضعفین» شعارهای اصلی بود، مسیر افزایش ثروت و درآمد از طریق سیاست‌های «توسعه اقتصادی» متکی بر خصوصی‌سازی و افزایش سرمایه‌گذاری را پیش گرفت. این تغییر رویکرد دولت پیامدهای مهمی در مورد وضعیت پناهندگان و مهاجران افغانستانی در بر داشت که البته تا سال ۱۳۷۱ که دولت نجیب‌الله در کابل سقوط کرد، پیامد عملیش چندان واضح و محسوس نبود؛ گرچه نشانه‌های تغییر به تدریج آشکار می‌شد.

در آذرماه ۱۳۶۷ طرحی در مجلس ارائه شد که دولت را ملزم می‌کرد مهاجران و پناهندگان افغانستانی را از شهرها و روستاها جمع‌آوری و در اردوگاه‌ها اسکان دهد. مذاکرات این طرح یکی از اولین اعتراضات جدی بخشی از مدیریت کشور به حضور اتباع افغانستانی در ایران و لزوم تغییر سیاست در این مورد بود. این طرح در نهایت به سرانجام نرسید اما بررسی مسائل مطرح‌شده در زمان بررسی آن در مجلس به خوبی فضای موجود در این مقطع زمانی را نشان می‌دهد. مدافع اصلی این طرح در مجلس غلامعلی شهرکی، نماینده سیستان و بلوچستان است؛ استانی که به همراه خراسان بیشترین تعداد مهاجران افغانستانی را در خود جای داده و مسئله پناهندگان و مهاجران افغانستانی در آن پررنگ‌تر است. او در جلسه ۷ آذر ۱۳۶۸ مجلس با اشاره به مشکلات ناشی از حضور افغانستانی‌ها در ایران پیشنهاد می‌کند همه آن‌ها از سطح شهرها و روستاها جمع‌آوری و در اردوگاه‌ها مستقر شوند. وی در بخشی از صحبت‌های خود در تشریح دلایل خود برای جمع‌آوری پناهندگان می‌گوید:

اگر قرار بود که ما بپذیریم که فسادهایی از این قبیل در گوشه و کنار مملکت باشد، چرا انقلاب کردیم؟ چرا انقلاب شد اگر بدانیم هر روز یک گزارشی می‌آید که در فلان جا این همه هروئین توزیع می‌شود؟ آن همه فساد دارد می‌شود. آن همه قتل و غارت می‌شود. ما می‌پذیریم نسبت به انسان‌هایی که در جنگ هستند با عوامل کفر و فساد، به آن‌ها کمک می‌کنیم، اما حاضر نیستیم اجازه بدهیم جامعه خود ما فاسد بشود اصلاً حفظ ارزش‌های اسلام برای ما بالاترین مسئله است.

دلیل اصلی این نماینده برای خروج مهاجران از شهرها و روستاها و اسکان در شهر مسئله فساد، جرم و جنایت است که از ابتدای حضور آوارگان افغانستانی در ایران توسط گروه‌های مختلف مطرح می‌شد. نکته مهم در نطق وی جایی است که تلاش می‌کند پاسخ استدلال اصلی مخالفان طرح را بدهد. شهرکی مهم‌ترین دلیل مخالفان اسکان پناهندگان در اردوگاه‌ها را کمبود نیروی کار حاصل از اشتغال کارگران افغانستانی می‌داند و در پاسخ می‌گوید:

مگر برای ما اقتصاد پایه است؟ اصول ما اقتصاد است؟ برای ما مسائل و ارزش‌های اسلامی پایه و اصل است. اقتصاد برای ما اصل نیست. اگر ما اقتصاد را نیاز داریم به خاطر حفظ ارزش‌های اسلامی نیاز داریم، نه اینکه همه‌چیز را این‌ها به هم بریزند و ما ساکت بنشینیم.

عبارات بالا از این جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد با گذشت چندین سال از ورود پناهندگان افغانستانی، این نیروی کار ارزان‌قیمت آن‌چنان مورد اقبال کارفرمایان ایرانی قرار گرفته بود که بخشی از نیروهای سیاسی از لزوم تداوم حضور آنها دفاع می‌کنند. «مگر برای ما اقتصاد پایه است؟» پرسشی بنیادی است که این نماینده در آن مقطع

زمانی مطرح می‌کند. تحولات بعدی که در این کتاب از نظر خواهیم گذراند نشان می‌دهد که پاسخ این سؤال بر خلاف انتظار او از همان زمان مثبت بوده است. صالح‌آبادی، نماینده مشهد نیز یکی دیگر از نمایندگان موافق این طرح هم در این جلسه در نطق خود چنین می‌گوید:

تجربه نشان داده که کسانی که به نام مجاهد وارد این کشور شده‌اند، تدریجاً جذب کارهای خدماتی شده‌اند و اصولاً آن اصلی را که به خاطر آن فرار کرده‌اند و اینجا آمده‌اند که باید آنجا بروند و ظلم را از بین ببرند و مبارزه بکنند، آن اصل را فراموش کرده‌اند در نتیجه الآن در استان‌های سیستان و بلوچستان و همچنین استان خراسان بخش اعظم این‌ها حضور دارند و متأسفانه در بعضی از شهرها و شهرک‌ها هستند، از جمله بسیاری از نقاط مشهد تقریباً جمعیت افغانی‌اش بر جمعیت ایرانی غلبه دارد. [...] کسانی که آمده‌اند در شهرهای ما اسکان گزیده‌اند این‌ها بیشترین نقش را داشتند در شرارت‌های اجتماعی و همچنین ناامن کردن بسیاری از نقاط کشور از جمله مشهد را که بنده خودم به‌عنوان نماینده آنجا بارها گفته‌ام.

همان‌طور که مشاهده می‌شود شهرکی و صالح‌آبادی که نمایندگان دو استان مرزی یعنی خراسان و سیستان و بلوچستان هستند با اشاره به مسائلی چون فساد، شرارت اجتماعی، غلبه عددی بر ساکنان بومی و در نهایت فراموشی اصل مبارزه خواهان جمع‌آوری آن‌ها از سطح شهرها و روستاها می‌شوند. موضوعاتی که هر کدام قبلاً هم به‌عنوان پیامدهای منفی حضور اتباع افغانستانی در ایران مطرح شده بود اما در اینجا از یک تریبون رسمی به‌عنوان دلایلی برای جمع‌آوری همه اتباع افغانستان از کشور بیان می‌شود. این دو نماینده بر حساسیت برانگیز اجتماعی

و فرهنگی دست می‌گذارند تا همراهی سایر نمایندگان را جلب کند. در بسیاری از کشورها غلبه عددی مهاجران یکی از شیوه‌های متداول ایجاد هراس از تهدید فرهنگی مهاجران است که همراه با تصور شیوع فساد و جنایت ترکیبی قدرتمند از نگرش ضد مهاجر را می‌سازد. در مقابل این دو نماینده که عمدتاً دغدغه‌های محلی دو استان شرقی را نمایندگی می‌کنند، نماینده ساوه به‌عنوان مخالف صحبت می‌کند و می‌گوید:

آیا به بهانه اینکه یک عده از این افراد، افراد بد، شرور چه بسا جاسوس دولت دست‌نشانده افغانستان، جاسوس شوروی، جاسوس استکبار آمریکا هستند، آیا درست است به‌عنوان اینکه یک عده قلیل این‌ها عناصر کثیف، جاسوس، متخلف، مجرم، قاچاقچی و امثال‌ذلک هستند بیاییم با کل این‌ها برخورد بکنیم؟ به نظر من هم از لحاظ اسلامی، هم از لحاظ انسانی، هم از لحاظ سیاسی به هیچ‌وجه در جمهوری اسلامی این برخورد درست نیست.

همان‌طور که دیده می‌شود این نماینده در دفاع از مهاجران افغانستانی از همان روشی استفاده می‌کند که قبلاً هم نمونه‌هایی از آن ذکر شد: انتساب آن به یک گروه اقلیت و تبرئه اکثریت. وی همچنین با اشاره به بار مالی این طرح برای ساخت اردوگاه و اسکان جمعیت نزدیک به سه میلیون نفری پناهندگان و مهاجران، اجرای آن را ممکن نمی‌داند. جلسه بررسی دو فوریت طرح، محل نزاع دو رویکرد است که یکی برخاسته از نگرانی‌های محلی دو استان مرزی و دیگری نگاهی سیاسی و اجرایی به مسئله از منظری کلان است. اما در نهایت پس از رأی‌گیری دو فوریت این طرح تصویب می‌شود.

یکی از نکات مهم که می‌تواند نزاع داخلی در فضای سیاسی ایران در

مورد موضوع پناهندگان و مهاجران افغانستانی را آشکار کند، مقاله‌ای با عنوان «مهاجران افغانی و اردوگاه‌ها» به قلم محمدجواد لاریجانی است که در روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۶۸/۹/۹ منتشر می‌شود. نویسنده در این مقاله به شدت طرح مجلس را مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌نویسد:

جمهوری اسلامی که در طول سال‌های سخت جنگ درحالی‌که بارها برای معامله بر روی ملت افغانستان دعوت می‌شد حتی یک لحظه هم تردید به خود راه نداد. ما آوارگان افغانی را برادر خود دانسته سرتاسر ام القرای اسلام را مأمن و ملجأ آنها قرار دادیم نه یک سال و دو سال، بلکه ده سال! مجاهدین افغانی از خود خواهند پرسید که امروز چه اتفاقی افتاده است؟

وی از نمایندگان می‌خواهد «حال که به نهایت کار چیزی نمانده» کم‌حوصله نشوند و فعلاً اقدامی نکنند. اشاره او به تحولات افغانستان و خروج نیروهای شوروی از این کشور است. به غیر از جنبه ایدئولوژیک و سیاسی مطرح شده در مخالفت با این طرح، نکته دیگری که در این مقاله بر آن تأکید می‌شود اهمیت کارگران افغانستانی برای اقتصاد ایران است. در بخشی از این مقاله این‌طور استدلال شده که نیروی کار افغانستانی «همواره کار سخت‌تر و بیشتر را با قیمت ارزان‌تر کار کرده‌اند» و اخراج آنها در «مقطع فعلی که دولت جناب آقای هاشمی سعی خود را در شکستن سطوح بالای قیمت‌ها و مهار تورم به کار گرفته» به دنبال خود «آثار تورم‌زایی در اقتصاد» خواهد داشت. تاکنون در دفاع از حضور پناهندگان و مهاجران افغانستانی از دلایل انسانی، مذهبی و سیاسی سخن گفته می‌شد اما این اولین باری است که فردی از جناح راست ایران با صراحت از اهمیت نیروی کار ارزان‌قیمت افغانستانی سخن می‌گوید. نقش این نیروی کار در دوره بازسازی پس

از جنگ برای دولت مستقر روشن است اما از طرف دیگر هزینه‌های مستقیم نگهداری از جمعیت حدوداً سه میلیونی پناهندگان در ایران نیز مانعی در برابر بازسازی اقتصاد کشور به حساب می‌آید. راه‌حل این معادله اقتصادی به‌مرور زمان در سال‌های بعد به دست می‌آید: تعداد پناهندگان تعدیل می‌شود، هزینه نگهداری آن‌ها با کاهش خدمات دولتی سبک می‌شود و موقعیت حقوقی و اجتماعی متزلزل آنان امکان پایین نگه‌داشتن دستمزد کارگران افغانستانی را تسهیل می‌کند. این موارد در فصول بعدی و در جای خود بیشتر توضیح داده می‌شود.

پنج روز پس از تصویب دو فوریت طرح جمع آوری آوارگان افغانستانی از شهرها و روستاها، در ۱۲ آذر ۱۳۶۸ «طرح استقرار مهاجران در اردوگاه‌ها و کنترل و نظارت بر آن‌ها» به صحن علنی مجلس می‌آید و این بار نیز موافقان و مخالفان طرح دلایل خود را مطرح می‌کنند. شهرکی نماینده زاهدان با انتقاد از مقاله لاریجانی در روزنامه اطلاعات بر موضوع خود پافشاری می‌کند و در بخشی از نطقش با کنایه به کسانی که دغدغه از دست رفتن نیروی کار ارزان کارگران افغانستانی را دارند می‌گوید:

بسیاری از برادران، صحبتشان شاید این باشد که آقا فلان باغ پسته بی کارگر ماند و فلان کارخانه بی کارگر می‌ماند. من می‌گویم عکس این قضیه است. بسیاری از فرصت‌های اشتغالی که باید امروز در اختیار مردم خودمان باشد، در اختیار کسانی قرار داده‌ایم که جبهه جنگ را رها کرده‌اند آمده‌اند اینجا رفاه‌طلبی می‌کنند. ما کمک کنیم اگر این‌ها واقعاً مجاهد هستند بروند بچنگند.

سیدهاشم بنی‌هاشمی نماینده مشهد دیگر نماینده موافق با این طرح نیز با بیان اینکه اسکان مهاجران در اردوگاه‌ها یک مسئله پذیرفته‌شده

بین‌المللی است، استدلال می‌کند که چنین اقدامی از سوی دولت ایران واکنش بدی به همراه نخواهد داشت و ایران حتی می‌تواند از کمک مالی کمیساریا نیز استفاده کند. وی در بخشی از صحبت‌هایش یکی از دلایل موافقت خود با این طرح را چنین مطرح می‌کند:

در رابطه با اینکه الآن اختلاط فرهنگی شدید بین افغانی‌ها و ایرانی‌ها به وجود آمده. طولانی شدن اسکان این‌ها در محلات و در مناطقی باعث شده که حتی فرهنگ غالب افغانی در بسیاری از نقاط بروز کند. به خصوص در نقاط مرزی ما و همچنین در شهرهایی مثل شهر مشهد که یکی از بزرگ‌ترین شهرهای مهاجرپذیر افغانی بوده، در محلاتی بیش از ۸۰ درصد از افراد افغانی‌ها هستند. در بسیاری از روستاهای مرزی ما جمعیت غالب افغانی هستند و بسیاری از فرهنگ آن‌ها دارد بر فرهنگ ایرانی‌ها غلبه می‌کند.

هشدار می‌دهد که این نماینده مجلس نسبت به موضوع «اختلاط فرهنگی» می‌دهد در نوع خود قابل توجه است. قبلاً گفته شد که یکی از رویکردهای اصلی ضد مهاجر، برجسته کردن تفاوت‌های فرهنگی و اصرار بر تهدید فرهنگ بومی توسط فرهنگ مهاجر است. در جملات بالا نماینده مشهد بر افزایش تعداد مهاجران و غلبه «فرهنگ افغانی» تأکید می‌کند و با دامن زدن به این هراس فرهنگی به دنبال اقناع همکاران خود در مجلس است. مسئله اینجاست که صحبت از اختلاط فرهنگی در شرایطی که مهاجران افغانستانی بیشترین شباهت فرهنگی را به جامعه مقصد دارند عجیب می‌نماید. شاید در پس این نگرانی از تفاوت فرهنگی، تفاوت‌های مذهبی بخشی از مهاجران با مذهب رسمی کشور و هراس از تغییر بافت جمعیتی مناطق مرزی مدنظر باشد

که با صراحت ابراز نشده است. در بخش دیگری از این جلسه، در مخالفت با این طرح حسین هراتی نماینده سبزواری با اشاره تحولات افغانستان از قریب الوقوع بودن بازگشت افغانستانی‌ها سخن می‌گوید و خواهان صبر بیشتر نمایندگان می‌شود:

شما که حتی بچه‌هایتان قلم، کاغذ نداشتند ولی به این بچه‌های افغانی قلم، کاغذ دادید. شما خودتان کوپن‌هایتان گیرتان نمی‌آمده ولی به این‌ها داده‌اید. شما که بزرگ‌ترین نقش را در انقلاب اسلامی افغانستان داشتید و خودشان معترف‌اند که همین پیروزی نسبی که به دست آورده‌اند در سایه فداکاری‌ها، ایثارگری‌ها و خدمات ارزنده‌ای بوده که این ملت به آن‌ها داده. آن وقت شما می‌خواهید یک مرتبه این کاخ آمال و آرزوها را با یک چنین طرحی ویران کنید؟

وی با بیان اینکه مطرح‌شدن این مسائل از تریبونی عمومی به مصلحت نیست و این تصمیمات اجرایی باید در «اتاق‌های دربسته و به شکل محرمانه» گرفته شود از نمایندگان می‌خواهد با مسکوت کردن این طرح جلوی «تبلیغات دشمنان» را بگیرند. یکی از اتفاقات مهم در این جلسه، جدال لفظی است که میان برخی از نمایندگان در جریان بررسی طرح در می‌گیرد؛ موحدی ساوجی نماینده ساوه که مخالف طرح است در بخشی از سخنان خود از مدافعان طرح سؤال می‌کند «چند درصد افغانه حاضر در ایران از آن قبیل افرادی هستند که شما برشمردید؟ یعنی قاتل‌اند، جانی‌اند، فاسدند؟» در پاسخ به این سؤال احمد ناطق نوری نماینده نور و محمودآباد فریاد می‌زند «هشتاد درصد» که همین پاسخ جلسه را ملتهب می‌کند. در ادامه جلسه ناطق نوری به‌عنوان موافق طرح سخن می‌گوید. وی سخنانش را با این جملات

آغاز می‌کند:

چرا نمی‌خواهیم باور کنیم که الآن دو میلیون آواره‌ای که در اینجا هستند همه این‌ها مجاهد نیستند؟ دو میلیون مجاهد شما اینجا دارید؟ اگر دو میلیون اینجا دارید، شما تا لنین‌گرا را هم می‌توانید بگیرید. اگر دو میلیون مجاهد دارید آمریکا را هم می‌توانید سرنگون کنید. دو میلیون مجاهد دارید شما؟ این کسانی که اینجا هستند همه مجاهدند؟

وی با اشاره به آنچه «فساد» اتباع افغانستان می‌خواند این‌طور ادامه

می‌دهد:

ما می‌گوییم آن کسانی که می‌آیند فساد کنند که تعدادشان کم نیست، بله دقیقاً هشتاد درصد این‌ها خلاف‌کارند، هشتاد درصد این‌ها باری بر دوش جمهوری اسلامی هستند اگر بیست درصد در بین دو میلیون افراد باشند که مبارز باشند دست آن‌ها را هم می‌بوسیم، کم‌کشان هم می‌کنیم. اگر همه این‌ها مجاهد هستند ما حاضریم به‌صورت بسیجی در کنار این‌ها برویم بجنگیم، ولی این‌طور نیست. این‌ها آمده‌اند در اینجا و فساد می‌کنند و در همین چهارراه مولوی، قسمت‌های شوش، قسمت‌های جنوب تهران مراکزی است که محلهٔ افاغنه است و مردم عادی نمی‌توانند زندگی کنند. گود عرب‌ها را اگر آقایان بلد نیستند کسانی که ساکن تهران هستند و بچه تهران‌اند همین الآن بروند گود عرب‌های تهران که مرکز اصیلی بود برای مسلمان‌های پاک منطقه جنوب تهران، الآن آنجا مرکز افاغنه است و یک نفر مسلمان جرئت نمی‌کند در آنجا زندگی کند، یک

ایرانی حق زندگی کردن ندارد. آن‌ها خودشان شورا دارند، خودشان کدخدا دارند، خودشان حل و فصل امور می‌کنند و مردم دیگر را آنجا راه نمی‌دهند.

این نماینده هم به تمرکز جغرافیایی جمعیت افغانستانی این بار در محله‌ای در تهران اشاره می‌کند و غلبه جمعیتی آن‌ها را مخاطره‌ای فرهنگی و حتی امنیتی می‌داند. باید توجه داشت این نگرانی را نمی‌توان صرفاً اظهار نظر یک نماینده مجلس دانست و باید به پیوند آن با تجربه زندگی ساکنان محلات یاد شده که عموماً فقیرنشین هستند نیز توجه داشت. دور از ذهن نیست که تمرکز فضایی مهاجران افغانستانی در محلات فقیرنشین شهری در مشهد و تهران که به نمونه‌هایی از آن اشاره شد به عامل مهمی در تشدید خصومت‌ها بدل شده باشد. در واقع، ساکنان محلی بخشی از شهر را در تسخیر مهاجران می‌بینند و همین تجلی محیطی می‌تواند نقش مهمی در شکل‌گیری احساس تهدید و تقویت نگرش‌های ضد مهاجر داشته باشد. افزایش جمعیت مهاجران و خالی‌شدن آن محله از ساکنان بومی تصویری هراسناک از آن محله به‌عنوان بافتی مجزا و غریب از بدنه شهر می‌سازد که بر نظمی به غیر از نظم کلی شهر سازمان می‌یابد و اداره می‌شود و به قول این نماینده مجلس «مردم دیگر را در آن راه نمی‌دهند». سخنان این نماینده مجلس در مورد گود عرب‌ها را می‌توان نشانه‌ای از تلقی عمومی از آن محله و برجسب اجتماعی‌اش در زمان مورد بحث دانست. به‌طور کلی این طرح و اظهارات بالا را باید به‌منزله انعکاس نارضایتی‌های اجتماعی در نظر گرفت که برای اولین بار در یک تربیون رسمی پژواک می‌یابد.

با پایان بحث‌ها در مورد این موضوع، طرح تصویب نمی‌شود و یک‌فوریت آن با رأی نمایندگان سلب می‌شود تا با دقت بیشتر مورد بررسی قرار گیرد. به نظر می‌رسد مجموعه استدلال‌های حائری‌زاده

نمایندگان را قانع کرده باشد که در تصمیم‌گیری عجله نکنند. این نماینده با اشاره به در پیش بودن رفراندوم افغانستان، از نمایندگان می‌خواهد با توجه عدم توان جذب جمعیت دو میلیونی پناهندگان در اردوگاه‌ها و اثرات سوء این تصمیم بر مجاهدین افغانستانی فرصت بیشتری برای بررسی ابعاد این طرح قائل شوند. در میان دلایل این نماینده برای تعویق تصمیم‌گیری علاوه بر موارد ذکر شده دو دلیل دیگر هم وجود دارد که به نوعی شاهدی بر تنش‌های میان مهاجران و ساکنان محلی است. اولاً او به احتمال «هجوم اجتماعی مردم علیه افاغنه» اشاره می‌کند. می‌توان این طور تفسیر کرد که تصویب چنین طرحی، مجوز قانونی در اختیار معترضان به حضور مهاجران افغانستانی در شهرها و روستاها برای درگیر شدن و اعمال خشونت می‌دهد و امکان بروز تنش‌های محلی خشونت‌بار را بالا می‌برد. دلیل جالب توجه دیگر احتمال «شورش افغانستانی‌ها مشابه شورش قبلی آن‌ها در سهراب سیروس» است. در اسناد موجود اطلاعاتی در مورد این رخداد وجود ندارد اما به هر حال نشانی از بروز تنش‌های اجتماعی در محلاتی است که مهاجران افغانستانی تمرکز بیشتری دارند. در نهایت دلایل این نماینده، دیگران را متقاعد می‌کند و پیشنهادش رأی می‌آورد و این طرح دیگر در مجلس مطرح نمی‌شود. در واقع سقوط دولت نجیب‌الله و پایان اشغال افغانستان شرایط را به کلی تغییر می‌دهد و مسئله بازگشت وارد مرحله جدید می‌شود که در فصل بعدی به آن پرداخته خواهد شد.

فصل چهارم: پناهندگان و سیاست بازگشت

این فصل در ادامه تحلیل روند تاریخی حضور پناهندگان و مهاجران افغانستانی به مقطع زمانی سال ۱۳۷۱ تا پایان سال ۱۳۸۵ می‌پردازد. این بازه زمانی شاهد چرخشی مهم در سیاست‌های مهاجرتی ایران در مورد اتباع افغانستانی ساکن کشور است که محور اصلی آن پروبلماتیزه شدن حضور این جمعیت در ایران و تأکید بر سیاست بازگشت است. در طول این فصل نشان داده می‌شود که چگونه در دوران بازسازی پس از جنگ، افزایش بی‌سابقه تعداد پناهندگان در کشور و تحولات سیاسی- اقتصادی ایران پس‌اجنگ موضوع پناهندگان افغانستانی را به یک مسئله اجتماعی اصلی در کشور بدل کرد و بر تنها راه حل آن یعنی بازگشت همه مهاجران به کشورشان تأکید شد. این بازه زمانی عرصه تلاش‌های گوناگون دولت برای بازگرداندن اتباع افغانستان به کشورشان و شکست این طرح‌ها به دلایل مختلف از جمله تداوم جنگ و ناآرامی در افغانستان، عدم تمایل پناهندگان به بازگشت و وابستگی

بخشی از اقتصاد ایران به این نیروی کار ارزان قیمت است.

از پیروزی مجاهدین تا به قدرت رسیدن طالبان

در فصل قبل گفته شد که با روی کار آمدن دولت سازندگی، بازسازی کشور در دوران پس از جنگ در دستور کار قرار گرفت و در بخش زیادی از سیاست‌های اقتصادی قبلی تجدیدنظر شد. دولت معتقد بود با تداوم سیاست‌های پیشین قادر به تأمین هزینه‌های عمومی و یارانه‌های بخش‌های مختلف نیست و راه حل را مطابق با آنچه در سطح جهانی تبلیغ می‌شد اجرای سیاست تعدیل ساختاری می‌دانست. سیاستی که اجرای آن منشاء تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گسترده در جامعه ایران شد و نتایج آن تا امروز هم در بخش‌های مختلف قابل شناسایی است. آنچه در اینجا اهمیت دارد این است که رویه جدید دولت در بستر شرایط خاص آن بازه زمانی در ایران هم به طور مستقیم و هم به شکل غیرمستقیم بر جامعه مهاجران افغانستانی اثرگذار بود و وضعیت زندگی آن‌ها را در دهه هفتاد با شرایطی بسیار متفاوت از دهه اول حضور آن‌ها در ایران رقم زد. شرایط دشوار اقتصادی پس از جنگ، سیاست‌های دولت تازه استقرار یافته و افزایش بی‌سابقه جمعیت پناهندگان در ایران زمینه‌ساز تحولاتی شد که در این فصل به آن‌ها پرداخته می‌شود.

یکی از چالش‌های دولت جدید بالا رفتن شدید جمعیت پناهندگان در کشور بود. ایران در سال‌های پایانی دهه ۱۳۶۰ علاوه بر آوارگان افغانستانی با ورود پناهندگانی از غرب کشور و از سمت عراق نیز روبرو بود. به دنبال اشغال کویت توسط صدام حسین در مردادماه ۱۳۶۹ و عقب‌نشینی‌اش پس از شکست از آمریکا، شورش‌هایی در عراق علیه دولت وی رخ داد که به خیزش شعبانیه موسوم گشت و طی آن بخش زیادی از این کشور از کنترل دولت مرکزی خارج شد. اما این قیام با

فصل چهارم: پناهندگان و سیاست بازگشت | ۱۳۷

واکنش خونین دولت صدام روبرو شد و او در مدت کوتاهی کنترل همه مناطق را مجدداً به دست گرفت. در نتیجه این رویداد، گروه زیادی از مردم از کشور فرار کردند و تنها در بهار سال ۱۳۷۰ در عرض دو هفته ۱/۲۲۳/۲۳۶ نفر از مرزهای غربی وارد ایران شدند (احمد حسینی، ۱۹۹۳: ۲۷۷). این تعداد صرف نظر از حدوداً ۵۰۰ هزار نفر عراقی است که در جریان جنگ ایران و عراق به ایران پناهنده شده بودند. در طی سال‌های ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ تعداد کل پناهندگان افغانستانی و عراقی در ایران به بیش از چهار میلیون نفر رسید. این موضوع برای دولت به معنای افزایش هزینه‌های نگهداری از جمعیت قابل توجه پناهندگان در کشور بود. این امر برای دولتی که سیاست اعلام شده‌اش کاهش هزینه‌ها بود، اتفاق خوشایندی محسوب نمی‌شد.

زمینه برای کاهش تعداد پناهندگان در کشور با تحولات سیاسی افغانستان فراهم شد. نیروهای شوروی در سال ۱۳۶۸ افغانستان را ترک کردند و پس از آن دولت چپ‌گرای نجیب‌الله در سال ۱۳۷۱ سقوط کرد و مجاهدین افغانستانی دولت را به دست گرفتند. از نگاه ایران دیگر دلیلی برای ماندن افغانستانی‌ها در ایران وجود نداشت و دوران ترک «خانه برادر» فرا رسیده بود. با توجه به سابقه اختلاف نظر در مورد حضور پناهندگان در ایران که در فصل قبل تشریح شد شکست شوروی و پیروزی مجاهدین، توجیه رسمی حضور مهاجران افغانستانی در ایران را از میان برد. برای دولت که با جمعیت بیش از ۴ میلیون نفری پناهندگان مواجه بود، بازگشت افغانستانی‌ها به معنای کاهش بار مالی و کم شدن مسئولیت‌هایش بود و عمیقاً از آن استقبال می‌کرد. همان‌طور که در فصل قبل گفته شد از یک طرف نیروی کار افغانستانی در دوران بازسازی کشور مورد نیاز بود، اما از سوی دیگر جمعیت چهار میلیونی پناهندگان نیز خارج از ظرفیت و توان اداره کشور محسوب می‌شد. در نتیجه کاهش (یا به عبارت دقیق‌تر کنترل) تعداد پناهندگان به رکن رکین برنامه‌ریزی

در دوران جدید سیاسی کشور تبدیل شد. تحولات سیاسی افغانستان هم این خوش بینی را به وجود آورده بود که پناهندگان افغانستانی به کشورشان باز خواهند گشت. در این فضا روند بازگشت آغاز شد؛ براساس اطلاعات موجود در شش ماهه اول بعد از پیروزی مجاهدین، ۳۰۰ هزار پناهنده از ایران به کشورشان بازگشتند (گودسان، ۲۰۰۱: ۱۴۹). اما بازگشت آن گونه که انتظار می رفت تداوم نیافت و موانع متعدد پناهندگان افغانستانی را برای بازگشت به کشورشان به تردید می انداخت. مهم ترین مانع بازگشت، بی ثباتی در افغانستان در پی جنگ های داخلی پس از سقوط دولت نجیب و همچنین وضعیت نامناسب اقتصادی بود. بروز جنگ داخلی بر سر قدرت میان گروه های مختلف مجاهد، افغانستان را همچنان در چرخه خشونت و ناآرامی گرفتار نگاه داشت. فزون بر این، اغلب پناهندگان افغانستانی پس از چندین سال زندگی در ایران، با شرایط جدید انطباق یافته بودند و از دست دادن فرصت شغلی شان در ایران و بازگشت به افغانستان با توجه به اوضاع آن کشور ریسک بزرگی محسوب می شد. آنان ترجیح می دادند در مورد تصمیم به بازگشت احتیاط بیشتری به خرج دهند. صفایی فر در مقاله ای با عنوان «مهاجران افغانی، دیروز، امروز، فردا» در روزنامه کیهان مورخ ۱۳۷۱/۴/۲ در مورد وضعیت پناهندگان افغانستانی در ایران گزارشی توصیفی ارائه کرده که شرایط آن مقطع را به خوبی نشان می دهد. او در این گزارش به این مسئله اشاره کرده که طرح محدودیت اشتغال اتباع افغانستانی به رده های شغلی شانزده گانه موفقیتی نداشته است؛ شاهد این مدعا نیز این است که به گفته وی طبق آخرین اخبار ۱۱۴/۸۱۵ باب مغازه در کشور به صورت مستقل توسط مهاجران اداره می شود (البته صحت این ادعا به ظاهر اغراق آمیز را نمی توان تأیید کرد). از سوی دیگر، او معتقد است حضور پرتعداد مهاجران افغانستانی ترکیب جمعیتی را خصوصاً در نواحی مرزی تغییر داده و در برخی شهرهای

نوار مرزی ۹۰ درصد ساکنان، افغانستانی هستند. نکته جالبی که در این گزارش وجود دارد، نگاه محتاطانه نویسنده به بازگشت است. درحالی که صحبت از برگشتن همه افغانستانی‌ها در این زمان به شدت در فضای اجتماعی ایران مطرح است، وی می‌نویسد بازگشت همه افغانستانی‌ها به زودی میسر نیست زیرا:

۱. احتمال سرکار آمدن یک دولت قدرتمند مرکزی در افغانستان کم است و چون اغلب گروه‌ها مسلح‌اند، عوامل نزاع قبیله‌ای و تعصبات و عصبیت قومی درگیری و هرج و مرج به وجود خواهد آورد.

۲. با اینکه ایران وارث خرابی‌های جنگ است اما از نظر وضعیت رفاه عمومی و مزایای اجتماعی و اقتصادی بسیار جلوتر از افغانستان است. لذا مهاجری که به رفاه تن داده و خو گرفته، طبیعی است نگران بازگشت باشد.

۳. خرید مسکن و زمین و مغازه به‌رغم منع قانونی آن باعث خواهد شد روند بازگشت آن‌ها به سبب علقه‌های یاد شده کند شود.

۴. ازدواج با اتباع ایرانی هم مانع از بازگشت خواهد شد. این مطلب گویای این واقعیت است که در همان زمان هم نسبت به خروج کامل همه پناهندگان افغانستانی از کشور تردید جدی وجود داشته است. قاعدتاً وقتی یک مطلب رسانه‌ای ابعاد پیچیده وضعیت موجود را با نگاهی واقع‌بینانه طرح می‌کند بعید است در سطوح عالی تصمیم‌گیری کشور نگرشی ساده‌دلانه به بازگشت کامل پناهندگان حاکم باشد. می‌توان حدس زد با توجه به منافع به‌کارگیری نیروی کار افغانستانی، رویکرد عملگرایانه‌تر برای دولت کنترل جمعیت پناهندگان در کشور بوده است؛ اگرچه در مواضع رسمی بر بازگشت کامل مهاجران تأکید می‌شد. منظور از سیاست بازگشت آن‌طور که در عنوان این فصل آمده همین سیاست دولت برای کاهش تعداد پناهندگان در ایران به همراه

گفتار سیاسی رسمی و رسانه‌ای درباره لزوم خروج کامل همه پناهندگان از کشور است که در مواردی رنگ خشونت نیز به خود می‌گیرد. در تیرماه سال ۱۳۷۱ به‌طور رسمی مقدمات دیپلماتیک بازگشت پناهندگان آغاز می‌شود و کاردار سفارت ایران در کابل با یک مقام افغانستانی مسئول در امور بازگشت مهاجران در مورد چگونگی تشکیل کمیسیون سه‌جانبه دیدار می‌کند. مجموعه این اقدامات در نیمه دوم سال، به تصمیمی تعیین‌کننده در آغاز دوران جدید سیاست‌های ایران در قبال اتباع افغانستانی منجر می‌شود. در آذرماه ۱۳۷۱ دولت ایران با دولت افغانستان و کمیساریای پناهندگان قرارداد سه‌ساله‌ای با هدف تسهیل بازگشت پناهندگان امضا می‌کند که این قرارداد سه‌جانبه، شروع رسمی سیاست بازگشت به‌شمار می‌آید.

در سال ۱۳۷۲ طرح «بازگشت آوارگان افغانی به موطنشان» در شورای امنیت ملی به تصویب رسیده و توسط وزارت کشور و کمیته هماهنگی امور آوارگان اجرای آن آغاز می‌شود. هدف این طرح این بود که در یک بازه زمانی سه‌ساله از ابتدای سال ۱۳۷۲ تا پایان سال ۱۳۷۴ موارد زیر محقق شود:

۱. تخلیه ۳۰ کیلومتر نوار مرزی شرق که حداقل ۸۰ هزار نفر را مشمول خروج می‌کند.
۲. جمع‌آوری و طرد ۶۰۰ هزار آواره افغانی غیرمجاز
۳. جابه‌جایی ۸۳۰ هزار نفر از آوارگان افغانی دارای کارت شناسایی به مهمان‌شهرهای^۱ طبیعی در خراسان و سیستان و بلوچستان و آماده‌کردن برای بازگشت
۴. تخلیه ۲۰۰ هزار نفر از آوارگان افغانی از ۱۲ استان کشور شامل آذربایجان شرقی، غربی، کردستان، باختران، ایلام، لرستان،

۱. مهمان‌شهر در واقع کمپ و اردوگاه مرزی است که پناهندگان را در آن اسکان می‌دهند و ارتباطشان را با بقیه جامعه محدود می‌سازند.

همدان، چهارمحال و بختیاری، کهکیلویه و بویراحمد (حاتمی مزینانی، ۱۳۷۴: ۷).

بر این اساس، طی بهار و تابستان و پاییز سال ۱۳۷۲ در حدود ششصد هزار نفر به افغانستان بازگشتند که بازگشت سیصد هزار نفر آن‌ها تحت حمایت قرارداد سه‌جانبه بود. در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۷۲ روزنامه اطلاعات خبر از تفاهم‌نامه یازده ماده‌ای میان ایران و افغانستان - به امضای استاندار خراسان و امیر ولایت هرات- می‌دهد که براساس آن ایران اجازه خروج افغانستانی‌ها با اموال شخصی و وجوه نقدی‌شان را بدون محدودیت صادر می‌کند. براساس این تفاهم‌نامه، در صورت ارائه مدارک قانونی مبنی بر مالکیت، افغانستانی‌ها خواهند توانست حتی وسایل نقلیه‌شان را از کشور خارج کنند. ضمن اینکه ایران متعهد می‌شد در حوزه کشاورزی، بهداشت و آموزش به بازسازی افغانستان کمک کند.

آغاز روند خروج مهاجران افغانستانی از ایران، نقطه شروع مجادله‌ای میان ایران و نهادهای بین‌المللی به‌ویژه کمیساریا در مورد نحوه بازگشت است. دولت در مواردی با شدت عمل فراوان به دنبال کاهش تعداد پناهندگان و تخلیه بخش‌هایی از کشور ظرف یک بازه زمانی کوتاه‌مدت بود و استفاده از نیروی قهری را نیز در کنار بازگشت‌های داوطلبانه به‌کار می‌برد؛ یعنی به‌موازات افرادی که داوطلبانه با کمک کمیساریا یا خارج از این برنامه به افغانستان بازمی‌گشتند، بخشی از جمعیت مهاجران نیز به‌اجبار ملزوم به ترک ایران می‌شدند. این شیوه از مقابله با پناهندگان افغانستانی از یک‌سو بخشی از پناهندگان را به افغانستان باز می‌گرداند و از سوی دیگر باعث جابجایی گروهی از آن‌ها در کشور می‌شد. با کاهش امنیت افغانستانی‌ها در ایران - به‌واسطه برخورد پلیس و برخوردهای محلی- روند مهاجرت از مناطق مرزی و نزدیک به افغانستان به‌سوی شهرهای بزرگ ایران مانند تهران و اصفهان که فرصت‌های شغلی

بیشتری در آن‌ها وجود داشت، افزایش یافت. نتیجه این تعقیب و گریز، تغییر پراکندگی خانواده‌های افغانستانی در ایران و جابه‌جایی جمعیت به‌ویژه از استان‌های مرزی شرقی به سمت مرکز کشور بود.

مطابق انتظار در پاسخ به انتقادات خارجی که از شیوه خروج پناهندگان از کشور صورت می‌گرفت، سیاست رسمی تکذیب هرگونه عمل قهرآمیز و سوءرفتار با پناهندگان بوده است؛ مثلاً در ششم شهریور سال ۱۳۷۲ مدیرکل اتباع خارجی در گفت‌وگو با روزنامه اطلاعات شایعه اخراج هزاران پناهنده افغانی مجاز از ایران را نادرست می‌خواند. وی این مطلب را در پاسخ به گزارش پخش شده از رادیو دولتی لندن مطرح می‌کرد که در آن به نقل از مسئول موقت کمیساریا در هرات اعلام شده بود که ایران هزاران پناهنده افغانستانی را به‌اجبار از خاک خود بیرون رانده است. یک سال بعد هم استاندار خراسان در آلمان «جوسازی رادیوهای بیگانه» درباره مهاجران افغانستانی را بی‌اساس خواند. این مقام محلی با دفاع از سیاست‌های ایران در بازگشت افغانستانی‌ها می‌گوید سیاست ایران در جهت «خدمت به افغانه» ولی در «آن سوی مرز» و در جهت بازگشت آن‌ها به کشورشان است زیرا «دیگر حکومت مارکسیستی نیست که نیاز به ارائه خدمات به پناهندگان افغانی در ایران باشد.»

موانع کاهش تعداد پناهندگان افغانستانی در ایران به تدریج آشکار می‌شد. در ۲۶ آبان سال ۱۳۷۲ روزنامه همشهری گزارش می‌دهد که سرمای زودرس و راه‌های ارتباطی خطرناک و ناهموار مناطق شرقی و شمالی افغانستان باعث کند شدن روند بازگشت در نیمه دوم سال شده است؛ اما درعین حال این گزارش پیش‌بینی می‌کند با ادامه این روند تا اوایل سال ۱۳۷۵ همه مهاجران افغانستانی مقیم ایران به کشورشان

۱. استاندار خراسان، جوسازی های رادیوهای بیگانه را درباره مهاجران بی‌اساس خواند، روزنامه اطلاعات، ۲۱ شهریور ۱۳۷۳

بازگردند. بر خلاف این پیش بینی با آغاز جنگ داخلی میان گروه‌های افغانستانی، نه تنها روند بازگشت متوقف شد بلکه مهاجرت‌های جدید به ایران برای فرار از جنگ شکل گرفت که آن را می‌توان موج دوم مهاجرت به ایران دانست. یکی از تفاوت‌های مهم این دور از مهاجرت، حضور گروه‌های طبقه متوسط تحصیل کرده در میان مهاجران بود. اگر در موج مهاجرت قبلی علاوه بر جنگ و خشونت نگرانی‌های مذهبی اقشار سنتی افغانستان از اصلاحات اجتماعی دولت چپ‌گرای مستقر عامل ترک کشور بود در این موج جدید مسئله خشونت‌های داخلی و قومی عامل اصلی فرار آوارگان افغانستانی بود.

واقعیت‌های میدانی حاکی از توقف بازگشت و حتی شروع مهاجرت‌های جدید بود اما در عمل سختگیری برای کاهش تعداد پناهندگان ادامه پیدا کرد. برای توضیح دلایل برخورد خشن و اخراج اجباری افغانستانی‌ها به وسیله نیروی امنیتی و انتظامی باید شرایط اجتماعی ایران را نیز در آن مقطع در نظر داشت. یکی از پیامدهای اصلی سیاست‌های تعدیل ساختاری که از سال ۱۳۶۸ آغاز شد، افزایش تورم و فشار شدید اقتصادی بر گروه‌های آسیب‌پذیر جامعه بود. براساس آمار موجود نرخ تورم در سال ۱۳۷۰ به رقمی معادل ۲۷/۷ درصد رسید که نسبت به سال قبل آن سه برابر بود. این رقم در دو سال بعد با اندکی کاهش به ۲۴/۴ و ۲۲/۹ درصد رسید، اما مجدداً در سال‌های ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ با افزایش شدید نرخ ۳۵/۲ و ۴۹/۴ درصد را تجربه کرد.^۱ وضعیت اقتصادی و معیشتی جامعه در آن مقطع به گونه‌ای بود که از هر اقدامی برای خروج اتباع افغانستانی در بدنه اجتماعی و به‌ویژه در میان اقشار فرودست حمایت می‌شد. اما یکی از بدترین مقاطع زمانی برای پناهندگان افغانستانی در ایران همین سال‌های اولیه دهه ۱۳۷۰ است زیرا شرایط بازگشت برای مهاجران مهیا نبود و همزمان در ایران

۱. بررسی ۵۰ سال تورم در ایران، وب سایت الف، ۲۰ فروردین ۱۳۹۳

نیز فضا و وضعیت عمومی جامعه به زیان آنان بود. بروز شورش‌های متعدد شهری در مشهد، اراک، تهران و چند شهر دیگر در سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۷۰ نشان‌دهنده نارضایتی عمومی از سیاست‌های تعدیل اقتصادی و پیامدهای آن بر معیشت مردم بود. این شورش‌ها عموماً در مناطق فقیرنشین شهری رخ می‌داد و گروه‌هایی در آن دخالت داشتند که در دوره قبل به‌عنوان مستضعفین خود را صاحبان انقلاب می‌دانستند اما در دوره جدید احساس می‌کردند که فراموش شده‌اند.

۱۳۷۲/۶/۲۵

جمهوری اسلامی



* گزارش‌های رسیده از بعضی نقاط کشور، حکایت از تعرض بعضی افراد به تعدادی از افغانه دارد. ادامه این تعرض‌ها که عموماً ناشی از تحریک احساسات مردم در اثر شنیدن گزارشهای مربوط به جنایات طالبان علیه اتباع ایرانی است، خطرناک است و توصیه مسئولان کشور به مردم اینست که خویشتن‌دار باشند و مهمان‌نوازی خود را نسبت به برادران و خواهران مهاجر افغانی به کمال برسانند.

۱۳۷۲/۶/۲۲

کاروکارگر

جنگ با افغانها

مخبر اصفهانی ما گزارش داده که بین اهالی منطقه زینبیه اصفهان و معدودی از افغانی‌های ساکن این محله درگیری ایجاد شده است.

بر اساس این گزارش درگیری ساعت‌ها به طول انجامید و در نهایت با دخالت ماموران انتظامی غانله به پایان رسیده است.

شکل ۱۰ - انعکاس درگیری مردم محلی با پناهندگان افغانستانی پس از کشته شدن دیپلمات‌های ایران

تغییرات شدید اجتماعی - اقتصادی که جامعه ایران در آغاز دهه ۷۰ تجربه کرد، در اقشار فرودست ایرانی احساس خسران و فراموش شدگی را برانگیخت. برای این بخش از جامعه، به ثمر نشستن انقلاب اسلامی به معنای روی کار آمدن حکومتی بود که برخلاف حکومت قبلی، خود را برآمده از تهی‌دستان می‌دانست و آن‌ها را صاحبان اصلی انقلاب معرفی می‌کرد. در طول سال‌های جنگ فاصله طبقاتی نمود کمتری داشت و گفتار رسمی حکومت در دفاع از مستضعفین با شیوه اداره جامعه در یک اقتصاد دولتی جنگی تا حد زیادی هماهنگی داشت. در آن مقطع، اگرچه کمبود کالا و مشکلات اقتصادی ناشی از شرایط جنگی به حضور پناهندگان افغانستانی نسبت داده می‌شد و زمینه بدبینی به مهاجران را فراهم می‌آورد، اما به هر حال حضور آن‌ها براساس جهان‌بینی غالب در حمایت از مظلومان و مستضعفان جهان مشروعیت پیدا می‌کرد. لیکن در دوران جدید شیوه اداره جامعه و تغییر رویکرد دولت نارضایتی اقشاری را به همراه داشت که با مشاهده افزایش روزافزون فاصله طبقاتی، خود را فراموش شده احساس می‌کردند. در چنین زمینه‌ای می‌توان علل خصومت آن‌ها نسبت به پناهندگان افغانستانی را درک کرد. آن‌ها که خود را در مسیر زوال می‌دیدند، بیش از هر زمان دیگر پناهندگان افغانستانی را متجاوزانی به محل زندگی و منابع خود تصور می‌کردند.

اصرار دولت بر خروج سریع افغانستانی‌ها و بدل کردن آن به موضوعی امنیتی را باید در چارچوب این فضای اجتماعی تحلیل کرد. شرایط داخلی به گونه‌ای بود که برخورد دولت با پناهندگان افغانستانی و تلاش برای خروج آن‌ها خصوصاً از سوی اقشار فرودست ایرانی گامی در جهت بهبود شرایط تفسیر می‌شد. ویرانی‌های به‌جای مانده از جنگ و تحولات سریع ناشی از سیاست‌های تعدیل اقتصادی، هم‌گروه‌های فقیر جامعه را در تنگنای معیشتی قرار داده بود و هم این تصور را ایجاد

کرده بود که جایگاه خود را در جمهوری اسلامی از دست داده‌اند. تجربه فقر و بیکاری از منظر این گروه با حضور پناهندگان افغانستانی پیوند می‌خورد و این رقابت اقتصادی به عاملی در تشدید تنش با پناهندگان بدل می‌شود. در این شرایط نه تنها در تجربه روزمره بخش‌های فروتر جامعه، مهاجران خارجی عامل وخامت وضعیت اقتصادی تصور می‌شدند، بلکه برجسته کردن مشکلات ناشی از حضور پناهندگان به یکی از ابزارهای دولت برای حل بحران مشروعیتی شد که گرفتار آن شده بود. صورت‌بندی رسمی از هزینه‌ها و خسارات ناشی از حضور پناهندگان با تجربه گروه‌های فقیر شهری و روستایی هم، همخوانی داشت. وقتی به‌طور مداوم، هزینه نگهداری این جمعیت بدون توجه به مزایای اقتصادی استفاده از نیروی کار ارزان قیمت مهاجران مطرح می‌شد این تصور را تقویت می‌کرد که این جمعیت صرفاً هزینه‌ای بر دوش جامعه ایران هستند؛ البته با توجه به تعداد پناهندگان ارقام اعلام شده قابل توجه بود. به‌عنوان نمونه در سال ۱۳۷۳ هزینه دولت برای تأمین یارانه تحصیل، خدمات درمانی، حمل‌ونقل، سوخت و کالاهای اساسی برای دو میلیون افغانستانی ساکن ایران در حدود ۱۰ میلیون دلار آمریکا در روز برآورد می‌شد (شوازی و دیگران الف، ۲۰۰۵: ۲۱). در سال ۱۳۷۴ نیز دولت اعلام کرد که در ۱۶ سال گذشته بیش از ۲۰ میلیارد دلار برای پناهندگان هزینه کرده است (رجایی، ۲۰۰۰: ۵۹).

همان‌طور که در بخش‌های قبل گفته شد، مشکلات ناشی از حضور افغانستانی‌ها مانند انتقال بیماری، بالا رفتن بیکاری یا جرایم اتباع افغانستان از همان ابتدای حضور آن‌ها در ایران مطرح می‌شد و بخشی از آن هم ریشه در واقعیت‌های عینی داشت. در طول دهه ۱۳۶۰ موضع رسمی دولت با تفکیک میان اقلیت غیرسالم و اکثریت سالم، نسبت دادن مشکلات به اقلیتی از «جاسوسان شوروی و آمریکا» بود. اما در

این دوره حضور پناهندگان افغانستانی به‌طور کلی سرچشمه معضلات تصویر شده و خروج آن‌ها از کشور به‌مثابه راه‌حل تلقی می‌شد. اقدامات قهرآمیز برای خروج پناهندگان را نیز باید بخشی از همین فرایند تسکین جامعه با نشان دادن تلاش دولت برای بهبود وضعیت به حساب آورد. این چرخش مهم در این مقطع زمانی، آغاز مسیری شد که تا به امروز ادامه پیدا کرده است و سهم مهمی در فهم خصومت بخش‌هایی از جامعه ایران نسبت به پناهندگان و مهاجران افغانستانی دارد. تصور ذهنی بخش‌هایی از جامعه از مهاجران خارجی به‌مثابه تهدیدی اقتصادی وقتی با گفتار و تبلیغات رسمی پیوند می‌خورد، سازوکار قدرتمندی از طرد اجتماعی را شکل می‌دهد که نتایج آن تاکنون در شرایط زندگی این جمعیت در ایران قابل مشاهده است.

در مورد نگرش ایرانیان نسبت به پناهندگان افغانستانی در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ گزارشی منتشر نشده است. یک مطلب در دسترس، پژوهشی است که خواجه‌پور (۱۳۷۵) در یک نشریه غیردانشگاهی منتشر کرده و در آن نگرش شهروندان تهرانی را نسبت به پناهندگان افغانستانی سنجیده است. این مطالعه با نمونه‌ای ۵۰۰ نفره در شهر تهران انجام شده و البته شیوه نمونه‌گیری آن با استانداردهای متعارف نظرسنجی همخوانی ندارد. لیکن یافته‌ها می‌تواند به‌نوعی بازتاب نگرش عمومی جامعه به حضور پناهندگان در ایران باشد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد ۶۶/۷ درصد از پاسخگویان نتایج حضور افغانستانی‌ها در ایران را منفی، ۲۵/۴ بی‌تأثیر و ۷/۹ درصد مثبت دانسته‌اند. به‌علاوه ۸۸/۴ درصد از پاسخگویان اعلام کرده‌اند که حاضر به شراکت با افغانستانی‌ها نیستند و ۶۹/۱ درصد حاضر نیستند در همسایگی یک پناهنده زندگی کنند. شناخت تهرانی‌ها از افغانستانی‌ها تنها به مسلمان بودن آن‌ها محدود بوده و فقط ۲۰ درصد به اشتراک زبان فارسی میان ایرانیان و افغانستانی‌ها اشاره کرده‌اند. حدود ۷۰ درصد از پاسخگویان

معتقدند مهاجرت افغانستانی‌ها به اقتصاد و جامعه ایران لطمه وارد کرده است. به‌علاوه ۶۲/۲ درصد از پاسخگویان پذیرفته‌اند که ایرانی‌ها در مواردی نسبت به افغانستانی‌ها بدرفتاری می‌کنند. در نهایت سه‌چهارم پاسخگویان معتقدند در استفاده از امکانات کشور باید اولویت به ایرانی‌ها داده شود. این پژوهش نشان می‌دهد نگرش منفی نسبتاً شدیدی نسبت به حضور پناهندگان افغانستانی در ایران وجود داشته است که عمدتاً از تصور شهروندان نسبت به پیامدهای منفی حضور آن‌ها ناشی می‌شود.

گزارشی که سازمان برنامه‌و بودجه از وضعیت مهاجران خارجی در کشور در سال ۱۳۷۴ منتشر کرده است به‌خوبی تحلیل رسمی کشور را در خصوص حضور اتباع افغانستانی و عراقی نشان می‌دهد. در این گزارش تعداد اتباع افغانستان ۱/۶۲۳/۰۰۰ نفر اعلام شده که از این تعداد ۴۰۰ هزار نفر فاقد کارت شناسایی‌اند. افراد دارای کارت شناسایی گروه‌هایی هستند که در قالب طرح شناسایی کامپیوتری تا سال ۱۳۷۱ ثبت‌نام شده‌اند؛ طرحی که در آن دو میلیون و دویست هزار تبعه افغانستانی صاحب کارت شناسایی شدند. براساس اطلاعات این گزارش ۵۵ درصد آوارگان افغانستانی در خراسان و سیستان و بلوچستان، ۳۳ درصد در تهران، سمنان، یزد و اصفهان و بقیه در ۱۴ استان دیگر ساکن‌اند. در ابتدای این گزارش با اشاره به نارضایتی جامعه ایران از حضور پناهندگان آمده است:

متأسفانه بر پایه مطالعاتی که از طریق دستگاه‌های مسئول داخلی به عمل آمده، مشخص گردیده است که به لحاظ وجود تأمین و در سایه آن، پناهندگان مستقر در ایران در جهاتی فعالیت می‌نمایند که خوشایند شهروندان ایرانی نبوده و می‌توان از آن به‌عنوان عوارض سوء ناشی از استمرار حضور

پناهندگان نام برد. لطمات و آسیب‌های وارده در زمینه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی که تا حد امکان به آن اشاره شده است این نکته را در دستگاه‌های اجرایی ذی‌ربط تقویت کرده است که ضرورت خروج برنامه‌ریزی شده و درعین حال داوطلبانه بیگانگان پناهنده محرز و در جهت تحقق آن باید زمینه لازم فراهم شود (ص ۲).

همین شیوه ورود به بحث، پیشاپیش رویکرد کلی و نتایجی را که از چنین گزارشی می‌توان انتظار داشت به خوبی آشکار می‌سازد. بخش زیادی از مطالب تحلیلی این گزارش، تبیین همین «لطمات و آسیب‌های وارده» است. این آسیب‌ها هم «خسارت‌های عینی» و هم «هزینه - فرصت‌های» از دست رفته ناشی حضور پناهندگان را شامل می‌شود. این گزارش فهرستی از این آسیب‌ها را به شرح زیر بیان می‌کند:

فعالیت‌های ناخوشایند گروه‌های و نفوذ مذهبی با انگیزه‌های منفی [...], گرایش به اشتغالات مفلسه انگیز، انتقال امراض مسری، نفوذ در خانواده‌ها به لحاظ قرابت از طریق ازدواج، توسعه جرایم و ارتکاب بزه، استعمال سلاح سرد و گرم در منازعات گروهی به‌ویژه در بین افغانه، اثرگذاری بر بازار کار و توسعه بیکاری، انجام معاملات اقلام مصرفی و کالاهای اساسی و نقل و انتقال کالا به خارج از مرز، خسارات وارده به محیط‌زیست و تخریب پروژه‌های نیمه‌تمام در استان‌هایی که با تراکم حضور مواجه بوده‌اند (ص ۶).

در بخش‌های دیگری از این گزارش موارد دیگری چون نگرانی از ازدواج با ایرانیان با وجود «امراض مقاربتی و آمیزشی (به‌خصوص در بین افغانه)» که نشان‌دهنده «فساد اخلاقی» آن‌هاست، افزایش

اجاره‌بها و کمبود مسکن، بیتوته در حاشیه پارک‌ها و معابر عمومی، افزایش روزافزون و تشدید فعالیت اتباع خارجی در امر حمل و توزیع مواد مخدر، ارتکاب قتل، سرقت مسلحانه و عادی، تجاوز به عنف و فسادهای اخلاقی، ورود بیماری مالاریا (۶۰۰۰ مورد در سال ۱۳۶۷ و ۱۲۰۰۰ مورد در سال ۱۳۷۰) نیز ذکر شده است. این گزارش با اشاره به این مسئله که «سهولت در سازش با ساختارهای اجتماعی و همگونی زیستی» و برخورداری از «مزایای اولیه زندگی مانند اشتغال، استملاک، ازدواج، سکونت و کسب درآمد» سبب عدم تمایل مهاجران خارجی به بازگشت شده است، راهکارهایی چون نظارت بر ازدواج اتباع بیگانه با ایرانیان و محدود کردن آن، کنترل شدید مرزها و جلوگیری از ورود مهاجر جدید، ممانعت از اقامت مستمر و تقلیل زمان اقامت، جلوگیری از ورود مهاجران به مناطق هم‌قوم آنان خاصه در استان‌های شرقی و شمال شرقی و تأمین هزینه‌های بازگشت را پیشنهاد می‌کند. این گزارش براساس این اصل که اقامت در مهمان‌شهرها و احساس محدود شدن آزادی میل به بازگشت را در پناهنده‌ها زنده می‌کند جمع‌آوری و اسکان مهاجران در اردوگاه‌ها را به عنوان اهرمی برای عزیمت داوطلبانه آن‌ها از کشور پیشنهاد می‌دهد (ص ۶). به‌طور کلی این متن سیاستی حضور پناهندگان در کشور را به‌عنوان مسئله در جامعه ایران بر می‌سازد و حل آن را نیز صرفاً با خروج کامل آن‌ها از کشور امکان‌پذیر می‌داند.

در شرایطی که فضای کارشناسی و رسانه‌ای، زمینه فشار برای بازگشت را فراهم ساخته بود و به‌موازات همکاری‌های بین‌المللی برای بازگشت و اقدامات یک‌جانبه برای اخراج اتباع افغانستان از ایران، دولت از سال ۱۳۷۳ سیاست جدیدی را برای ترغیب پناهندگان به بازگشت اتخاذ کرد. این ابزار جدید حذف تدریجی خدمات و امکاناتی بود که اتباع افغانستانی در ایران از آن برخوردار بودند. این سیاست جدید از یک‌سو از هزینه دولت برای خدمت‌رسانی به پناهندگان کم می‌کرد و

از طرف دیگر شرایط را برای ماندن آنها در ایران دشوار می‌ساخت. در این راستا دولت به دنبال مشکلات اقتصادی و فشار سیاسی داخلی یارانه‌های سلامت و آموزش را برای مهاجران و پناهندگان قطع کرد (رجایی، ۲۰۰۰: ۵۹). دارندگان کارت آبی کوپن‌های خود را از دست دادند و گروه‌هایی که بعد از سال ۱۳۷۱ به ایران آمدند، دیگر از حق تحصیل و درمان رایگان برخوردار نبودند. این مهاجران جدید که حدوداً ۵۵۰ هزار نفر بودند مجوزهای موقتی - که به صورت محدود تمدید می‌شد - دریافت کردند که آن‌ها را در لیست بازگشت قرار می‌داد. این گروه برخلاف دارندگان کارت آبی با محدودیت‌های زیادی روبه‌رو بودند. کودکان این افراد امکان ثبت‌نام در مدارس نداشتند، یافتن کار برایشان دشوار بود و نمی‌توانستند از خدمات درمانی یارانه‌ای استفاده کنند. این تغییر سیاست سنگ بنای محرومیت قانونی و رسمی بخشی از پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران را گذاشت که بعدتر به یک سیاست رسمی فراگیر بدل شد.

سیاست ایران در دوران حکومت طالبان

در شرایطی که دولت بر فشار و سخت‌گیری خود بر پناهندگان افغانستانی اضافه می‌کرد، شرایط امنیتی و اقتصادی افغانستان نه تنها بهتر نمی‌شد بلکه بر وخامت اوضاع افزوده می‌شد. روند بازگشت با تحولی جدید در افغانستان به‌طور کامل شکست خورد؛ بازگشت محدود افغانستانی‌ها به کشورشان که در سال ۱۳۷۳ بسیار کند شده بود، با ظهور طالبان و به‌ویژه با تسخیر هرات توسط آن‌ها در شهریورماه سال ۱۳۷۴ عملاً متوقف شد (ترتن و مارسدن، ۲۰۰۲: ۱۳). تهاجم طالبان سبب آوارگی و جابجایی جمعیت در خود افغانستان و یا به سوی کشورهای همسایه شد. ایران به دنبال ظهور طالبان در بهار ۱۳۷۴ رسماً مرزهایش با افغانستان را بست اما به بسیاری از پناهندگان افغانستانی

امکان ورود به ایران را داد. با اینکه ایران در سال ۱۳۷۴ اعلام کرده بود همه افغانستانی‌ها باید ایران را تا سال ۱۳۷۶ ترک کنند، اما در همان سال به دلیل ظهور طالبان مجبور شد مرزهای خود را باز کند (شوازی و دیگران، ۲۰۰۵: ۲۱). پس از فتح هرات توسط طالبان، جلال‌آباد و کابل در سال ۱۳۷۵، مزارشریف در سال ۱۳۷۷ و تالقان نیز در سال ۱۳۷۹ سقوط کردند و کشور در اختیار این گروه افراطی قرار گرفت. ظهور طالبان وضعیت را در ایران پیچیده‌تر کرد؛ از یک‌سو مهاجرت‌های جدید به سمت ایران آغاز شد و از سوی دیگر با قدرت گرفتن طالبان، ایران حضور تعداد زیاد اتباع افغانستانی در کشور را تهدیدی امنیتی برای خود تلقی می‌کرد. قبلاً گفته شد که تغییر بافت جمعیت در نقاط مرزی برای دولت یک تهدید امنیتی محسوب می‌شد و خالی کردن این نوار مرزی یکی از سیاست‌های جابه‌جایی جمعیت پناهندگان بود اما با ظهور طالبان ابعاد امنیتی حضور اتباع افغانستانی به مراتب اهمیت بیشتری پیدا کرد. با ظهور طالبان از شدت خشونت برای خروج اجباری کاسته شد گرچه شواهدی وجود دارد که در همان زمان به‌ویژه با بالاگرفتن تنش میان ایران و طالبان فرایند اخراج اجباری ادامه پیدا کرده است.

براساس گزارش کمیته پناهندگان مهاجران آمریکا (۱۹۹۶) بسیاری از آن‌هایی که در سال ۱۳۷۲ از ایران به افغانستان بازگشته بودند با اشغال هرات در شهریور ۱۳۷۴ مجدداً به ایران آمدند. به‌رغم آنکه هدف ایران در سال ۱۳۷۵ بازگشت پانصد هزار نفر بود اما تنها اندکی بیش از ۴۰ هزار نفر بازگشتند. در ضمن توافقی در آن سال میان ایران، تاجیکستان و افغانستان برای بازگشت افغانستانی‌ها از طریق تاجیکستان صورت گرفت اما در عمل با اقبال مواجه نشد. به‌علاوه به دنبال سختگیری‌های ایران بسیاری از مهاجران جدیدی که وارد ایران می‌شدند خود را معرفی نمی‌کردند و به سبب فقدان مدارک هویتی اتباع خارجی غیرمجاز

محسوب می‌شدند. در بهار ۱۳۷۵ شایعاتی رواج یافت که ایران به دنبال اخراج ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار افغانستانی است. کنترل مرزها بسیار شدید شد و بسیاری افغانستانی‌های فاقد مدرک اخراج شدند. در ژوئن ایران به کمیساریا اطمینان داد که از سختگیری‌هایش کاهش می‌دهد (مونسوتی، ۲۰۰۵: ۱۳۰).

در تابستان ۱۳۷۶ دولت محمد خاتمی روی کار آمد. اگرچه رویکرد دولت در امور داخلی نسبت به دولت پیشین متفاوت بود و بیشتر از «توسعه اقتصادی» بر «توسعه سیاسی» تأکید داشت اما این تغییر دولت تأثیر چندانی بر روند سیاست‌های ایران در قبال پناهندگان افغانستانی نداشت و چه بسا در مواردی میزان سخت‌گیری در اخراج اجباری آن‌ها شدیدتر شد. گزارش کمیته پناهندگان و مهاجران آمریکا (۱۹۹۸) در توصیف وضعیت پناهندگان و مهاجران در ایران در سال ۱۳۷۶ از کم‌رنگ شدن مهمان‌نوازی سنتی ایرانیان نسبت به افغانستانی‌ها می‌نویسد:

ایرانی‌ها افغانستانی‌ها را رقبایی در بازار کار می‌بینند و مشکلات داخلی در ایران مانند نرخ بیکاری ۲۵ درصدی نیز بر نگرش‌های منفی به افغانستانی‌ها به‌مثابه عامل این مسئله افزوده است. به‌علاوه زلزله خراسان که ۱۵۷۰ کشته و ۵۲ هزار زخمی داشت نیز باعث شد بخشی از کمک‌های انسان‌دوستانه دولت ایران به‌جای افغانستانی‌ها به زلزله‌زدگان اختصاص یابد.

این گزارش با استناد به تحقیق وزارت کشور ایران در سال ۱۳۷۶، ترکیب قومی پناهندگان را به این صورت اعلام می‌کند: ۳۴/۴ درصد پشتون، ۲۷ درصد تاجیک و ۱۹/۴ درصد هزاره‌ها و ۱۹/۶ درصد سایر اقوام. براساس این گزارش در سال ۱۳۷۶ در هر روز ۱۰۰ افغانستانی

وارد ایران می‌شوند که ایران آن‌ها را اتباع غیرقانونی می‌داند. آمار دقیقی از بازگشت اجباری وجود ندارد اما برخی اطلاعات حاکی از دیپورت ۱۰۰ نفر در هفته در هفته‌های پایانی سال ۱۳۷۶ بوده است. دولت در این سال قصد داشت ۲۵۰ هزار نفر را بازگرداند اما تنها دو هزار و دویست نفر - کمتر از ده درصد رقم مورد انتظار - داوطلبانه برگشتند. گزارش سال بعد همین نهاد اما حاکی از خروج ۶۰ هزار نفر در سال ۱۳۷۶ است که می‌تواند نشان از اخراج اجباری گروه‌های زیادی از پناهندگان از ایران باشد. در این گزارش آمده است که براساس آمار وزارت کشور ایران پناهندگان افغانستانی در دو استان خراسان (۳۹۰ هزار نفر) و سیستان و بلوچستان (۴۰۰ هزار نفر) متمرکزند. در این دو استان ۵۱ درصد دارای کارت‌های دائمی یا کارت آبی - کسانی که در دهه ۱۳۶۰ به ایران آمده‌اند - و ۴۹ درصد دارای کارت‌های موقت یا فاقد مدرک هستند.

سال ۱۳۷۷ یکی از سال‌های تعیین‌کننده در نحوه برخورد دولت ایران با پناهندگان افغانستانی است. همان‌گونه که اشاره شد قدرت گرفتن طالبان در افغانستان به نگرانی‌های امنیتی بیشتری در ایران دامن زد. ترس از پیوند پناهندگان افغانستانی اهل سنت در ایران با طالبان به یکی از نگرانی‌های امنیتی به‌ویژه در مناطق مرزی منجر شد. اگر تا قبل از ظهور طالبان، موضوع مهاجران و پناهندگان افغانستانی بیشتر به‌عنوان یک مسئله اقتصادی و اجتماعی مطرح می‌شد، از این زمان فرایند «امنیتی شدن» حضور آن‌ها در ایران شدت گرفت. در بخش‌های بعدی نشان داده خواهد شد که همین نگرانی امنیتی یکی از موانع جدید ادغام اجتماعی اتباع افغانستانی در ایران است که به مثابه سدی محکم در برابر میل به تغییر وضعیت این جمعیت مقاومت می‌کند. آنچه به تدریج خود را در حساسیت نسبت به اسکان اتباع افغانستان در مناطق مختلف کشور، اصرار بر جابه‌جایی جمعیت در داخل و از آن

مهم‌تر موقتی قلمداد کردن حضور آن‌ها در ایران نشان می‌داد. روزنامه جامعه در بیست و نهم تیرماه سال ۱۳۷۷ گزارش می‌دهد که در مشهد اتباع افغانستان که فاقد کارت اقامت هستند به کشور خود هدایت شده‌اند و حتی به آن دسته از افغانستانی‌های مقیم ایران که دارای کارت اقامت هستند، مهلتی جهت خروج از ایران اعلام شده است. در دوازدهم مرداد روزنامه ابرار گزارشی از رادیو بی‌بی‌سی نقل می‌کند که در آن ادعا شده ایران به روند اخراج آوارگان افغانستانی شدت بخشیده است. این رادیو از یک مسئول کمیساریا در تهران نقل می‌کند که مأموران انتظامی تعداد زیادی از افغانستانی‌ها را در هفته‌های اخیر بازداشت کرده‌اند و آن‌ها را در اردوگاه‌ها نگه‌داشته‌اند تا اخراج کنند. در ۱۷ مرداد این سال ده دیپلمات ایران در کنسولگری ایران در مزار شریف به دنبال اشغال شهر توسط نیروهای طالبان به شهادت رسیدند که تنش میان ایران و طالبان را به اوج رساند. رویدادی که حتی موضوع واکنش نظامی ایران به طالبان را نیز در فضای عمومی مطرح کرد؛ لیکن پیامد فوری این حادثه موجی از دستگیری و اخراج افغانستانی‌ها به‌ویژه در پایتخت بود (مونسوتی، ۲۰۰۵ ص ۱۳۰). اگرچه پروبلماتیزه کردن مسئله پناهندگان و برخورد قهرآمیز برای خروج اجباری بخشی از آن‌ها از کشور در دولت هاشمی آغاز شد اما بیشترین شدت عمل در اجرای این سیاست مربوط به دولت اول محمد خاتمی است. دولتی که برآمده از رای بالا و غیرقابل انتظار جامعه ایران به امید تغییر وضعیت موجود در دوره پس از جنگ بود و می‌توان انتظار داشت بخشی از تلاش قاطع دولت برای کاهش تعداد پناهندگان پاسخی به همین خواست عمومی برای تغییر بوده است. برای ایرانیان ساکن استان‌های میزبان پناهندگان و همچنین اқشار فرودست اقتصادی که کارگر افغانستانی را رقیب خود می‌دیدند این اقدام دولت تلاشی برای بهبود شرایط آن‌ها تصور می‌شد. تفاوت این مقطع با دوره قبلی در اینجا بود که رأی قاطع رئیس‌جمهور

جدید و حمایت گسترده مردمی به عاملی تبدیل شد که این سیاست را تقویت و پشتیبانی می‌کرد. ظهور طالبان و رشد احساسات ضد افغانستانی به دنبال شهادت دیپلمات‌های ایرانی نیز به این فضا دامن زد و در نتیجه اجماعی میان دولت و بخش زیادی از جامعه در مورد لزوم اخراج و کاهش تعداد پناهندگان شکل گرفت که طبعاً به سخت‌تر شدن شرایط زندگی این جمعیت در ایران منجر شد. همه این‌ها در شرایطی بود که به‌رغم عدم تمایل ایران، گروه‌های مهاجر جدید از هزاره‌جات به دنبال سقوط مزارشریف و بامیان به سمت ایران روانه شده بودند. البته همان‌طور که گفته شد دولت در این مقطع این افراد را ثبت‌نام نمی‌کرد و اغلب غیرقانونی تلقی می‌شدند.

علاوه بر فشار دولت برای دستگیری و اخراج اجباری اتباع افغانستانی، خشونت‌های محلی نیز به‌ویژه پس از حادثه مزارشریف گسترش یافت. به جرئت می‌توان این مقطع زمانی را تاریک‌ترین دوره حضور پناهندگان افغانستانی در ایران دانست. کمیته پناهندگان آمریکا (۱۹۹۹) به برخی گزارش‌های تایید نشده استناد کرده که حاکی از حمله به افغانستانی‌ها در اصفهان و مشهد و کشته شدن ۴۷ نفر در این خشونت‌ها است. روزنامه اطلاعات در تاریخ بیست و هشتم شهریور ۱۳۷۷ به نقل از یک مقام مطلع در وزارت خارجه، ادعای طالبان را در مورد آزار دیدن و یا کشته شدن ۵۶ نفر از آوارگان افغانستانی مقیم ایران در تهران و دیگر شهرها شدیداً تکذیب کرد. پیش‌تر گفتیم که در گزارش‌های نهادهای خارجی به مواردی از درگیری خشونت‌بار میان مردم محلی و مهاجران افغانستانی اشاره می‌شد اما در این مقطع بروز این خشونت‌ها در رسانه‌های داخلی هم بازتاب محدودی پیدا کرد که دو نمونه آن در زیر آمده است.

۱۳۷۹ / ۵ / ۲۷

روزنامه خراسان

دکتر الهه کولایی نماینده تهران به خبرنگار خراسان خبر داد:

طرح «خروج افغانها»، به کمیسیون امنیت ملی مجلس تحویل شد



دکتر الهه کولایی

۱۳۷۹/۱۲/۸

اخراسان

مهاجرین افغانی فقط تا ۳ مهرماه فرصت دارند ایران را ترک کنند

۱۳۷۸ / ۲ / ۱۸

روزنامه خراسان

مدیر کل اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور: امراض ریشه کن شده در ایران با ورود پناهندگان افغانی شیوع پیدا کرده است

۱۳۷۹ / ۶ / ۲

جهان

یک مقام مسؤول:

ایران نمی تواند پذیرای مهاجران افغانی باشد

۱۳۷۹/۱۱/۸

دورانت امروز

میلیاردها تومان از سرمایه ایرانیان صرف نگهداری مهاجران افغانی می شود

۱۳۷۹ / ۱ / ۸

همشهری

۳۰ درصد تختهای بیمارستان زابل در اختیار بیماران افغانی است

۱۳۷۹ / ۲ / ۲۹

اطلاعات

مشاور کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان:

یک مرکز برای تعیین تکلیف مهاجران افغانی ایجاد می شود

شکل ۱۱ - نمونه هایی از اخبار مرتبط به مسئله مهاجران افغانستانی در مطبوعات سال های پایانی دهه ۱۳۷۰

در این فضای اجتماعی، دولت با شدت بیشتری بر طبل بازگشت می کوبید. در آبان ۱۳۷۷ مدیرکل اتباع خارجی به همه گروه هایی

غیرقانونی (افرادی که کارت آبی نداشتند) یک ماه فرصت داد تا ایران را ترک کنند. در همین ماه، برنامه مشترک کمیساریا و سازمان بین‌المللی مهاجرت (IOM) برای بازگشت افغانستانی‌ها شروع شد. در این برنامه در طی دو ماه چهارده هزار نفر به افغانستان بازگشتند. هم‌زمان دولت ایران هم تلاش‌هایش برای بازگشت افغانستانی‌ها را شدت بخشید و در پاییز این سال در استان خراسان، پلیس به جمع‌آوری افراد غیرمجاز و اخراج آن‌ها از کشور اقدام کرد. اما نحوه خروج اتباع افغانستانی باعث ایجاد اختلاف میان ایران و کمیساریا شد و در آذرماه کمیساریا اعلام کرد که به سبب مشکلات مالی و همچنین سیاست‌های ایران برنامه بازگشت خود را متوقف می‌کند. در مناقشه با نهادهای بین‌المللی دولت بار دیگر هزینه‌های نگهداری این جمعیت را یادآوری و اعلام کرد که پناهندگان روزانه ده میلیون دلار هزینه بر دوش دولت ایران می‌گذارند، حال آنکه کمک کمیساریا در این سال تنها ۱۸ میلیون دلار برای کل سال است. این هزینه شامل تحصیل، خدمات بهداشتی، حمل‌ونقل، سوخت و کالاهای اساسی (یارانه) می‌شد (رجایی، ۲۰۰۰: ۵۹). در واقع در برابر فشار نهادهای بین‌المللی برای کاستن از شدت عمل در اخراج پناهندگان دولت خواستار افزایش کمک مالی آن‌ها شد.

این روند در سال ۱۳۷۸ هم ادامه داشت. از یک‌سو ایران بر اخراج اتباع افغانستانی اصرار داشت و از سوی دیگر علاوه بر ناامنی حاصل از قدرت گرفتن طالبان، شروع یک خشک‌سالی بی‌سابقه در شمال و غرب عاملی در جهت تخلیه روستاها شد (لاتزا و دیگران، ۲۰۰۲: ۳۰-۲۹). علاوه بر ترس از طالبان، مشکلات اقتصادی نیز سبب شد تا نه‌تنها ایران قادر به خارج کردن افغانستانی‌ها نباشد بلکه مهاجرت به سمت ایران نیز ادامه یابد. استاندار سیستان و بلوچستان در بیست و یکم اردیبهشت‌ماه ۱۳۷۸ به روزنامه خراسان می‌گوید حدود ۳۳۰ هزار

مهاجر افغانستانی در این استان سکونت دارند که ۷۰ درصد از آن‌ها غیرمجاز هستند. به گفته او، این افراد به با بهانه ناامن بودن افغانستان به ایران مهاجرت کرده‌اند، اما انگیزه اصلی آنان اقتصادی است. در آبان ماه این سال مدیرکل اتباع خارجی اعلام می‌کند امراضی که در سال‌های پیش ریشه کن شده بود مجدداً با ورود پناهندگان افغانی شیوع پیدا کرده است. به اعتقاد او مهم‌ترین مسئله کشور مشکل بیکاری است «درحالی که میلیون‌ها افغانی در ایران مشغول به کار هستند و اگر به کشور خودشان برگردند تا حدی می‌توانیم بر مشکل بیکاری فائق آیم».

همان‌طور که مشاهده می‌شود در این دوره صحبت کردن از پیامدهای منفی حضور اتباع افغانستان در ایران موضع رسمی مقامات دولتی است. در چنین فضایی، ضرب‌الاجلی برای خروج اتباع افغانستان از ایران اعلام شد و سخت‌گیری در مورد اخراج پناهندگان به‌رغم جنگ داخلی در افغانستان شدت گرفت.

گزارش کمیته پناهندگان و مهاجران آمریکا (۲۰۰۰) در توصیف وضعیت پناهندگان و مهاجران در ایران در سال ۱۳۷۹ با اشاره به قیمت پایین نفت و نرخ رسمی بیکاری ۱۵ درصدی از قول مقامات رسمی ایران می‌نویسد که پناهندگان ۸۰۰ هزار فرصت شغلی را در کشور اشغال کرده‌اند. طبق این گزارش در این سال حدود ۱۰۰ هزار نفر دیپورت شدند که اغلب آن‌ها در استان‌های شرقی ساکن بودند. به روایت این گزارش، برپایی اردوگاه‌ها در ایران افزایش یافته است زیرا به‌عنوان مرحله‌ای در مسیر بازگشت افغانستانی‌ها به کار برده می‌شود. در میانه این سال گزارش شد که ۹۸ هزار نفر در اردوگاه‌ها زندگی می‌کنند. این گزارش با توجه به اقدامات دولت در این سال نتیجه می‌گیرد که دولت ایران اصرار زیادی به بازگشت افغانستانی‌ها و

۱. مدیرکل اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور: امراض ریشه کن شده در ایران با ورود پناهندگان افغانی شیوع پیدا کرده است، روزنامه خراسان، ۱۸ آبان ۱۳۷۸

جابجایی آن در داخل کشور دارد زیرا مسئولان دولتی معتقدند زندگی در اردوگاه‌ها امکان خدمات‌رسانی به افغانستانی‌ها را راحت‌تر می‌کند و از تنش‌ها در جوامع محلی بر سر فرصت‌های شغلی می‌کاهد. در سال ۱۳۷۹ گفت‌وگوهای مجدد ایران و کمیساریا برای شروع دوباره برنامه بازگشت آغاز می‌شود؛ برنامه‌ای که سال قبل با اعتراض کمیساریا به خروج اجباری افغانستانی‌ها متوقف شده بود. در واقع کمیساریا می‌خواست به‌جای برنامه موازی دولت ایران برای بازگشت اجباری یک برنامه مشترک برای بازگشت داوطلبانه شکل گیرد. اگرچه این گفت‌وگوها تا پایان سال هم به نتیجه نرسید اما دولت ایران از موضع ساخت اردوگاه تا حدی کوتاه آمد.

یکی از تحولات مهم در سال ۱۳۷۸ تدوین برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بود که خروج افغانستانی‌ها از ایران را به قانون بدل کرد. در این قانون ذیل بخش سیاست اشتغال، ماده ۴۸ آمده است:

وزارت کشور موظف است حداکثر در سال اول برنامه پنج‌ساله سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ترتیبی اتخاذ نماید که کلیه افراد خارجی فاقد پروانه کار را جمع‌آوری نموده و در صورت عدم تهدید جانی، آن‌ها را به کشور متبوع خود انتقال دهد و در غیر این صورت آن‌ها را در اردوگاه‌های مشخص مجتمع نماید. تشخیص وجود و یا عدم وجود تهدید جانی به عهده وزارت امور خارجه است.

علاوه بر مسئله تصویب این قانون که اهمیت موضوع را برای دولت نشان می‌داد مجموع مباحث صورت گرفته حول آن در مجلس یکبار دیگر موضوع حضور مهاجران افغانستانی در ایران را به عرصه

عمومی کشاند. پیش از این یکبار در سال ۱۳۶۸ طرح جمع‌آوری اتباع افغانستانی مطرح شده بود و حالا ده سال بعد در بررسی لایحه برنامه سوم موضوع مهاجران افغانستانی یکبار دیگر در جلسه بیست و چهارم آبان ماه ۱۳۷۸ مورد بحث قرار گرفت. در لایحه پیشنهادی، دولت برای کارفرمایانی که اتباع خارجی فاقد پروانه کار را به استخدام درآوردند جریمه در نظر گرفته بود. استدلال دولت این بود که تا زمانی که این افراد در ایران به آسانی شغل پیدا کنند، خروج آن‌ها از کشور ممکن نیست. در صحن علنی مجلس در زمان بحث بر سر این بخش از لایحه، یکی از نمایندگان (علی معلمی) در بیان دلایل مخالفت خود می‌گوید:

می‌خواهیم یک هزینه‌ای را روی دست دولت برای برخورد با کارگران غیرمجاز بگذاریم، می‌خواهیم متقابلاً کارفرمایان را جریمه بکنیم، خوب، این‌ها را وادار به دروغ گفتن و مخفی ساختن کارگران غیرمجاز می‌کنیم. این کارگاه‌های تولیدی این‌چنینی (گاوداری‌ها، مرغداری‌ها) از ناحیه تعزیرات و بیمه کم مشکل ندارند، حالا یک مشکل دیگر این‌طوری هم بر این‌ها افزوده بشود؟ ببینید! آیا باید حضور نیروی کار خارجی با جریمه کردن کارفرما حل بشود؟ آیا هیچ راه دیگری برای نظارت نداریم؟

وی علاوه بر دفاع از کارفرمایان معتقد است که جریمه کردن کارفرما مشکل را حل نمی‌کند، زیرا کارگری که وارد کشور شده و کار به او نمی‌دهند «طبعاً دست به دزدی، آدمکشی و کارهای دیگر خواهد زد». در مورد اهمیت نیروی کار افغانستانی در ایران ده سال قبل هم در مجلس صحبت شده بود اما این بار کارفرمایان به‌طور علنی صاحب صدایی در مجلس‌اند که مستقیماً از حق آن‌ها در استفاده از نیروی کار

افغانستانی حمایت می‌کند. در طرف مقابل سهیلا جلودارزاده نماینده تهران و از اعضای خانه کارگر (تشکیلات ظاهراً حامی منافع کارگران) در این جلسه در مخالفت با حضور کارگران افغانستانی صحبت می‌کند. وی با اشاره به وجود ۱/۵ میلیون بیکار در ایران به اشتغال کارگران افغانستانی در مشاغل مختلف اشاره می‌کند:

اینکه جناب آقای معلمی می‌فرمایند مثلاً در مرغداری‌ها و این‌گونه مراکز مشغول به کار هستند، متأسفانه باید عرض بکنم که در حال حاضر بیشتر پیمانکارهای ساختمانی، پیمانکارهای در و پنجره، آسفالت‌کار، نماکار، نگهبان‌ها، باغبان‌ها و تمام شغل‌هایی که جوانان و بیکارها، آموزش‌دیده‌ها، جوشکارها و تراشکارهای ما می‌توانند در آن اشتغال داشته باشند، کارگاه‌های تهیه پوشاک و لباس‌دوزی‌ها، طلافروشی‌ها و انواع و اقسام و صنوف دارد به اشتغال کارگران خارجی درمی‌آید.

ناکارآمدی محدودیت‌های شغلی مصوب دولت برای کارگران افغانستانی همواره از موضوعات مولد تنش میان کارگران ایرانی و افغانستانی بوده است. با گذشت دو دهه از حضور این جمعیت در ایران، بخش‌هایی از آن‌ها توانسته بودند از سطح مشاغل کارگری ساده به کارگران ماهر ارتقا یابند. علاوه بر تغییر ماهیت اشتغال و اثر آن بر بیکاری ایرانیان، سهیلا جلودارزاده به موضوع طولانی شدن مهاجرت افغانستانی‌ها اشاره کرده و با تکرار موضوعی که از همان ابتدای دهه ۱۳۶۰ در مورد اتباع افغانستانی ساکن ایران مطرح بود می‌گوید:

[...] کشور افغانستان امروز در اشتغال گروهی است که به‌عنوان یکی از دشمنان ما مطرح هستند و فقط تجارت مواد مخدر آن‌ها همه‌روزه جوان‌های زیادی را در کشور ما به انحراف می‌کشاند، آن وقت ما

کسانی که کشور خودشان را رها کرده‌اند، به کشور ما آمده‌اند و فرصت‌های شغلی را که برای هر کدام از آن‌ها ما حداقل باید حدود سه میلیون تومان هزینه بکنیم اشغال می‌کنند و ما معتقد هستیم که برای اینکه این‌ها دزدی نکنند، باید اجازه داد کار کنند!

وی در بخش دیگری از صحبت‌هایش به حضور پرتعداد دانش‌آموزان افغانستانی در مدارس نیز اشاره می‌کند و در مورد غلبه جمعیتی مهاجران در محلات جنوب تهران و هزینه‌های عمومی برای خدمات‌رسانی به این جمعیت هشدار می‌دهد:

لذا برادران! این خطر جدی است، من به یک مدرسه‌ای در شهرری مراجعه کردم، وقتی که داشتم سخنرانی می‌کردم واقعاً گفتم اینجا کابل است یا شهرری است؟ وقتی از مدیر مدرسه سؤال کردم، گفت یک‌سوم دانش‌آموزان ما افغانی هستند! شما همه‌ساله برای توسعه مدارس چقدر هزینه پرداخت می‌کنید و در حال حاضر دارد چه استفاده‌ای می‌شود؟!

زمانی که در مخالفت با این سخنان، سیدرضا تقوی به اصل شانزدهم قانون اساسی استناد می‌کند که در بند آخر آن تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان آمده است، جلودارزاده پاسخ می‌دهد «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است». موحدی ساوجی نیز در مخالفت با جریمه کارفرمایان نقش کارگران افغانستانی را با یک مثال چنین توضیح می‌دهد:

کارفرمایانی که شما دارید می‌فرمایید همه کارخانه‌دار نیستند. کارفرمایان از کسی که دارای دویست، سیصد تا گوسفند است گرفته که الآن یک کارگر افغانی را برای چوپانی گوسفندانش می‌گیرد. من

به شما ده‌ها و صدها نفر را سراغ می‌دهم که همین چوپانی و گوسفندچرانی را که قبلاً خود ایرانیان، یا روستایی یا عشایری انجام می‌دادند، الآن خودشان به‌عنوان کارفرما سوار بر وانت‌بار هستند، یک یا دو نفر افغانی گرفته‌اند گوسفندهایش را می‌چرانند. بالینکه می‌تواند خودش یا فرزندانش این کار را بکند، نمی‌کند! در اطراف واکناف من موارد زیادی را با چشم خودم دیده‌ام. کارهایی مثل مقنی‌گری است که یک وقتی در این مملکت مقنی فراوان بود، اما الآن شما به‌غیر از افغانی، مقنی پیدا نمی‌کنید.

در این جلسه محمدعلی نجفی رئیس وقت سازمان برنامه و بودجه از جریمه کارفرمایان متخلف دفاع می‌کند. وی با بیان اینکه مخالف کار نیروی خارجی نیست و فقط ممانعت از اشتغال کارگران فاقد پروانه کار مدنظر قانون است، می‌گوید جابه‌جایی نیروی کار خارجی در کشور اگر بدون حساب و برنامه باشد، هم مشکلات اجتماعی و هم مسائل امنیتی برای کشور ایجاد می‌کند. درنهایت پس از بحث مخالفان و موافقان به‌جای جریمه کارفرمایان، مجلس یک سال به دولت فرصت می‌دهد تا کارگران فاقد پروانه کار را از کشور اخراج کند. نکته مهم این جلسه به رسمیت شناخته‌شدن حقوق کارفرمایان ایرانی در استفاده از نیروی کار ارزان افغانستانی است و نماینده دولت صراحتاً از مخالف نبودن دولت با نیروی کار خارجی سخن می‌گوید. بنابراین در شرایطی که سخت‌گیری‌های فراوان برای بازگشت و اخراج اتباع افغانستانی در ایران وجود دارد، نمایندگان مجلس حاضر به تصویب جریمه برای کارفرمایانی که از کارگر بدون مجوز اشتغال استفاده می‌کنند، نشدند. امری که نشان می‌دهد به‌رغم گفتار رسمی که بر مضرات ناشی از حضور پناهندگان افغانستانی و ضرورت بازگشت آن‌ها اصرار دارد،

بخش‌هایی از جامعه، خواهان تداوم استفاده از این نیروی کار است و دولت بیش از آنکه مخالف آن باشد به دنبال قانونی کردن و کنترل نحوه به‌کارگیری این نیروی کار است. بار قبل در سال ۱۳۶۸ که موضوع در مجلس مطرح شد اختلاف اساسی (حداقل در سطح ظاهر) بین نمایندگان مدافع منافع ساکنان استان‌های شرقی و نمایندگان حامی سیاست رسمی حمایت از مستضعفان بود اما این بار مجلس به محل تقابل نمایندگان حامی کارگران ایرانی و نمایندگان مدافع کارفرمایان ایرانی بدل شد. دولت هم تلاش می‌کند به نوعی هر دو طرف ماجرا را به شکلی راضی نگه دارد. در واقع همین سه نیروی اصلی اجتماعی که نمایندگان آن‌ها در برابر هم قرار گرفتند یعنی (۱) کارگران ایرانی، (۲) کارفرمایان ایرانی و (۳) دولت، سه نیروی اصلی تاثیرگذار بر شرایط پناهندگان افغانستانی در ایران هستند که سیاست‌ها و اقدامات انجام شده را باید با توجه به منافع و تعاملات میان این سه نیروی اصلی مورد توجه قرار داد. تعارض منافی که تا امروز راه حل اصلی کاهش آن سخت‌تر شدن شرایط زندگی پناهندگان افغانستانی در ایران بوده است. با تصویب قانون برنامه سوم، اصرار ایران به خروج اتباع افغانستانی در سال ۱۳۷۹ ادامه یافت. در بیست و هشتم اردیبهشت‌ماه این سال روزنامه خراسان گزارش می‌دهد که به تمامی مهاجران افغانستانی مقیم کشور اخطار داده شده است که از بیستم فروردین تا بیستم مهرماه به وطنشان برگردند. اجرای این برنامه دو گروه از افغانستانی‌ها را شامل می‌شود. گروه اول مهاجران مجاز و غیرمجاز که به شکل داوطلبانه خواهان بازگشت هستند و گروه دوم افغانستانی‌هایی که مدعی احتمال مرگ در صورت بازگشت هستند که باید پرونده‌شان در ایران بررسی شود. این گزارش حاکی از شروع همکاری مجدد ایران و کمیساریا است؛ همکاری‌ای که در سال ۱۳۷۷ به تلخی قطع شده بود. هدف اقدام مشترک، فراهم کردن امکان قانونی درخواست پناهندگی مهاجران

افغانستانی به دولت ایران و بازگشت داوطلبانه از مسیر قانونی بود. با توجه به وجود گروه‌های مختلف از نظر وضعیت اقامت، در طرح مشترک ایران و کمیساریا همه افراد صرف نظر از زمان ورود به ایران یا مدارک کنونی می‌توانستند خود را معرفی کنند. هدف این بود که افراد پس از ثبت‌نام یا برای بازگشت حمایت شوند و یا درخواست خود برای برخورداری از حمایت ایران و عدم بازگشت را اعلام کنند. در کشور ۹ مرکز ثبت‌نام دایر شد اما پس از مدتی مرکز تهران به دلایل امنیتی از سوی دولت بسته شد. باینکه گروه‌های زیادی پرونده‌های خود را ارائه کردند و دولت برای آن‌ها که پذیرفته شده بودند مجوز سه‌ماهه اقامت صادر کرد اما عملاً این طرح به سرانجام مشخصی نرسید. در این سال مجزا از طرح غربالگری، بیش از ۱۳۳ هزار نفر با کمک کمیساریا به افغانستان بازگشتند. با توجه به شرایط وخیم افغانستان چه از نظر خشک‌سالی و چه جنگ داخلی بسیاری از منتقدان رویکرد دولت ایران بر این باور بودند که بازگشت افغانستانی‌ها شرایط بهتری برایشان رقم نمی‌زند و آن‌ها مجبور می‌شوند دوباره به ایران برگردند. پزشکان بدون مرز^۱ یکی از نهادهای غیردولتی دخیل در این برنامه به همین سبب در میانه کار طرح را ترک کرد. اگرچه براساس آمار موجود ۳۵۱۶ نفر در هفته در قالب طرح مشترک اداره امور اتباع خارجی و کمیساریا به افغانستان بازگشتند اما شواهد حاکی از ورود همین تعداد مهاجر از افغانستان به ایران است (کمیته پناهندگان و مهاجران آمریکا، ۲۰۰۱).

در تابستان ۱۳۷۹، ۱۵۴ نماینده مجلس در نامه‌ای سرگشاده به رئیس‌جمهور خواستار بازگشت همه افغانستانی‌ها به کشورشان شدند. الهه کولایی نماینده تهران در گفت‌وگو با روزنامه خراسان در ۲۷ مرداد ۱۳۷۹ ضمن دفاع از این نامه، از طرحی خبر می‌دهد که به کمیسیون امنیت ملی مجلس ارائه شده و هدف آن رسیدگی به وضعیت حضور

1. Médecins Sans Frontières (MSF)

بی‌ضابطه افغانستانی‌ها در ایران است. وی بیکاری و پیامدهای امنیتی را دو مشکل ناشی از حضور افغانستانی‌ها در ایران می‌داند و بررسی کیفیت و کمیت حضور افغانستانی‌ها در ایران را ضروری تلقی می‌کند. مدیرکل امور اجتماعی استانداری تهران هم در مصاحبه‌ای ضمن برآورد هزینه روزانه حضور اتباع افغانستانی در ایران به میزان ۲۸۹ میلیارد ریال در سال، اظهار می‌دارد که با قانونی کردن فرایند حضور اتباع افغانستان در ایران می‌توان هزینه‌های ناشی از سرقت، فحشا، قتل و ناامنی را به حداقل برساند تا آنان نیز مانند شهروندان کشورمان مسئولیت‌پذیر باشند و بیمه‌ها و حقوق قانونی این مهمان‌نوازی را پرداخت کنند تا - به گفتهٔ این مقام مسئول - حداقل اگر کمکی به اقتصاد ما نمی‌کنند، هزینه اضافی دیگری را مترتب نشوند. به نظر می‌رسد این تلقی از مسئله به تدریج جای خود را در میان سیاست‌گذاران باز می‌کرد که ایجاد تعادل میان منافع حضور نیروی کار ارزان‌قیمت افغانستانی و هزینه‌های ناشی از ارائه خدمات به این جمعیت، تنها با افزایش هزینه زندگی آن‌ها در ایران و کاهش یارانه دولتی ممکن است و به این شیوه می‌توان بخشی از تعارض منافع میان نیروهای اجتماعی در ایران را در مورد حضور پناهندگان کاهش داد. البته تحقق کامل این ایده چند سال بعد ممکن شد.

سقوط طالبان و قدرت گرفتن مجدد سیاست بازگشت

در مهرماه ۱۳۸۰ آمریکا و متحدانش پس از حمله به افغانستان، طالبان را از قدرت ساقط کردند و قدرت در اختیار دولت جدید به رهبری حامد کرزی قرار گرفت. ایران با شروع این حمله رسماً مرزهای خود با افغانستان را بست و اعلام کرد که دیگر قادر به پذیرش پناهنده جدید

۱. میلیاردها تومان از سرمایه ایرانیان صرف نگهداری مهاجرین افغانی می‌شود، روزنامه دوران امروز، ۸ بهمن ۱۳۷۹

نیست. این امر با اعتراض کمیساریا مواجه شد که ایران شدیداً به آن واکنش نشان داد. در طول جنگ ناتو و طالبان، ایران مرزهایش را بسته بود و اعلام کرد خدمات ضروری را در داخل خاک افغانستان به آوارگان ارائه می‌کند (گزارش کمیته پناهندگان و مهاجران آمریکا، ۲۰۰۲). سقوط طالبان در این سال ایران را برای پافشاری بر موضع رسمی بازگشت همه افغانستانی‌ها مصمم‌تر کرد زیرا به‌زعم دولت و سایر مخالفان حضور اتباع افغانستان در ایران، دیگر هیچ تهدیدی در افغانستان وجود نداشت که مانع از بازگشت افغانستانی‌ها باشد. ضمن اینکه حضور آمریکا و متحدانش در افغانستان این خوش‌بینی را ایجاد کرده بود که شرایط اقتصادی افغانستان به‌زودی جهشی بزرگ به سمت بهبود وضعیت اقتصادی پیدا خواهد کرد. در نتیجه یک بار دیگر با جدی شدن مسئله بازگشت، طرح بزرگی را برای شناسایی اتباع خارجی در ایران آغاز شد. ۲۵۰ مرکز در کشور راه‌اندازی شد که افراد با مراجعه و پر کردن مشخصات و اثر انگشت در آن ثبت‌نام کردند. در بهار سال ۱۳۸۱ دور دوم ثبت‌نام برای کسانی که در دور اول ثبت‌نام نشده بودند انجام شد و در فاز دوم اتباع فاقد مدرک هم امکان ثبت‌نام پیدا کردند. در مجموع دو میلیون و پانصد هزار نفر در این طرح ثبت‌نام شدند که ۲/۲۵۰/۰۰۰ افغانستانی و بقیه عراقی، پاکستانی و بنگلادشی بودند. همه افراد بالای ۱۸ سال در این طرح انگشت‌نگاری شدند. این طرح بزرگ‌ترین و جامع‌ترین طرح شناسایی پناهندگان خارجی در ایران بود که مبنای اصلی هویتی این جمعیت قرار گرفت و امروز هم تنها کسانی که در این طرح مدرک شناسایی دریافت کردند به‌طور رسمی پناهنده جمعی محسوب می‌شوند.

با سقوط طالبان مقدمات بازگشت افغانستانی‌ها در سال ۱۳۸۱ فراهم شد. در اواخر سال ۱۳۸۰ برای شدت بخشیدن به این روند مجلس ششم برای کارفرمایانی که اتباع غیرمجاز را استخدام کنند

جریمه در نظر گرفت که معادل پنج برابر دستمزد روزانه یک کارگر بود^۱. در سال ۱۳۸۱ با توافق سه‌جانبه ایران و افغانستان و کمیساریا بازگشت افغانستانی‌ها در دستور کار قرار گرفت و قرار بود در سال اول ۴۰۰ هزار نفر به افغانستان برگردند. از میان ۳۷۶ هزار نفری که در سال ۲۰۰۲ به افغانستان برگشتند ۸۱ درصد بعد از سال ۱۳۷۵ به ایران آمده بودند. مراکز بازگشت اختیاری در ۹ استان شکل گرفت. کمیساریا ارائه حمل و نقل، غذا و خدمات بهداشتی به افراد را تقبل کرد. دولت به افرادی که در طرح سرشماری شرکت نکرده بودند تا مردادماه فرصت داد که ثبت‌نام کنند یا کشور را ترک کنند. بلافاصله پس از پایان ضرب‌الاجل ایران دستگیری افراد غیرمجاز را آغاز کرد (کمیتة پناهندگان و مهاجران آمریکا، ۲۰۰۳) و روند دستگیری و اخراج اتباع افغانستانی فاقد مدارک قانونی بازهم موضوع اختلاف ایران و کمیساریا شد. با بالا گرفتن تنش، معاون کل اتباع خارجی وزارت کشور در پاسخ به اعتراض مقامات کمیساریا درباره نحوه بازگشت افغانستانی‌ها اظهار داشت:

برنامه بازگشت مهاجران غیرمجاز افغانی و تعیین بیستم مردادماه به‌عنوان آخرین مهلت برای بازگشت در چارچوب توافقنامه سه‌جانبه نیست. توافقنامه سه‌جانبه مربوط به دو میلیون و سیصد و پنجاه هزار مهاجری است که در طرح سرشماری سال ۱۳۸۰ شرکت کرده و برگه اقامت دارند. بازگشت همه این افراد سه تا چهار سال طول می‌کشد و از کمیساریا می‌خواهیم در مورد افغانه‌ای که هر زمان می‌خواهند می‌آیند و می‌روند دخالت نکنند^۲.

۱. بند «ج» ماده ۱۱ قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت، مصوبه ۲۷ دیماه ۱۳۸۰

۲. معاون اداره کل اتباع و مهاجرین خارجی: کمیساریا در برنامه بازگرداندن مهاجرین غیرقانونی دخالت نکند، روزنامه انتخاب، ۳۰ تیر ۱۳۸۱

در اردیبهشت ۱۳۸۱ آیین‌نامه نحوه بازگشت پناهندگان افغانستانی مصوب شد که شیوه اجرایی بازگشت را تعیین می‌کرد. براساس این آیین‌نامه وزارت کشور موظف می‌شد بازگشت داوطلبانه پناهندگان به کشور افغانستان را از سال ۱۳۸۱ با رعایت تعهدات بین‌المللی، شرایط و سیاست خارجی کشور افغانستان با اتخاذ راه‌کارهای تسهیل و تشویق‌کننده و تأثیرگذار بر بازگشت و استفاده از شیوه‌های بازگشت داوطلبانه حمایت‌شده (با کمک‌های بین‌المللی و تسهیلات دولت) و بازگشت خودانگیخته (با اطلاع مجامع بین‌المللی و تسهیلات دولت) را برنامه‌ریزی کند. این آیین‌نامه شرایط دریافت پناهندگی را بسیار سخت می‌کرد و تصریح داشت که در صورت احراز از بین رفتن اوضاع و احوالی که باعث شده بود اتباع افغانستان پناهنده شناخته شوند، پناهندگان مقیم از مزایای پناهندگان بهره‌مند نخواهند شد. اما پناهندگانی که بتوانند دلایل موجه دال بر شکنجه قبلی ارائه کنند همچنان پناهنده تلقی خواهند شد. براساس این آیین‌نامه چنانچه افراد بتوانند مدارکی مبتنی بر شکنجه ارائه کنند به‌طور موقت مجاز به اقامت در ایران خواهند بود اما برای بقیه جهت بازگشت اختیاری و محترمانه آنان به کشور افغانستان، برگه خروجی مدت‌دار صادر می‌شود. مهلت این فرایند هم حداکثر تا پایان قانون برنامه سوم تعیین شده بود^۱.

مطالعه ترتن و مارسدن^۲ (۲۰۰۲) نشان می‌دهد چرا در آن مقطع زمانی سیاست بازگشت به‌رغم ارقام بالای منتشر شده در مورد میزان بازگشت در عمل موفقیت چندانی نداشته است. براساس آمار در بازه زمانی بین اردیبهشت تا شهریور ۱۳۸۱ حدود ۱/۷ میلیون افغانستانی به کشورشان بازگشتند که بزرگ‌ترین و سریع‌ترین جابه‌جایی جمعیت

۱. آیین‌نامه نحوه بازگشت پناهندگان و آوارگان افغانستانی ساکن در کشور به افغانستان، مصوب هیئت وزیران، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۱

با حمایت کمیساریای پناهندگان از سال ۱۳۵۱ بود. این آمار بر حسب تعداد افرادی محاسبه شده است که کمک‌های کمیساریا را برای بازگشت دریافت کرده‌اند. این محققان تخمین می‌زنند با توجه به اینکه بخشی از این گروه‌ها به‌ویژه در پاکستان صرفاً جهت دریافت کمک و به‌شکل موقت به افغانستان بازگشته‌اند و مجدداً راهی پاکستان شده‌اند - به آن‌ها recyclers گفته می‌شود - و همچنین گروه‌هایی که در بازگشت نتوانسته‌اند انطباق یابند و مجدداً از افغانستان بیرون رفته‌اند، این رقم باید حداقل ۲۰۰ هزار نفر باشد. به اعتقاد آن‌ها به‌طور کلی چند دلیل می‌تواند برای بازگشت افراد وجود داشته باشد: (۱) اشتیاق برای سرزمین مادری: از دید محققان با توجه به اینکه معمولاً پناهندگان براساس محاسبات عقلانی تصمیم به جابه‌جایی می‌گیرد بعید است که عاملی برای بازگشت باشد. (۲) پیشنهاد و سوسه‌برانگیز: بازهم با توجه به کمک‌های بسیار محدود برای بازگشت، چنین کمک‌هایی نمی‌تواند عامل جدی ترغیب‌کننده در بازگشت محسوب شود. اما این برنامه‌ها می‌تواند اهمیتی نمادین داشته باشد زیرا این پیغام را به پناهندگان می‌دهد که از نظر جامعه میزبان زمان بازگشت آن‌ها به کشورشان فرارسیده است. (۳) انتظارات بزرگ: پناهندگان با توجه به اینکه توسط رسانه‌های مختلف با پیام‌هایی تشویق‌کننده برای بازگشت بمباران شده‌اند انتظاراتی زیادی در آن‌ها در مورد حجم زیاد حمایت جهانی به سمت افغانستان و وظیفه بازسازی سریع کشور ایجاد شده است. (۴) فشار از سوی کشور میزبان: سطح فشار پلیسی در ایران و پاکستان بر پناهندگان در حال افزایش بوده و عاملی برای شدت گرفتن بازگشت است. به‌علاوه دسترسی به خدمات و امکانات نیز به‌ویژه در ایران محدود شده است.

براساس یافته‌های این تحقیق، آن دسته از پناهندگانی که به لحاظ اقتصادی وضعیت بهتری دارند ترجیح می‌دهند راهبرد «انتظار» را پیش

بگیرند و تا روشن شدن وضعیت آتی صبر کنند. اما کسانی که در تأمین معیشت مسئله دارند معمولاً راحت‌تر تحت تأثیر پیام‌های تشویق‌کننده قرار می‌گرفتند. از سوی دیگر این محققان نشان داده‌اند که به سبب فقدان ظرفیت‌های لازم برای جذب بازگشت‌کنندگان، اکثریت افراد خود را در وضعیتی بدتر از قبل یافتند. از همین رو بخش زیادی از بودجهٔ محدود بازسازی صرف ارائه خدمات فوری به این افراد شد. لذا آن‌ها پیشنهاد می‌کنند روند بازگشت موقتاً متوقف شود تا زمانی که نتایج فرایند بازسازی مشخص شود و ظرفیت پذیرش بازگشت‌کنندگان افزایش یابد.

با وجود تصویب قوانین و همچنین خوش‌بینی ایجاد شده نسبت به بهبود شرایط افغانستان و امکان بازگشت همه پناهندگان، این تصور به تدریج رنگ باخت و به دلایل ذکر شده در بالا روند بازگشت به مرور کند شد. در دوازدهم تیرماه مدیرکل اتباع خارجی استان خراسان اعلام کرد که با روند فعلی طرح بازگشت شکست خواهد خورد. به گفتهٔ وی، برای اینکه تا پایان سال ۴۰۰ هزار نفر بازگردند باید روزانه ۲۵۰۰ نفر از ایران خارج شوند که این رقم تاکنون ۱۵۰۰ نفر بوده است. از دید این مسئول دولتی این طرح موفق نبوده است و برخوردهای پلیسی نیز کارگشا نیست، بلکه باید در بحث اشتغال و واگذاری مسکن و مانند آن از سوی ایرانیان به این مهاجران سخت‌گیری‌هایی اعمال شود. در همین ماه مدیرکل اتباع خارجی از مصوبات شورای هماهنگی اتباع بیگانه سخن می‌گوید که ممنوعیت به‌کارگیری در محیط‌های کاری، جمع‌آوری و بازگرداندن افراد غیرمجاز، محدودیت در تسهیلات اجتماعی، رفاهی و تحصیلی از آن جمله بود. وی در مصاحبه روزنامه انتخاب^۱ چنین استدلال می‌کند که اقامت بیش از بیست سال خارجی‌ها در هیچ کشوری به مصلحت نیست زیرا رفته‌رفته با فرهنگ اصلی خود

۱. تصمیمات جدید برای بازگشت مهاجران افغانی، روزنامه انتخاب، ۱۶ تیرماه ۱۳۸۱

قطع رابطه می‌کنند و ممکن است بازگشت دوباره‌شان بسیار سخت باشد. وی در این مصاحبه به صراحت اعلام می‌کند که با توجه به استقرار دولت قانونی در افغانستان، «ما افغان‌های مقیم ایران را دیگر پناهنده نمی‌شناسیم». البته ایران قبل از این زمان هم هیچ‌گاه اتباع افغانستان ساکن ایران را به‌عنوان پناهنده به رسمیت نمی‌شناخت و از اصطلاحاتی چون آوارگان افغانستانی یا مهاجران افغانستانی استفاده می‌کرد. نکته مهم دیگر در مصاحبه این مقام مسئول، تاکید وی بر لزوم کاهش هزینه‌های دولت برای اتباع افغانستانی است:

اگر افغانستانی‌ها بخواهند در ایران بمانند طبق برنامه‌ریزی‌ها و طرح‌های دولت، زندگی آن‌ها همانند قبل نخواهد بود و دیگر نمی‌توانند مانند قبل راحت زندگی کنند زیرا ما در گذشته برای حضور افغانی‌ها و زندگی آن‌ها سوبسید می‌دادیم اما از این پس چون افغانستان در شرایط امن و ثبات است، شرایط زندگی فرق خواهد کرد.

وی همچنین از قطع یارانه‌ها از اوایل سال ۱۳۸۲ خبر می‌دهد و به افغانستانی‌ها هشدار می‌دهد که اگر بخواهند در ایران بمانند باید هزینه بیشتری بپردازند که این هزینه‌ها شامل مالیات بر کار و تحصیل در مدارس می‌شود. همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد، کاهش هزینه‌های دولت از طریق حذف یارانه‌های پناهندگان افغانستانی به راه‌حل دولت برای کاهش هزینه‌هایش بدل شد. از یک‌سو با فشار برای خروج از کشور، امکان نظارت بیشتر بر جمعیت مهاجر فراهم می‌شد و از سوی دیگر هزینه‌های مستقیم حضور آن‌ها تا حد زیادی کاهش می‌یافت. در واقع در کنار نگرانی‌های امنیتی و همچنین تعارض منافع کارگران و کارفرمایان ایرانی، مسئله هزینه نگهداری پناهندگان یکی از مهمترین محورهایی بود که به‌طور مستقیم به منافع دولت مرتبط می‌شد. با تحقق

نیافتن ایده بازگشت و نقش جدید جمعیت پناهندگان در اقتصاد ایران، هر یک از پیامدهای نامطلوب و ناخواسته حضور این جمعیت باید به شکلی کنترل می‌شد. راه حل هزینه‌های دولت، کاهش آن از طریق حذف یارانه‌ها و منوط کردن زندگی در ایران به پرداخت هزینه‌های آن بود.



شکل ۱۲ - نمونه کارت شناسایی پناهندگان موسوم به کارت آمایش

سال‌های ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ بازهم از سوی دولت ایران برای مهاجران افغانستانی جهت خروج از کشور ضرب‌الاجل تعیین شد. براساس گزارش کمیته پناهندگان و مهاجران آمریکا (۲۰۰۴) تعداد پناهندگان افغانستانی در پایان سال ۱۳۸۲ به ۱/۱ میلیون نفر رسید. در این سال، ۱۴۲ هزار نفر با کمک کمیساریا و ۱۲۵ هزار نفر خارج از این چارچوب بازگشتند. ضمن اینکه در همان زمان، مقامات ایران معتقد بوده‌اند حدود ۵۰۰ هزار افغانستانی در ایران غیرقانونی زندگی می‌کنند. به سبب آشفتگی‌های موجود در تشخیص افراد قانونی از اتباع غیرقانونی ساکن در ایران در سال ۱۳۸۲ سیستم جدید «آمایش پناهندگان جمعی» آغاز به کار کرد و همه کسانی که در ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ ثبت‌نام کرده بودند، مجدداً در این سیستم ثبت‌نام شدند، اما اکثر افغانستانی‌هایی که بعد از

۱۳۸۲ به ایران آمده بودند در طرح آمایش ثبت نام نشدند. از این زمان همه افرادی که در طرح آمایش ثبت نام و صاحب کارت شدند، در آمار رسمی پناهندگان افغانستانی در ایران قرار گرفتند. در این طرح جدید «کارت آمایش» به عنوان مدرک هویتی اتباع افغانستانی قانونی در ایران در نظر گرفته شد که تاکنون نیز اعتبار دارد.

البته میان کمیساریا و دولت ایران بر سر اینکه دارندگان کارت آمایش پناهنده به حساب می آیند یا خیر، همچنان اختلاف وجود دارد. در واقع دولت ایران معتقد است براساس قوانین داخلی دارندگان این کارت پناهنده محسوب نمی شوند، بلکه آن ها پناهنده بالفعل هستند (دیدهبان حقوق بشر، ۲۰۱۳: ۳۴). مسئله اصلی اینجاست که اگر ایران وضعیت پناهنده را برای دارندگان کارت آمایش بپذیرد، نمی تواند آن ها را بدون دلیل موجه سلب اقامت کند اما ایران همواره از پذیرش چنین محدودیتی سر باز زده است. در حال حاضر، دارندگان این کارت از نظر کمیساریای پناهندگان سازمان ملل، پناهنده محسوب می شوند و در آمار پناهندگان مقیم ایران به حساب می آیند. آنچه از سال ۱۳۸۲ به عنوان آمار پناهندگان افغانستانی در ایران محسوب می شود همین افرادی هستند که در طرح آمایش ثبت نام شده اند. از زمان آغاز طرح آمایش تاکنون (۱۳۹۶) یازده طرح آمایش برگزار و کارت افراد تمدید شده است. هر کارت برای یک سال اعتبار دارد. ثبت نام کنندگان بالای ۱۸ سال باید برای دریافت کارت کارگری نیز اقدام کنند و به علاوه باید بابت خدمات شهری نیز عوارض پرداخت کنند.

در سال ۱۳۸۳ سخت گیری ها در مورد حضور اتباع افغانستانی در ایران به ویژه در مورد افراد غیرمجاز تداوم یافت. روزنامه اطلاعات در هشتم شهریور ۱۳۸۳ از اجرایی شدن برنامه بازگشت ۸۴۰ هزار افغانستانی تا پایان سال خبر داد. گزارش کمیته پناهندگان و مهاجران آمریکا (۲۰۰۵) خبر از دیپورت ۱۴۰ هزار افغانستانی در این سال

می‌دهد. ضمناً این گزارش از ایجاد محدودیت‌های بیشتر در مورد افغانستانی‌های ساکن ایران از جمله محدودیت در افتتاح حساب بانکی و منوط شدن ثبت‌نام در مدارس به پرداخت شهریه خبر داده است. براساس بخشنامه تحصیلی صادرشده سال تحصیلی ۸۴-۸۳، ثبت‌نام دانش‌آموزان منوط به داشتن برگه خروج و ابطال کارت آمایش است که قانونی بسیار سخت‌گیرانه محسوب می‌شود. به علاوه پذیرش افغانستانی‌ها در پیش‌دانشگاهی، مراکز کار و دانش و مراکز فنی و حرفه‌ای ممنوع شد (پروین، ۱۳۸۳). تا سال ۱۳۸۳ حضور در دانشگاه منوط به قبولی در کنکور بود اما از این سال افغانستانی‌ها فقط می‌توانند برای رشته‌های مربوط به اتباع خارجی همراه با پرداخت شهریه اقدام کنند (عادل‌خواه، ۲۰۰۷: ۱۴۸). اگرچه جریان خروج اتباع افغانستان از ایران پس از سقوط طالبان کمتر از ارقام مورد انتظار دولت بود اما به سبب محدودیت‌های ایجاد شده از تعداد دارندگان کارت آمایش هر سال کمتر می‌شد. در سال ۱۳۸۳، حدود ۱/۴ میلیون نفر کارت آمایش گرفتند که در مهر ۱۳۸۴ این رقم به ۷۴۳/۸۵۶ نفر رسید. آمارها نشان می‌دهد در پایان سال ۱۳۸۴، هزاره‌های شیعه با ۴۷ درصد، تاجیک‌ها با ۳۰ درصد، پشتون‌ها ۱۳ درصد و سایر اقوام ۱۰ درصد ترکیب قومی اتباع افغانستانی ساکن ایران را تشکیل می‌دهند. در مقایسه با سال ۱۳۸۳، نسبت هزاره‌ها حدود ۶ درصد افزایش داشت که حاکی از تمایل کمتر آن‌ها به بازگشت بود. براساس آمار آمایش ۱۳۸۴، ۲۷ درصد در تهران، ۱۶ درصد در خراسان، ۱۲ درصد اصفهان، ۱۱ درصد سیستان و بلوچستان، ۷ درصد کرمان، ۶ درصد قم و فارس زندگی می‌کردند (عادل‌خواه، ۲۰۰۷: ۱۴۳).

در سال ۱۳۸۴ در ایران دولت احمدی‌نژاد با شعار عدالت اجتماعی بر سر کار می‌آید. در این دوره روند کلی سیاست ایران در مورد اتباع افغانستانی کم‌وبیش تداوم روند گذشته است، هر چند به تدریج از

شدت عمل ایران در بازگشت اجباری اتباع افغانستانی کاسته شد. در تداوم سیاست‌های قبلی از یک سو ضرب‌الاجل‌های جدید برای خروج همه آن‌ها اعلام می‌شد و از سوی دیگر دولت از هزینه‌های خود برای این جمعیت می‌کاست. در سال ۱۳۸۴ احمد حسینی، مدیرکل اتباع وزارت کشور اعلام کرد افغانستانی‌های مانده در ایران تا پایان سال ۸۴ از حالت پناهندگی خارج شده و غیرقانونی محسوب خواهند شد. به گفته وی در سه سال گذشته ۱/۴۰۰/۰۰۰ نفر از پناهندگان به افغانستان بازگشته‌اند که ۶۱ درصد از جمعیت ثبت شده در سال ۱۳۸۱ است. البته این لزوماً به معنای کاهش جمعیت اتباع افغانستان در ایران نیست زیرا همه کسانی که بعد از سال ۱۳۸۲ به ایران آمده بودند، ثبت نمی‌شدند و در نتیجه جمعیت مهاجران غیرقانونی افزایش یافته بود. این مقام مسئول بازهم تأکید می‌کند که هر افغانستانی که بخواهد بازگشت خود را به سال آینده بیندازد باید هزینه شهریه مدارس، عوارض خدمات شهری و هزینه بازگشت را بپردازد (شریفی، ۱۳۸۴). در سال تحصیلی ۸۴-۸۵ دولت اعلام کرد برای ثبت‌نام کودکان افغانستانی در مدارس بین ۸۰ تا ۱۲۰ هزار تومان شهریه دریافت خواهد کرد. البته کسانی که چهار فرزند یا بیشتر داشتند فقط برای سه فرزند اول باید شهریه می‌دادند. این ابلاغیه ادامه همان سیاست کلی این سالهاست که مطابق آن افغانستانی‌ها برای حضور در ایران باید هزینه بهره‌مندی از خدمات را بپردازند و به‌طور مشخص آموزش، درمان و پرداخت عوارض اولین محدودیت‌هایی است که به‌طور قانونی در مورد پناهندگان و مهاجران قانونی در ایران لحاظ می‌شود.

همان‌گونه که گفته شد پس از سقوط طالبان در دو سال اول تعداد نسبتاً زیادی از افغانستانی‌ها به کشورشان بازگشتند اما روند بازگشت از آغاز سال ۱۳۸۴ به شدت کند شد. پس از آن، یکی از اقدامات اصلی دولت ایران ایجاد محدودیت اسکان پناهندگان در مناطق مختلف کشور

است. همانطور که مسئله هزینه نگهداری پناهندگان در ایران با دریافت هزینه خدمات از پناهندگان جبران شد، مشکل امنیت نیز با سیاست‌های جدید اسکان تا حدودی مرتفع گشت. به جای پراکندگی جمعیت در کل کشور، دولت با ممنوع اعلام کردن تدریجی برخی استان‌ها و شهرستان‌ها جمعیت مهاجران افغانستانی آن مناطق را به سمت مناطق مرکزی سوق داد. در بهمن‌ماه این سال وزارت کشور اعلام کرد که اگر افغانستانی‌ها در پایان مهلت قانونی در طرح بازگشت شرکت نکنند، وزارت کشور ایران در نظر دارد در استان‌هایی که مهاجران اجازه اقامت و زندگی ندارند، آنان را به اردوگاه‌ها بفرستد. تصمیم‌گیری‌های محلی هم در ممنوع اعلام شدن برخی مناطق اثرگذار بود و برخی مقامات محلی به صراحت برای خروج پناهندگان افغانستانی ضرب‌العجل تعیین می‌کردند. این محدودیت از سال ۱۳۸۶ جدی‌تر شد و به تدریج فهرست مناطق ممنوعه بزرگ‌تر شد (برای مشاهده فهرست کامل این مناطق به پیوست ۲ مراجعه شود).

در تیرماه ۱۳۸۵ دولت اعلام کرد که کارت آمایش را تمدید نخواهد کرد و همه اتباع افغانستانی باید تا سه ماه آینده کشور را ترک کنند. اما در شهریورماه از تهدید خود کوتاه آمد و مجوز حضور افغانستانی‌ها را تمدید کرد. در زمستان ۱۳۸۵ مدیرکل امور اتباع خارجی وزارت کشور با بیان اینکه ۹۷۰ هزار تبعه افغانستانی به‌طور قانونی در ایران حضور دارند تصریح کرد این افراد از نظر ایران پناهنده محسوب نمی‌شوند و تا دو سال آینده پرونده آوارگان افغانستانی در ایران بسته می‌شود. البته این ضرب‌العجل هم مانند دفعات قبل بیشتر جنبه تهدید داشت و به‌طور کامل محقق نشد.

یکی از رویدادهای مهم سال ۱۳۸۵ که منجر به طرح مجدد موضوع

۱. وزارت کشور از بسته شدن پرونده پناهندگان افغانی تا دو سال آینده خبر داد، همشهری آنلاین، ۱۲ دی ۱۳۸۵

اتباع افغانستان در فضای عمومی کشور شد طرح تعیین تکلیف تابعیت فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی در مجلس بود. براساس این طرح مجلس اجازه می‌داد زنانی که تا تاریخ تصویب این قانون و یک سال بعد از آن با مردان خارجی ازدواج کرده و صاحب فرزند شده‌اند، بتوانند برای فرزندان‌شان تابعیت ایرانی بگیرند. البته اعطای تابعیت ایران به شرطی خواهد بود که این افراد سابقه کیفری مؤثر یا سوء سابقه امنیتی نداشته باشند و تابعیت کشور قبلی را رد کنند. از آنجا که تابعیت دوگانه در قوانین ایران به رسمیت شناخته نمی‌شود، موضوع رد تابعیت کشور قبلی توسط قانون‌گذار پیش‌بینی شده بود. باید توجه داشت این طرح پدران خارجی از همه ملیت‌ها و نه لزوماً پدران افغانستانی را مدنظر داشت اما با توجه به وضعیت موجود، عملاً این گروه بزرگ‌ترین ذی‌نفعان این طرح به‌شمار می‌آمدند. مباحث مطرح‌شده در جلسه بررسی این طرح در صحن علنی مجلس حاوی نکات جالبی است که نگرش نسبت به پناهندگان افغانستانی در ایران را نشان می‌دهد. حسن کامران نماینده اصفهان در موافقت با این طرح ضمن انتقاد از ضعف دستگاه‌های قانونی در جلوگیری از ورود غیرقانونی اتباع غیرمجاز می‌گوید:

حالا یک‌وقتی است که او می‌خواهد بیاید در ایران کار بکند و قاچاقی هم می‌آید، خلاف هم می‌آید خوب، جلو آن را بگیرد. این همه امکانات دست وزارت کشور، دست مبادی قانونی ذی‌ربط است، ولی ما آثاری هم ندیدیم، فقط همه آن مصاحبه است در این تاریخ ما این‌ها را بیرون می‌کنیم و می‌روند و [اتفاقی نمی‌افتد].

این نماینده در ادامه با دفاع از آن دسته از اتباع افغانستان که سال‌هاست به‌طور قانونی در ایران زندگی می‌کنند با ذکر خاطره‌ای از

امام‌جمعه اصفهان به نقل از وی می‌گوید:

حالا اگر یک نفری که در این اصفهان برادر ماست و در حوزه درس می‌خواند و بچه هم دارد و اینجا هم ازدواج کرده خوب، چه گناهی دارد؟ [...] یعنی در شهری که زندگی می‌کنیم و می‌گوییم «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» ما دو نگاه داشته باشیم. این است حالا شما اسم را می‌خواهید تابعیت بگذارید یا این تابعیت را بردارید تا مشکل قانونی این‌ها حل بشود.

اما این نگاه مخالفانی هم دارد؛ مثلاً عباسعلی اختری نماینده‌ای است که در مخالفت با این طرح سخن می‌گوید و معتقد است نباید برای حل مسئله کسانی که از مادر ایرانی و پدر غیر ایرانی متولد شده‌اند یک «مشکل گسترده» دیگر ایجاد شود. این نماینده مشکل گسترده را چنین توصیف می‌کند: «افرادی از منطقه شرق کشور با اهداف سیاسی و اهداف غیرمنتقح اقدام می‌کنند و فرزندان زیادی را در این کشور به وجود می‌آورند». به اعتقاد وی اعطای تابعیت به کسانی که «هیچ‌گونه اشرافی بر خطشان، بر فکرشان، بر عقایدشان و بر رفتار و ارتباطشان با خارج از کشور نداریم» خطرناک خواهد بود زیرا این افراد «گرچه مسلمان هستند و لکن در خیلی از چیزها مبانی حکومتی و مبانی عقیدتی ما را قبول ندارند». به نظر می‌رسد منظور این نماینده تغییر بافت جمعیتی و غلبه یافتن جمعیت اهل تسنن در این بخش از کشور و پیامدهای امنیتی حاصل از آن است.

در پاسخ به اعتراض رفعت بیات که قرار گرفتن سن ۱۸ سالگی به‌عنوان زمان تقاضا برای دریافت تابعیت را باعث بلا تکلیفی این افراد تا رسیدن به این سن می‌دانست، سلیمانی سخنگوی کمیسیون قضایی با ایجاد تمایز بین اعطای تابعیت ایرانی و «ایرانی بودن ذاتی» می‌گوید:

اساس ما در اینجا تابعیت خون است، می‌خواهیم تابعیت خاک را نسبت به این‌ها اعمال کنیم. با این شرایط اعطای تابعیت کنیم، نه [اینکه] ذاتا ایرانی باشند یا ذاتاً ایرانی شناخته شوند و از همه حقوق یک ایرانی و ایرانی بودن از آن حاصل می‌شود برخوردار باشند. [آن‌ها] مشمول محرومیت‌های اجتماعی ناشی از اکتساب تابعیت هم هستند؛ یعنی به مقامات، این‌ها نمی‌توانند دست پیدا کنند، رئیس‌جمهور نمی‌شوند، نماینده نمی‌شوند، انتخاباتی که باشد نمی‌توانند به‌عنوان منتخب مجلس یا شوراهای شرکت کنند و سایر مقاماتی که در قانون مدنی احصاء کردیم و گفتیم این‌ها جزء محرومیت‌های تابعیت اکتسابی است و همه دنیا همین محرومیت‌ها را دارد. بلکه [این افراد] از یکسری حقوق شهروندی برخوردار می‌شوند.

وی در بخش دیگری از صحبت‌هایش می‌گوید:
پس در صورت رسیدن به سن ۱۸ سال تمام با اعلام رد تابعیت غیر ایرانی و ارائه تقاضا، ایرانی محسوب و به آن‌ها شناسنامه داده می‌شود. کل اساس طرح همین‌جاست، ما نمی‌خواهیم این‌ها ایرانی باشند، ما می‌خواهیم به این‌ها تابعیت ایرانی بدهیم. آقای کامران! درد این‌جاست، می‌شوند بچه غول برره. فردا همه این‌ها ۱۲۰ هزار نفر ایرانی هستند، رئیس‌جمهور می‌شوند، رئیس مجلس شما می‌شوند، ایرانی محسوب [می‌شوند] نمی‌خواهیم این‌طور باشد، می‌خواهیم به این‌ها تابعیت بدهیم که آن محرومیت‌ها را داشته باشد. بنابراین بحث اکتساب

تابعیت است، نه ایرانی و ذاتاً ایرانی بودن.

در پاسخ این اظهارات، رفعت بیات بر این نکته پافشاری می‌کند که فرزندی که مادرش ایرانی است، «واقعاً» ایرانی است. از نگاه این نماینده حق زن ایرانی برای انتقال تابعیت به فرزندش باید به رسمیت شناخته شود اما به نظر می‌رسد از نگاه دیگران اعطای این حق به معنای تسهیل مهاجرت‌های بیشتر و به هم خوردن بافت جمعیتی منطقه و در نتیجه تهدید امنیت ملی است.

همان‌طور که در طول این فصل مشاهده شد، دهه ۱۳۷۰ و نیمه اول دهه ۱۳۸۰ دوره انطباق ایران با پدیده پناهندگان افغانستانی است. اگر در دهه ۱۳۶۰ ایران کنترل چندانی بر وضعیت نداشت و به نوعی در برابر کار انجام شده قرار گرفته بود، در دوره جدید سیاست‌ها به تدریج به شکلی تنظیم شد تا امکان کنترل دولت بر موقعیت تا حد امکان افزایش یابد. در این دوره نیاز ایران به نیروی کار افغانستانی بر کسی پوشیده نبود و به‌طور علنی از آن دفاع می‌شد. از سوی دیگر، حذف یارانه‌ها و دریافت عوارض بخشی از هزینه‌های مستقیم دولت را کاهش داده بود. مسائل امنیتی نیز تا حدی با قوانین جدید اسکان کنترل شده بود. در حالی که همچنان از سوی مقامات دولتی ضرب‌الاجل‌هایی برای خروج همه اتباع افغانستان از ایران اعلام می‌شد، در عمل شرایط به سمت برقراری یک تعادل جدید پیش می‌رفت که به‌طور مشخص از سال ۱۳۸۶ نشانه‌های اصلی آن آشکار شد.

فصل پنجم: پناهندگان و سیاست ساماندهی

در تداوم آنچه در دو فصل قبل گفته شد پس از سیاست‌های «درهای باز» و «بازگشت» نوبت به سیاست «ساماندهی» می‌رسد. سیاست بازگشت اگرچه به خروج کامل همه اتباع افغانستان منجر نشد اما تا حد زیادی توانست جمعیت پناهندگان را در کشور کنترل کند. در این فصل نشان داده می‌شود که چگونه با پایان دوره سیاست بازگشت و فراهم شدن زمینه‌های اصلی تسلط بر این جمعیت در ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی و امنیتی، سیاست سامان‌دهی به اصل اساسی در سیاست مهاجرتی تبدیل می‌شود. در این دوره که از سال ۱۳۸۶ به بعد را دربرمی‌گیرد ضرب‌الاجل‌های بازگشت برای همه اتباع افغانستانی کنار گذاشته می‌شود و اقدامات و برنامه‌های دولت در جهت ایجاد توازن میان نیروهای اجتماعی و همچنین کاهش هزینه‌های اقتصادی و امنیتی حضور این جمعیت در ایران هدایت می‌شود. تحولات این

بازه زمانی در شناخت موقعیت حقوقی و دسترسی این جمعیت به حقوق شهروندی و خدمات و امکانات زندگی در ایران اهمیت بسیاری دارد. نتایج این فصل در ادامه فصل‌های پیشین به شناخت موانع ادغام اجتماعی پناهندگان افغانستانی در ایران کمک خواهد کرد.

زمینه‌های تغییر سیاست رسمی

فاصله سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۸۶ سال‌های تأکید رسمی دولت بر ضرورت بازگشت افغانستانی‌ها به کشورشان بود. براساس آمار موجود در موج اول بازگشت بین سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۴ حدود ۱/۳ میلیون نفر و در موج دوم بین سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۵ جمعیتی در حدود ۱/۴ میلیون نفر به افغانستان بازگشتند. در طول این ۱۵ سال به‌طور مداوم ضرب‌الاجل‌هایی برای خروج افغانستانی‌ها اعلام می‌شد و مقامات دولتی تاریخ‌هایی را برای خروج همه اتباع افغانستانی از ایران اعلام می‌کردند. اما با توجه به شرایط امنیتی و اقتصادی افغانستان، موقعیتی که مهاجران در ایران کسب کرده بودند و نیاز ایران به نیروی کار افغانستانی، این امر هیچ‌گاه به‌طور کامل محقق نشد. روند اخراج مهاجران غیرقانونی و تعیین مهلت برای خروج اتباع قانونی از ابتدای سال ۱۳۸۶ نیز پی گرفته شد. در اول اردیبهشت‌ماه مدیرکل امور اتباع خارجی اعلام کرد تا دی‌ماه، ۴۷۰ هزار تبعه غیرمجاز افغانستانی از تهران «ترد» می‌شوند. او همچنین از تصویب آیین‌نامه بهینه‌سازی صدور روادید سخن گفت. به گفته وی، چون مهاجرانی که روادید می‌گرفتند، معمولاً علی‌رغم پایان مهلت آن به افغانستان بازمی‌گشتند، طرح لزوم صدور کفالت و وثیقه در قالب این طرح اجرایی خواهد شد تا کارگران فصلی در موعد مقرر ایران را ترک کنند (جودکی، ۱۳۸۶). با تداوم انعطاف‌ناپذیری ایران در مواجهه با مهاجران و پناهندگان افغانستانی و بلا تکلیف نگه‌داشتن آن‌ها با تمدید کوتاه‌مدت

مجوز اقامت، در بیستم اردیبهشت ماه مجلس افغانستان در اعتراض به «اخراج یکباره همه افغانستانی‌ها از ایران» وزرای مهاجرت و خارجه افغانستان را استیضاح و آن‌ها را عزل کرد. به علاوه در کابل هم چند تظاهرات علیه سیاست‌های ایران برگزار شد (شروتی، ۱۳۸۶). تجربه سال‌های قبل نشان داده بود که خروج همه افغانستانی‌ها از ایران نه عملی است و نه لزوماً به نفع کارفرمایان ایرانی است اما در چنین شرایطی جدی شدن تنش با افغانستان در این مورد عاملی در جهت شکل‌گیری فصل جدید از سیاست‌های ایران در قبال افغانستانی‌ها شد. اخراج پناهندگان غیرمجاز افغانستانی به‌رغم همه فشارها ادامه یافت. به گزارش خبرگزاری فارس در ۳۱ اردیبهشت، سازمان ملل متحد اعلام کرد بیش از ۷۰ هزار افغانی که به‌صورت غیرقانونی در ایران اقامت داشتند در طول ماه گذشته از این کشور خارج شده‌اند و خبر از مذاکرات میان مقامات دو کشور درباره اخراج اتباع افغانستانی داد^۱. البته آن‌طور که گزارش کمیته پناهندگان و مهاجران آمریکا (۲۰۰۸) بیان می‌کند تا پایان سال میلادی ایران ۳۶۳ هزار افغانستانی را دیپورت کرد. بسیاری کسانی که اخراج شدند فرصتی برای جمع‌آوری اموال خود نداشتند و گزارش‌هایی از اعمال خشونت و کار اجباری قبل از دیپورت وجود دارد. البته این اخراج‌ها عمدتاً در مورد کسانی بود که به‌طور غیرقانونی در ایران زندگی می‌کردند. در فروردین ۱۳۸۶ وزیر کشور اعلام کرد «حتی به قیمت بدهکار شدن به دستگاه‌های مختلف هم طرح اخراج همه افغانستانی‌های غیرمجاز از کشور را اجرا می‌کنیم»، اما کمبود اعتبار، دشواری پیدا کردن افراد و عدم همکاری کارفرمایان را مهم‌ترین عوامل دشواری این کار اعلام می‌کند^۲؛ آنچه در نهایت سبب شد تا این آخرین تلاش ایران برای بازگرداندن کامل اتباع

۱. خروج افغان‌ها از ایران، وب سایت خبری عصر ایران، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۶

۲. گزارش از اردوگاه عسگرآباد، روزنامه راه مردم، ۲۴ تیر ۱۳۸۶

افغانستان به کشورشان نیز ناکام بماند. برای درک علل این ناکامی و تغییر در سیاست اعلام شده رسمی می‌توان به اظهارنظر فرمانده نیروی انتظامی در ارزیابی رویدادهای سال ۱۳۸۶ اشاره کرد که دو سال بعد در آبان سال ۱۳۸۸ در گفت‌وگو با رسانه‌ها مطرح شده است. نکته مهم در صحبت‌های او این است که با اشاره به طرح خروج افغانستانی‌ها در سال ۱۳۸۶ چنین می‌گوید:

نتیجه این طرح را دیدیم، مرغداری‌ها و گاوداری‌ها خوابید و زباله‌های شهرداری در خیابان‌ها ماند. اگر همه‌جانبه فکر نکنیم و صرفاً بخواهیم پلیس را وارد میدان کنیم که با این موضوع برخورد شود، نتیجه مطلوبی به دست نخواهد آمد و زیر فشار بخش اقتصادی، مجبور می‌شویم که این افراد را بازگردانیم.

در ضمن او با اذعان به اینکه میان نرخ جرم افغانستانی‌ها با متوسط جرم در بین اتباع ایرانی تفاوتی وجود ندارد و بر خلاف فضا سازی رسانه‌ای، افغانستانی‌ها در قیاس با ایرانی‌ها جرم بیشتری مرتکب نمی‌شوند، نتیجه می‌گیرد که تنها راه‌حل این مشکل، حضور قانونی این افراد در ایران است. وی با بیان اینکه «باید شاکر باشیم که افغانی‌ها در ایران نیروهای کاری هستند و سرشان به کار گرم است» پیشنهاد می‌کند که حضور افغانستانی‌ها در ایران قانونمند شود و آن‌ها نیز تحت پوشش خدمات بیمه‌ای و مالی و سیاسی قرار بگیرند. این اظهارنظر پس از سال‌ها تبلیغات رسمی منفی علیه حضور پناهندگان در ایران، از اهمیت بالایی برخوردار است. اینکه عالی‌ترین مقام انتظامی کشور اعلام کند جرایم اتباع افغانستان از میانگین اتباع ایرانی بالاتر نیست خط بطلانی بر همه تبلیغات پیشین است که این جمعیت را عامل جرم و جنایت در کشور تصویر می‌کردند. به‌علاوه به رسمیت شناختن اهمیت نیروی کار افغانستانی در اقتصاد ایران و اذعان به تبعات اقتصادی از دست دادن

کارگر ارزان قیمت افغانستانی نیز تحولی مهم در سیاست‌های رسمی ایران به‌شمار می‌آید. وی در سال ۱۳۹۲ هم در همایش روسای پلیس اطلاعات و امنیت عمومی، بار دیگر با اشاره اتفاقات سال ۱۳۸۶ از امکان‌پذیر نبودن اخراج همه افغانستانی‌ها از کشور می‌گوید:

چند سال قبل وقتی افغانی‌ها را از کشور طرد کردیم دیدیم تعداد زیادی از گاوداری‌ها و صنعت تولید آجر کشور متوقف شد. ایرانی‌ها جویای کار هستند اما این کارها را انجام نمی‌دهند و نمی‌روند بر سر درخت میوه بچینند. جوانان ما به دلیل اینکه تحصیل کرده‌اند یک میز و تلفن همراه می‌خواهند تا معامله‌ها را جوش دهند. اگر به ما بگویند اتباع افغانی را از کشور طرد کنید ما در کمتر از سه ماه می‌توانیم همه را بیرون بریزیم به طوری که هیچ افغانی قابل رؤیت نباشد، ما قدرت داریم اما هر جا نباید قدرت را استفاده کرد^۱.

جذابیت نیروی کار افغانستانی برای کارفرمایان ایرانی از اواخر دهه ۱۳۶۰ آشکار شده بود اما با گذشت زمان نقش این کارگران در اقتصاد ایران چنان تعیین‌کننده شد که دیگر چشم‌پوشیدن از آن دشوار بود. از این رو، انواع و اقسام محدودیت‌ها و جریمه‌ها هم نتوانست مانع از به‌کارگیری این نیروی کار از سوی کارفرمایان ایرانی شود. به نظر می‌رسد پس از سال‌ها جدال، در این مقطع میان نیروهای اجتماعی اصلی (کارگران ایرانی، کارفرمایان و دولت) حول یک بازار کار تفکیک‌شده توافقی نانوشته شکل گرفته بود که در آن مجموعه‌ای از مشاغل پست، خطرناک و کثیف (بر مبنای همان فهرست مندرج در بخشنامه اشتغال آوارگان افغانی) در اختیار کارگر افغانستانی قرار گیرد. بدیهی است این

۱. اظهارات فرمانده ناجا درباره طرح امنیت اجتماعی، فیس بوک، اخراج اتباع افغانی و ذخایر کالاهای اساسی، روزنامه خراسان، ۲۵ شهریور ۱۳۹۲

آرایش برای کارگران ایرانی وضعیت آرمانی محسوب نمی‌شود اما آنچه آنها را بیش از همه خشمگین می‌کند تخطی کارگران افغانستانی از این مرز ترسیم‌شده از طریق ارتقای شغلی است. با وجود اینکه منازعه میان کارگران ایرانی و افغانستانی ادامه یافت اما به نظر می‌رسد این توازن نیروها و توافق نسبی در این مرحله پس از حدود سی سال دست دولت را برای پذیرش رسمی نقش کارگران افغانستانی و کنار گذاشتن ایده بازگشت همه پناهندگان در گفتار رسمی باز گذاشت.

در همین فضا است که سفارت ایران در افغانستان در دی‌ماه در بیانیه‌ای از توقف موقت اجرای طرح اخراج اتباع افغانستانی که به شکل غیرقانونی در ایران حضور دارند، خبر می‌دهد. در این بیانیه آمده است که به درخواست دولت و رهبران جهادی افغانستانی، محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهوری اسلامی ایران به دلایل انسانی - اسلامی دستور توقف اخراج اتباع غیرمجاز را صادر کرده است.^۱ تحول اساسی در مورد آن دسته از مهاجران افغانستانی روی داد که دارای کارت آمایش بودند. در این سال ثبت‌نام مجدد در این طرح انجام شد اما در آن همه افراد ۱۶ تا ۶۰ ساله مجبور به دریافت کارت کارگری شدند. پناهندگانی که می‌خواستند فعالیت شغلی قانونی غیر از مشاغل مصوب داشته باشند باید کارت آمایش را تحویل داده و به افغانستان می‌رفتند و از آنجا درخواست روادید می‌کردند. از این سال دیگر به‌طور رسمی بحث خروج همه اتباع افغانستانی از ایران مطرح نشد و پرونده «بسته‌شدن پرونده همه آوارگان افغانستانی» تا اطلاع ثانوی بسته شد. از این مقطع به بعد عمده تمرکز ایران بر «ساماندهی» اتباع غیرمجاز، جلوگیری از ورود مهاجران غیرقانونی و اصلاح مقررات و قوانین مرتبط با پناهندگان و مهاجران قانونی ساکن در کشور قرار گرفت. واژه سامان‌دهی در مورد اتباع افغانستانی در ظاهر به معنای قانونمند کردن

۱. توقف موقت اخراج اتباع افغانی از ایران، وبسایت خبری عصرایران، ۲۷ دی ۱۳۸۶

حضور آنان به کار می‌رود اما معنای واقعی آن تنظیم قواعد برای بهره‌گیری از همه منافع ممکن نیروی کار افغانستانی در اقتصاد ایران در عین به حداقل رساندن هزینه‌های اقتصادی و امنیتی است. اصرار و سختگیری در بازگشت همه پناهندگان افغانستانی که با دولت هاشمی آغاز شد و در دولت خاتمی شدت گرفت، در دولت احمدی‌نژاد رو به افول گذاشت. البته این تغییر را نباید صرفاً محصول رویکرد نظری یا مبانی ارزشی دولت‌های مذکور دانست بلکه همان‌طور که تاکنون نشان داده شد باید آن را در چارچوب تحولات اجتماعی- اقتصادی جامعه ایران و تغییر توازن نیروها در سال‌های پس از انقلاب درک کرد.

تاکنون سیاست اخراج نکردن همه پناهندگان افغانستانی به‌طور رسمی اعلام نشده است و کارت آمایش آنان هنوز هم به‌طور سالانه تمدید می‌شود. اما در طی سال‌های پس از ۱۳۸۵ هیچ اظهارنظر رسمی از قول مقامات ارشد کشور نمی‌توان یافت که در آن به خروج همه پناهندگان افغانستانی از ایران اشاره شده و یا ضرب‌الاجلی تعیین شده باشد. برخلاف دوره قبلی که حداقل در موضع‌گیری‌های رسمی صحبت از پایان دوران حضور اتباع افغانستان در ایران بود در دوره جدید، فشار دولت معطوف به مهاجران غیرقانونی شد و پناهندگان دیگر با تهدید اخراج مواجه نیستند.

تثبیت کارگر افغانستانی در اقتصاد ایران

مهم‌ترین عامل پیونددهنده اتباع افغانستان با جامعه ایران اشتغال آن‌ها در بازار کار ایران است. همه تلاش‌ها برای مقابله با کارگران غیرمجاز و جریمه کارفرمایان هم با توجه به گستردگی استفاده از این نیروی کار در طول سال‌ها در عمل با شکست مواجه شد. به شهادت مقامات دولتی اگر کارفرمایان ایرانی کارگران افغانستانی را استخدام نمی‌کردند دلیلی برای ماندن آن‌ها در ایران وجود نداشت اما این اقبال به نیروی

کار ارزان و کم در دسر افغانستانی عامل مهاجرت‌های بیشتر به ایران نیز شد.

اگر تفاوت در فرصت‌های شغلی و سطح رفاه بین ایران و افغانستان و همچنین اقبال کارفرمایان ایرانی به کارگران افغانستانی دو عامل مؤثر در جذب مهاجر و ماندگاری پناهندگان و مهاجران در ایران در نظر گرفته شود، تنها نیرویی که می‌توانست عامل کنترل این جریان مهاجرت باشد، نیروی قهری دولت بود. نیرویی که از یک طرف با فشار بر کارفرمایان ایرانی فرصت‌های شغلی کارگران افغانستانی را محدود می‌کرد و از طرف دیگر با ابزارهای مختلف به دنبال خارج کردن پناهندگان و مهاجران از ایران و جلوگیری از ورود آن‌ها به ایران از طریق تشدید نظارت بر مرزها بود. توان دولت در شناسایی، دستگیری و اخراج کامل همه اتباع افغانستانی از ایران و همچنین جلوگیری کامل از مهاجرت‌های بیشتر با توجه به مرزهای طولانی مشترک با افغانستان و پاکستان بسیار محدود است. در شرایطی که حضور این مهاجران با منافع اقتصادی گروه‌های متنوعی در ایران گره خورده است، دولت به‌صرف کاربرد ابزارهای قهری توان قطع این منافع را ندارد و البته این امر مطلوب دولت هم نیست. از یک طرف خروج نیروی کار افغانستانی ضربه بزرگی به اقتصاد کشور محسوب می‌شد و از طرف دیگر از نظر بین‌المللی بازتاب مناسبی در روابط منطقه‌ای نداشت. نگهداری جمعیت پناهنده افغانستانی و حضور کارگران موقت فصلی از یک‌سو منافع کارفرمایان را تأمین می‌کرد و از طرف دیگر به ابزاری برای اثرگذاری بر معادلات منطقه‌ای بدل شده است. ضمن اینکه در طول این سال‌ها دولت بخشی از هزینه این جمعیت را نیز به‌واسطه حذف یارانه‌ها کاهش داده و از مخاطرات امنیتی آن هم کاسته بود.

در ۲۱ بهمن ۱۳۸۷ معاون وزیر کار ایران ضمن تأکید بر جریمه کارفرمایان متخلف در استخدام کارگران فاقد پروانه کار اعلام می‌کند

که شهروندان افغانستانی در صورتی که بیش از ۳۰۰ هزار دلار در ایران سرمایه‌گذاری کنند نیازی به پروانه کار ندارند. در آذرماه سال ۱۳۸۸ گفت‌وگو با خبرنگاران وزیر کار وقت با این استدلال از حضور کارگران افغانستانی در ایران دفاع می‌کند:

اسپانیا با نرخ بیکاری ۲۲ درصد و ایتالیا با نرخ بیکاری مشابه از نیروی کار بیگانه استفاده می‌کنند. حتی در آمریکا با نرخ بالای بیکاری، ۳ میلیون ایرانی مشغول به کارند. پس باید پرسید چرا اتباع بیگانه را از کشورشان اخراج نمی‌کنند؟

وی با تأکید بر این که موضوع نیروی کار خارجی ابعاد فرهنگی و انسانی دارد و به روابط کشورها نیز مرتبط است می‌گوید:

باید بپذیریم اتباع بیگانه در کشور اغلب کارگر ساده‌اند و کارهایی انجام می‌دهند که خیلی از ایرانی‌ها حاضر به انجام آن نیستند. بدون شک با حذف کارگران افغانی فرصت‌های شغلی ایجاد می‌شود اما هزینه نیروی کار به شدت افزایش می‌یابد و شوک قیمتی پس از بیکار شدن کارگران افغانی ایجاد می‌شود.^۱

اهمیت این اظهار نظر در اینجاست که وزیر کار در ایران به‌طور سنتی مدافع حقوق نیروی کار ایرانی محسوب می‌شود و چنین اظهارنظری معمولاً با اعتراض و حتی خشم بخشی از کارگران ایرانی روبه‌رو می‌شود. البته وزیر وقت با تأکید بر تفکیک بازار کار میان نیروی کار ایرانی و افغانستانی تلاش کرده است حضور این کارگران را به شکلی توجیه کند که موجب نارضایتی کارگران ایرانی نشود. لیکن مسئله حضور کارگران افغانستانی در ایران به تدریج ابعادی فراتر از کار

۱. توقع کارگر ایرانی که بالا می‌رود، به اتباع بیگانه مجوز کار داده می‌شود، روزنامه کار و کارگر، ۲۵ آبانماه ۱۳۸۸

کارگران ساده پیدا کرد. با گذر زمان بخشی از این کارگران توانستند با کسب مهارت خود را از لایه‌های پایینی کارگران جدا کرده و وارد حیطه کارفرمایی شوند؛ آنچه سبب می‌شد تا تنش میان صاحبان کسب و کار افغانستانی و ایرانی به اوج برسد. یک نمونه پرسروصدای این پدیده، تنش سراجان تهران با تولیدکنندگان کیف و کفش افغانستانی در تهران بود. در آذرماه ۱۳۸۹ در یکی از روزنامه‌های کشور گزارشی منتشر شد که در آن نمایندگان صنف سراجان (تولیدکنندگان کیف و کفش) با شکایت از حضور اتباع افغانستان در این صنف از ناتوانی تولیدکنندگان و تجار ایرانی در مقابله با «دو جبهه چین و افغانستانی» سخن گفته بودند. در این گزارش آمده بود که افغانستانی‌ها ابتدا به‌عنوان کارگر و پادو در صنف پذیرفته شدند اما در کمتر از دو سال توانستند از کارگری به کارفرمایی تغییر موقعیت دهند و بعد از مدتی به عرصه تجارت و واردات هم وارد شدند. براساس این گزارش و به نقل از نمایندگان صنف، با ورود به حیطه واردات، «افاغنه به کمک چینی‌ها رفته‌اند» و با وارد کردن کالای چینی بازار «هم‌نژادان» خود را در ایران تقویت می‌کنند. این گزارش در توضیح چرایی موفقیت سریع این گروه در بازار کیف ایران به عواملی چون توان جسمی بالا، مسئولیت خانوادگی کمتر و در نتیجه ساعت کار بیشتر در روز، تولید در مکان‌های غیررسمی و عدم پرداخت هزینه‌های قانونی تولید اشاره شده است. این گزارش به نقل از یکی از فعالان صنف سراجان می‌نویسد:

*افاغنه از هر شغل و حرفه‌ای که می‌خواهند باشند
خطرآفرین هستند. این دسته از کارگران بیش از
ایرانیان توان جسمی دارند و تقریباً شبانه‌روز در حال
تولید هستند و از طرف دیگر شأن شغل را پایین*

۱. توان مقابله در دو جبهه چین و افغانستانی را نداریم، روزنامه شرق، ۲۹ آبانماه ۱۳۸۹
۲. گوینده به سبب سیمای ظاهری آسیایی هزاره‌های افغانستانی آن‌ها را با چینی‌ها هم نژاد می‌داند.

می‌آورند و باعث به وجود آمدن ذهنیت منفی در مورد شغل می‌شوند. چون می‌گویند در این شغل افغانی کار می‌کند دیگر ایرانی رغبت نمی‌کند در این شغل بماند و کار کند.

در نقل قول بالا، آنچه پایین آمدن «شأن شغل» و ایجاد ذهنیت منفی خوانده می‌شود، به‌صراحت نشان‌دهنده بعد فرهنگی این خصومت علاوه بر رقابت اقتصادی نیز هست. می‌توان این‌گونه استنباط کرد که میان جایگاه نیروی کار افغانستانی در سلسله‌مراتب شغلی و خصوصیات فرهنگی منتسب به این جمعیت تناظری در ذهن‌گوینده برقرار است که بر هم خوردن آن را نمی‌تواند تحمل کند. این موضوع به خوبی انطباق بازار کار تفکیک‌شده بر مرزهای فرهنگی میان کارگران محلی و مهاجران را نشان می‌دهد.

هدفمندی، شناسایی و جابه‌جایی

در سال ۱۳۸۹ دو اتفاق مهم در ایران رخ داد که هر یک به‌نوعی بر جمعیت افغانستانی ساکن در ایران اثرگذار بود؛ یکی اجرای طرح جدید شناسایی اتباع غیرمجاز و صدور گذرنامه‌های خانواری و دیگری اجرای طرح هدفمندی یارانه‌ها. آن دسته از مهاجرانی که بعد از سال ۱۳۸۲ به ایران آمدند، مشمول طرح آمایش نشده و از نظر دولت ایران مهاجران غیرقانونی محسوب می‌شدند. این وضعیت تا سال ۱۳۸۹ ادامه داشت و اتباع غیرقانونی افغانستانی در صورت دستگیری به افغانستان بازگردانده می‌شدند. در سال ۱۳۸۹ «طرح جامع سامان‌دهی اتباع خارجی» در شورای عالی امنیت ملی ایران به تصویب رسید. براساس این طرح، همه اتباع غیرقانونی می‌توانستند با ثبت‌نام در این طرح مدارک قانونی دریافت کنند. براساس این طرح جدید بخش زیادی از افغانستانی‌ها صاحب گذرنامه‌هایی شدند که

پلیس امنیت ایران صادر می‌کرد و روادید سه‌ماهه اقامت در ایران در آن وجود داشت. این گذرنامه‌ها هر بار سه ماه و بعداً شش ماه تمدید شد. گذرنامه‌ها به صورت خانواری و در ایران صادر می‌شد، اما مردان مجرد بالای شانزده سال باید برای دریافت آن از طریق کنسولگری ایران در افغانستان اقدام می‌کردند.

در سال ۱۳۹۱، اعلام شد که یک و نیم میلیون نفر براساس این طرح سامان‌دهی شده‌اند.^۱ برخی آمارهای حکایت از صدور ۱۲۶ هزار گذرنامه خانواری در این طرح داشت.^۲ اما در نهایت بهمن‌ماه سال ۱۳۹۲ اعلام شد که ۴۵۰ هزار نفر با گذرنامه در ایران زندگی می‌کنند^۳ که به نظر می‌رسد سهم غالب آن مربوط به اتباع افغانستانی شرکت‌کننده در طرح سامان‌دهی باشد. نکته قابل توجه در مورد این گروه این است که این افراد دیگر مانند دارندگان کارت آمایش مشمول روابط دولت ایران و کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل نمی‌شوند. تمدید روادید این افراد منحصراً در اختیار دولت ایران است. البته به‌رغم تهدیدهای چندباره برای عدم تمدید روادید، تاکنون اقدام عملی خاصی برای لغو مدارک شناسایی و اخراج این گروه انجام نشده است.

در آذرماه سال ۱۳۸۹ طرح هدفمندی یارانه‌ها در ایران اجرا شد که براساس آن یارانه شانزده قلم کالا و خدمات حذف و در ازای آن به‌طور ماهانه مبلغ ۴۵ هزار تومان برای هر فرد به حساب سرپرست خانوار واریز می‌شد. پیش‌تر گفتیم که از دهه ۷۰ به بعد یارانه‌های مربوط به خدمات آموزشی و بهداشتی برای پناهندگان افغانستانی به تدریج حذف شده بود و آن‌ها ملزم بودند هزینه برخورداری از این خدمات

۱. مصاحبه مدیر کل اتباع خارجی وزارت کشور به نقل از خبرگزاری ایرنا، ۲۰ تیر ۱۳۹۱

۲. مصاحبه مدیرکل اتباع و مهاجران خارجی استانداری تهران به نقل از خبرگزاری فارس، ۴ دی ۱۳۹۲

۳. مصاحبه مدیرکل امور اتباع و مهاجران وزارت کشور منتشر شده در وب سایت اداره امور اتباع خارجی وزارت کشور، ۱ دی ۱۳۹۲

را پرداخت کنند. با تصویب این قانون جدید، یارانه کالاهایی چون نان و حامل‌های انرژی هم برای پناهندگان قطع می‌شد و افزایش قیمت‌ها فشار زیادی بر خانوارهای افغانستانی به‌ویژه گروه‌های کم‌درآمد وارد می‌کرد. هدف اصلی در قانون هدفمندی پناهندگان افغانستانی نبودند اما پیامد آن کاهش بخش دیگری از هزینه‌های دولت برای نگهداری این جمعیت بود.

در بعد مسائل امنیتی نیز با اعمال سیاست‌های جدید، اعمال قانون مناطق ممنوعه با شدت بیشتری دنبال شد. در خردادماه جانشین فرمانده نیروی انتظامی در بازدید از مرزهای استان سیستان و بلوچستان اعلام کرد اتباع بیگانه اعم از مجاز و غیرمجاز نباید در شهرهای مرزی سکونت داشته باشند. به گفته وی تمامی شهرهای استان سیستان و بلوچستان مرزی محسوب می‌شوند و حتی اتباع بیگانه مجاز نیز نمی‌توانند در این استان و سایر استان‌های مرزی سکونت داشته باشند و باید به شهرهای داخلی کشور مهاجرت کنند.^۱ در ۲۴ فروردین ۱۳۹۱ خبرگزاری فارس از قول مدیرکل مهاجران و اتباع خارجی استانداری مازندران خبر داد که از تیرماه امسال، سکونت و تردد اتباع افغانستان در مازندران ممنوع است و از این تاریخ، تمام مدارک اقامتی و هویتی این افراد بی‌اعتبار می‌شود. او در سخنان خود با اشاره به تصویب قانون ممنوعیت حضور افغانستانی‌ها در مازندران اعلام می‌کند «همه موظف به اجرای این قانون و پاک‌سازی استان از این اتباع هستیم». وی این مصوبه را یک فرصت طلایی برای مازندران در راستای پاک‌سازی استان از اتباع بیگانه توصیف می‌کند و حضور افغانستانی‌ها را برای مازندران یک تهدید اعلام می‌کند.^۲ در حال حاضر در ۱۹ استان کشور حضور اتباع افغانستان به کلی ممنوع است و بقیه استان‌ها نیز به تناسب

۱. اسکان اتباع خارجی در مرزها ممنوع شد، همشهری آنلاین، ۵ خرداد ۱۳۸۶

۲. مازندران تنها استان ممنوعه برای افغانه، خبرگزاری فارس، ۲۴ فروردین ۱۳۹۱

محدودیت‌هایی دارند (برای اطلاعات دقیق‌تر به پیوست شماره ۲ مراجعه شود). کسانی که در «مناطق ممنوعه» باقی بمانند از حق کار و تحصیل کودکان در مدارس محروم شده و از فشار انتظامی برای خروج آن‌ها استفاده می‌شود.

هر طرح شناسایی که با اعطای مدارک هویتی حضور بخشی از مهاجران را قانونی می‌کند در عین حال به شکل‌گیری جمعیت مهاجران غیرقانونی (بازماندگان از طرح یا وارد شونده‌گان به کشور بعد از ضرب‌الاجل دریافت مدارک) هم منجر می‌شود. در اواسط دهه ۱۳۹۰ با اینکه در قالب دو طرح آمایش و اعطای گذرنامه‌های خانواری حدود ۱/۵ میلیون نفر صاحب مدارک هویتی بودند اما در کنار این جمعیت قانونی، جریان مهاجرت‌های غیرقانونی نیز تداوم داشت. براساس اطلاعات منتشر شده ورود و خروج مهاجران غیرقانونی تقریباً در طی بیست سال گذشته در یک وضعیت متوازن قرار داشته است؛ یعنی به تعدادی که از ایران خارج می‌شوند به ایران سفر می‌کنند. به گفته مقامات دولتی از اواسط دهه ۱۳۸۰ میزان ورودی جمعیت غیرمجاز ۵۰۰ هزار نفر در سال و خروج هم همین مقدار است. جمعیتی که بخشی زیادی از آن به جستجوی شغل و درآمد میان ایران و افغانستان در تردد هستند. قبلاً گفته شد پس از روند شدید افزایش تعداد پناهندگان در کشور، کنترل جمعیت پناهندگان به سیاست عملی دولت بدل شد. شواهد نشان می‌دهد در دهه ۱۳۹۰ این امر تا حد زیادی محقق شده بود؛ به این معنا که تعداد کلی پناهندگان افغانستانی در رقمی بین ۲/۵ تا ۳ میلیون برای سال‌ها ثابت ماند و ورود و خروج مهاجران افغانستانی نیز در وضعیت تعادل قرار گرفت.

معاون امنیتی و انتظامی وزیر کشور در اردیبهشت ۱۳۹۴ با اشاره

۱. انتقاد معاون وزیر کشور از اشتغال اتباع خارجی در ایران، وب سایت خبری عصر ایران، ۲۳ آبان ۱۳۹۳

به این جریان ورود و خروج به کشور، از شکل‌گیری پدیده مهاجرت نوین سخن گفت. او با اشاره به افزایش مهاجران غیرقانونی می‌گوید:

امروز دیگر کشور افغانستان دچار جنگ آن‌چنانی نیست و نباید با مهاجرت افغانستانی‌ها به سایر کشورها مواجه شویم و گویا شرایط زندگی در آنجا به نحوی است که با یک نوع پناهنده جدید مواجه شده‌ایم. تا زمانی که در داخل کشور افغانستان جاذبه‌های بازگشت فراهم نشود هیچ‌گونه اقدامی انجام نخواهد شد و هر روز با مهاجرت‌های غیرقانونی مواجه می‌شویم.^۱

این اظهارات به‌خوبی گویای درک جدید مسئولان دولتی از پدیده مهاجرت است. در اردیبهشت سال ۱۳۹۴ وزیر کشور در مصاحبه‌ای ضمن تشریح وضعیت مهاجرین و پناهندگان افغانستانی در ایران به نکته مهمی اشاره می‌کند؛ حجم تخلفات و جرم اتباع بیگانه آن‌گونه که در تبلیغات گفته می‌شود نیست. به علاوه او اظهار می‌دارد «درست است که بخش مهمی از بازار کار و اشتغال در دست اتباع افغانستان است اما این تهدیدی برای اشتغال اتباع ایرانی نیست زیرا ایرانی‌ها اساساً تمایلی به کار در این مشاغل ندارند^۲». اظهار نظر این مقام دولتی در مورد جرم با توجه به مسئولیت امنیتی - انتظامی او قاعدتاً براساس داده‌های واقعی است و نشان می‌دهد تا چه اندازه تبلیغات منفی در مورد این جمعیت غلط بوده است. اما آنچه او در مورد فرصت‌های شغلی بیان کرده محتاج توضیح بیشتر است. در بازار کار تفکیک شده ایران از همان آغاز مجموعه‌ای از مشاغل سخت در اختیار کارگران افغانستانی قرار گرفت و از کارگران ایرانی تخلیه شد. کارگران ایرانی هم

۱. ۱۱۶۰ دختر ایرانی عروس افغان‌ها شدند، وب سایت خبری عصر ایران، ۳ اردیبهشت ۱۳۹۴

۲. ۲،۵ میلیون مهاجر افغانی در ایران، خبرگزاری صدا و سیما، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۴

به سبب دستمزد پایین و سختی کار و هم آنچه قبلاً تحت عنوان «شانِ شغل» مطرح شد تمایلی به این دست مشاغل نشان نمی‌دادند. اما آیا این وضعیت به این معناست که کارگران افغانستانی فرصت‌های شغلی نیروی کار ایرانی را اشغال نکرده‌اند؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا لازم است به ویژگی‌های نیروی بیکار ایران توجه شود.

استدلالی که عموماً در دفاع از پناهندگان افغانستانی مطرح می‌شود این است که بیکاری در ایران به افراد تحصیل کرده برمی‌گردد و نیروی کار افغانستانی تأثیری در بیکاری جوانان ایرانی ندارد. براساس آمار سرشماری ۱۳۹۰ افراد بیکار دارای تحصیلات عالی حدود ۲۳ درصد بیکاران بالای ۲۰ سال کشور را تشکیل می‌دهند (در بین بیکاران مرد این نسبت ۱۴/۵ درصد است). در استان تهران، در شهرستان تهران این نسبت در کل جمعیت بیکار بالای ۲۰ سال ۳۸ درصد و در بین بیکاران مرد بالای ۲۰ سال ۲۷ درصد است. در همین استان، در شهرستان پاکدشت که تعداد اتباع افغانستانی در آن قابل توجه است در بین جمعیت بیکار بالای ۲۰ سال مرد، سهم افراد دارای تحصیلات عالی فقط ۵ درصد است. در نتیجه نیروی کار فاقد تحصیلات عالی سهم غالب در جمعیت بیکاران ایران دارد. به‌علاوه بسیاری از کارگران ایرانی هم که در آمار شاغل محاسبه می‌شوند تمام‌وقت مشغول به کار نیستند و خروج نیروی کار افغانستانی به منزله فرصت‌های شغلی بیشتر برای آن‌هاست. درست است که بسیاری از کارگران ایرانی حاضر نیستند با دستمزد و شرایط کاری کنونی کارگر افغانستانی در مشاغل دشوار کار کنند اما در غیاب کارگر افغانستانی و بالا رفتن دستمزد برای این کارگران جذابیت بیشتری ایجاد می‌شود. همین مسئله سبب می‌شود که بسیاری از کارفرمایان در بخش‌هایی که عمدتاً در اختیار کارگران افغانستانی است (مثلاً سنگ‌بری‌ها، کوره‌پز خانه‌ها یا دامداری‌ها) مخالفان اصلی خروج این نیروی کار باشند زیرا خروج این نیروی

کار به معنای افزایش هزینه‌های آن‌ها برای جذب نیروی کار ایرانی (هزینه‌های مزدی و غیرمزدی) است. قضاوت در مورد اینکه خروج کارگران افغانستانی و افزایش هزینه این کارفرمایان تا چه حد به تعطیلی این دست از بنگاه‌های اقتصادی منجر می‌شود برای این تحقیق ممکن نیست. کارکرد اصلی بی‌ارتباط دانستن حضور کارگران افغانستانی با مسأله بیکاری در ایران نه دفاع از حضور این جمعیت در ایران بلکه تثبیت موقعیت فروتر آن‌ها در جامعه ایران است. نتیجه عملی این شکل از توجیه حضور پناهندگان افغانستانی این است که این جمعیت فقط به‌عنوان کارگران ساده در مشاغل سخت می‌توانند در ایران باشند و امکان خروج از این وضعیت برای آن‌ها وجود ندارد زیرا مخالف فلسفه حضورشان در ایران است. در واقع کارکرد استدلالی از جنس آنچه در بالا مطرح شد، تثبیت عملی بازار کار تفکیک‌شده در ایران و ممانعت از ارتقای اجتماعی این گروه در جامعه ایران است.

در تحولی دیگر در این دوره، بحث فرزندان حاصل از مادران ایرانی و پدران خارجی دو بار در نیمه اول دهه ۱۳۹۰ در مجلس مطرح شد. بار اول در سال ۱۳۹۱ قانون تعیین تکلیف تابعیت فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی در مجلس اصلاح شد. در قانون سال ۱۳۸۵ افراد حاصل از مادر ایرانی و پدران خارجی تا قبل از سن ۱۸ سالگی، تنها از حق اقامت در ایران برخوردار بودند اما قانون جدید آن‌ها را از حق تحصیل، بهداشت و درمان رایگان، تأمین اجتماعی و یارانه نیز برخوردار می‌ساخت. اما در خردادماه سخنگوی شورای نگهبان با اعلام اینکه این طرح به افزایش هزینه عمومی می‌انجامد و طریق جبران آن نیز پیش‌بینی نشده است، آن را مغایر با اصل ۷۵ قانون اساسی اعلام کرد. در مهرماه ۱۳۹۴ طرح اعطای تابعیت به فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی و فرزندان شهدای غیر ایرانی مجدداً در دستور کار مجلس قرار گرفت. براساس ماده یک این

طرح فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی یا مردان فاقد تابعیت که در ایران متولد شده‌اند یا می‌شوند، بعد از رسیدن به سن هجده سال تمام در صورتی که قبل از آن پنج سال متوالی یا متناوب در ایران سکونت داشته باشند، با تقاضای آنان به تابعیت ایران درمی‌آیند. ضمن اینکه افراد مشمول این طرح قبل از ۱۸ سالگی مدارک هویتی دریافت می‌کنند و این افراد با داشتن این شناسنامه علاوه بر حق اقامت دائم، مانند اتباع ایران از حق تحصیل، بهداشت و درمان و بیمه خدمات درمانی برخوردار خواهند بود. این طرح در واقع شباهت زیادی به طرحی داشت که در سال ۱۳۹۱ توسط شورای نگهبان رد شده بود. به علاوه این طرح وزارت امور خارجه را مکلف می‌کرد به والدین، همسران و فرزندان شهدای غیر ایرانی که «در حال انجام مأموریت در راستای اهداف والای انقلاب اسلامی» به شهادت رسیده‌اند با تقاضای آنان و با ارائه سند رد تابعیت کشور متبوع به وزارت خارجه، مشروط به سکونت ۵ سال متوالی و یا متناوب در ایران با تایید ستاد کل نیروهای مسلح یا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و یا وزارت اطلاعات سند تابعیت صادر کند. این طرح هم پس از بررسی در صحن علنی مجلس تصویب نشد. نماینده دولت در جلسه مجلس به دلیل آنچه مشکلات امنیتی، سیاسی و اجتماعی حاصل از آن برای کشور می‌خواند با طرح مخالفت می‌کند. به گفته او با توجه به شرایط منطقه، قانونی شدن این طرح باعث افزایش مهاجرت به کشور به شکل قابل توجهی می‌شود. در این جلسه اغلب مخالفت‌ها با این طرح با استدلال افزایش ازدواج بین مردان افغانستانی و زنان ایرانی و افزایش مهاجرت صورت گرفت؛ اما قاضی‌پور نماینده ارومیه در مخالفت با این طرح ابراز نگرانی کرد که با تصویب این طرح، «این افراد حق رأی دادن پیدا می‌کنند» و از این رو باید نمایندگان مراقب تصمیمات خود بوده و احساسی تصمیم نگیرند. او خطاب به دیگر نمایندگان گفت «ما ایران را باید ایرانی نگه

داریم و اجازه ندهیم یک غیر ایرانی در انتخابات شرکت کند، ما باید قداست ایران را حفظ کنیم». آنچه این نماینده در این جلسه عنوان کرد شباهت زیادی با مطالبی دارد که در سال ۱۳۸۵ هم مطرح شده بود و نگرانی‌های سیاسی را بازتاب می‌داد.

نکته مهمی که در سخنان مخالفان قابل‌رديابی است، اشاره تلویحی آنان به تفاوت‌های مذهبی بخش زیادی از مهاجران و پناهندگان افغانستانی است. طرح متوالی دغدغه‌هایی چون مشخص‌نبودن اعتقادات پناهندگان، نشان‌دهنده چنین هراسی از سوی این گروه از نمایندگان است. براساس آمارهای شفاهی، در حال حاضر حدود ۲۸ درصد از جمعیت پناهندگان و مهاجران قانونی را شیعیان تشکیل می‌دهند که عمدتاً هزاره‌اند. همین نسبت اگر در مورد ازدواج‌های بین مردان افغانستانی و زنان ایرانی هم در نظر قرار گیرد، آنگاه مشخص می‌شود بخشی از هراس موجود نسبت به افغانستانی‌ها در ایران و مسئله تابعیت آن‌ها به تفاوت‌های مذهبی بازمی‌گردد.

در نهایت باید به مجموعه‌ای از رویدادهای مهم در دهه ۱۳۹۰ اشاره کرد که مسئله پناهندگان و مهاجران افغانستانی را بار دیگر در عرصه عمومی ایران مطرح کرد. در فروردین ماه ۱۳۹۳ در یکی از روستاهای نظام‌آباد قزوین خبری از درگیری میان مردم محلی با مهاجران و پناهندگان افغانستانی منطقه رسانه‌ای شد. در مورد علت حادثه و کیفیت و جزئیات آن روایت‌های مختلفی وجود دارد اما اغلب حاکی از حمله گروهی از مردم محلی به اتباع افغانستانی و غارت خانه و دارایی‌های مهاجران و پناهندگان دنبال انتشار شایعه تجاوز یک تبعه افغانستانی به یک دختر ناتوان ذهنی بومی است. حادثه‌ای که سبب می‌شود از ۱۴۰ خانوار ساکن در این روستا، ۱۲۵ خانوار منطقه را ترک کنند. در نهایت شورای روستا هم به خانوارهای افغانستانی باقی‌مانده

فرصت می‌دهد تا پایان سال تحصیلی از منطقه خارج شوند. دو سال بعد در فروردین ۱۳۹۵ نیز خبر تجاوز و قتل یک دختر خردسال افغانستانی به دست یک نوجوان ایرانی در ورامین تهران منتشر شد که واکنش گسترده‌ای در ایران به همراه داشت. براساس اخبار منتشر شده این نوجوان ۱۷ ساله دختر شش ساله همسایه را ربوده و پس از تجاوز پیکر او را با اسید سوزانده بود. انتشار این خبر موجی از نارضایتی را در میان پناهندگان افغانستانی در ایران برانگیخت و به اعتراضات در شبکه‌های اجتماعی و همچنین یک تجمع خیابانی منجر شد. این دو حادثه یک وجه مشترک داشتند و آن اینکه هر دو مسئله پناهندگان افغانستانی را به‌طور برجسته در افکار عمومی جامعه ایران مطرح کردند؛ جایی که گروهی بر این باور اصرار می‌ورزند که ایران میزبانی شایسته برای پناهندگان افغانستانی در طول دهه‌های گذشته بوده است و گروهی دیگر آن‌ها را قربانی تبعیض و نفرت قومی و نژادی می‌دانند.

مؤلفه‌های اصلی ساماندهی

این فصل به دوره‌ای از سیاست‌های ایران در قبال پناهندگان و مهاجران افغانستانی اختصاص داشت که دوره ساماندهی خوانده شد. در این دوره بحث از بازگشت همه اتباع افغانستان به کشورشان رنگ باخت و سیاست رسمی حول محور سامان‌دادن به وضعیت این جمعیت در ایران تنظیم شد. مطابق آنچه دو فصل پیش گفته شد بسیاری از قوانین و سیاست‌های معطوف به سامان‌دادن و قاعده‌مندساختن حضور پناهندگان و مهاجران افغانستانی از سال‌های ابتدایی حضور آن‌ها در ایران آغاز شده بود. آیین‌نامه مربوط به محدودیت اشتغال کارگران افغانستانی یا محدودیت در تردد میان شهرها از همان سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۶۰ اعمال شد و هدف از آن اعمال کنترل بیشتر بر چگونگی حضور این جمعیت در ایران و کاهش نگرانی‌های امنیتی و تنش‌های

اجتماعی بود. در نتیجه به یک معنا شروع «ساماندهی» به معنایی که امروز در ادبیات رسمی به کار می‌رود به سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۶۰ بازمی‌گردد. اما آنچه سبب شد ما در این پژوهش دوره اخیر را دوره سامان‌دهی نام دهیم، محوریت یافتن این عبارت در گفتمان رسمی و رنگ‌باختن اصل بازگشت است. قوانین و مقررات در دوره‌های قبلی همگی اهرم‌هایی برای قاعده‌مند کردن حضور موقت این جمعیت تا زمان بازگشت به افغانستان به‌شمار می‌آمدند اما در دوره اخیر پذیرش حضور اتباع افغانستانی در ایران و چگونگی بهره‌گیری از منافع آن در عین کاهش هزینه‌ها به سیاست رسمی و اعلام‌شده دولت تبدیل می‌شود. معنای دقیق سامان‌دهی هم در واقع همین فرایند «کنترل» برای کاهش مخاطرات و افزایش منافع حاصل از حضور پناهندگان افغانستانی است که شش بعد اصلی آن را می‌توان به شرح زیر مشخص کرد:

۱. کنترل تعداد پناهندگان و مهاجران: نتیجه طبیعی سیاست‌های درهای باز و ناتوانی در کنترل مرزها، ورود پر تعداد آوارگان افغانستانی به کشور بود. این فرایند در طول دهه ۱۳۶۰ به افزایش بی‌سابقه تعداد پناهندگان در کشور منجر شد تا جایی که در اوایل دهه ۱۳۷۰، تعداد پناهندگان افغانستانی و عراقی به بیش از چهار و نیم میلیون نفر رسیده بود. با سقوط دولت نجیب در افغانستان مرزها بسته شد و بازگشت مهاجران در دستور کار قرار گرفت، لیکن با ظهور طالبان و سپس حمله آمریکا به افغانستان دولت در مقاطعی مجبور به باز کردن دوباره مرزها شد. به‌رغم این فرازونشیب‌ها در جریان ورودی و خروجی مهاجران افغانستانی به ایران، سیاست کلی به‌ویژه از ابتدای دهه ۱۳۷۰ کنترل تعداد اتباع خارجی در ایران بوده است. اجرای این سیاست از اقدامات معطوف به کاهش جذابیت‌های زندگی در ایران و ترغیب به بازگشت از طریق محدودیت‌های قانونی تا اقدامات قهرآمیز و

اخراج اجباری پناهندگان را در برمی گرفت. نتیجه این اقدامات کاهش تعداد پناهندگان به حدود دو و نیم تا سه میلیون نفر و ثابت ماندن تقریبی این آمار در طی چند سال اخیر است. براساس آمار اعلام شده تعداد مهاجران ورودی و خروجی به کشور نیز در سال در حدود ۵۰۰ هزار نفر ثابت مانده است.

۲. شناسایی و کنترل هویت پناهندگان: فقدان آمادگی برای پذیرش تعداد زیاد آوارگان افغانستانی در سال‌های ابتدایی به فقدان سازوکار دقیق شناسایی و صدور مدارک هویتی برای این جمعیت انجامید. در طول دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ تلاش‌هایی برای ثبت‌نام و شناسایی پناهندگان صورت گرفت که به صدور کارت‌های شناسایی سفید و آبی منجر شد. با شروع محدودیت در ورود پناهندگان از اوایل دهه ۱۳۷۰ پدیده مهاجران غیرقانونی نیز بوجود آمد. افرادی که موفق به دریافت مدارک هویتی نمی‌شدند در این دسته جای می‌گرفتند و برای برخورداری از خدمات اجتماعی با محدودیت‌های فراوانی مواجه می‌شدند. این گروه به‌ویژه در دهه ۱۳۷۰ و نیمه اول دهه ۱۳۸۰ هدف اصلی طرح‌های اخراج اجباری اتباع افغانستانی بوده‌اند. مهم‌ترین طرح شناسایی در اوایل دهه ۱۳۸۰ انجام شد و پایگاه اطلاعات جامعی از همه پناهندگان ساکن ایران فراهم آمد. اما با پایان زمان ثبت‌نام در این طرح پناهندگان جدید امکان دریافت کارت شناسایی نداشتند و مجدداً جمعیتی از مهاجران غیرقانونی در کشور ایجاد شد. در میانه دهه ۱۳۸۰ یک طرح دیگر شناسایی مهاجران غیرقانونی اجرا و برای افراد گذرنامه خانواری صادر شد. با هر دور جدید ثبت‌نام و صدور کارت شناسایی، بخشی از جمعیت برای دولت شناسایی می‌شد اما بازهم در پی مهاجرت‌های بیشتر و یا بی‌اعتبار شدن برخی مدارک هویتی پیشین، چندان از شمار جمعیت مهاجر غیرقانونی

- کاسته نمی‌شد. هنوز هم مسئله شناسایی و تعیین هویت پناهندگان افغانستانی چالشی برای دولت محسوب می‌شود و برآورد می‌شود تا یک میلیون مهاجر غیرقانونی در کشور وجود داشته باشد.
۳. کنترل اسکان و جابه‌جایی پناهندگان و مهاجران افغانستانی: در ابتدای ورود آوارگان افغانستانی به ایران برنامه‌ای برای چگونگی اسکان آن‌ها در کشور وجود نداشت. افراد پس از ورود بر حسب تمایل خود به مناطق مختلف اعزام می‌شدند. انتخاب محل زندگی نیز تابع عواملی چون شبکه‌های خویشاوندی یا دسترسی به بازار کار مناسب بود. آمارهای موجود حاکی از اسکان بخش زیادی از مهاجران در مناطق شرقی کشور (دو استان خراسان و سیستان و بلوچستان) است. اما از همان ابتدا در مورد جابه‌جایی میان شهرها محدودیت‌هایی وجود داشت و افراد تنها با مجوز مقامات محلی امکان سفر به استان‌های دیگر را داشتند. به گواهی اسناد موجود الگوی پراکندگی جمعیت افغانستانی در ایران و استقرار جمعیت زیادی از اتباع افغانستانی در مناطق مرزی از ابتدای دهه ۱۳۷۰ یک مسئله برای دولت بود اما با ظهور طالبان به یک دغدغه امنیتی تمام‌عیار بدل شد. از اوایل دهه ۱۳۸۰ خارج کردن اتباع خارجی از مناطق مرزی و محدود کردن آن‌ها به اسکان در برخی استان‌ها و شهرستان‌های خاص به جد دنبال شد. برخی استان‌ها برای حضور اتباع افغانستانی «مناطق ممنوعه» اعلام شد و برای بسیاری از مهاجران چاره‌ای نماند جز آنکه محل زندگی خود را ترک کنند. پیامد این سیاست و البته شاید از آن مهم‌تر در نتیجه میزان تقاضا در بازار کار الگوی پراکنش این جمعیت نسبت به سال‌های اولیه تغییر یافت و استان‌های مرکزی ایران بیشتری سهم از پناهندگان را در خود جای دادند.
۴. کنترل هزینه نگهداری از پناهندگان و مهاجران افغانستانی: اگرچه

دولت به جای اسکان پناهندگان در اردوگاه‌های مرزی به آنان اجازه داد در مناطق شهری و روستایی ساکن شوند و خود مسئول تأمین زندگی خود باشند اما از همان ابتدا فراهم کردن بسیاری از خدمات آموزشی، درمانی و رفاهی این جمعیت را بر عهده داشت. در دوره جنگ تحمیلی که کالاهای اساسی به‌طور سهمیه‌بندی شده به مردم اختصاص می‌یافت بسیاری پناهندگان افغانستانی نیز همچون شهروندان ایرانی کالاهای کوپنی دریافت می‌کردند. با پایان جنگ تحمیلی، هزینه‌های دولت برای این جمعیت به یک مسئله اساسی بدل شد. در شرایطی که دولت با خسارات ناشی از جنگ روبه‌رو بود و بازسازی کشور را دنبال می‌کرد، کاهش هزینه‌های دولت به یکی از سیاست‌های اصلی در قالب برنامه‌های تعدیل ساختاری تبدیل شد. از همان زمان کاهش خدمات اجتماعی دولتی به مهاجران و پناهندگان افغانستانی به‌عنوان اهرم فشاری برای ترغیب آن‌ها به بازگشت در دستور کار قرار گرفت و به تدریج یارانه‌های آموزشی و درمانی کاهش یافت. این محدودیت‌ها تا جایی ادامه پیدا کرد که صراحتاً شرط ادامه حضور آن‌ها در ایران، پرداخت هزینه‌های زندگی توسط خودشان اعلام شد. دولت توانست در این فرایند تدریجی محرومیت از خدمات اجتماعی رایگان، تا حد زیادی از هزینه‌های خود بکاهد و حتی تلاش کند از کمک‌های نهادهای بین‌المللی نیز جهت خدمات‌رسانی به پناهندگان بهره گیرد. در حال حاضر دریافت بخشی زیادی از خدمات اجتماعی مانند آموزش تنها با پرداخت هزینه امکان‌پذیر است.

۵. کنترل نیروی کار افغانستانی در بازار کار: آیین‌نامه اشتغال موقت آوارگان افغان یکی از اولین مداخلات دولت با نیت کنترل شیوه حضور پناهندگان افغانستانی در ایران و جلوگیری از تنش‌های اجتماعی بود. جذابیت نیروی کار افغانستانی برای کارفرمایان

ایرانی از همان ابتدا سبب شد این گروه بتواند با اقتصاد ایران پیوند یابد. در طول سال‌های حضور پناهندگان در ایران همواره میان کارگران ایرانی و افغانستانی رقابت بر سر شغل شکل گرفته و دولت با شعار صیانت از نیروی کار داخلی همواره سعی در ایجاد توازن میان منافع کارفرمایان و خواسته کارگران ایرانی داشته است. برای ایفای این نقش دولت همواره تلاش کرده است به اشکال مختلف، کار کارگران افغانستانی در ایران را قاعده‌مند سازد و به‌نوعی آن را تحت کنترل خود درآورد. لیکن یکی از مزایای اصلی این نیروی کار برای کارفرمایان ایرانی خارج بودن آن از شمول قوانین و مقررات رسمی است که هزینه‌های دستمزدی کارفرمایان را به حداقل می‌رساند. در این چارچوب، اگرچه قوانین بر لزوم به‌کارگیری کارگران مجاز تأکید دارند اما همچنان بازار کار غیررسمی سهم اصلی این نیروی کار را به خود اختصاص داده است. نتیجه این وضعیت اما موقعیت ضعیف کارگر افغانستانی در مناسبات کار و بهره‌گیری حداکثری از نیروی کار توسط کارفرماست.

۶. کاهش تعداد پناهندگان: گفته شد که اتباع افغانستانی ساکن ایران را می‌توان به سه دسته اصلی پناهندگان، مهاجران قانونی و مهاجران غیرقانونی تقسیم کرد. در میان این سه گروه تنها پناهندگان هستند که مشمول تعهدات بین‌المللی ایران قرار می‌گیرند و در آمار کمیساریای عالی پناهندگان به حساب می‌آیند. یکی از سیاست‌های دولت در سال‌های اخیر اتخاذ تهمیداتی برای تبدیل وضعیت پناهندگان به مهاجران قانونی و کاهش آمار رسمی پناهندگان بوده است. با این تغییر، دسترسی به برخی خدمات مانند گواهینامه رانندگی، مالکیت یا سفر برای بسیاری از کسانی که کارت آمایش دارند، تسهیل می‌شود... دولت از طریق اعطای این مشوق‌ها تلاش

کرده است از تعداد پناهندگان افغانستانی بکاهد.

باید توجه داشت «ساماندهی» اتباع افغانستانی جز به مدد ایجاد هراس دائمی در مورد اخراج از کشور میسر نیست. در بسیاری کشورهای پناهنده‌پذیر اخراج یک پناهنده یا پناه‌جو تنها با حکم قضایی و پس از طی شدن فرایندهای قانونی صورت می‌پذیرد اما در مورد اتباع افغانستانی حتی تصمیم شخصی یک مأمور پلیس می‌تواند به اخراج فرد از کشور منجر شود. مجوز اقامت همه اتباع قانونی ساکن ایران به صورت سالانه تمدید می‌شود و حق قانونی برای اقامت بلند مدت یا دائم در ایران به آنها اعطا نمی‌شود. این موقعیت متزلزل حقوقی، امکان اعتراض را از پناهندگان سلب می‌کند و تاحدزیادی آنان را به انطباق با سیاست‌های رسمی وامی‌دارد. درک بهتر این موقعیت تنها به مدد مراجعه به تجربه زندگی اتباع افغانستانی در ایران میسر است. بخش بعدی بر همین اساس تلاش خواهد کرد شرایط زیست این جمعیت را در ایران از منظر خود آن‌ها روشن سازد.

در پایان لازم است بر این نکته نیز تأکید شود که کم‌رنگ شدن اصل بازگشت همه اتباع افغانستانی به کشورشان در دوره اخیر لزوماً به معنای پایان همیشگی آن نیست. همه عواملی که به پروبلماتیزه شدن وضعیت پناهندگان در اوایل دهه ۱۳۷۰ منجر شد می‌تواند یک‌بار دیگر در جامعه ایران به شکلی دیگر ظهور یابد. زمینه‌های اصلی تنش اجتماعی و رقابت کارگران افغانستانی همان‌طور که در بخش بعدی کتاب نشان داده می‌شود همچنان وجود دارد و یک نیروی سیاسی ممکن است روزی از آن به شیوه‌ای بهره‌برداری کند که نتیجه آن تکرار روزهای تلخ در سال‌های پایانی دهه ۱۳۷۰ برای مهاجران افغانستانی در ایران باشد.

بخش سوم: تجربه زندگی در ایران از نگاه افغانستانی‌ها

این بخش - در قالب سه فصل بعدی - تجربه زیسته شماری از پناهندگان افغانستانی ساکن در ایران را بازخوانی می‌کند و تکمیل‌کننده تصویری است که در بخش قبل از وضعیت حقوقی و اجتماعی پناهندگان و مهاجران افغانستانی ارائه شد. اگر بخش قبل در سطح کلان و در چارچوب سیاست‌ها و برنامه‌های دولت به شرایط افغانستانی‌های ساکن در ایران و موقعیت آن‌ها در نظام اجتماعی ایران می‌پرداخت این بخش تجربه زندگی در این موقعیت را در سطح خرد و از نگاه خود پناهندگان طرح می‌کند. قاعدتاً تجربه زندگی به‌عنوان افغانستانی در ایران تجربه متکثری است و نمی‌توان همه ابعاد آن را در اینجا مطرح کرد. آنچه برای هدف این کتاب مفیدتر به نظر می‌رسد تجربه‌ای است که یک افغانستانی در نسبت با ایرانی‌ها و شرایط اجتماعی جامعه میزبان از زندگی خود دارد. با استفاده از مصاحبه‌هایی که با گروهی

از افغانستانی‌های ساکن تهران انجام شده است در سه فصل پیش رو نشان داده می‌شود که آن‌ها چه تصویری از شرایط زیست خود در ایران و موقعیت «پناهنده افغانستانی» در جامعه دارند و خود را در آئینه نگاه مردم ایران چگونه می‌بینند. نتایج این بخش نشان می‌دهد بخش زیادی از اتباع افغانستانی ساکن در ایران خود را قربانی سیاست‌ها، قوانین و رفتارهای تبعیض‌آمیز در ساحت‌های مختلف جامعه می‌دانند. این تصور به‌ویژه در میان نسل دوم و سوم پناهندگان افغانستانی پررنگ‌تر است و بسیاری از آن‌ها رویکرد کنونی به پناهندگان را مانعی در برابر بهره‌مندی از حقوق متعارف شهروندی و ارتقای اجتماعی می‌دانند. قوانین مرتبط با ازدواج، مالکیت، اشتغال، تحصیل، جابه‌جایی و مانند آن همگی به‌طور روزمره موقعیت یک پناهنده افغانستانی را به‌عنوان یک «بیگانه» تعریف و تثبیت می‌کند و او را از یک شهروند ایرانی متمایز می‌سازد. نتایج این بخش نشان می‌دهد سیاست‌ها و قوانین مرتبط با پناهندگان و مهاجران افغانستانی چه پیامدهایی برای آنان به همراه دارد و چه محدودیت‌هایی برای مشارکت کامل در زندگی اجتماعی در پی می‌آورد. به‌علاوه این سه فصل نشان می‌دهند که چگونه افغانستانی‌ها در جریان زندگی روزمره در ایران غالباً به سبب چهره متمایز قربانی خشونت و رفتارهای تبعیض‌آمیز بخشی از ساکنان محلی هستند.

فصل ششم: پیش داوری و عقاید قالبی

بخش مهمی از تجربه افغانستانی‌ها در ایران، بازتابی است که از تصویر خودشان در نگاه جامعه ایران می‌بینند. زمانی که از مصاحبه‌شوندگان در مورد وضعیت زندگی‌شان در ایران به عنوان یک پناهنده افغانستانی سؤال می‌شد یکی از اولین موارد طرح شده همواره این نکته بود که بخش زیادی از جامعه ایران اتباع افغانستانی را فروتر از خود می‌پندارد و رفتار تحقیرآمیزی با آنان دارد. به اعتقاد آنها قوانین موجود، بازنمایی‌های رسانه‌ای و تعاملات اجتماعی در سطح روزمره همگی گواه این ادعا هستند. طبیعتاً نمی‌توان از نگاه یکسان و همه‌شمول ایرانی نسبت به افغانستانی‌ها سخن گفت. تجربه افغانستانی‌ها عموماً متنوع و متکثر است، اما با در نظر گرفتن آنچه در این بخش در مورد وضعیت زندگی آن‌ها خواهد آمد عجیب نیست که هرگاه از یک افغانستانی در مورد نگاه جامعه ایران به افغانستانی‌ها سؤال شود، مستقیماً به سراغ جنبه‌های ناخوشایند برود و تنها در مواردی خاص و به‌عنوان استثنا به

جنبه‌های مثبت اشاره کند. این فصل عمدتاً به جنبه‌های نگرشی (پیش داوری‌ها و عقاید قالبی) می‌پردازد و وجه رفتاری (تبعیض و خشونت) در فصول بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

تجربه دیگری بودن

پیش‌داوری، احساس منفی نسبت به یک فرد به سبب رفتار فردی وی نیست بلکه بیزاری یک فرد از کل یک گروه قومی یا نژادی است حتی اگر با آن گروه تماس نداشته باشد یا ارتباطش اندک باشد. مهم‌ترین جنبه پیش‌داوری که اکثر محققان بر آن تأکید دارند این است که پیش‌داوری شامل احساسی منفی در قبال افراد خارج از گروه خودی است (بیزومیچ^۱، ۲۰۱۵). استفن و استفن^۲ (۲۰۰۰) پیش‌داوری را احساس منفی نسبت به افراد خارج از گروه خودی می‌دانند که شامل واکنش‌های عاطفی (مانند نفرت و خوار شمردن) و ارزیابی (مثلاً رد کردن، تایید نکردن) از یک‌سو و فقدان احساسات و ارزیابی‌های مثبت از سوی دیگر است.

یکی از مضامین پر تکرار در گفت‌وگو با افغانستانی‌ها در طول تحقیق، پیش‌داوری‌هایی است که در جامعه ایران در مورد آنها وجود دارد. این احساس که ایرانیان، افغانستانی‌ها را پایین‌تر از خود می‌دانند و در رفتارشان این نگرش را آشکارا یا تلویحاً بروز می‌دهند از مواردی است که اغلب مصاحبه‌شوندگان بر آن اتفاق نظر دارند. برخی مصاحبه‌شوندگان معتقدند وقتی وضعیت قانونی و حقوقی به گونه‌ای است که افغانستانی‌ها در آن در رده‌ای پایین‌تر تعریف شده‌اند، رفتار روزمره مردم تحت تأثیر همین سلسله‌مراتب شکل می‌گیرد. بر همین اساس نوع نگرش مردم به یک پناهنده یا مهاجر افغانستانی با موقعیت

1. Bizumic

2. Stephan & Stephan

و جایگاه حقوقی پناهندگان و مهاجران افغانستانی در نظام اجتماعی ایران همخوانی دارد. نرگس (۳۱، ن ۲ پ) در مورد تلقی مردم ایران از افغانستانی‌ها چنین می‌گوید:

دید مردم ایران نسبت به افغانستانی‌ها طوری که هر چند اگر ما از لحاظ سواد پیشرفت داشته باشیم [مکت] این برداشت من نیست، شاید بگم برداشت ۹۱ درصد یا دیگه بگم ۹۰ درصد افغانستانی‌ها که دید ایرانی‌ها نسبت به افغانی‌ها اینه که هر چند از لحاظ سواد، از لحاظ چهره، از لحاظ وضعیت اقتصادی در سطح بالایی هم باشن، باز هم در سطح پایین‌تری از خودشون می‌بینن [مکت] یعنی ماها روز خودشون پایین‌تر می‌بینن.

اغلب مصاحبه‌شوندگان تعبیری کم و بیش مشابه در مورد نگرش ایرانیان به اتباع افغانستانی به کار می‌بردند. در بسیاری مصاحبه‌ها بر این مسئله تأکید شده که به‌رغم همه شباهت‌های فرهنگی، زبانی و مذهبی، جامعه ایران حاضر نیست افغانستانی‌ها را به‌عنوان افرادی در جایگاه برابر بپذیرد و مداوم آن‌ها را به‌عنوان گروهی با سطح فرهنگ پایین‌تر تحقیر می‌کند. واژه «افغانی» که در زبان محاوره‌ای برای اشاره به یک تبعه افغانستانی به کار می‌رود با خود معنای فروتر بودن را به همراه دارد. آن‌طور که محمدعلی (۳۱، ن ۲ م) می‌گوید جامعه ایران، «افغانی» را جز در مقام یک کارگر ساده نمی‌بیند و «فرصتی برای ابراز وجود آن‌ها قائل نمی‌شود». این حس نادیده گرفته شدن و پست انگاشته شدن در نظر اغلب مصاحبه‌شوندگان از اصلی‌ترین جنبه‌های ناخوشایند زندگی در ایران است و می‌توان آن را تجربه مشترک اغلب آن‌ها از مواجهه با ایرانیان دانست.

در موارد متعدد در مصاحبه‌ها به این نکته اشاره شده که برای بسیاری

از کسانی که در ایران بزرگ شده‌اند نقطه شروع حس کردن این تمایز و فروتر بودن نسبت به ایرانیان، دوران مدرسه بوده است. برخوردهای توهین‌آمیز و تحقیرآمیز برخی مسئولان مدرسه، معلمان و دانش‌آموزان از جمله تلخ‌ترین تجربه‌های این مصاحبه‌شوندگان از دوره تحصیل‌شان است. بسیاری بر این باورند که بدرفتاری با افغانستانی‌ها هر سال تشدید شده و تنش و برخوردهای تبعیض‌آمیز در طی سال‌های اخیر بیشتر شده است. البته قضاوت در مورد افزایش برخوردهای توهین‌آمیز در مدارس با افغانستانی‌ها آسان نیست؛ زیرا این امر هم می‌تواند ناشی از افزایش واقعی رفتار تبعیض‌آمیز باشد و هم پیامد افزایش حساسیت نسل‌های جدیدتر افغانستانی به نوع برخورد در مدرسه. اما به‌هرحال محیط مدرسه برای بسیاری از نسل دومی‌ها نقطه آغاز درک متفاوت بودنشان از سایرین است. علی (۲۳، ن ۲پ) در این مورد می‌گوید:

در دوران کودکی خیلی متوجه اینکه افغانی یا ایرانی هستم نبودم اما تو ابتدایی و بالاخص راهنمایی و پیش‌دانشگاهی می‌دیدم که رفتار همکلاسی‌هام تبعیض‌آمیز هستش.

رقیه (۲۳، ن ۲پ) هم این تجربه را چنین توصیف می‌کند:

تو مدرسه رفتارشون منو اذیت می‌کرد. بعضی بچه‌ها بودند که اصلاً دوست نداشتن با افغانی‌ها بگردند، دوست باشن. دوری می‌کردند. اینجور چیزاش برای بچه‌ای که دوران ابتدایی، راهنماییه خیلی سخته. بچه‌های این سنی خیلی چیزا رو درک نمی‌کنن به خاطر همین خیلی واسشون سخت تموم میشه.

همین برخوردها سبب شده است تا بسیاری از مصاحبه‌شوندگان در دوران مدرسه بیشتر با دانش‌آموزان افغانستانی ارتباط داشته‌اند و شبکه روابط نزدیک آن‌ها به سایر کودکان افغانستانی محدود شده است.

مسئله مهم دیگر این است که نوع رفتار معلمان و مسئولان مدرسه در برخورد با دانش‌آموزان افغانستانی هم سهم زیادی در شکل‌گیری جو منفی نسبت به کودکان افغانستانی داشته است. هادی (۳۲، ن ۲م) در این مورد چنین می‌گوید:

سر صف [مکت] مثلاً هزار نفر وایسادن، می‌گه افغانی‌ها برن اون ور وایسن. یا اینکه می‌ومدن سر کلاس می‌گفتن افغانیا بیان بیرون. یه حسی بسیار بدی می‌داد، حس تمایز آدمایی که حالا یه مشکلی دارن، حالا، شاید، حس «جذامی‌ها را جدا کنید» مثلاً، یه همی‌چین حس بدی می‌داد، این را برای بچه‌های مدرسه فراهم می‌کرد که زور بگن، مسخره کنن، افغانی را به‌عنوان فحش به کار بیرن و این‌ها. ربابه (۲۸، ن ۲م غ) هم می‌گوید:

مشکل اصلی من و خیلی‌ها [مکت] اصلاً ترک تحصیلم به خاطر این بود که افغانی بودم تا اونجایی که یادمه از کلاس اولی که من رفتم از طرف مدیر، ناظم، می‌ومدن سر کلاس می‌گفتن افغانیا بلند شن! افغانیا کیان؟ حالا تو هر کلاس چهار نفر بوده، شش نفر بوده، اون موقع که کلاس اول و دوم بودم اصلاً نمی‌دونستم فرق ایرانی و افغانی چیه، تو محل خوب بود، ولی موقعی که مدرسه رفتیم می‌ومدن می‌گفتن افغانیا بلند شن، من نمی‌دونستم باید بلند شم، من افغانی‌ام، اینطوری بود. ماهی یه دفه، هفته‌ای یه دفه، می‌ومدن، یا می‌بردن دفتر یا جلوی بچه‌ها مشخصات می‌گرفتن. وقتی این زیاد شد، خجالت می‌کشیدم فکر می‌کردم افغانی بودن جرمه، گناهه.

شدیدترین نوع برخورد در مدارس مواردی است که دانش‌آموزان

ایرانی و افغانستانی را از هم تفکیک می‌کنند. ربابه (۲۸، ن ۲ م غ) یک مورد از این جدایی‌سازی را این‌طور شرح می‌دهد:

تو احمدآباد جوری شده مدرسه ایرانی و افغانی را
 جدا کردند... مثلاً افغانی‌ها را صبح انداختن ایرانی‌ها
 را بعد از ظهر، به نظرم این کار اشتباهیه [مکت] تو
 روحیه بچه خیلی اثر می‌ذاره.

چنین شکلی از جدایی‌سازی نه بر اساس قانون بلکه بر حسب سلیقه برخی مدیران صورت می‌گیرد و غالباً فشار والدین دانش‌آموزان ایرانی مهمترین علت آن است. معنای این جدایی‌سازی برای بسیاری از پناهندگان افغانستانی جایگاه فروتر آن‌ها نسبت به ساکنان محلی است. نکته قابل توجه در نقل‌قول‌های بالا که در موارد متعددی در مصاحبه‌ها تکرار شده است، آغاز درک کودکان از تمایزشان با دیگران از طریق واژه «افغانی» است. از دوران مدرسه اغلب آنان دریافته‌اند که گویی با دیگران دانش‌آموزان متفاوت هستند و در جایگاهی پایین‌تر قرار دارند. در نتیجه واژه «افغانی» به عنوان برچسب این موقعیت فروتر در نظام اجتماعی بر آن‌ها الصاق شده است. واژه «افغانی» با یک ویژگی ظاهری خاص یعنی صورت آسیایی (هزاره‌ها) که از بقیه متمایز است پیوند می‌خورد و به مثابه یک داغ اجتماعی کودک را با انتساب به بخشی پست در جامعه تحقیر می‌کند. تجربه مصاحبه‌شوندگان نشان می‌دهد آن‌هایی که از لحاظ چهره شبیه به ایرانی‌ها بوده‌اند تا زمانی که توانسته‌اند هویت خود را پنهان کنند، از این داغ در امان بوده‌اند و کمتر به واسطه «افغانی» بودن تحقیر شده‌اند. اغلب به این نکته اشاره می‌کنند که واژه «افغانی» در جامعه ایران به مثابه دشنام به کار می‌رود و دلالت معنایی آن فردی در سطح پایین‌تر از جهت ویژگی‌های متعارف فرهنگی و اجتماعی است. محمدرضا (۲۴، ن ۲ پ) در این مورد می‌گوید:

خب این نگاه وجود داشت. این واژه افغانی که

میگن [مکت] از اون بچگی این اتفاق می‌افته و این افغانی بودن را برای ما فحش تلقی می‌کنن. از همون موقع این واژه به‌عنوان یه واژه نحس جای افتاد، به خاطر همین هم الآن خیلی از بچه‌ها با اینکه سن شون بالاس و افغانی و هویت می‌دوونن چی هستش، اما هنوز از افغانی بودن شرم دارن. یعنی فکر می‌کنم ریشه‌اش در اون نقطه باشه.

آرزو (۳۵، م) هم تجربه آشنایی فرزندش با واژه «افغانی» را چنین توضیح می‌دهد:

پسر من پارسال رفته مدرسه تازه فهمید افغانی چیه [مکت] پسرم گریه می‌کنه که مامان مگه ما ایرانی نیستیم؟ میگم نه [مکت] میگه افغانی بده من نمی‌خوام افغانی باشم [مکت] ما چرا ایرانی نیستیم؟ افغانی یه جور فحشه.

مجید (۲۷، ن ۲ پ) نیز معتقد است افغانی از نظر ایرانی‌ها یک دشنام است:

من مثلاً تو کوچه رد می‌شدم، یه زنی، دخترش حرفشو گوش نمی‌کرد. شوهرش اومد گفت [مکت] خدمت شما عارضم بابای اون دختره اومد به زنه اینطوری کرد گفت [با صدای بلندتر:] ولش کن بابا این افغانیه نمی‌فهمه. [خنده] ببین چه دید [با تأکید] قشنگی به ما دارن! ببین! افغانی یعنی نمی‌فهمه. افغانی یه فحش شده. یعنی افغانی الآن مقابل [مکت] ببخشید یه نفهم قرار گرفته، کسی که نمی‌فهمه.

مزگان (۲۶، م غ) هم در این مورد می‌گوید:
تو ذهنشون اینه که افغانی یه فحشه. وقتی یکی از

کنارشون رد میشی دلش می‌خواد بگه افغانی. من
افتخار می‌کنم که افغانی هستم ولی اینا افغانی را به
عنون فحش به کار می‌برن.

این مسئله حتی در محیط‌های دانشگاهی هم که انتظار می‌رود چنین
پیش‌داوری‌هایی کمتر باشد، هم وجود دارد. مثلاً هادی (۳۲، ن ۲م)
می‌گوید:

یه چیزی که وجود داره م‌م‌م این‌ها [مکث] وقتی می‌گن
خارجی و این‌ها توقعشون اینه که مثلاً به خارجی گویا
[مکث] گویا خارجی برای اینا کسی تعریف شده که
از لحاظ فرهنگی یا از لحاظ تکنولوژی، نمی‌دونم
کشورش حالا از لحاظ خیلی چیزای دیگه قوی‌تر
از کشور ماست. منتهی یه جورایی شاید افغانی رو
تحت عنوان خارجی آوردن شاید براشون یه مسئله
خاصی ایجاد می‌کنه که [مکث] افغانی که از ما
پایین‌تره، تصورش اینکه و خب اینکه به اون معنا
خارجی حساب نمی‌شن. یعنی انگار براشون خارجی
گویا شایسته احترامه، اما افغانی اونقدر شایسته
احترام نیست.

نکته‌ای که هادی به آن اشاره می‌کند را در چندین مصاحبه دیگر
هم می‌توان مشاهده کرد. این مصاحبه‌شوندگان معتقدند ایرانی‌ها،
خارجی‌ها را بالاتر از خود می‌بینند یا برایشان اهمیت قائل‌اند و در
مقابل «افغانی» را پایین‌تر از خود می‌بینند. از این نظر پیش‌داوری در
جامعه ایران نه امری متداول نسبت به همه خارجی‌ها، بلکه تنها نسبت
به کسانی است که از کشوری فقیرتر یعنی افغانستان به ایران آمده‌اند.
محمدرضا (۲۴، ن ۲پ) همین مسئله را در محیط دانشگاه تجربه کرده
است و در این مورد می‌گوید:

تو دانشگاه بچه‌های ایرانی با افغانی ادغام نمی‌شن،

من فکر می‌کنم بچه‌های ایرانی خودشونو بالاتر می‌بینن، به خاطر اینه که ادغام نمی‌شن. دلایلش نمی‌دونم [مکث طولانی] فکر کنم همون که گفتم اون نگرش کلی هستش، اون نگاه افغانی بودن [مکث] که یک جرم تلقی میشه، اون نگاه کلی فک کنم تو هفتاد هشتاد درصد مردم ایران هستن. این توی دانشگاه هم میاد. در صورتی که تو دانشگاه حتی دانشجوی چینی هم هستش، با او [با تأکید:] حتی سعی می‌کنن ارتباط برقرار کنن ولی با افغانی دقیقاً معکوس رفتار می‌کنن. سعی می‌کنن دوری کنن ازش.

موضوعی که محمدرضا به آن اشاره می‌کند، در سایر بخش‌های جامعه ایران بسیار شدیدتر و پیامدهای آن نیز بیشتر است. در بخش‌های بعدی که تجربه روابط اجتماعی مصاحبه‌شوندگان مورد توجه قرار می‌گیرد، ابعاد مختلف این مسئله تشریح خواهد شد، اما آنچه در اینجا اهمیت دارد نشان دادن این است که از نظر مصاحبه‌شوندگان جامعه ایران برای یک افغانستانی ویژگی‌های متعارف یک انسان با حقوق برابر را قائل نیست و او را فروتر از خود می‌بیند. در بین مصاحبه‌ها دو نمونه جالب وجود دارد که در آن‌ها فرد برای نشان دادن پست‌انگاری در جامعه ایران مشخصاً از تجربه خود سخن گفته‌اند. تجربه مجید (۲۷)،

ن ۲ پ) مربوط به زمانی است که او قصد داشته خون اهدا کند:

یه بار خواستم برم خون بدم. گفتند ماه رمضان خوبه آدم خون بده [خنده]. رفتم خون بدم اینطوری کرد، گفت کارت ملی تو بده. گفتم کارت ملی ندارم، اینها این کارت اقامتم. [با صدای بلند:] گفتم افغانی ای؟ گفتم آره. گفت [با تأکید:] اصلاً از تو خون نمی‌گیریم. صحبت اینجا خونه. یعنی که اینجا چیز

نیست، ما حتی خونمون به درد اینجا نمی خوره. حتی اگه بنخواهیم برای زلزله زده‌های فلان جا بفرستیم [خنده]. می‌دونی چی میگم؟ اصلاً به درد نمی خوره. ولی من خودم اینجا جراحی شدم، پام شکسته بود، راحت خون اونا به من وصل شد اما مشکلی نبود. خون اونا خوبه!

دلیل «خون‌نگرفتن» از اتباع افغانستانی هر چه باشد، برای مجید این موضوع معنایش این است که جامعه ایران خون او را مناسب و شایسته یک ایرانی نمی‌داند. اینکه مرکز اهدای خون از پذیرفتن خون یک افغانستانی امتناع می‌کند، ممکن است دلایلی داشته باشد که افغانستانی فوق‌الذکر از آن آگاه نیست اما مهم وجه نمادین آن برای یک فرد است که تجربه‌ای تحقیق‌کننده به‌شمار می‌آید. تجربه عبدالله (۳۱، ن۲م) هم در نوع خود جالب توجه است. او که امام جماعت یکی از مساجد شهرری است می‌گوید:

ما الآن معضلی که متأسفانه همین‌جا تو مسجد خودمون هم هستیم داریم [مکث] مخصوصاً اون اوایلی که اومده بودیم، بالاخره بعضی از نمازگزارا [مکث] این افغانیه [مکث] چند نفر نماز نمی‌خوندن پشت سر مون، بعضی می‌بینم فرادا می‌خونن میرن، این جور برخوردا هست. ولی خب همیشه گفت کلا بدن. خوب هم هستن، بعضی‌ها، احترام هم میدارن.

اگر در مورد اول خون یک فرد افغانستانی است که شایسته استفاده شدن نیست اینجا صلاحیت دینی است که صرفاً به علت افغانستانی بودن انکار می‌شود و در هر دو نمونه فرد را به‌عنوان یک دیگری فرو مرتبه و فاقد شایستگی‌های یک انسان معمولی طرد می‌کند. پیش داوری نسبت به افغانستانی‌ها برای بسیاری از آنان تجربه‌ای آزاردهنده است. برخی این جهت‌گیری منفی را تا حدی ناشی از

ویژگی‌های گروه‌های اولیه مهاجر افغانستانی به ایران می‌دانند؛ افراد فقیری که عموماً از مناطق روستایی به ایران مهاجرت کرده بودند و از همان ابتدا نسبت به ساکنان محلی استاندارد زندگی پایین‌تری داشتند و فاقد تجربه زندگی شهری بودند. محمدرضا (۲۴، ن ۲ پ) در این مورد می‌گوید:

اکثر پدرها و مادرهای ما کسایی بودن که از نظر سطح سواد و علم پایین بوده، توی جامعه روستایی زندگی می‌کردن، بعد اومدن ایران. اکثر جاهایی که بوده یا به روستای بزرگ‌تر بوده یا به شهر بوده، تو اون شهرها اوایل خوب بوده، بعد که زمان خورده بهش یواش یواش رابطه‌ها بهم خورده، به خاطر اینکه اون تو دهات بودن، کاملاً به زندگی قبیله‌ای، میان تو به جایی بزرگ‌تر [مکث طولانی] بلد نبودن رابطه‌ها رو چون هم‌مطراز نبودن، بعد به خاطر همین این مشکلات بوجود آمده. به نظرم ریشه‌اش همونجا بوده و هنوز هم که هنوز توی این سی و خورده‌ای سال هنوز با همون دید نگاه اون روزی به ما می‌نگرن.

درواقع افغانستانی‌ها هنوز نتوانسته‌اند از زیر فشار تصویر اولیه‌ای که از آنان وجود داشته خلاص شوند و همچنان همان ذهنیت قدیمی در مورد آن‌ها وجود دارد. مسئله اینجاست که زندگی چندین ساله در ایران هم نتوانسته نگرش‌ها نسبت به آنان را تغییر دهد. امروز در میان مهاجران و پناهندگان افغانستانی گروه‌های زیادی هستند که به‌رغم همه محدودیت‌ها نتوانسته‌اند از جهت اقتصادی و اجتماعی نسبت به سال‌های گذشته ارتقا یابند. از سوی دیگر، جوانان نسل دوم تا حد زیادی از نظر اجتماعی - فرهنگی به جامعه محلی نزدیک شده‌اند. اما آنچه اغلب مصاحبه‌شوندگان بر آن تأکید دارند این است که افغانستانی‌ها

در ایران به صورت یک کل همگن یعنی مجموعه‌ای از افرادی که همه شبیه هم‌اند و همه در پایین‌ترین سطوح اجتماعی - اقتصادی قرار دارند دیده می‌شوند. از نظر مصاحبه‌شوندگان تغییرات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تأثیر چندانی بر نگرش ایرانیان نداشته است. ایرانیان هنوز به افغانستانی‌ها با همان دید قبلی نگاه می‌کنند. به عبارت دیگر، جامعه ایران فاصله افغانستانی‌ها را با خود پر نداشتنی می‌داند و برخی ویژگی‌ها را برای افغانستانی‌ها امری ذاتی و غیرقابل تغییر تصور می‌کند.

بیگانگی در عین شباهت فرهنگی

در بسیاری موارد وقتی صحبت از تضاد و خصومت میان مهاجران و ساکنان محلی می‌شود، تفاوت‌های زبانی و مذهبی نقش مهمی ایفا می‌کنند. افغانستانی‌ها به سبب نزدیکی جغرافیایی و ریشه‌های مشترک تاریخی بیشترین شباهت‌های فرهنگی را با ساکنان محلی در مناطق شرقی و مرکزی ایران دارند اما غالباً به عنوان گروهی بیگانه تلقی می‌شوند.

همان‌گونه که اشاره شد بخش‌هایی از جامعه ایران با استفاده از واژه «افغانی» تلاش می‌کند مرز خود را با آن‌ها به مثابه یک دیگری فرو مرتبه تحکیم کند. برخی مصاحبه‌شوندگان به‌ویژه جوانان در صحبت‌های خود این بیگانه‌سازی را مورد انتقاد قرار می‌دهند و به دنبال به پرسش کشیدن این مرز از طریق تأکید بر شباهت‌های فرهنگی‌اند. هر چه جامعه ایران با توسل به تفاوت ظاهری و تأکید بر مضرات حضور افغانستانی‌ها در ایران به دنبال بیگانه‌سازی از افغانستانی‌هاست، در مقابل مهاجران و پناهندگان با تأکید بر مشترکات فرهنگی به‌ویژه زبان، مذهب و تاریخ مشترک به دنبال کم‌رنگ کردن تفاوت‌ها هستند. در مصاحبه‌ها موارد متعددی وجود دارد که مصاحبه‌شوندگان از بی‌اعتنایی جامعه ایران نسبت به اشتراکات فرهنگی ناراضی‌اند. علی‌رضا (۲۷، ۲۵ پ) در این

مورد می‌گوید:

این‌ا اصلاً به اشتراکات اعتقاد ندارند. ما به شدت اعتقاد داریم. تو افغانستان به شدت به ایرانی‌ها احترام می‌ذاری. هستن تک و توک که برخورد بد می‌کنن اما اونم به خاطر اتفاقاتیه که داخل ایران برایشون افتاده. ولی خب اونا قشنگ می‌فهمن هم‌زبان و هم‌مذهب چی هست. ولی این‌ا هم‌زبان و هم‌فرهنگ نمی‌بینن. همین نکته را محمدعلی (۳۱، ن ۲م) با مثال جالبی آن را توضیح

می‌دهد:

مثلاً می‌گن محمود افغان هفت سال حکومت کرد. محمود افغان خب مال چند قرن پیشه. خب اگه [مکث] خیلی جالبه، می‌گن محمود افغان شما ولی وقتی صحبت از مولانا و ابن سینا و خیلی از فرهیخته‌هایی که تو اون دوران در مناطقی از افغانستان بودند، این‌ها رو می‌گن این‌ها مال ایران بوده، ولی محمود افغان که هم‌دوره اونا بوده، محمود افغان بد مال ما میشه، مولانا و ابن سینا و خیلی از فرهیخته‌های دیگه میشن دوره‌ای که ایران و افغانستان به جا بود.

به علاوه او در مورد شناخت ناکافی جامعه ایران از افغانستان و فرهنگ این کشور می‌گوید:

متأسفانه برخی شهروندای ایرانی حتی نمی‌دونن در افغانستان هم عیدی هست. یعنی اینکه صد در صد دولت [مکث] نه فقط دولت، بلکه خودشون هم نخواستن بدونن افغانستانی که فارسی حرف می‌زنه، آیا واقعا عین ما عید داره یا مراسم‌های مذهبی وجود داره. البته بعضی وقتا هم میشه که بعضیا عید نوروز

رو تبریک می‌گن ولی خب [ادامه نمی‌دهد].

اما علاوه بر اینکه در جامعه ایران شباهت فرهنگی نادیده گرفته می‌شود و به جای آن بر تفاوت‌های فرهنگی تأکید می‌شود، جامعه ایران تمایزهای درونی اقوام مختلف افغانستان را نیز به خوبی نمی‌شناسند. همان‌طور که بسیاری مصاحبه‌شوندگان مطرح کرده‌اند، در ایران «افغانی» را به هزاره می‌شناسند و سیمای ظاهری آسیایی آن‌ها مشخصه اصلی تفکیک «افغانی» از ایرانی است. در مقابل سایر اقوام افغانستانی مانند پشتون‌ها یا تاجیک‌ها از نظر ظاهری شباهت بیشتری به ایرانی‌ها دارند و کمتر قربانی خشونت می‌شوند. افغانستانی‌های غیر هزاره به سبب شباهت ظاهری با ایرانیان می‌توانند هویت خود را پنهان کنند و ناشناخته باقی بمانند. بسیاری از آنان، خود را در زمرهٔ اقوام ایرانی مانند بلوچ یا کرد معرفی می‌کنند و با اندکی تغییر لهجه به سادگی در ایران قابل تشخیص نیستند. نکته مهم اینجاست که هزاره‌ها در افغانستان هم یک گروه قومی اقلیت محسوب می‌شوند و هم از نظر ظاهر و هم به لحاظ مذهب (شیعه) از سایر اقوام متمایزند و درست به همین دلیل در تاریخ افغانستان در مقاطع مختلف قربانی خشونت‌های قومی و مذهبی شده‌اند. آخرین نمونه در زمان حکومت طالبان رخ داد که خشونت این گروه، تعدادی زیادی از هزاره‌ها را به کام مرگ کشاند.

با توجه به موقعیت این اقلیت شیعه در کشور عمدتاً سنی مذهب افغانستان، ایران مهم‌ترین پشتیبان منطقه‌ای هزاره‌ها محسوب می‌شود. اما واقعیت تلخ زندگی هزاره‌ها این است که عدم شناخت افکار عمومی ایران از این مناسبات، آن‌ها را در ایران نیز به قربانی اصلی تبعیض بدل ساخته است زیرا آن‌ها هستند که به سبب چهره متمایز به عنوان «افغانی» شناخته می‌شوند. نمونه مشخص این وضعیت را می‌توان اواسط دهه ۱۳۷۰ و در واکنش‌های انتقام‌جویانهٔ مردم ایران در قبال برخی هزاره‌ها پس از کشته‌شدن دیپلمات‌های ایرانی به دست طالبان دید که در بخش

قبل هم به آن اشاره شد. علیرضا (۲۷، ن ۲ پ) در این مورد می‌گوید:

کلاً مردم ایران شناختی از وضعیت افغانستان ندارند. یک اتفاقی که داخل افغانستان می‌افته، اصلاً نمی‌سنجه که همون بدبختیایی که مثلاً [مکت] شاید همین افغانیایی که داخل ایران هستند، دچار همون بدبختی شده که آمده ایران. شاید یک فرقی بکنه. اصلاً اینا فکر نمی‌کنن. نمی‌بینن که اون کسانی که داخل افغانستان دیپلمات‌های ایرانو کشتن، همین مهاجرها را هم داشتن می‌کشتن.

شناخت نادرست از جامعه افغانستان در ایران برای هزاره‌ها پیامدهای ناخوشایندی به همراه داشته است گرچه شاید بتوان گفت این عدم آگاهی عملاً تا حدی به نفع گروه‌های دیگر افغانستانی تمام شده است، زیرا آن‌ها تا جایی که بتوانند هویت خود را پنهان کنند حداقل از رفتارهای خصمانه آشکار در روابط روزمره در امان هستند. ناصر (۲۶، م غ) در مورد این وضعیت هزاره‌ها در ایران معتقد است:

هزاره‌ها سرشان تو کار خودشان است. متدین هستند. ما نه هزاره قاچاق بر داریم نه هزاره آدمکش داریم. یعنی واقعا زحمتکش است. اکثر جرایمی که اتباع خارجی مرتکب می‌شوند اکثراً پشتوها هستند یا سرمرزی‌ها هستند. اما کاسه کوزه همه سر مردم هزاره می‌شکند. چون چهره هزاره تابلو شده به‌عنوان افغانی، این‌ها هزاره را در ایران می‌شناسند.

آنچه ناصر در مورد جرایم اتباع افغانستانی می‌گوید، موضوع مهم دیگری است که از نظر اغلب مصاحبه‌شوندگان یکی از نمونه‌های آشکار شناخت نادرست از پناهندگان و مهاجران افغانستانی به‌شمار می‌آید. تصویری که از اتباع افغانستانی در رسانه‌ها ترسیم می‌شود سهم زیادی در نگرش‌های منفی به این جمعیت دارد که در ادامه به آن پرداخته

می‌شود.

بازنمایی منفی رسانه‌ای

یکی از تجربه‌های عمومی مصاحبه‌شوندگان این است که در ایران افغانستانی‌ها معمولاً مقصر همه مشکلات تصور می‌شوند. این موضوع هم در سطح روابط روزمره با مردم محلی به چشم می‌آید و هم در سطح بزرگ‌تر در رسانه‌های عمومی مشاهده می‌شود. براساس تجربیات مصاحبه‌شوندگان تصویرسازی رسمی و رسانه‌ای از افغانستانی‌ها به‌عنوان عامل گرفتاری‌های جامعه ایران یکی از عوامل پیش‌داوری منفی ایرانیان نسبت به اتباع افغانستان در ایران به‌شمار می‌آید. از نظر مصاحبه‌شوندگان مشخصاً دولت و رسانه‌ها در ایران همواره سه مشکل بیکاری، جرم و جنایت و شیوع بیماری را به‌گردن افغانستانی‌ها می‌اندازند و در مقابل در مورد خدمات این جمعیت به ایران بی‌تفاوتند. در مورد جرم، افغانستانی‌ها عامل جنایت‌های خشن و غیرانسانی یا قاچاق مواد مخدر محسوب می‌شوند. تصویری که از «افغانی» به‌عنوان فردی خشن و بدوی وجود دارد، تصور ارتکاب اقسام مختلف جرایم خشن توسط او را آسان می‌کند. همان‌طور که در فصل قبل اشاره شد، شواهد تاییدکننده‌ای در مورد بالا بودن جرم در جمعیت مهاجران و پناهندگان افغانستانی وجود ندارد و این تصور نادرست عمومی در کشور بیشتر محصول بازنمایی رسانه‌ای جرایم آنهاست.

محمد (۲۷، ن ۲پ) این موضوع را این‌طور توضیح می‌دهد:

نگاه کنید به نوع دیگری از رسانه مثل روزنامه.

شما نگاه کنید هر جنایتی که میشه، هر به اصطلاح

[مکت] فاجعه غیرانسانی که صورت می‌گیره، اولین

کسایی که انگشت اتهام به سویشون مثلاً نشونه میره

بازم همین افغانستانی‌ها هستن.

محمدعلی (۳۱، ن ۲ پ) هم از فشار رسانه‌ای شدن خبرهای مربوط به پناهندگان و مهاجران می‌گوید:

هر دفه که روزنامه همشهری می‌گیریم استرس این را داریم که نکنه دوباره یه موضوعی درباره افغانیا نوشته باشه.

علیرضا (۲۷، ن ۲ پ) هم می‌گوید:

هر چی باشی، وقتی افغانی باشی، کلا تو رو به یک چشم دیگه می‌بینن. این نیست که مثلاً یک شهروند اونجا باشی، به‌عنوان یک انسان‌هایی که از هر لحاظ پایین‌ترند، از لحاظ فرهنگی از لحاظ اجتماعی. حتی چون یک سری آمارهایی، ارقامی نمی‌دونم از کجا میاد [مکث] همه ش مردم احساس می‌کنن که اینا دزد هستند، قاچاقچی هستند. در صورتی که هیچ‌کدام از این‌ها مشاهده نشده. نگاه به افغانی‌ها این هسته که افغانی‌ها، انسان‌هایی هستند خطرناک، نباید زیاد باهاشون ارتباط داشته باشیم.

سیاری از مصاحبه‌شوندگان معتقدند اهریمن‌سازی از افغانستانی‌ها محصول تجربه شخصی ایرانی‌ها نیست، زیرا هر جایی که روابط شخصی میان افغانستانی‌ها و ایرانی‌ها شکل گرفته، معمولاً در طی زمان اعتماد بوجود آمده است. شاهد این مسئله هم نوع ارتباط شغلی مهاجران و پناهندگان به‌ویژه با کارفرمایان ایرانی و اعتماد چشمگیر آن‌ها به کارگران افغانستانی است. اما جایی که روابط شخصی غایب است و حتی رقابت وجود دارد، تصویر منفی از حضور اتباع افغانستان به‌عنوان عامل جرم و جنایت و اعتیاد پررنگ می‌شود. از نظر برخی مصاحبه‌شوندگان، نوع بازنمایی رسانه‌ای افغانستانی‌ها در ایران که سهم مهمی در برساخت افکار عمومی دارد به شیوه‌ای است که تنها نقاط منفی حضور آن‌ها در ایران بازتاب می‌یابد و موارد مثبت و مفید

انعکاس پیدا نمی‌کند. نرگس (۳۱، ن ۲ پ^۱) در این مورد می‌گوید:

من مقصر می‌دونم ملت ایران رو اما فکر می‌کنم بیشتر دولت مقصر باشه. چرا؟ به خاطر رسانه‌هاشون [مکث] وقتی به کار زشتی رو [مکث] بالاخره همه جا می‌بینیم، همه جای دنیا مهاجران وقتی در یه جایی قرار می‌گیرن، امکان داره خواسته یا ناخواسته دست به یه سری خطاهایی بزنن، یه سری جرم‌هایی را مرتکب بشن. حالا وقتی میان هر جرمی که یک افغانی انجام می‌ده را خیلی راحت تیترو مجلات می‌کنن، مجله‌هایی مثل سرنخ یا مجله‌های مختلف [مکث] خیلی راحت میان اینو مطرح می‌کنن، وقتی یک فرد ایرانی این مجله رو می‌خونه دیدش نسبت به افغانی عوض می‌شه. چرا نیومدن زحمت سی ساله افغانی‌ها رو که تو ایران کشیدن، تو متروهایی که آباد کردن، خونه‌هایی که آباد کردند، شهرک‌هایی که مثلاً ساختن، آباد کنن، چرا اینا رو یک بار نمیان تو رسانه‌هاشون بیان کنن. به نظرم مقصر رسانه‌ها و دولت هستنند که زحمات افغانستانی‌ها را منعکس نمی‌کنند.

تصویرسازی رسانه‌ای از افغانستانی‌ها در ایران اثرات مثبت حضور مهاجران و پناهندگان افغانستانی را بازنمایی نمی‌کند و با نادیده گرفتن دستاوردهای تحصیلی و شغلی، آن‌ها را به صورت یک کل یکپارچه از جمعیت کم‌سواد، کارگر و فاقد خویشتن‌داری اخلاقی مطرح می‌کند.

۱. کلیه اسامی استفاده شده برای مصاحبه شوندگان غیرواقعی است. در برابر اسم مصاحبه شوند در داخل پرانتز سن و وضعیت اقامت او در ایران نوشته شده است. حرف «پ» نشان دهنده پناهنده، حرف «م» نشان دهنده مهاجر و «مغ» نشان دهنده مهاجر غیرقانونی است. به علاوه عبارت «ن ۲» هم نشان از نسل دومی بودن پاسخگو دارد. نسل دومی در این تحقیق به کسانی گفته می‌شود که در ایران متولد شده‌اند یا قبل از سن مدرسه به ایران مهاجرت کرده‌اند.

فزون بر این، نوع انعکاس وضعیت کشور افغانستان در رسانه‌های ایران هم نگرش‌های منفی جامعه را تشدید می‌کند. علی (۲۳، ن ۲ پ) در این مورد چنین می‌گوید:

قدرت رسانه‌های ایران تا تونسته از کشور افغانستان بدبختی، جنگ و اسارت نشون داده، بعد بالطبع همچنین چیزی هم بوده. یه عده جنگ زده که هیچ امکاناتی ندارند، سفر کردن به ایران، ملت‌م اینا رو دیدن و حالا پیاز داغشو زیاد کردن که مردم هر جرمی اتفاق می‌افته، به خاطر افغانیاس خب نگاهشون عوض شده. حتی وقتی یه فرد افغانی تحصیل کرده رو می‌بینند، باور نمی‌کنند که افغانیه.

همان‌گونه که علی توضیح می‌دهد در طول سالیان گذشته، عقاید قالبی شکل گرفته نسبت به افغانستانی‌ها، همه این جمعیت را به‌مثابه متهم بالقوه همه مشکلات به‌ویژه جرایم خشن و قاچاق مواد مخدر معرفی می‌کند. نمونه‌ای که عارف (۳۸، پ) از ماجرای دوستش در کلانتری روایت می‌کند، به‌خوبی نشان‌دهنده پیش‌داوری موجود در ایران نسبت به افغانستانی‌هاست:

یکی از فامیل‌های ما چهارراه سیروس زندگی می‌کند. یک شب دیده از حیاط سرو صدا میاد رفته دیده دو نفر دزد آمدند سرو صدا می‌کند و با همسایه یک نفرشان را می‌گیرند و می‌برند کلانتری. در کلانتری که منتظر بوده‌اند یک افسر به سمت آن‌ها می‌آید و به سرباز می‌گوید چه آوردی؟ می‌گوید دزد و شاکی. می‌گوید افسر چنان سیلی به صورت من زد که تا حالا نخورده بودم. سربازه گفته این [دزد نیست] شاکی است.

پیش‌فرض مأمور پلیس در اولین نگاه این بوده که فرد افغانستانی

مجرم و فرد ایرانی شاکی است و این برای عارف سندی محکم در مورد پیش‌داوری در مورد مهاجران و پناهندگان است. به‌علاوه باید به این نکته هم اشاره کرد که به میزانی که ارتکاب جرم توسط افغانستانی‌ها بازتاب می‌یابد، قربانی بودن آن‌ها کمتر مطرح می‌شود. محمدعلی (۳۱)، ن ۲م) در این مورد مثالی جالب مطرح می‌کند:

ممد بیجه‌ای که تو پاکدشت بود به بچه‌ها تجاوز کرد [مکت] بین اون سی نفر، نه نفر افغانی بود کسی نفهمید این ۹ نفر بالاخره حقشون گرفته شد یا نه. این تو روزنامه اصلا ننوشته بود که اصلا ۹ نفر از اینایی که تجاوز صورت گرفته بود، افغانی بودن. واقعا اگه این ۹ نفر ایرانی بودن و اون که تجاوز کرده بود افغانی بودن، معلوم نبود چه بلایی سر جامعه [مکت] چه بلایی سر پناهندگان افغانی تو ایران می‌اومد.

عجیب نیست اگر بازنمایی رسانه‌ای افغانستانی‌ها در ایران که مهم‌ترین وجه آن انعکاس سویافته جرایم این گروه در اخبار است، به تشدید تنش‌های اجتماعی میان مهاجران و گروه‌های محلی منجر شود. ریشه اصلی رفتارهای خصمانه محلی هرچه باشد، شایعه خبر تجاوز یا جنایت توسط بخشی از جامعه مهاجر، امکان بروز شدیدترین واکنش‌ها از طرف جامعه محلی را محتمل می‌سازد. نمونه‌ای متأخر از این حوادث که در فصل پنج مطرح شد در نظام‌آباد قزوین در سال ۱۳۹۳ رخ داد. با انتشار چنین شایعاتی در یک منطقه، برخورد خشونت‌آمیز با کل آن جامعه توجیه‌پذیر می‌شود و از آنجاکه حضور کل این جامعه مهاجر عامل فساد تلقی می‌شود، تنبیه جمعی آن‌ها مشروعیت می‌یابد. به غیر از جرم و جنایت، یکی دیگر از اتهامات افغانستانی‌ها، مشکلات بهداشتی و شیوع بیماری در ایران است. در تلقی عمومی،

این جمعیت به‌مثابه گروهی با سطح مدنیت پایین‌تر و عامل انتقال بیماری‌های ناشی از رعایت نکردن بهداشت فردی تصور می‌شوند. در مجموع و با توجه به تفاوت استانداردهای زندگی، سطح بهداشت عمومی در افغانستان از ایران پایین‌تر است و در بین مهاجران و پناهندگان در بدو ورود برخی بیماری‌ها شایع بوده است. اما پس از چند دهه اقامت این جمعیت در ایران و بالا رفتن سطح بهداشت مهاجران، هنوز این پیش‌داوری نسبت به کل جمعیت افغانستانی از ذهنیت عمومی زدوده نشده است. در فصل سوم نشان داده شد که بخشنامه اشتغال آوارگان افغانستانی کار در مشاغل مرتبط با صنایع غذایی را برای کارگران افغانستانی ممنوع اعلام می‌کرد. این ممنوعیت تا امروز هم کم و بیش وجود دارد و برای بسیاری افغانستانی‌ها نشانه‌ای از پیش‌داوری منفی در مورد این جمعیت است. مثلاً عیسی خان (۵۹، پ) می‌گوید:

هیچ افغانی حق زدن کارگاه صنعتی، پوشاک، خوراک، قنادی و نانواپی که اصلاً تعطیل می‌کنن به کلی که افغانی تو نانواپی کار کنه یا قنادی کار کنه. موادی غذایی به کلی ممنوعه [مکث] شاید ما جسممون بخوره به غذاشون شاید آتیش بگیرن! [خنده] میگوئن افغانی کثیفن، پر میکروب میگوئن [مکث] هر چی که میگوئن دیگه. محمد (۲۷، ن ۲پ) هم در این مورد می‌گوید:

وزارت بهداشت ایران وقتی یک شیوع بیماری میشه دقیقاً اولین گروهی که تو ایران که انگشت اتهام بهش اشاره میره، افغانستانی‌ها هستن که عامل بیماری رو از کشورشون آوردن تو ایران.

علاوه بر بیماری و جرم، دیگر اتهام بزرگ افغانستانی‌ها نقش آن‌ها در اشغال فرصت‌های شغلی و در نتیجه بیکاری جوانان ایرانی

است. شاید این شکل از شرانگاری را بتوان قدرتمندترین نیروی محرکه طرد دانست که ریشه در پیچیدگی حضور افغانستانی‌ها در ایران دارد. همان‌طور که در فصل‌های پیشین گفته شد از سال‌های ابتدایی حضور افغانستانی‌ها در ایران، مسئله اشتغال به یکی از عوامل تنش میان کارگران محلی و این پناهندگان بدل شد و به دنبال آن اشتغال پناهندگان تنها به برخی گروه‌های شغلی محدود شد. همانند بسیاری مناطق جهان، در ایران رقابت بر سرفرصت‌های شغلی موضوع اصلی نزاع میان کارگران بومی و مهاجران خارجی است. برای مصاحبه‌شوندگان افغانستانی این تحقیق، این اتهام ریشه در عدم شناخت نیروی کار افغانستانی و مشاغل آن‌ها دارد. مثلاً علیرضا (۲۷، ن ۲پ) در این مورد می‌گوید:

هشت سال پیش تو اتوبوس‌ها زده بود کار کردن هر افغانی در ایران مساوی است با بیکار شدن جوانان شما. من خودم خواندم، تنم لرزه خورد! یعنی واقعاً این قدر افغانی‌ها در این مملکت مضر هستند که مثلاً یک کارگر افغانی کار می‌کند یک جوان ایرانی بیکار میشه بعد پشت سرش اعتیاد و طلاق و همه اینا رو به همین ربط می‌دن. اما خیلی از مشاغل چه بخوای چه نخوای کارگر افغانستانی احتیاج دارن. صنایع مثل سنگ‌بری، کوره‌پزی و اینا همه ش دست افغانیه. کوره که ایرانی کار نمی‌کنه. همه ش افغانیه. دلیل زیاد بودن افغانی تو منطقه‌های صنعتی هم همینیه.

جنس استدلال اغلب مصاحبه‌شوندگان در مورد اشتغال شبیه به آن دسته از مسئولان ایرانی است که از لزوم وجود کارگر افغانستانی در ایران دفاع می‌کنند و نمونه‌هایی از آن در فصل قبل مطرح شد؛ ایران از نیروی کار افغانستانی در مشاغلی استفاده می‌کند که کارگران ایرانی حاضر به انجام آن نیستند. از نظر آن‌ها در موضوع اشتغال، کار

مشقت بار و رنج روزانه افغانستانی‌ها در مشاغل سخت ایران نادیده گرفته شده و تنها اشغال فرصت‌های شغلی دیده شده است. در اغلب مصاحبه‌ها این مضمون تکرار شده است که کارگران افغانستانی در ایران با صداقت و سخت‌کوشی، بار احداث طرح‌های عمرانی بزرگی را بر دوش داشته‌اند که بدون حضور آن‌ها عملی نبوده است.

یکی از موارد مطرح شده در مصاحبه‌ها تأکید مصاحبه‌شوندگان بر عدم توجه جامعه ایران به منافع حضور افغانستانی‌ها در ایران و جنبه‌های مثبت زندگی مهاجران و پناهندگان است. براساس موارد مطرح شده در مصاحبه‌ها، جنبه‌های مثبت دیده نشده حضور مهاجران و پناهندگان را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف) سهم افغانستانی‌ها در آبادانی ایران: به اعتقاد بسیاری از مصاحبه‌شوندگان، افغانستانی‌ها با انجام طاق‌ت‌فرس‌ترین مشاغل در ایران کمک زیادی به سازندگی در ایران کرده‌اند، اما این موضوع انعکاس رسمی نداشته است. آن‌ها حتی در سال‌هایی که با شدیدترین برخوردها از سوی ایران مواجه بودند، با سخت‌کوشی در سخت‌ترین مشاغل کشور سهم مهمی در ساخته شدن و پیشرفت ایران ایفا کرده‌اند. به‌عنوان نمونه برات (۳۸، ن ۲م) می‌گوید:

من عمر خود را اینجا گذاشته‌م، یعنی عمر خود را برای آبادانی این کشور تلاش کردم دیگه، درسته؟ ولی هیچ وقت یک ایرانی این را نمی‌بینه. فکر می‌کنه من اینجا اومدم [مکت] فقط بیک مصرف‌کننده من را می‌بینه. به‌عنوان این نمی‌بینه که من عمر خود را، استعداد خود را گذاشتم در این کشور، اینجا را آباد کردم. مثلاً همین خانه را من آباد کردم، خب من رفتم، این آبادی اینجا سر جاش هسته دیگه.

وحید (۳۵، پ) هم در این مورد تعبیر جالبی دارد:

ایران از قبل عرق ما و پدرای ما به اینجا رسیده
[مکت] با کمترین حقوق و بیشترین کار!

این نکته به طور مکرر در مصاحبه‌ها مطرح شده است که افغانستانی‌ها با دستمزد کم، سخت‌ترین کارها در ایران را انجام می‌دهند. کارهایی مانند سنگ‌بری، کار در کارخانه‌های بازیافت و تفکیک زباله، جمع‌آوری زباله یا حفر تونل‌های مترو از جمله سخت‌ترین مشاغل است که اغلب کارگزاران افغانستانی‌ها اند. از نظر مصاحبه‌شوندگان دلیل پرتعداد بودن افغانستانی‌ها در این نوع مشاغل «وجدان کاری» آن‌هاست که باعث می‌شود کارفرمایان ایرانی با کمترین دستمزد از آن‌ها استفاده کنند. اما این خدمات افغانستانی‌ها به اقتصاد ایران هیچ‌گاه انعکاسی در رسانه‌های رسمی یا اظهارات مقامات دولتی نداشته است.

ب) حضور در جنگ تحمیلی: یکی از مواردی که مصاحبه‌شوندگان از جمله خدمات نادیده گرفته‌شده و منعکس نشده افغانستانی‌ها به ایران برمی‌شمارند حضور آن‌ها در جبهه‌های جنگ هشت‌ساله با عراق به نفع ایران است. موارد متعددی در مصاحبه‌ها وجود دارد که بستگان فرد سابقه حضور در جبهه را داشته‌اند و معتقدند این خدمت افغانستانی‌ها بازتابی در جامعه ایران پیدا نکرده است. مثلاً عنایت (۲۶، پ) در این مورد می‌گوید:

پدرم، بچه خاله‌ش و چند تا از دوستای نزدیکش
ثبت نام کردن رفتن جبهه. پدر من تو بخش لجستیک
بود. بچه خاله‌ش الآن تو آسایشگاه کهریزکه. شهدای
جنگ که ثبت شدند حدود ۲۰۰۰ نفرن.

پ) عدم انعکاس موفقیت‌ها: یکی دیگر مواردی که در صورت انعکاس می‌توانست تصویر عمومی نسبت به افغانستانی‌ها را بهبود بخشد، موفقیت‌ها و دستاوردهای فردی در افغانستانی‌ها در ایران بوده است. نسل جدید مهاجران و پناهندگان افغانستانی به واسطه استفاده

از نظام آموزشی ایران توانسته‌اند در حوزه‌های مختلف علمی یا هنری دستاوردهای زیادی داشته باشند. اما «افغانی» هیچ‌گاه به‌عنوان یک پزشک یا مهندس یا کارگردان برای جامعه ایرانی معرفی نشده است. نرگس (۳۱، ن ۲ پ) این مسئله را این‌گونه بیان می‌کند:

موفقیت‌های افغانی‌ها هیچ انعکاسی ندارد. اگر دانش‌آموزمون اول بشه [مکت] آگه دانشجوی ما فرد موفق باشه هیچ موقع معرفی نمیشه. پس ملت ایران فکر می‌کنن ملت افغانستان به سری وحشی، عقب‌مونده و دازای خیلی خصلت‌های زشت هستند.

در واقع تصویر کارگران بدوی و فقیر یا مجرمانی خطرناک و جنایت‌پیشه بازنمایی‌های غالب پناهندگان و مهاجران افغانستانی بوده‌اند و این تصور نه تنها در موارد زیاد حاصل تجربه شخصی نیست بلکه به همه این جمعیت به‌طور یکسان تعمیم داده شده است. یکی از مضامین اصلی مطرح‌شده در مصاحبه‌ها، شناخت نادرست جامعه ایران از پناهندگان و مهاجران افغانستانی است. آنچه که نه نتیجه عملکرد واقعی آن‌ها در ایران بلکه حاصل برجسته‌کردن نقاط منفی حضور مهاجران و پناهندگان و نادیده‌گرفتن خدمات‌شان از سوی دولت و رسانه‌هاست. برخی مصاحبه‌شوندگان معتقدند دولت ایران با متهم کردن جامعه پناهندگان و مهاجران، کاستی‌های خود را به‌گردن این جمعیت می‌اندازد. در مقابل عده‌ای هم می‌پذیرند که مواردی از جرم یا بیماری وجود داشته است که افغانستانی‌ها در آن سهم داشته‌اند اما مسئله اصلی بزرگنمایی این مسائل و نسبت دادن آن به همه پناهندگان و مهاجران است. این تصویر ذهنی منفی از اتباع افغانستانی طبیعتاً بر نوع رفتار ایرانیان با آنها اثرگذار است؛ موضوعی که در فصل بعد بدان پرداخته می‌شود.

فصل هفتم: تبعیض و خشونت در زندگی روزمره

در فصل قبل نشان داده شد که بسیاری از افغانستانی‌ها چه برداشتی از رویکرد جامعه ایران به خودشان دارند و موقعیت اجتماعی‌شان را چگونه ارزیابی می‌کنند. ذهنیت جامعه ایرانی نسبت به مهاجران و پناهندگان افغانستانی در نوع روابط و تعاملات اجتماعی متجلی می‌شود. جامعه‌ای که پناهندگان افغانستانی را در موقعیتی فروتر می‌پندارد، طبیعتاً این تلقی را در رفتار خود نیز بازتاب می‌دهد. تجربه رفتار خشونت‌آمیز جامعه محلی با افغانستانی‌ها از جمله موضوعاتی است که در مصاحبه با افغانستانی‌ها به کرات تکرار شده و یکی از تلخ‌ترین و پیچیده‌ترین جنبه‌های زندگی اتباع افغانستانی در ایران است. از یک سو بسیاری از آن‌ها افراد مورد اعتماد ایرانی‌ها محسوب می‌شوند و رابطه‌ای بسیار نزدیک دارند و از سوی دیگر تجربه رفتارهای توهین‌آمیز و خشونت‌آمیز از سوی بخش‌هایی از جامعه محلی نیز تجربه روزانه

بسیاری از افغانستانی‌هاست. به همین سبب ارائه یک الگوی واحد و فراگیر در توصیف نحوه ارتباط میان مهاجران افغانستانی و ایرانیان ممکن نیست اما در این بخش تلاش خواهد شد تا با توصیفی تفصیلی جنبه‌هایی از این پیچیدگی روشن شود. آنچه در این فصل می‌آید روایت مصاحبه‌شوندگان افغانستانی از این مسئله است و غیرطبیعی نیست اگر سویه‌های منفی در این روایت برجسته‌تر شده باشند.

خشونت و ترحم

در یک نگاه کلی با توجه به تجربه مصاحبه‌شوندگان از تعاملات اجتماعی با ایرانیان در زندگی روزمره می‌توان طیفی از روابط را شناسایی کرد که از رابطه مسالمت‌آمیز و توأم با احترام آغاز و تا تنش و خصومت ادامه می‌یابد. بسته به موقعیت، نوع رابطه، مدت زمان رابطه و ویژگی‌های جامعه افغانستانی و جامعه محلی نوع روابط نیز تغییر می‌کند. از یک طرف کسانی مثل عیسی‌خان (۵۹، پ) هستند که در مورد رفتار ایرانیان می‌گویند:

من ۲۷ ساله که ایران هستم، به هر جای ایران که گشتم خدا و کیلی مردمشان از سر ما افغانی‌ها خیلی خوبه. با شخصیته هم با رحم و مروت. باز تک و توک پیدا میشه که [مکت] میگن تو اینجا روشلوغ کردی تو کجا اومدی.

اما این تلقی از رفتار مردم ایران، تنها در معدودی از مصاحبه‌شوندگان وجود دارد و بر خلاف عیسی‌خان، اغلب معتقدند رفتار مردم ایران تبعیض‌آمیز و خصمانه است. به‌عنوان نمونه ربابه (۲۸، ن ۲م غ) در مورد نحوه برخورد مردم می‌گوید:

مردمش خوب و بد دارن ولی تا جایی که من برخورد داشتم، همیشه بد رفتار کردن چه از نظر [مکت]

توی مغازه باشی، توی جاهای دولتی‌ش داشته باشی چه معاملات شخصی، مثلاً ما مستاجریم هر سال خونه عوض می‌کنیم، توی بنگاه بد رفتار می‌کنن، صابخونه‌ها، همسایه‌ها، خیلی بد رفتار می‌کنن، هنوز [مکث] یعنی ما رو قبول ندارن، هنوز براشون جا نیافتاده که ما مته خودشونیم، حق داریم زندگی کنیم، خیلی بد رفتار می‌کنن.

در بخش اول گفته شد اغلب مصاحبه‌شوندگان بر این باورند که در جامعه ایران پیش‌داوری منفی نسبت به اتباع افغانستانی قدرتمند است. وقتی صحبت از رفتار مردم ایران می‌شود هم بسیاری بر این باورند که خشونت علیه افغانستانی‌ها در جریان تعاملات روزمره امری متداول است. اگرچه بسیاری در خاطرات خود مواردی را به یاد دارند که رفتاری دوستانه از یک دوست، همسایه یا همکار ایرانی تجربه کرده‌اند، اما وقتی تصویر بزرگ‌تر کل جامعه را در نظر می‌گیرند، برای آن‌ها شدت برخوردهای خصمانه بیش از روابط دوستانه است. مثلاً نرگس (۳۱، ن ۲پ) از یک تجربه مهم خود این‌طور سخن می‌گوید:

بینید هم رابطه خوب بوده هم رابطه تلخ بوده. مثلاً ما تو یه خونه‌ای بودیم که پدرم تصادف کرد، فوت کرد. تو ایامی که تصادف کردن ایشون خب من یه دختر بچه کوچیک بودم، بود همسایه‌ای که مثل ما عزاداری کرد، حتی خونه‌اش رو در اختیار ما گذاشت. بالعکس تو همون زمان هم برادر من وقتی دنبال پدرم می‌گشت که چه اتفاقی برایش افتاده. مته اینکه تو همون محلی که تصادف کرده بودن، یک پاسگاه مانندی بود. یعنی خیلی انگار که یه گوسفند مرده یا یه حیوانی، می‌گه خیلی راحت خبر مرگ پدر منو گفته، آره، [مکث] یه پیرمرد افغانی اینجا زده

بودند، له کرده بودند، فکر کنم مال شماسست، جمع کنید بیایید ببرید، فلان بیمارستان بردن. یعنی چی مثلاً؟ اون یک انسان بوده. یه پیرمرد افغانی روزن بیایید جمع کنید ببرید؟! واقعا خب برادر من یه پسر جوانی بوده، وقتی خبر مرگ پدر منو می شنونه وسط خیابون، توی پاسگاه به شدت ناراحت میشه. بارها از این مسئله یاد می‌کنه که چطور اون فرد که واقعاً یک پلیس جامعه‌س، خیلی راحت میگن یه پیرمرد افغانی روزن له کردن.

برای نرگس، تجربه تسلی دادن همسایه یکی از محدود تجربه‌های خوبی است که از زندگی در ایران دارد اما در مقابل تجربه نحوه برخورد نامناسب مأمور پلیس امری است که در جنبه‌های مختلف زندگی‌اش به شکل‌های مختلف تکرار شده است. در واقع در روایت نرگس و بسیاری از مصاحبه‌شوندگان اگرچه تجربه برخورد دوستانه در تعاملات اجتماعی از سوی ایرانیان وجود دارد اما کفه ترازو به سمت تبعیض و خشونت سنگینی می‌کند. محمدعلی (۳۱، ن ۲م) این موضوع را این‌طور توضیح می‌دهد:

من در گذشته، در دوران ابتدایی و دبیرستان تا بیست و سه چهارسالگی یک دوست ایرانی داشتم ولی خب فرض کن هفت هشت ده تا آدمایی بودن تو اون محله که برخورد خوبی نداشتن. این یک نفر در مقابل اون هفت هشت ده نفر انگار شمرده نمیشه با اینکه با اون یک نفر هم دوست بودم.

نجیب (۲۶، م) هم در مورد ایرانی‌ها چنین نظری دارد: آدم‌های خورشان‌کسایی هستند که درس خوانده‌اند. واقعا برخوردشان خوبه، رفتارشان خوبه، انسانیت و شرفشان خوبه، ولی از اونا زیادتر لات‌ها و

لاشی‌هاشان است.

خشونت‌تی که مصاحبه‌شوندگان از آن صحبت می‌کنند، اشکال مختلفی دارد. شدیدترین نوع آن خشونت فیزیکی است که نمونه‌های حاد آن، حمله ساکنان یک محله به افغانستانی‌های ساکن در منطقه است. اما شیوه خفیف‌تر و روزمره‌تر آن خشونت‌های خرد در سطح محله است که بیشتر پسران جوان در معرض آن هستند. در مواردی تنش در محله به درگیری میان جوانان بومی و مهاجر ختم می‌شود. برخی مصاحبه‌شوندگان معتقدند «چون دولت از افغانستانی‌ها حمایت نمی‌کند»، جوانان محلی این حق را برای خود قائل‌اند که در مقابل مهاجران به خشونت متوسل شوند و نگران پیامد قضایی نباشند. به نظر صادق (۳۳، ن ۲) هر بهانه‌ای می‌تواند زمینه درگیری شود:

جلوی ما را گرفتند افغانستانی! اینجا چه کار می‌کنی؟

چرا می‌خندی؟ چرا دست تکان می‌دی؟ بهانه زیاده.

عارف (۳۸، پ) هم به همین پدیده اشاره می‌کند:

گیر دادن بیشتر بین این جواناست، خدا نکنه از

آن طرف ۵-۶ تا جوان ایرانی بیان و یکی دو تا افغانی

باشن، محال است او را یک چیزی نگوین، اگر هم

جواب بده که دعوا می‌شه.

خشونت فیزیکی حاد در در محلات مهاجرنشین شهری و عمدتاً در صورت درگیری‌های جمعی مردان جوان افغانستانی و ایرانی رخ می‌دهد، شکل سازمان‌یافته‌ای ندارد و به‌ندرت اتفاق می‌افتد. البته مواردی از اعمال خشونت جمعی ساکنان بومی نسبت به ساکنان افغانستانی یک محله هم وجود دارد که در آن ساکنان بومی تلاش می‌کنند با اعمال خشونت مهاجران را از محله طرد کنند. این موارد کمتر ثبت می‌شوند و تنها در خاطره مردم محلی و مهاجران می‌توان ردی از آن‌ها یافت. اشکال خفیف‌تر خشونت فیزیکی هم درگیری‌های

موردی جوانان در محله است. مبارک (۵۳، پ) با اشاره به همین درگیری‌ها می‌گوید که در محله کسی کاری به کارشان ندارد چون پسر بزرگ ندارند و «دعوا مال آن‌هاست». جوانان افغانستانی در هنگام تردد در محله ممکن است درگیر موقعیت‌هایی شوند که احتمال درگیری در آنها بیشتر است، اما اغلب تلاش می‌کنند تا از درگیر شدن اجتناب کنند زیرا نزاع خیابانی می‌تواند با مجازاتی بسیار سنگین همراه شود و معمولاً در این شرایط با فرد یا افراد مهاجم مدارا می‌کنند.

اما یکی از متداول‌ترین اشکال بدرفتاری با افغانستانی‌ها در فضای عمومی، خشونت کلامی یا به قول هانیه (۳۰، پ) «زخم‌زبان» است. محتوای این خشونت کلامی عموماً تحقیر فرد افغانستانی است و اشکال مختلفی دارد. ناصر (۲۶، م غ) یکی از متداول‌ترین آن‌ها را چنین مطرح می‌کند:

یه چیزی که من چیز جالب میدونم این هسته که مثلاً یک وقتی اگر یک لباس خوب بپوشی، از جایی رد شوی، یک دوست ایرانی ببیند، می‌گویه افغانی را ببین تیپ زده. مثلاً اگر لباس درست نپوشی، از سرکار بیایی، لباست کثیف باشه یا پر خاک باشه، طرف آدم را نگاه می‌کند، خنده می‌کنه، یا مثلاً تمسخر می‌کنه.

یا خلیل (۵۵، پ) که فروشنده بازار باقرشهر است از رفتار کسبه با افغانستانی‌ها چنین می‌گوید:

وقتی که بخرند چه بهتر [مکث] اگر نخرند هم مسخره می‌کنند هم فحش می‌دند [مکث] حتی یک روز پیرمرد افغانی همین جا آمده که نخریده اینا مسخره کردند [مکث] این ریش داشته، جوونا رفتن دورش گفتن این چیه گذاشتی مئه ریش بز، یکی با فنک زده یکی با قیچی زده.

یحیی (۵۰، پ) هم می‌گوید به محض اینکه کوچکترین اختلافی بین یک ایرانی و یک مهاجر پیش بیاید، توهین و تحقیر شدت پیدا می‌کند:

وقتی می‌ری خرید، وقتی معلوم میشه حق با توه،
کثافت میشی، افغانی میشی، برو گمشو میشی
[مکت] به قول بچه‌ها لعنتی میشی، همه چی میشی.
یا مثلاً تو به نونوایی میری. تا چهارتا ایرانی اونجا
وایساده به تونون نمی‌ده، اگرم بخوای حرف بزنی که
میگه برو از مملکت نون بگیر اینجا چیکار میکنی؟

اما خشونت، توهین و تحقیر مستقیم تنها شکل بدرفتاری نیست که بسیاری افغانستانی‌ها در زندگی روزمره در فضاهای عمومی تجربه می‌کنند. ویژگی مهم بخش عمده خشونت نسبت به مهاجران، غیرمستقیم بودن برخی رفتارهای توهین‌آمیز است. در تجربه مهاجر افغانستانی، زندگی روزمره لزوماً همراه با خشونت مستقیم نیست بلکه در موارد زیادی ایرانی‌ها با نوع رفتارشان حس فروتر بودن افغانستانی‌ها را غیرمستقیم القا می‌کنند. محمد (۲۷، ن ۲پ) این مسئله را این‌طور توضیح می‌دهد:

بینید الان بر خوردشون به صورت غیر مستقیمه.
یعنی اون نگاهی که دارن، اون مثلاً گوشه کنایه‌هایی
که می‌زنن [مکت] مثلاً به‌طور مستقیم به تو نمیکه
افغانی ولی خب قشنگ مشخصه وقتی با دوستش
صحبت می‌کنه از داستان‌هایی تعریف می‌کنه، از
چیزایی میگه که مثلاً طرف افغانیه و فلان چی کاره.
اونا مثلاً به قشری می‌بینن که [مکت] یعنی کاملاً
یه نگاه سلسه مراتبی دارن از بالا به پایین. قشنگ
مشخصه وقتی تو خیابونا راه میری، وقتی با کس
دیگه داد و ستد می‌کنی. همچین فضایی را می‌تونی

خیلی راحت حس کنی.

رقیه (۲۳، ن ۲پ) هم در این مورد می گوید:
 همسایه های ایرانی [مکت] خب درواقع خوبن.
 خوبه رفتارشون. اما متوجه می شیم که اصلن یه
 جووری متمایز نسبت به بقیه با ما رفتار می کنن. یه
 جووری [مکت] فرق می کنه رفتارشون [با تأکید]
 متوجه می شیم که انگار ما یک قشر خاصی از منطقه
 هستیم. یه جورایی سواسیم از اونا. نمی دونم. شاید
 خوب باشه رفتارشون، چیز خاصی بهمون نمی گن
 اما متوجه می شیم اینو. با نگاهشون القاء می کنند که
 ما از شما خوشمونم نمید، احترامی برای شما قائل
 نیستیم.

برای بسیاری از اتباع افغانستانی در کنار رفتارهای آشکارا
 توهین آمیز، این شکل از رفتار متفاوت مردم محلی این حس را
 تقویت می کند که آن ها گروهی متمایز و فروتر هستند. مجموعه ای از
 بدرفتاری های مستقیم و غیرمستقیم را در موقعیت های مختلف زندگی
 روزمره می توان شناسایی کرد که مکرر رخ می دهند و تحقیر مهاجران
 و پناهندگان را دربردارد. میزان حساسیت جوان ترها نسبت به مهاجران
 نسل اول در قبال این بدرفتاری ها بیشتر است و می توان عامل سن را
 در برداشت افغانستانی ها از رفتار مردم ایران مؤثر دانست. قابل درک
 است که انتظارات نسل اول مهاجران که از جنگ و ناامنی به ایران پناه
 آورده اند و قدردان میزبانی ایران هستند متفاوت از نسل جدیدی باشد
 که در ایران رشد کرده، به حقوق خود آگاه است و نسبت به خشونت
 مردم محلی حساسیت بیشتری دارد.

نگرش مهاجران به جامعه ایران را باید از دریچه تجربه همین
 رفتارهای خصومت آمیز در روابط روزانه دید. بسیاری انتظار دارند

پناهندگان و مهاجران افغانستانی ساکن ایران، قدردان همه خدماتی باشند که در طول سال‌ها از دولت و جامعه ایران دریافت کرده‌اند، اما آنچه در محله‌های شهری و روستایی ایران در روابط میان ساکنان محلی و مهاجران می‌گذرد، ملموس‌ترین وجه از تجربه زندگی در ایران برای مهاجران است و نگرش عمومی آنان به جامعه ایران را می‌سازد. قریب به اتفاق کسانی که با آنها گفت‌وگو شد از نحوه رفتار مردم ایران با خود شکایت دارند. آنچه رضا (۱۷، ن ۲پ) از آن به‌عنوان «عقدۀ داشتن» افغانستانی‌ها از مردم ایران یاد می‌کند:

من با بچه‌های افغانی که صحبت می‌کنم، اکثراً ایرانی رو به دشمن می‌دونن. خب دیدید دیگه. شما الان مصاحبه کردید تا حالا چند نفر از اینا گفتن عقدۀ از ایران داشتن؟ ۹۰ درصد بیشتر بوده یا نه؟ ۹۰ درصدشون می‌گن ایرانی ما را اذیت کردن. به نظرم من راست می‌گن.

یکی از پیامدهای مهم تجربه خشونت از طرف مردم محلی، اجتناب از فضاهای عمومی برای گریز از برخوردهای خشن و تحقیرآمیز است. هراس از مواجهه با خشونت کلامی یا فیزیکی سبب می‌شود مهاجران در استفاده از پارک محلی یا پارک‌های عمومی شهر تهران محتاط باشند و به همین سبب حق انتخاب آنها برای فعالیت‌های تفریحی در عرصه عمومی بسیار محدود است؛ مثلاً نرگس (۳۱، ن ۲پ) در این مورد می‌گوید:

من خیلی اطرافیانم بهم توصیه می‌کنن بریم پارک، حقیقتاً دوست ندارم برم پارک. چون وقتی میرم پارک می‌شینم، می‌بینم وقتی فرد ایرانی‌ها از جلومون رد می‌شم، شاید برای بقیه همشهری‌ها مهم نباشه اما من حساسم، وقتی نگاه می‌کنن بر می‌گردن به

خنده‌ای از سر تمسخرآمیزی، به خنده تمسخرآمیزی می‌کنن که افغانی‌ها هم آدم شدنند! خیلی راحت این کلمه رو بیان می‌کنن. وقتی این اتفاق یکی دو بار برام تو پارک افتاد، دیگه اصلاً خیلی کم پیش میاد برم پارک. اونم مثلاً سیزده به در که به اصرار خانواده میرم، سعی می‌کنیم جایی بریم که خلوت باشه، کسی نباشه.

محمدعلی (۳۱، ۲۰م) هم از تجربه خودش این‌طور می‌گوید:
 اصلاً اتباع افغانی در واقع تفریح آنچنانی هم ندارند، خب این قشر از خیلی از چیزها محرومن، به بخشیش قانونی هست درسته مثلاً بازنشستگی ندارند، درآمدی حاشیه ندارند، یک کارگر و یک شغل و تعداد خانواده هم زیاد هست، در نتیجه به خاطر مشکلات مالی خیلی امکان ندارند، اما اون بخشی که بتونن تفریحی هم بکنن [مکث] خب من مثلاً، خود من بیست روز پیش یکی از پارک‌های کرج رفتیم اتفاقاً با چند تا از دخترهای همشهری رفتیم، این دختر و پسرهای ایرانی با نگاه‌هاشون [مکث] تو فکر می‌کنی که آگه ایرانی بودی مردم آن‌قدر بهت نگاه نمی‌کردن، آدم احساس می‌کنه یه مشکلی تو سر و وضعش هست، یه چیزیه. حتی دو تا مأمور نیروی انتظامی به هم گفتند افغانی چقدر تو پارک زیاد شده!

باقر (۳۰، ۲۰پ) هم معتقد است وقتی در پارک‌های محلی، تعداد افغانستانی‌ها زیاد شود، حساسیت مردم محلی و احتمال بروز خشونت افزایش می‌یابد:

والا آگه زیاد اون‌جوری شلوغ نشه، کسی به کسی کار نداره منتهی آگه تعداد افغانی‌ها زیاد شه بینن

تعداد مهاجرا بیشتر از ایرانی‌ها هست باز شنیده میشه
کم کم که [مکت] متلک‌ها، زخم زبان‌ها [مکت]
اینجا افغانستان شده، اینجا کابل شده، چرا نمی‌رید
در کشور خودتان.

علاوه بر برخورد بد مردم، احتمال برخورد با مأموران پلیس و پیامدهای آن نیز علت مهمی است که سبب می‌شود افراد ترجیح دهند خود را به دردسر نیندازند.

تأکید مجدد بر این نکته ضروری است که وجود بدرفتاری نسبت به افغانستانی‌ها به معنای نادیده گرفتن تنوع در شکل رابطه ایرانیان با مهاجران و پناهندگان نیست. قبلاً هم اشاره شد که گونه‌هایی از روابط مسالمت‌آمیز، توأم با حداکثر اعتماد و صمیمیت نیز بخشی از رابطه میان مهاجران و ایرانی‌هاست که به‌عنوان دلیلی بر پذیرش آنها در جامعه ایران مطرح می‌شود. سرشت‌نمای این نوع رابطه، ارتباط بخشی از ایرانیان با مهاجران در قالب مدل کارفرما- کارگر است که از سطح روابط کاری فراتر رفته و اعتماد متقابل پیوندی محکم میان دو طرف برقرار کرده است. نمونه‌های متعددی وجود دارد که برای یک ایرانی، معتمدترین فرد برای سپردن کلید انبار، باغ یا ساختمان محل سکونت یک مهاجر افغانستانی است. سؤال اینجاست که برخلاف پیش‌داوری‌های منفی و عقاید قالبی گسترده‌ای که در مورد افغانستانی‌ها وجود دارد و «افغانی» را افرادی بدوی، خشن و خطرناک معرفی می‌کند، چرا کارفرمایان ایرانی، افغانستانی‌ها را کارگرانی سخت‌کوش، صادق و مسئولیت‌پذیر می‌دانند؟ وقتی اغلب مصاحبه‌شوندگان از اهریمن‌سازی افغانستانی‌ها در جامعه ایران صحبت می‌کنند، این اعتماد میان نیروی کار افغانستانی با کارفرمایان ایرانی را چطور می‌توان توضیح داد. در ادامه متن، با تشریح روابط اجتماعی افغانستانی‌ها در ایران تلاش می‌کنیم به این پرسش‌ها پاسخ دهیم.

تنش با طبقه فرودست ایرانی

نوع برخورد ایرانی‌ها با افغانستانی‌ها بسته به وضعیت اجتماعی-اقتصادی‌شان متفاوت است. هر چه از مناطق روستایی به مناطق شهری و از مناطق فقیرنشین شهر به سمت مناطق مرفه حرکت کنیم شدت خشونت و برخوردهای توهین‌آمیز کاهش می‌یابد. اغلب کسانی که تجربه زندگی در روستاها و شهرهای اطراف را داشته‌اند، معتقدند که یک افغانستانی در تهران به مراتب مشکلات کمتری در تعاملات اجتماعی دارد و رفتار مردم دوستانه‌تر است؛ درحالی‌که مثلاً در روستاهای جنوب تهران تنش با مردم محلی بسیار شدید است. مثلاً مونس (۲۵، ن ۲م) در این مورد می‌گوید:

ما از بین قمصر و مهدی‌آباد و شورآباد و این باقرشهر، باقرشهر خیلی خوبه. اینجا مردم ایرانیست نسبت به بقیه جاها خوبن. ما قبلاً که بود نمی‌توانستیم تو کوچه خیابان که خلوت باشه راه بریم، ولی اینجا فرق نمی‌کنه. یازده شب هم بریم اصلاً هیچ‌کس کاری نداره. الآن با امنیت کامل می‌ریم و میایم. چه زن چه مرد چه بچه‌های جوان خیلی خوبن، هیچی به آدم نمی‌گن. شورآباد که بودیم داداش کوچیکمو بیست چهار ساعت می‌زدن، راهشونو بگیر، کیف و کتابشو پاره کن. الآن داداش من [مکث] می‌گم برو پارک بگرد، سریع بیا خانه هیچکس چیزی نمی‌گه.

علی (۲۳، ن ۲پ) معتقد است حتی در اسلامشهر نیز تفاوت رفتار با تهران محسوس است:

تفاوت رفتارها با اینکه فاصله‌ها خیلی زیاد نیستش، اسلامشهر با مرکز تهران خیلی فاصله نداره، ولی تفاوت رفتار خیلی بارزه. توی تهران، طرز

برخوردها، نوع نگاه‌ها خیلی بهتره. ولی خب پایین شهر، خیلی فرق می‌کنه.

در خود شهر تهران نیز تفاوت رفتار مردم ایرانی در مناطق جنوبی شهر با مناطق مرکز و شمال تهران برای بسیاری ملموس است. مثلاً مجید (۲۷، ن ۲پ) در مورد تعداد بیشتر تنش‌ها در مناطق جنوبی می‌گوید:

تو جنوب شهر اینجا خیلی شدیدتره. اونجا تو محل جلوی جوونای افغانی رو می‌گیرن [با صدای بلند]: آی فلانی! تو بودی فلان کارو کردی؟ میدونی چی می‌گم؟ یکی دو بار هم به خودم چیز کردن، یعنی کسایی که منو نمی‌شناختن تو اون محل. شاید یه محل غریبی بوده که منو نمی‌شناختن. ولی کسایی که منو می‌شناسن هیچوقت چنین کاری نمی‌کنن. یا عباس (۴۰، ن ۲پ) می‌گوید:

تو مناطق جنوب شهر، ایرانی‌ها مثلاً به هر چیز افغانی‌ها گیر میدن. اگر افغانی بد پوشه، می‌گن افغانی‌ها کثافتند که اومدن کشور ما به گند کشیدن. اگر افغانی خوب پوشه می‌گن افغانی کثافت اومده اینجا آدم شده. ولی در محلات بالای شهر این مسائل نیست.

شواهد متعدد نشان می‌دهد رفتار مردم تهران در مناطق فقیرنشین به مراتب خصمانه‌تر از مناطق مرکزی و شمال تهران است. عبدالله (۳۱، ن ۲م) معتقد است که این تفاوت رفتار را می‌توان در تعداد بیشتر افغانستانی‌ها در مناطق جنوبی و تعصبات افراد محلی جستجو کرد:

از خود شهر تهران هر چی خارج بشیم بیایم به این سمت چون طبقه فرهنگی‌شون میاد پایین‌تر، بعد تعصبات و اینا بیشتره. یک هم چون این طرفا افغانی

زیاده، بیشتر روزمره‌گی شون کلاً با افغانیه دیگه، میبینن. از نظر کاری هم [مکث] سر کار می‌بینن افغانیا هستن، به خاطر همین یک سری تعصبات این طرفا بیشتره. این قسمت یه مقدار تعصبات بیشتره. ولی خود تهران [مکث] هرچی بالاتر میری، تعصبات کمتره.

اما محمدعلی (۳۱، ن ۲م) فقر را علت اصلی این تنش‌ها می‌داند و با اشاره رفتار خصمانه بخشی از ساکنان محلی می‌گوید:

خب از این اتفاقاً زیاد می‌افته، حداقل اینه که هفته‌ای، ده روز یکبار و هفته‌ای یکبار قطعاً [سرفه می‌کند] این اتفاق می‌افته. حالا توی مرکز تهران حالا از انقلاب به شمال تهران در نظر بگیریم، شاید این دفعات کمتر باشه، خب عاملای زیادی اثر داره، ممکنه رفاه این طبقه از مردم باشه، یا مثلاً اینکه این قشر از جامعه ممکنه خارج از ایران رفته باشن و فرهنگ‌های مختلف دیده باشن، به خاطر همین واکنش‌های عجیب و غریب انجام نمیشه. ولی در پایین تهران متأسفانه خیلی زیاده. خب یک بخشش شاید به خاطر ضعف اقتصاده و حالا انگار که بیکاری که تو جامعه ایران هست رو تعمیم میدن به جامعه افغانی.

علیجان (۳۷، پ) هم معتقد است:

دو سال برادرم تو خیابون بهارستان می‌نشست اونجا آدم‌های با فرهنگ [مکث] اکثراً آدم‌های فهمیده آنجا سه تا چهار تا خانواده افغانی بود ما می‌رفتیم نه زخم زبانی [مکث] حتی پیرمردهاشون که ما رو می‌دیدن سؤال می‌کردن که تو افغانستان

چکار می‌کردی. حتی بعضی وقتا به لباسی چیزی
کادو می‌کردن می‌داشتن پشت در [مکث] اونا خیلی
با فرهنگ بودن، ولی هر چقدر که پایین می‌آیی
[مکث] خودشون زجر دیده‌ان می‌خوان عقده شون
رو سر ما خالی کنن.

همان‌طور که در فصل دوم هم اشاره شد تنش‌های قومی و نژادی در بسیاری موارد در رقابت‌های اقتصادی بر سر منابع محدود و احساس تهدید از سمت گروه غیر خودی ریشه دارد. افراد محلی، افغانستانی‌ها را تهدیدی برای اشتغال و درآمد خود محسوب می‌کنند و بر همین اساس می‌توان تفاوت رفتار میان مردم ساکن مناطق فقیرنشین و مناطق ثروتمند با مهاجران را توضیح داد. بر اساس شواهد موجود بیشترین تنش‌ها در مناطق فقیرنشین میان مهاجران ایرانی تازه‌وارد با افغانستانی‌ها وجود دارد. ساکنان محلی که مهاجران را تهدیدی اقتصادی برای خود می‌دانند، بیشتر احتمال دارد رفتارهای نژادپرستانه نشان دهند. تجربه مصاحبه‌شوندگان این مسئله را در مورد وضعیت مهاجران افغانستانی در ایران تایید می‌کند. افراد قدیمی‌تر مانند محمدجواد (۶۰، پ) که در شهری زندگی می‌کند و وحید (۳۵، پ) که از سی سال پیش در کن ساکن بوده است، معتقدند مردم بومی قدیمی رفتار بهتری نسبت به مهاجران و پناهندگان داشته‌اند، اما مهاجران ایرانی که به تدریج به این محلات آمده‌اند، به مراتب رفتار خصمانه‌تری با اتباع افغانستانی نشان می‌دهند؛ مثلاً در محلات جنوب تهران بیشترین تنش میان افغانستانی‌ها و آذری‌های مهاجر است. عباس (۴۰، ن ۲ پ) این تنش را این‌گونه توضیح می‌دهد:

به‌طور خاص اونجا که ما زندگی می‌کردیم اکثریت
غریب به اتفاق ترک‌ها بودن [مکث] و اینا ترک‌هایی
بودند که از روستاهای زنجان و همدان و اینا اومده

بودن، اینا خب رفتارهای بدی با افغانستان داشتن، یعنی مثلاً عملاً افغانی را به چشم موجود شایسته فحش و دشنام و این‌ها می‌دیدند. حالا اینو باید اضافه کرد به مسائل اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی ولی به‌طور خاص ترک‌ها کلاً بیشترین مشکل را با افغانستان دارند به نظرم تو ایران.

زهرة (۳۹، ن ۲ پ) هم که در منطقه کن زندگی می‌کند، معتقد است بیشتر مشکل در منطقه آن‌ها میان افغانستانی‌ها و مهاجران ایرانی کرد است. مهاجرانی که عمدتاً کارگران ساختمانی یا کشاورزی‌اند و بر سر فرصت‌های شغلی در باغ‌های کن یا مشاغل ساختمانی در منطقه ۲۲ تهران با افغانستانی‌ها رقابت دارند. به گفته این مصاحبه‌شونده این رقابت در یک مقطع به تنش جدی هم منجر شده است:

قبلاً یک جایی بود که کارگران ساختمانی می‌نشستند. یک بار بین ایرانی‌ها و افغانستانی‌ها دعوا شد. حالا یک گروه این طرف خیابان می‌نشیند و یک گروه طرف دیگر. وقتی یک نفر می‌آمد همه می‌ریختن سر طرف که او را ببرد. بیشتر افغانستانی‌ها را می‌بردند. به خاطر همین دعوا شد.

یکی از موارد جالب مطرح شده در مصاحبه‌ها تجربه‌ای است که از زبان رضا (۱۷، ن ۲ پ) بیان می‌شود و به‌خوبی نشان‌دهنده عمق تنش‌ها به‌واسطه رقابت‌های شغلی در مناطق فقیرنشین است:

یه بار سوار ماشین شده بودم، اتوبوس. بعد، پشت سری من یه بچه بود فکر کنم ۵ سالش بود، نشست، جا برای باباش گرفته بود. بعد یه افغانی حواسش نبود اومد جاش نشست. گفتم جا برا بابام گرفتم، طرف هم پا شد رفت. بعد باباش که اومد گفت بابا افغانی اومد جات نشست ولی من جاتو گرفتم، می‌خواست

خودشو نشون بده. بابابه [مکت] حالا می‌خواستم بینم چه جور یه افغانی رو براش تشریح می‌کنه. گفتش که آره پسر افغانی‌ها همیشه می‌خوان جای ما رو بگیرن! گفت نه بابا حواسش نبوده، خب بچه‌س، ذاتش پاکه دیگه، ولی خب بابابه برای تربیت بچه‌ش بین چی داره می‌گه، باباجون نگاه کن افغانیا این طورین، دزدن، کار همشهری‌های ما رو گرفتن، ترک بود طرف.

مهاجران ایرانی که از مناطق دیگر کشور در سال‌های اخیر به محلات فقیرنشین آمده‌اند خود را مستحق برخورداری از فرصت‌های شهری می‌بینند و شدیدترین رقابت را با مهاجران افغانستانی دارند. برای بسیاری از افراد محلی پذیرفتنی نیست که یک افغانستانی از فرصت‌های موجود بهره‌مند شود درحالی که او که یک ایرانی است و «حق بیشتری دارد»، محروم باشد. تجسم این طرز تلقی را می‌توان در مواردی یافت که فرد افغانستانی دارایی‌های خود را نمایش دهد. توضیح بیشتر این موضوع از زبان معصومه (۳۳، ن ۲) پ گویاست:

به خاطر اینکه مهاجری، همه نگاه‌ها طرف توئه، یک ذره بخوای چیز باشی، متفاوت باشی با بقیه، یک نگاه تحقیرآمیز بهت میشه چون تو مهاجری، افغانی برای ما آدم شده. یا مثلاً با ماشین مدل بالا بخوای بری، هیچ حقی نداری. حتی در منطقه سمنان که خواهرزاده‌م هست افغانی جرئت نمی‌کنه ماشین بالاتر از نیشان سوار شه. آگه افغانی ماشین مدل بالا سوار شه که دیگه [خنده].

مجتبی (۲۴، ن ۲) هم یکی از دلایل تمسخر افغانستانی‌ها را همین رقابت‌های شغلی و اقتصادی می‌داند: تو ایران اصلاً راه میری، یک وسیله‌ای چیزی دست

باشه، افغانی فلان شده ببین چی داره! یه فحشم میدن
بهت. لباس درست بپوشی، یه ذره لباس درست
باشه، میگه افغانی فلان شده ببین چی پوشیده!
ما نداریم بپوشیم، اینا رو ببین. هر چی دری وری
بهسون میگه.

زهره (۳۹، ن ۲ پ) هم می گوید:

وقتی می بینند که وضع افغانی ها بهتر است، بد
برخورد می کنند. می گویند چرا باید وضع ما در
مملکت خودمان از یک افغانی بدتر باشد.

برای اقشار فرودست محلی، پذیرش این امر که یک مهاجر خارجی
با استفاده از فرصت و امکاناتی که در ایران در اختیار داشته موقعیت
اقتصادی اش را بهبود بخشیده است، به معنی شکست و خسران
او در این رقابت است. در یک بازی با جمع صفر، نفع یک کارگر
خارجی با ضرر یک کارگر ایرانی مترادف تصور می شود. در کنار عوامل
مختلف، می توان ریشه پیش داوری و رفتارهای خصومت آمیز نسبت به
افغانستانی ها را در همین رقابت شغلی میان کارگران بومی با کارگران
افغانستانی و همچنین احساس ضرر و خسران جامعه محلی دید؛
خسران در برابر گروهی که از دید آنان استحقاق این امکانات را ندارند
و فرصت های به حق ایرانیان را غصب کرده اند.

اما علاوه بر فقر اقتصادی و رقابت بر سر منابع اقتصادی، برخی
مصاحبه شوندهگان از عوامل فرهنگی هم برای تبیین چرایی تفاوت رفتار
در محلات فقیرنشین با سایر محله ها سخن می گویند. مثلاً عباس
(۴۰، ن ۲ پ) می گوید:

بینید ما مهاجرها چون مذهبی هستیم توقع داریم
افراد مذهبی برخوردارشون با مهاجر، با ما بهتر باشه.
ولی در عمل هر چی در محل های بالای شهر، من

اصفهانم بودم، شیرازم بودم، هرچی محلات بالای شهر هستیم که رفتن خارج، مهاجرتو دیدن، یا رفتن محیط‌های بین‌المللی یا چند فرهنگی رو دیدن، اونا خیلی رفتارشون بهتره. من خودم تو ورامین بودم، بچه بودم، یعنی تا آخرین ایرانی نون نمی‌گرفت به افغانی نون نمی‌دادن. ولی ما مثلاً در نونوایی‌های شمال شهر که می‌بینیم ایرانی‌ها قشنگ صف را رعایت می‌کنن. پشت سر افغانی وای میستن. هیچ اعتراضی نیست.

اغلب مصاحبه‌شوندگان با ذکر عواملی چون تعداد بیشتر مهاجران افغانستانی در مناطق فقیرنشین، فقر و رقابت اقتصادی و نهایتاً عوامل فرهنگی توضیح می‌دهند چرا مردم در محلات رفتار متفاوتی دارند. رضا (۱۷، ۲۰پ) که خودش ساکن مرکز تهران است می‌گوید دو قشر در ایران با افغانستانی‌ها بهتر رفتار می‌کنند:

به نظرم ایرانی‌هایی که خوب برخورد میکنند دو دسته‌اند؛ یکی کسانی که خودشونو آدم‌های باکلاس و فرهنگی و این چیزها می‌گیرن که فرقی براشون نمی‌کنه طرف ترک باشه، سیاه باشه و چیزای دیگه. اینا آدم‌های باشعوری‌اند که تقریباً بالا شهر تهران می‌شینن، دور و ور ما، بالاتر. یکی هم انسان‌هایی هستند که [مکت] مذهبی‌ان. که حالا [با تأکید:] به ظاهر، به ظاهر شده خودشونو تبعیض نژاد نشون نمیدن، حالا شاید پشت سرت یه چیزای بگن، [با تأکید:] شاید، ولی کلاً این دو قشر جامعه خیلی کارت ندارن.

با توجه به این تجربیات و موارد مطرح شده در بخش‌های قبل می‌توان تصویری دقیق‌تر از ارتباط مهاجران و پناهندگان افغانستانی با

کارگران و اقشار فرودست ایرانی و همچنین کارفرمایان ایرانی ارائه کرد. منابع اقتصادی محدودند و رقابت بر سر فرصت‌های شغلی و مسکن میان کارگران ایرانی و افغانستانی در شرایط دشوار اقتصادی شدیدتر می‌شود. در این شرایط از یک سو برخی مقامات دولتی و رسانه‌ها با برجسته کردن جرایم یا صحبت از اشغال چند صد هزار فرصت شغلی به اهریمن‌سازی افغانستانی‌ها دامن می‌زنند. از طرف دیگر این تصویر در مناطق فقیرنشین که با تراکم جمعیت افغانستانی‌ها مواجه‌اند با تجربه نیروی کار محلی از کمبود شغل و امکانات و عقب‌ماندگی‌اش از سایر بخش‌های جامعه همخوانی دارد. این وضعیت خصمانه‌ترین محیط را برای مهاجران خارجی رقم می‌زند. گذشته از این، کارفرمایان ایرانی و به‌طور کلی گروه‌های ثروتمند، بیشتر با افغانستانی‌ها به‌عنوان کارگر سروکار دارند و مزیت‌های این نیروی کار را به تجربه در طی سالیان طولانی همکاری اقتصادی درک کرده‌اند. ضمن اینکه باید توجه داشت مناسبات این گروه با افغانستانی‌ها بیشتر در قالب کارفرما- کارگر یا حتی «ارباب- رعیت» است و اگرچه رفتار آشکار خصمانه وجود ندارد اما سلسله‌مراتب ایرانی- «افغانی» کاملاً پابرجاست. مثلاً بنا به روایت مجید (۲۷، ن ۲ پ) کارگران افغانستانی به این دلیل توانسته‌اند اعتماد کارفرمایان را جلب کنند که:

جایی برای مثلاً [مکت] خطا نداشتند، چون جایی برای خیلی اتفاق‌ها نداشتن و همیشه تابع بودن، تابع امر بودن، اعتماد زیاد شده حقیقتاً. خدمت شما عارضم که هرچه ارباب بفرمایند! هنوز هم اصطلاح ارباب وجود دارد. ما به لفظی داریم تو شایبدلعظیم که می‌گیم ارباب مرتضی علی به. فهمیدی چی میگم؟ ولی اینجا در عمل صاحب کار میشه ولی نعمت. یعنی به چیزی از ارباب بالاتر. ولی نعمت یعنی کسی

که نعمت دستشده [خنده].

موقعیت اجتماعی کارگران افغانستانی در ویژگی‌های شغلی آن‌ها مؤثر است؛ زیرا حفظ شغل و راضی نگه‌داشتن کارفرما تنها شرط بقای آن‌هاست، لیکن این به معنای تقلیل دلایل این اعتماد به شرایط ویژه افغانستانی‌ها و موقعیت حقوقی ضعیف آنان در مناسبات اجتماعی ایران نیست. شرایط سخت زندگی در افغانستان سبب شده تا بخش زیادی از این نیروی کار قدیمی به شرایط کاری سخت آشنا باشد و بخشی از این فرهنگ شغلی به نسل جدید منتقل شده است. اما آنچه در اینجا اهمیت دارد تفاوت نوع رابطه‌ای است که کارفرمایان و طبقه متوسط ایرانی در مقایسه با مردم ساکن مناطق فقیرنشین در قبال مهاجران دارند. ممکن است در مناطق فقیرنشین برخی گروه‌های مذهبی‌تر، دوستانه‌تر نسبت به افغانستانی‌ها رفتار کنند یا بخشی از طبقه متوسط شهری تحت تأثیر فضای رسمی و رسانه‌ای یا شناخت ناکافی از این جمعیت نسبت به افغانستانی‌ها پیش‌داوری داشته باشد اما علیرغم همه پیچیدگی‌ها، با قائل شدن به تفکیک فوق‌الذکر می‌توان تا حدی پیچیدگی روابط مهاجران افغانستانی را با اقشار مختلف در ایران درک کرد. البته بررسی دقیق‌تر این مسئله مستلزم انجام مطالعاتی در مورد نگرش شهروندان ایرانی بر حسب موقعیت اجتماعی- اقتصادی آن‌ها و نحوه ارتباطشان با افغانستانی‌هاست.

در فصل قبل گفته شد، گروهی از مصاحبه‌شوندگان معتقدند تصور منفی جامعه ایرانی از اتباع افغانستانی ناشی از تجربه مستقیم و شخصی آن‌ها نیست. هر جا روابط شخصی و نزدیک شکل گرفته، تصور ایرانیان نسبت به فرد افغانستانی تغییر کرده است. در نتیجه یکی از راه‌های درک بهتر چرایی تفاوت تجربه‌ها در برخورد با ایرانیان، اهمیت روابط چهره به چهره است. در مقیاس بزرگ، ذهنیت منفی عمومی تحت تأثیر بازنمایی‌های رسانه‌ای جرایم و بحث از پیامدهای

نامطلوب حضور افغانستانی‌ها شکل می‌گیرد و خشونت علیه آن‌ها را تسهیل می‌کند، اما روابط شخصی و شناخت نزدیک و چهره به چهره عامل تغییر تصویر در مورد افغانستانی‌ها و شکل‌گیری روابط دوستانه‌تر و کاهش تنش است. علیرضا (۲۷، ن ۲پ) با اشاره به ذهنیت منفی اغلب ایرانیان نسبت به افغانستانی‌ها می‌گوید:

کلاً دید جامعه ایرانی این‌جوری هستش، مگه اینکه خلافتش ثابت بشه. مثلاً از کوچیکی با آن‌ها بزرگ شده باشی، باهاشون صمیمانه رفتار خانوادگی داشته باشی که برایش ثابت شه که این خانواده افغانی با ما خوب هست. ولی پیش فرض فکرشان اینه.

گروهی از مصاحبه‌شوندگان معتقدند وقتی که توانسته‌اند به‌مرور زمان در محله شناخته شوند و اعتماد ایجاد کنند، روابط بهتری را نیز تجربه می‌کنند؛ مثلاً کسانی که سال‌های طولانی در یک محله زندگی کرده‌اند، چون روابط اجتماعی‌شان را در محله گسترش داده‌اند، مسائل کمتری در ارتباط با جامعه محلی دارند. زهرا (۱۹، ن ۲پ) تجربه خود و مادرش را این‌گونه توضیح می‌دهد:

چون که از همون اول که به دنیا اومدیم تو همین جا بودیم، چون همه با هم آشنائن نسبتاً خوبه ولی مادرم میگه اوایل که اومده بودیم خیلی اذیت می‌شدیم. تو کوچه اولی که بودیم مادرم می‌گفت همه می‌گفتن افغانی و اینا. مادرم می‌گفت از زندگی سیر شده می‌شدیم. الآن همه ما را می‌شناسن.

هادی (۳۲، ن ۲م) هم می‌گوید:

[با همسایه‌ها] مشکل زیاد داریم. ولی یه مسئله وجود داره. ما چون مدت زیادیه تو این محله زندگی کردیم، روابط ما رو با یه سری همسایه‌های خوشبین‌تر و مثلاً خوش اخلاق‌تر و بهتر و این‌ها

قوی‌تر کرده، همسایه‌هایی که کلا با افغانی مشکل دارن، دیگه زیاد کاری نمی‌تونن بکنن. منتهی ما از فامیلا، دوستا کسایی هستند که سال به سال، دو به سال، جاهاشونو عوض می‌کنن، اینا مشکلات زیادی دارن. ممکنه باهاشون بدرفتاری بکنن.

تجربه هادی (۳۲، ن ۲م) نشان می‌دهد که چگونه ایجاد اعتماد و برقراری رابطه در طول زمان می‌تواند موقعیت یک خانواده افغانستانی را در یک محله بهبود بخشد. مجید (۲۷، ن ۲پ) هم معتقد است که چون از کودکی در یک محله زندگی کرده و در همان‌جا بزرگ شده، امروز روابط بهتری در محله دارد. وی علت تنش کمتر در محله‌ای که در آن شناخته شده است را این‌طور توضیح می‌دهد:

برای اینکه خب از بچگی بودیم با هم دیگه، بزرگ شدیم. میدونی چی می‌گم؟ من اونجا به دنیا اومدم، باهاشون بزرگش شدم. بالاخره یه کم خلق و خو [مکث] من الآن دارم صحبت می‌کنم دارم شایدا العظیمی صحبت می‌کنم. می‌دونی چی می‌گم؟ یعنی خلق و خومون این‌طوره.

این شناخته‌شدگی معمولاً بسیار محدود است. با اندکی فاصله گرفتن از این محیط، شرایط تغییر می‌کند. به‌طور کلی ایجاد شناخت در روابط چهره به چهره تا حد زیادی از رفتارهای خصمانه می‌کاهد اما باید به این نکته هم توجه داشت که شکل‌گیری این روابط معمولاً بسیار محدود است و پناهندگان و مهاجران افغانستانی غالباً پیوند اجتماعی قدرتمندی با جامعه محلی ندارند.

سیمای متمایز هزاره‌ها

برای مصاحبه با اتباع افغانستانی از میان اقوام مختلف ساکن در ایران هزاره‌ها انتخاب شدند. دلیل این انتخاب نیز فنوتیپ آسیایی این قوم

است. تمایز چهره هزاره‌ها یکی از عوامل شناخته شدن آن‌ها، برجسب خوردن و تجربه کردن رفتارهای خصمانه و خشونت در فضاهای عمومی و تعاملات روزمره است. در ایران هزاره‌ها هستند که به «افغانی» شناخته می‌شوند و سایر اقوام افغانستانی از روی چهره و ظاهر به راحتی از ایرانی‌ها قابل تمایز نیستند. این تمایز چهره هزاره‌ها، آن‌ها را قربانی خشونت‌های روزمره می‌سازد. به همین دلیل است که مثلاً آرزو (۳۵، م) می‌گوید به دخترش همیشه سفارش می‌کند از عینک دودی استفاده کند تا چهره‌اش شناخته نشود. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد هزاره‌هایی که از نظر ظاهری شبیه به ایرانی‌ها هستند، تجربه کمتری از رفتارهای توهین‌آمیز در زندگی روزمره‌شان در فضاهای عمومی دارند. در حال حاضر در منطقه‌ای مانند بازار باقرشهر بسیاری از فروشندگان افغانستانی تاجیک هستند. آن‌ها معمولاً در برخورد اول خود را کرمانی، زابلی، کرد یا بلوچ معرفی می‌کنند و از نظر ظاهری امکان تشخیص آن‌ها وجود ندارد. به علاوه یادگرفتن لهجه‌های محلی ایرانی به آن‌ها کمک می‌کند تا شناخته نشوند و به همین سبب کمتر دچار مشکل با مردم محلی و همچنین مأموران دولتی شوند.

هزاره‌ها اغلب همین تفاوت ظاهری را علت فاصله گرفتن ایرانی‌ها می‌دانند و معتقدند روابط ایرانی‌ها با تاجیک یا پشتوها به سبب شباهت چهره بهتر است. مثلاً صادق (۳۳، ن ۲ پ) می‌گوید:

ایرانی‌ها پشتوها و تاجیک‌ها را خیلی بیشتر از ما تحویل می‌گیرن اونا قیافه‌شان بهم می‌خورد [مکت]
بیشتر از ما آن‌ها را تحویل می‌گیرند.

یا علیرضا (۲۷، ن ۲ پ) هم معتقد است:

*اصل قضیه همین قیافه است. نه مذهبه نه اعتقاده
 نه هیچ چیز دیگه آگه قیافه‌ت مثله اونا باشه هر چی
 هم باشی قبولت می‌کنن. ما سی سال اینجا بودیم*

زبان‌شونو بلدیم فرهنگشونو بلدیم اما تو قیافه‌ت مثل
خودشون باشه زبانشونو ندون، فرهنگشونو ندون،
کارت خیلی راحت تر پیش می‌ره.

برخی معتقدند ایرانی‌ها تمایل بیشتری به ازدواج با تاجیک‌ها نشان می‌دهند چون در ظاهر شباهت بیشتری دارند اما موارد ازدواج ایرانیان با هزاره‌ها عمدتاً مربوط به خاوری‌ها – ایرانیانی که تبار هزاره دارند – یا ساکنان مناطق مرزی مانند تربت‌جام است که به لحاظ تبار و سیمای ظاهری به هزاره‌ها نزدیک‌ترند. ارتباط سیمای آسیایی هزاره‌ها با تجربه تبعیض و خشونت از سوی جامعه میزبان از نقاط کلیدی فهم مسئله افغانستانی‌ها در ایران است.

دستگیری و اخراج

با تغییر سیاست دولت ایران از اوایل دهه ۱۳۷۰ نسبت به اتباع افغانستانی، نوع برخورد دولت و به‌طور مشخص مأموران پلیس با افغانستانی‌ها تغییر یافت. از آن زمان با توجه به اینکه سیاست رسمی دولت بازگشت افغانستانی‌ها به کشورشان بود، ابزار قهریه پلیس به یکی از شیوه‌های اصلی مقابله با مهاجران غیرقانونی در کشور تبدیل شد. از همین‌رو مواجهه با پلیس و پیامدهای آن یکی از تجربه‌های روزانه افغانستانی‌ها در ایران است. در دهه ۱۳۸۰ و با تلاش دولت برای مدیریت و سامان‌دهی جمعیت اتباع مهاجران خارجی، کنترل جمعیت افغانستانی ابعاد تازه‌تری نیز پیدا کرد. اسکان و تردد افغانستانی‌ها در خاک ایران با محدودیت‌های بیشتری مواجه شد و پلیس ابزار اصلی دولت برای اعمال این محدودیت‌ها بود. از طرف دیگر، مقابله با مهاجران غیرقانونی افغانستانی نیز در شهرها و روستاها به‌واسطه کنترل مدارک شناسایی شدت یافت. همه این‌ها برخورد با پلیس و هراس از اخراج از کشور را به بخشی دائمی از تجربه روزانه زندگی

مردان افغانستانی ساکن ایران بدل کرده است. در این قسمت پیامدهای سال‌ها فشار پلیسی و انتظامی از منظر «سوژه‌های» درگیر در ماجرا یعنی خود افغانستانی‌ها روایت می‌شود.

بررسی مدارک افغانستانی‌ها معمولاً در مکان‌های عمومی مانند میدان‌ها، ایستگاه مترو یا محل کار کارگران صورت می‌گیرد. در حال حاضر اگر افغانستانی‌ها را به دو دسته کلی افراد دارای مدارک قانونی اقامت و افراد فاقد مدارک تقسیم کنیم، شناسایی افراد غیرقانونی و نظارت بر پناهندگان و مهاجران قانونی در حیطه وظایف و مسئولیت‌های پلیس قرار دارد. برای این کار در مکان‌های پرتردد گشت‌های پلیس اقدام به بررسی مدرک هویتی افراد می‌کنند. یک رویه متداول این است که افراد برای بررسی مدارک به اردوگاه منتقل شوند تا صحت مدارکشان در آنجا مورد بررسی قرار گیرد. افرادی که مدارک قانونی داشته باشند اما همراهشان نباشد باید منتظر باشند تا یک نفر مدارکشان را به اردوگاه تحویل دهد. افراد غیرمجاز هم معمولاً به اردوگاه‌های مرزی اعزام می‌شوند تا از کشور اخراج گردند. در اصطلاح خود افغانستانی‌ها به این گشت‌های شهری بررسی مدارک، «افغانی بگیر» گفته می‌شود که البته فقط برای مردان بزرگسال اجرا می‌شود. یکی از ترس‌های همیشگی هر افغانستانی ساکن ایران، گرفتار شدن در افغانی بگیر است؛ ترسی که به قول عصمت (۴۵، م غ) همراه همیشگی آن‌هاست و «باید آن را با خود به گور ببرند.» مجید (۲۷، ن ۲پ) این ترس همیشگی را این‌طور بیان می‌کند:

فقط ترس از اینه. یعنی واهمه اینو داری که مدرک تو
جیبت باشه. همیشه باشه. یعنی اینکه این باید همیشه
پیشت باشه. بازم آگه پیشت باشه هم [با خنده]:
تضمینی وجود نداره.

علی (۲۳، ن ۲پ) هم می‌گوید:

زندگی برای یک مهاجر در ایران همواره همراه با ترس، استرس و نگرانی از پلیس از مدرکش [است] همیشه یک شمشیر بالای سر شماست این استرس همواره در وجود همه مهاجران هست.

برات (۳۸، ن ۲م) که قبل از گفتگو مدتی را در افغانستان زندگی کرده، می گوید این هراس آنقدر در ذهنش جای گرفته بوده که حتی در آنجا هم نگران دستگیری بوده است:

حتی وقتی افغانستان بودم تا به پاسگاه می رسیدم دستمو تو جیبم می کردم بینم کارت همراهه یا نه یعنی واقعیه‌ها! تا دو سه سال اینجوری بودم، فکر کن! تا به یه پلیسی، چیزی می رسیدم ناخودآگاه دستم می رفت تو جیبم که بینم کارت همراهم هست یا نه. یعنی اینقدر تو ذهن آدم تأثیر گذاشته اینا.

یا امان الله (۴۲، پ) از ترس خودش چنین می گوید:
در یک شرکت کار می کردم. با سرویس از میدان خراسان می رفتیم. صندلی اول جای من بود. پلیس راه که می رسیدم می ترسیدم از اینکه پلیس مرا بگیرد و جلوی همکارام با بی احترامی مرا پیاده کند [مکث]
این از همه بدتر بود.

یکی از مواردی که به طور مکرر در مصاحبه‌ها به آن اشاره شد، برخورد خشن و تحقیرآمیز برخی مأموران پلیس است که برای بسیاری مهاجران از جمله بدترین تجربه‌های زندگی در ایران به‌شمار می‌آید. در میان مصاحبه‌شوندگان به‌ویژه جوانان موارد بسیار متعددی وجود دارد که آن‌ها نحوه رفتار بعضی مأموران پلیس را محترمانه نمی‌دانند. اغلب این جوانان با وجود آنکه نسبت به رفتار مردم محلی هم شکایت دارند، اما برخورد بد برخی مأموران پلیس را به مراتب خشن‌تر و تحقیرآمیزتر می‌دانند. مجتبی (۲۴، ن ۲پ) در این مورد با بغض و خشم در حالی که

صدایش می‌لرزد می‌گوید:

من یه چند وقت پیش نشسته بودم، همین شابدلعظیم، داخل پارک، اومده بلند کرده، میگه بلند شو حرومزاده، بلند شو! چرا نشستین اینجا. یکی دیگه از همشهری‌ها موهای سرشو کشید. [گفت] چرا اینطوری می‌زنی. میگه بروگمشو. درجه دار بود، چیز معمولی هم نبود. کارت داری، نداری، الکی.

برات (۳۸، ن ۲م) هم معتقد است رفتار پلیس با افغانستانی‌ها به دور از احترام است:

مشکل با سازمان‌های دولتی داریم، زیاد داریم، مثلاً با پلیس، چون که پلیس همه را به چشم تبهکار می‌بینه مخصوصاً افغانی‌ها را. پیش چشم اونا گذرنامه دار و غیرقانونی فرقی نداره، یعنی برخوردشون همین جوریه، فرقی نداره که این قانونی اینجایه یا غیرقانونیه، برخورد اولیه‌شون همیشه این جوریه، یعنی با احترام و مثل یک شهروند عادی نیست. مخصوصاً جاهایی که کارت می‌ده یا گذرنامه می‌ده یا حتی همین دفترهای کفالت.

یک نمونه از این رفتارها را علیرضا (۲۷، ن ۲پ) چنین شرح می‌دهد:

یه بار هم پلیس گیر داد. کارتمو نشون دادم دید هیچ مشکلی نداره گفت دهنتو باز کن. زبونتو بیار بیرون. جلوی اون همه مسافر. از فحش دادن هم بدتر بود. خیلی تحقیرآمیز بود.

اما علاوه بر خشونت و تحقیر، یکی دیگر از تجربه‌های سوءاستفاده بعضی مأموران از افغانستانی‌ها به شکل کار مجانی است. نمونه آن را می‌توان در تجربه محمد علی (۳۱، ن ۲م) دید:

۱۰ روز پیش ما رو تجربیش گرفتن، کارت داشتیم، منتهی به خاطر اینکه گفتن باید استعمال کنن ما رو بردن ورامین، خب استعمال، استعمال کامپیوتریه دیگه، بعد جالب اینجائه که کارتو فقط دید [مکث] یک سری باتری بود، ما یه سری باتری‌ها رو جابجا کردیم بردیم توی یه وانت گذاشتیم، بعد باتری‌های کارکرده رو گذاشتیم تو انبار و برای اونا نشستیم دو ساعت کار کردیم بعد اومد گفت پاشو برو بیرون. حالا اگه من یه کم مقاومت می‌کردم [مکث] خود اون سروانه گفت [مکث] می‌خوای همین الآن بفرستمت لب مرزو هیچ کاری هم نتونی بکنی.

نوید (۲۳، م) هم تجربه مشابهی را ذکر می‌کند:

چند سال پیش با یکی از دوستانم گرفتیمون. مدرک هم‌رامون نبود. تو پاسگاه گفتن اینجا را تمیز کنید. سرویس‌ها همه جا را [مکث] دو و نیم ساعت کار کردیم بعد ولمون کردن.

در نهایت یکی دیگر از تجربیات متداول افغانستانی‌ها از برخی مأموران متخلف پلیس دریافت رشوه است. موارد متعددی در مصاحبه‌ها وجود دارد که افراد برای رهایی از دست یک مأمور پلیس مجبور به پرداخت رشوه شده‌اند. دریافت رشوه از کارگران افغانستانی چنان رایج است که حتی گفته می‌شود برخی مأموران پلیس به افغانستانی‌ها لقب «عابر بانک» داده‌اند. این مسئله به‌ویژه در مورد اتباع غیرقانونی متداول است که مجبورند برای اجتناب از اخراج، به مأموران رشوه دهند. مثلاً عنایت (۲۶، پ) می‌گوید:

افغانی‌هایی که مدرک ندارند یک بیزینسی شروع شده که روابط دارن تو اردوگاه و پلیس [مکث] قبلاً با صد تومن آزاد میشن الآن داخل پاسگاه ۲۰۰ تومن

میدن تا آزاد شن داخل اردوگاه قبلاً ۵۰۰ بود الآن
رفته بالای یک میلیون که باید رشوه بده به مامورا
[مکت] برای یک فرد غیرقانونی که می دونه دوباره
باید برگرده ایران پول قاچاق بر سختی راه را تحمل
کنه صرف می کنه که این پول را بده.

برای افغانستانی ها اعم از قانونی و غیرقانونی مواجهه با پلیس یکی
از بزرگترین مخاطرات زندگی است؛ اینکه چه اتفاقی خواهد افتاد امری
مبهم است و پیامدهای دستگیر شدن را نمی توان پیش بینی کرد. سایه این
هراس همواره بر سر خانواده های افغانستانی است. این هراس دائمی،
پیامد یکی از مهمترین ابزارهای سیاستی ایران برای کنترل افغانستانی ها
یعنی فشار نیروی پلیس است که از آغاز دهه ۱۳۷۰ شدت گرفت. یکی
از دردناک ترین جنبه های زندگی به عنوان یک افغانستانی در ایران همین
وحشت مدام از گرفتار شدن در طرح های جمع آوری است. علی (۲۳)،
ن ۲پ) در این مورد می گوید:

یادم میاد یه چند باری که پدرمو پلیس می گرفتش،
پلیس گشت می گرفتش. با اینکه کارت داشت
[مکت] یادم میاد خیلی خونه مون بهم می ریختش.
بابامو می بردن اردوگاه، حالا ما باید می رفتیم پیداش
می کردیم، نمی کردیم، این پاسگاه، اون پاسگاه
تا پیداش کنیم. یه بار که مثلاً شب بابام مونده
بود اردوگاه. این تجربه خیلی بدی بودش. حتی
می ترسیدیم که رد مرز بشه.

به غیر از پلیس، نهاد امنیتی دیگری که مستقیماً با اتباع افغانستانی در
ایران مرتبط است اردوگاه های وابسته به اداره کل اتباع خارجی است.
معمولاً افرادی که توسط پلیس برای بررسی اوراق هویتی دستگیر
می شوند به اردوگاه انتقال می یابند و در آنجا مدارکشان بررسی
می شود. در نتیجه ارتباط نزدیکی میان پلیس و اردوگاه وجود دارد و در

هر دو، فضای نظامی حاکم است. برای بسیاری از افراد بزرگترین ترس گرفتار شدن به دست یکی از این نهادهاست که در موارد متعدد تجربه تحقیق را به همراه دارد.

تاکید مجدد بر مفهوم تحقیر در اینجا ضرورت دارد. مارگالیت (۱۹۹۶) میان توهین و تحقیر تمایز قائل می‌شود. به نظر وی دشنام آبروی یک انسان را هدف می‌گیرد اما تحقیر «انسان بودن» وی را مورد سؤال قرار می‌دهد. به این معنی توهین در درون فضای اجتماعی تلاش می‌کند تا مخاطبش را از یک زمینه اجتماعی طرد کند، در حالی که تحقیر به دنبال طرد کلی مخاطب از تمام زمینه‌های اجتماعی و قرار دادن وی بیرون از فضای اجتماعی است (ص ۱۱۹). باید توجه داشت تحقیر لزوماً تجربه‌ای فردی در یک ارتباط شخصی نیست. مثلاً آنچه در مورد تجربه اهدای خون یا ممنوعیت کار اتباع افغانستانی در مشاغل مرتبط با مواد غذایی گفته شد شکلی از تحقیر گروهی افغانستانی‌ها در ایران است. نوه‌اوزر (۲۰۱۰) معتقد است که به سه صورت هویت گروهی می‌تواند تحقیر شود: ۱) تحقیر مستقیم گروهی؛ در این حالت اعضای یک گروه صرفاً از این بابت که عضو آن گروه خاص هستند تحقیر می‌شوند؛ مثلاً در اگر در فرودگاه به‌عنوان جلوگیری از اقدامات تروریستی، باجه‌ای جدا و خاص به بررسی مدارک هویتی مسلمانان اختصاص یابد، یک تحقیر مستقیم محسوب می‌شود. بسیاری از قوانین و مقررات در مورد اتباع افغانستانی در ایران مصداق تحقیر گروهی است. ۲) تحقیر نمادین گروهی؛ در این حالت همه اعضای یک گروه مستقیماً با عمل تحقیرکننده مواجه نمی‌شوند بلکه نماد یک گروه و در نتیجه شأن گروهی مورد تحقیر قرار می‌گیرد؛ مثلاً نحوه نمایش یک گروه در سریال تلویزیونی می‌تواند تحقیر نمادین محسوب شود. از این جهت یک تفاوت مهم میان تحقیر مستقیم و تحقیر نمادین وجود دارد زیرا تحقیر نمادین ممکن است رفتاری باشد از جانب بقیه

که مستقیماً به قصد تحقیر انجام نشود و یا اصلاً تحقیرکننده محسوب نشود. (۳) تحقیر نمایندگان گروه؛ در این نوع از تحقیر کل گروه به واسطه تحقیر یک یا چند عضو آن تحقیر می‌شود. معمولاً در این نوع تحقیر گروهی، دو شکل قبلی با هم ترکیب می‌شوند. فرد به صرف عضویت در یک گروه تحقیر می‌شود و این تحقیر فردی جنبه‌ای نمادین برای تحقیر گروه پیدا می‌کند. در واقع در این شیوه، تحقیر یک فرد متوجه سویه‌ای از هویت جمعی او است و در نتیجه یک گروه و نه صرفاً یک فرد تحقیر می‌شود؛ مانند خشونت پلیس علیه سیاه‌پوستان در آمریکا. همین مسئله در ابعادی متفاوت و خفیف‌تر در ارتباط پلیس با اتباع افغانستانی در ایران هم وجود دارد.

احساس بی‌قدرتی

فقدان قدرت اعتراض در برابر خشونت یا اجحاف بخشی از تجربه افغانستانی بودن در ایران است. برای بسیاری آنچه تجربه رفتار توهین‌آمیز و تبعیض‌آمیز را تحمل‌ناپذیرتر می‌کند عدم امکان اعتراض در برابر آن‌هاست. شواهد متعدد نشان می‌دهد افغانستانی‌ها در ایران چه از نظر حقوقی و چه از نظر اجتماعی در جایگاهی فروتر از شهروندان ایرانی قرار دارند و در نتیجه در حوزه‌های مختلف زندگی مورد اجحاف قرار می‌گیرند؛ اما به سبب همین موقعیت فروتر، امکان اعتراض به این وضعیت برای آن‌ها وجود ندارد. در مواردی که اختلاف ایجاد می‌شود، مدارا و درگیر نشدن بهترین راه برای یک افغانستانی است. محمد (۲۷)،

ن ۲ پ) این وضعیت را این‌طور توضیح می‌دهد:

برای خود من آگه شخصاً همچین مسئله‌ای پیش بیاد
من سعی می‌کنم، حتی آگه حق با من باشه جرئت
اینو ندارم که حق‌خواهی کنم یا حتی مثلاً شما فرض
کنیم تو به موقعیت قرار بگیری که جفتشون ایرانی

باشه، مثلاً این دو نفر منازعه‌ای شکل بگیره و این افغانی بخواد از حق اون کسی که می‌دونه حق با اونه حق خواهی کنه، ولی خب به صرف اینکه افغانیه و ممکنه خودش درگیر ماجرا بشه، درگیر اون ماجرا نشه. اینجا می‌بیند خود به خود به نوع تو جامعه جو ناسالمی پیش بیاد.

نمونه‌های متعددی در مصاحبه‌ها موید این مضمون است که افراد مدارا با ظلم و اجحاف را تنها راه برخورد حتی در کم اهمیت‌ترین اتفاقات زندگی می‌دانند. مثلاً نجیب (۲۶، م) در مورد واکنشش به خشونت مردم محله می‌گوید:

گیر دادن، ما چیزی نگفتیم سرمان را انداختیم پایین گفتیم بنار هر چی می‌خوان بگن. دنبال شر نگشتیم. بیشتر وقتا به جوری که انگار نمی‌شنوم چی میگن. حوصله جر و بحث ندارم. اگر برگردم بگم چرا این حرفا زدی جنجال‌های بزرگی میشه، خودم را برای این حرفا آماده کرده‌ام. اگر یک ایرانی یک مشت بزنه می‌گم یک مشت دیگر بزن فقط بنار برم پی‌کارم.

برای اغلب این جوانان هر نوع درگیری و نزاع می‌تواند کار را به پلیس بکشاند و حتی به اخراج از کشور منجر شود. برای بسیاری ریشه این مسئله فقدان پشتیبانی قانونی برای افغانستانی‌هاست. این احساس بی‌عدالتی برای بسیاری نمایانگر عادی شدن ظلم در حق افغانستانی‌ها و ناتوانی آن‌ها در احقاق حقوقشان است. معصومه (۳۳، ن ۲ پ) در این مورد این‌طور توضیح می‌دهد:

افغانیا نه حق شکایت دارن نه حتی جاهایی که شده می‌خوای از حق خودت دفاع کنی، بلند شدن بزنن. از ترس اینکه کتک نخوری، مجبوریم چیزی نگیم. چون دولت از اونا حمایت می‌کنه از ما که حمایت

نمی‌کنه.

مجید (۲۷، ن ۲پ) هم نمونه‌ای از این عدم رعایت عدالت در مورد افغانستانی‌ها را چنین توضیح می‌دهد:

من شنیدم طرفای پاکدشت و این طرفا، برای این [رعایت] حق نشدن، که خیلی اتفاق افتاده دختر همشهری ما رو تو ماشین انداختن، باهاش به کاری کردند که همیشه گفت دیگه. [نفس عمیق] بعد خدمت شما که، این دختر رفته پاسگاه شکایت کرده، پاسگاه منطقه بهش گفتند که خوب شد نکشتنت. برو دعا کن که نکشتنت. ببین دید تا چه حده. حداقل تو این نظام مثلاً [مکت] چی میگن بهش؟ فرماندهی [مکت] چی میگن؟ انتظامی. این اتفاق‌ها می‌افته.

مجتبی (۲۴، ن ۲پ) هم با بغض از فقدان قدرت اعتراض به شرایط ناعادلانه در اردوگاه می‌گوید:

قشنگ می‌زنن، خیلی کسا کتک خوردن اونجا، جلوی چشم خودم. اینقدر اعصابم خورد شده که چقدر بی‌ارزشیم ما، نمیتونی حرف خود را بزنی، اصلاً نمی‌تونن حرفتو بزنی. اینجوریه! حرف بزنی می‌زنه زیر گوش ت. می‌گه خفه شو!

علی محمد (۱۹، ن ۲پ) هم پیامد درگیر شدن خودش در یک منازعه را این‌طور تعریف می‌کند:

من پارسال به لحاظ دعوی خیابانی [مکت] مثلاً کارت من را سوختاند، فرستاد افغانستان. رفته بودیم جایی، سمت ورامین، بعد سه چهار نفر بودیم، کسی جلوی راه ما وایساد، رامونو گرفت به‌عنوان خفت‌گیری، باش دعوا کردیم، زدیم، چیز اومد، افسره منو برد کلاتری. چون آخر ما زدیم، ما مقصر

شدیم، چون اون ایرانی بود دیگه مقصر ما شدیم. دیگه صدای ما را نمی شنیدن اونجا. بعد برد کارت‌ها را سوختاند، سه چهار نفر بودیم فرستاد افغانستان. دو شب بازداشت بودیم کلانتری، یه شب اردوگاه عسگرآباد، دو شب هم اردوگاه سنگ سفید. رفتیم افغانستان خواستیم گذرنامه بگیریم برگردیم، دو برج، سه برج علافی داشتیم. بعد اونجا نتونستیم بگیریم. بعد قاچاق اومدیم.

در بین مصاحبه‌شوندگان موارد متعددی هم ذکر شده است که افراد در پی مشکلی که برایشان پیش آمده به پلیس و دادگاه مراجعه کرده و حق خود را نیز گرفته‌اند. مثلاً باقر (۳۰، ۲ن پ) ماجرای درگیری خود با یک فروشنده ایرانی را نمونه‌ای از احقاق حق خود در دادگاه ایران عنوان می‌کند. ماجرا از این جا شروع می‌شود که او با چهار نفر از بستگانش برای خرید به بازار می‌روند. دو نفر از خانم‌ها برای انتخاب از بین دو جنس، مردد بوده‌اند و در نهایت تصمیم می‌گیرند یکی را بخرند. وقتی او برای حساب کردن به فروشنده مراجعه می‌کند، فروشنده می‌گوید که باید هر دو را بخرند. اصرار و انکار طرفین در نهایت منجر به درگیری فیزیکی و مجروح شدن او می‌شود و او از فرد ایرانی شکایت می‌کند:

گفتم این خون من را ریخته، من حداقل باید یکبار ببینم تو دادگاه اسلامی حق با کیه. خون مهاجر پایمال آیا میشه یا نمیشه. برای خود می‌خوام ثابت کنم این را. بعد دیگه مراحل قانونی شو طی کردم. از کار و زندگی افتادم. دادگاه شکایت کردیم. منتهی قاضی‌ام در جلسه اول با ما چیزی نکرد، گفت شما افغانی‌ها چرا بر نمی‌گردید مملکت خودتان [مکت] من اصلاً از یک قاضی این انتظار را نداشتم. منتهی در آخر پیگیری کردم، چیز کردم، بازم رای به نفع

من دادن [مکت] حداقل دیدم نه، باز خون مسلمان
پایمال نمیشه.

نکته قابل توجه در مورد بالا خشونت کلامی قاضی دادگاه است که همچون سایر مسئولان دولتی، افغانستانی‌ها را بار اضافی تصور می‌کنند. اما به‌هرحال حکم نهایی به نفع فرد افغانستانی صادر می‌شود. اگرچه این حکم نشان از اجرای عدالت در دستگاه قضایی ایران است اما نباید از کنار برخوردهای توهین‌آمیز برخی مأموران دولتی در فرایند رسیدگی به این دعوی نیز به‌سادگی گذشت. در موارد زیاد، این نوع برخوردهای تبعیض‌آمیز برای اتباع افغانستانی به تجربه‌ای از تبعیض و تحقیر بدل می‌شود.

تصور از جانب‌داری پلیس به نفع ایرانی‌ها تنها دلیل عدم پیگیری حقوق افراد نیست؛ در مواردی پیامدهای احتمالی شکایت است که افراد را از پیگیری حقوق خود منصرف می‌کند. مثلاً مجید (۲۷)،
ن۲پ) تجربه خود را چنین تعریف می‌کند:

من، خدمت شما عارضم که [مکت] به اتفاقی برام سرکار افتاد و بعد اینم بگم که تو اون محل کار من با یکی از اقوام کار می‌کردم. بعد به اتفاقی برام افتاد صحبت به شکایت کشید که حق مو بگیرم. با صاحب کارمون. به خدمت شما عارضم که ما رفتیم دادگاه، پاسگاه، اینطرف، اونطرف. دادگاهی‌ها می‌گفتن زیاد دنبالش نباش! بی خیال شو! ایرانیه کشورش اینجاست، خودشون می‌گفتن، بعد حتی صابه کار ما رفته بود اون فامیل ما رو ترسونده بود. فامیل ما میومد می‌گفت ترو خدا اینکارو نکن! منم بیرون می‌کنه از کار. به چنین چیزهایی هست. ما هیچوقت حق مونو مطالبه نکردیم. بیخیال شدیم! هی ما رو بردن اینطرف، اونطرف. هیچکی هم حرف

ما رو گوش نکرد.

به علاوه پیگیری فرایند قانونی شکایت معمولاً زمان‌بر و مستلزم صرف وقت است. این برای بسیاری به معنای تعطیلی کار و مشکلات اقتصادی منتج از آن برای خانواده است. مثلاً مجتبی (۲۴، ن ۲ پ) می‌گوید:

من خودم، چند وقت پیش تصادف کردم، یک ایرانی بهم زد، با ماشین سوار کرد تا یه مسیری برد بعد یه گوشه‌ای به زور انداخت پایین گفت برو گمشو افغانی کثافت. اینجوریه! رفتیم شکایت کنیم، دادگاه، این و اون ور، اینقدر علافی داره، واسه افغانی‌ام که کار راه نمیدازن. از کار و زندگی می‌مونی.

این معضل برای بسیاری مهاجران از علل اصلی پیگیری نکردن شکایت‌هایشان در ایران است. تصور نسبت به بی‌طرف نبودن دستگاه انتظامی و قضایی، مشکلات معیشتی حاصل از کار نکردن و صرف زمان برای پیگیری شکایت باعث می‌شود که اغلب افراد خود را در برابر ظلم و اجحاف عاجز و دست‌وپا بسته ببینند.

با در نظر گرفتن موقعیتی که تاکنون وصف شد، طبیعی به نظر می‌رسد که بسیاری از افغانستانی‌ها نگرشی منفی به ایران و ایرانی‌ها داشته باشند. تنها تعداد کمی از مصاحبه‌شوندگان که عموماً از پناهندگان نسل اول هستند، نگرش مثبتی به مردم ایران دارند و رفتار آن‌ها را توأم با «مروت» توصیف می‌کنند. اما گروه بزرگ‌تر کسانی هستند که رفتار ایرانی‌ها نسبت به افغانستانی‌ها را تبعیض‌آمیز می‌دانند. جمعی از آنان این نوع رفتار مردم را حاصل سیاست‌های دولت و رسانه‌ها می‌دانند و جمعی دیگر آن را ویژگی مردم ایران محسوب می‌کنند. گروه دوم بر این باورند که مردم ایران نسبت به خارجی‌ها دو موضع متفاوت دارند؛ یا آن‌ها را بالاتر از خود می‌دانند و تحسین می‌کنند و یا پایین‌تر می‌شمارند

و تحقیر می‌کنند. گروه تحقیر شده هم معمولاً افغانستانی‌ها هستند. از همین رو برخی بر این عقیده‌اند که حتی با تغییر شرایط حقوقی و قانونی در ایران هم نگاه مردم به افغانستانی‌ها تغییر نمی‌کند.

فصل هشتم: تبعیض ساختاری و ارتقای اجتماعی

در فصل اول گفته شد که سیاست اصلی دولت ایران در طی دهه‌های گذشته مدیریت و کنترل پناهندگان و مهاجران افغانستانی در کشور بوده است. در نتیجه همواره تلاش شده تا قوانین و مقررات داخلی به شکلی طراحی و اجرا شوند که از مزایای زندگی در ایران برای این جمعیت بکاهند و آنان را در موقعیتی ناپایدار نگه دارند. در چارچوب این رویکرد، برخورداری مهاجران از امکانات در سطح نیازهای اولیه محدود مانده و مسیر ارتقای اجتماعی قانونی آن‌ها در کشور نیز کم و بیش مسدود است. یکی از جنبه‌های مهم تجربه افغانستانی‌ها از زندگی در ایران، تبعیض‌های قانونی و موانع پیش روی ارتقای اجتماعی و اقتصادی برای آن‌هاست. افغانستانی‌ها از ابتدای حضور در ایران در پایین لایه طبقه کارگر ایران جای گرفتند و از همان سال‌های ابتدایی مجموعه‌ای از قوانین، رهایی از این موقعیت را برای آنها - اگر نه

غیرممکن – بسیار سخت کرده است. در این فصل به تجربه زندگی به عنوان یک افغانستانی از تبعیض‌های ساختاری و به طور مشخص دو مسئله اصلی اشتغال و تحصیل اشاره خواهد شد.

محرومیت‌های ساختاری و معنای نمادین آن

اتباع افغانستانی صرف نظر از موقعیت حقوقی پناهنده یا مهاجر در ایران تابع مقررات و قوانینی هستند که حقوق آن‌ها را براساس یک تبعه بیگانه در ایران تعریف می‌کند. در نتیجه آن‌ها فاقد حقوق شهروندی کامل همانند سایر ساکنان ایران هستند و معمولاً مشمول مقرراتی اند که برای اتباع خارجی در ایران مصوب شده است. برای بسیاری از افغانستانی‌ها این محدودیت‌های قانونی عملاً به معنی زندگی به مثابه شهروند درجه دوم است. یکی از مهم‌ترین مضامین مطرح شده در گفت‌وگو با افغانستانی‌ها محدودیت قانونی در حوزه اشتغال، ازدواج، مالکیت و تردد است و بسیاری حقوق پایین‌تر افغانستانی‌ها را به «بی‌ارزش دانستن» آن‌ها در ایران و شکلی از خشونت تعبیر می‌کنند. این محدودیت‌ها از یک طرف برای افغانستانی‌ها به لحاظ نمادین، بر جایگاه درجه دوم آن‌ها در ایران دلالت دارد و از طرف دیگر به لحاظ عملی مسائل و مشکلات زیادی در جریان زندگی عادی‌شان ایجاد کرده است که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

برای اغلب پناهندگان و مهاجران افغانستانی امکان مالکیت وجود ندارد و این محدودیت حتی در کم‌اهمیت‌ترین خدمات مانندسیم‌کارت تلفن همراه اعمال می‌شود. یکی از اصطلاحات متداول در میان افغانستانی‌ها در مورد وضعیتشان در ایران این است که «حتی یک سیم‌کارت تلفن همراه پنج هزار تومانی هم به اسم افغانستانی‌ها نمی‌شود» و این را نشانه جایگاه فرومرتب خود در جامعه ایرانی می‌دانند. البته این محدودیت به معنای محروم‌ماندن آن‌ها از این خدمات نیست.

آن‌ها معمولاً راه‌هایی برای عبور از قوانین دارند. اما فراتر از مصائبی که قانون منع مالکیت در عمل برای مهاجران افغانستانی در پی می‌آورد، این قانون برای بسیاری از مهاجران نماد دقیق جایگاه اتباع افغانستان در جامعه ایران است؛ نشانه‌ای است از موقعیت فروتر آنان در سلسله‌مراتب اجتماعی و برهانی است قاطع و انکارناپذیر در تایید تبعیض و تحقیر سیستماتیک.

در مورد مالکیت کالاهایی چون خودرو یا خانه باید توجه داشت که برای بخش زیادی از جامعه افغانستانی به دلیل فقر مالی این مسئله عملاً موضوعیتی ندارد؛ اما گروه‌هایی هم هستند که به واسطه فعالیت شغلی موفق خود در طول سال‌های اقامت در ایران سرمایه لازم برای خرید خانه و خودرو را به دست آورده‌اند. این افراد معمولاً برای خرید خانه یا خودرو، نیاز به کمک یک دوست یا شریک ایرانی دارند تا بتوانند به نام او خانه یا خودرو خریداری کنند. از آنجاکه سند به اسم اتباع افغانستانی صادر نمی‌شود، خانه به نام فرد ایرانی سند زده می‌شود و سپس با یک قولنامه یا وکالت‌نامه در اختیار مالک افغانستانی قرار می‌گیرد. مثلاً باقر (۳۰، ن ۲ پ) که خودروی شخصی دارد در مورد وضعیتش می‌گوید:

ماشین داریم، به نام ایرانیه [مکت] متأسفانه به نام ایرانیه. یعنی خیلی مشکل عمده‌ایه برای ما [مکت] چاره‌ای جز اعتماد ندارم آگه بخوام از امکانات استفاده کنم چاره‌ای جز اعتماد ندارم. خیلی راحت میتانه بگه این آقا ماشین من را دزدیده. این آقای افغانی ماشین من را دزدیده. چون سند، همه چی به نامشه.

یا برات (۳۸، ن ۲ م) که پیمانکار ساختمانی است و سرمایه لازم برای خرید خانه هم دارد می‌گوید:

مشکل بزرگ برای خود من این هسته که بتونم که

یک خانه به نام خود داشته باشم، من الآن چند ساله خانه خریدیم ولی به نام یک ایرانی زدیم ولی باهانش مدارا می‌کنیم. خودم پیمانکار ساختمان‌ساز هستم برای دیگران یک ساختمان با هزار متر زیرینا را شش ماه می‌سازم، ولی برای خودم مشکل دارم [مکت] باید باهانش مدارا کنم، صبح ناراحت نباشه آقا، چک ش برگشت نخورده باشه، هزار و یک دلیل بهانه نیاره که چی نکنه. به خاطر این محدودیت‌هایی که هسته مجبوریم با ایرانی شریک شویم و به خاطر همین مجبوریم باب میل او چی کنیم، کار خود را پیش ببریم. تازه این کسیه که من بهش اعتماد دارم.

در هر دو نمونه، دارایی یک فرد افغانستانی عملاً در اختیار یک فرد ایرانی است. در عمل سرنوشت این توافق میان فرد ایرانی با فرد افغانستانی تابع اراده فرد ایرانی است؛ اغلب مهاجران نمونه‌هایی از سوءاستفاده را هم می‌توانند شاهد بیاورند. اما حتی با وجود این خطر، مونس (۳۳، ن ۲ پ) معتقد است این شیوه تنها راه استفاده از خدمات و امکانات متعارف زندگی است؛ البته در چنین موضوعاتی پیدا کردن طرف ایرانی معتمد نیز بسیار دشوار است:

برای هر کاری باید به ایرانی واسطه شه. الآن موقعیت یه جوریه شده که همه می‌ترسن یه جورایی. می‌خوایم یه سیم‌کارت بخریم به نام خودمان که نمی‌زنن به ایرانی که متوسل می‌شیم می‌گه که نه، شرمنده، برای ما مسئولیت داره. هیچکس راضی نمیشه. وسیله نقلیه که خطرش خیلی بیشتره. حالا با سیم‌کارت شما نمیتونی خیلی چیز کنی که دردسر بشه برای طرف. اما وسیله نقلیه که خطر کشتن و تصادف داره که هیچکس قبول نمی‌کنه. مگه اینکه طرف تو رو

قبول داشته باشد، چی بشه که حاضر بشه.

در مورد استفاده از خودرو، علاوه بر مسئله مالکیت، گواهینامه رانندگی نیز یکی از مشکلات افغانستانی‌هاست. براساس قوانین، پناهندگان و اغلب مهاجران حق برخورداری از گواهینامه رانندگی را ندارند و دریافت گواهینامه مستلزم اقامت با رواید در ایران است. در طول سال‌های اخیر شرایط بهره‌مندی از گواهینامه تا حدودی تسهیل شده، اما همچنان پروسه‌ای زمان‌بر و دشوار است. همان‌طور که زهره (۳۹، ن ۲) می‌گوید، رانندگی در بین افغانستانی‌ها امری متداول است اما معمولاً هزینه‌های زیادی به همراه دارد:

اکثر اقوام ما رانندگی می‌کنند اما گواهینامه ندارند.

ماشین‌هایشان به اسم ایرانی‌هاست. اگر تصادف

کنند زود به آن فرد خبر می‌دهند تا بیاید گردن بگیرد.

جریمه‌شدن توسط پلیس یا اجبار به پرداخت رشوه به پلیس نیز از جمله خطراتی است که افغانستانی‌ها در صورت خرید خودروی شخصی دائماً با آن روبرو هستند.

یکی دیگر از محدودیت‌های قانونی مهم اتباع افغانستانی، الزام آن‌ها به اسکان در یک شهر خاص و ممنوعیت سفر به شهر دیگر بدون دریافت مجوز قانونی است. برای پناهندگان و افراد دارای گذرنامه خانواری، خروج از کشور نیز تنها با ابطال مدارک هویتی ممکن است. اگر یک پناهنده افغانستانی بخواهد سفری به افغانستان داشته باشد باید کارت آمایش خود را باطل کند و سپس از کشور خارج شود. این فرد اگر بخواهد به ایران بازگردد، دیگر به‌عنوان یک پناهنده شناخته نمی‌شود. تحت چنین محدودیتی بسیاری افغانستانی‌ها احساس می‌کنند که در حصری شدید به سر می‌برند. آنان حتی برای سفرهای زیارتی مثلاً برای حج یا زیارت عتبات عالیات با مشکلات جدی روبرو هستند. این موضوع را برات (۳۸، ن ۲) م این‌طور توضیح می‌دهد:

ایران برای از ما [مکت] این نظر مننه شاید کس دیگه نظر دیگه‌ای داشته باشه، ایران برای ما یک قفسه، یک جای محصور شده‌ایه. یعنی در داخل یک قفس هر چی هم امکانات داشته باشی ارزشی نداره برای تو. هر طرف بری راهتوبسته. باشه، این ارزش نداره، ما در ایران مثل یک زندانی زندگی می‌کنیم. احساس آزادی نداریم. اینکه احساس کنم آزادم و راحت می‌تونم زندگی کنم.

علاوه بر موارد بالا محدودیت‌های فراوان دیگر - عدم برخورداری از آموزش رایگان، محدودیت در برخورداری از خدمات بیمه، ممنوعیت پیوند اعضا، ممنوعیت ازدواج با اتباع ایرانی و... - به کرات در گفتگوها مطرح شده و برای بسیاری این تصور را به وجود آورده است که از نظر دولت ایران، افغانستانی‌ها شایسته برخورداری از حقوق کامل شهروندی نیستند و به آنان به‌چشم ساکنان درجه دوم این کشور نگاه می‌شود. به‌طور مشخص کسانی که وضعیت اقتصادی بهتری دارند و همچنین جوانان نسبت به مشکلات عملی ناشی از این ممنوعیت‌ها و محدودیت‌ها و معنای نمادین‌شان حساسیت بیشتری دارند.

تا اینجا مسئله، صرف بررسی قوانین موجود به‌خوبی گویای شرایط زندگی مهاجران و پناهندگان افغانستانی است و برای درک محرومیت آنها کفایت می‌کند. آنچه رجوع به تجربه شخصی آن‌ها را ضروری می‌سازد، محدودیت‌ها و موانعی است که آن‌ها حتی در استفاده از حقوق قانونی و به رسمیت شناخته شده خود دارند. آنان حتی در آن دسته فعالیت‌های روزمره که از حیث قانونی برای اتباع افغانستانی ساکن ایران مجاز شمرده می‌شود نیز نسبت به شهروندان ایرانی در درجه دوم قرار می‌گیرند. اتباع افغانستانی در موارد متعدد در استفاده از خدمات و امکانات با پدیده «اول ایرانی، بعد افغانی» مواجه‌اند و

به همین سبب گاهی در دسترسی به خدماتی که منعی قانونی برای آن ندارند هم با مشکل مواجه و در مواردی حتی از آن محروم می‌شوند. شواهد متعدد نشان می‌دهد بسیاری نهادها مانند مدرسه، بیمارستان، ادارات دولتی، پلیس و دادگاه اگرچه موظف به ارائه خدمات به اتباع افغانستانی‌اند، در عمل آنان را «بار اضافی» می‌دانند و در ارائه خدمات اکراه نشان می‌دهند؛ مثلاً بسیاری از مدارس در شروع سال تحصیلی مادامی که همه دانش‌آموزان ایرانی ثبت‌نام نشوند، ثبت‌نام کودکان افغانستانی را آغاز نمی‌کنند. زهره (۳۹، ن ۲ پ) این معضل را این‌طور توضیح می‌دهد:

وقتی رفتم برای ثبت‌نام دخترم در مدرسه کن گفتند ما هنوز بچه‌های ایرانی را ثبت‌نام نکرده‌ایم، چطور شما را ثبت‌نام کنیم. صبر کنید تا بخشنامه بیاد. چند روز بعد که رفتم گفتند دیگر دیر شده و ثبت‌نام تمام شده است.

سنگ‌اندازی مسئولان محلی مدارس یکی از مهم‌ترین مشکلاتی است که خانواده‌های افغانستانی به‌ویژه در آغاز تحصیلی با آن مواجه‌اند و در مواردی مجبور می‌شوند فرزندان خود را در مدارس بسیار دورتر از محل زندگی خود ثبت‌نام کنند. همانگونه که قبلاً هم گفته شد، فشار خانواده‌های ایرانی به مسئولان مدارس برای نپذیرفتن کودکان افغانستانی یکی از دلایل این مسئله است. اما تنها در مدرسه نیست که افغانستانی‌ها احساس می‌کنند در ارائه خدمات به آن‌ها تبعیض وجود دارد. معصومه (۳۳، ن ۲ پ) از تجربه مراجعه مادرش به بیمارستان چنین می‌گوید:

مادرم مریض بود، بیماری قلبی داشت، یه هفته بیمارستان بود اما بخش عمومی بود، می‌گفتیم چرا آی سی یو نمی‌برید می‌گفتن تختا پره. معلوم بود که

ایرانی‌های خود را می‌فرستند.

یا هادی (۳۲، ن ۲م) در مورد نحوه خدمات‌رسانی در بیمارستان‌ها می‌گوید:

توی بیمارستان هم شاید روابط اینجوریه. تو اورژانس اگه مراجعه بکنیم، مسئولانی اورژانس شاید ترجیح بدن که مورد اورژانسی ایرانی را راحت‌تر و سریع‌تر چیز بکنن، یعنی احساس مسئولیت می‌کنن و اینا. [مکث] افغانی ربطی به ما نداره و اینا. یه همچین دیدگاهی نسبتاً وجود داره منتهی [مکث] می‌گم [مکث] ممکنه عام نباشه، شخص به شخص، بیمارستان به بیمارستان، دولتی، غیر دولتی فرق بکنه این. اما در کل یک میل کلی به این سمت وجود داره، کسی نمی‌تونه انکارش کنه.

نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد، تمایز تبعیض از احساس تبعیض است. این تحقیق نمی‌تواند مشخص کند که آیا مثلاً در مورد خدمات یک بیمارستان، رسیدگی نکردن به شرایط یک بیمار افغانستانی ناشی از کمبودهای موجود است و برای همه مراجعان وجود دارد یا واقعاً نسبت به ارائه خدمات براساس ملیت تبعیض وجود دارد. مصاحبه‌شوندگان مدام در معرض تجربه تبعیض در حوزه‌های مختلف بوده‌اند و بنابراین هر مشکل اداری و نهادی را بی‌درنگ به تبعیض عامدانه علیه خود تفسیر می‌کنند. یک شهروند ایرانی هم ممکن است از خدمات یک بیمارستان یا مدرسه ناراضی باشد اما یک افغانستانی به احتمال فراوان یک ضعف همگانی در خدمات‌رسانی را به تبعیض عمدی و سیستماتیک علیه خود تفسیر می‌کند. کوتاه سخن، در تحلیل وضعیت پناهندگان باید تجربیات عینی تبعیض در زندگی اجتماعی را در کنار احساس تبعیض قرار داد.

در پایان این نکته نیز گفتنی است که افغانستانی‌ها نه تنها خود را در مقایسه با شهروندان ایران درجه دوم تصور می‌کنند که حتی معتقدند در مقایسه با سایر مهاجران خارجی ساکن ایران نیز در موقعیتی بس فروتر قرار دارند. محمدعلی (۳۱، ن ۲م) با مقایسه وضعیت مهاجران افغانستانی و عراقی می‌گوید:

اداره اتباع من دو سال پیش رفتم می‌تونه آدم این افغانستانی ستیزی را حتی تو اداره اتباعتی که پناهندگان افغانستانی و پناهندگان عراق و برخورداردی که بین این دو تا میشه را تشخیص داد. جالبه که دهه ۶۰ به جنگی بین ایران و عراق اتفاق می‌افته، خیلی از ایرانی‌ها کشته میشن، تو خرمشهر حتی تجاوز میشه، خیلی‌ها فرار می‌کنن، حالا تو ایران بعد از این همه سال نه تنها چیزی به عراقی‌ها نمی‌گن، بلکه تو اداره اونجا کارمندا کارشون رو خیلی راحت انجام میدن. ولی اتباع افغانستانی [مکت] حالا شاید به بخشش به خاطر تعداد اینکه تعدادشون زیاده ولی این دلیل نمیشه.

مجید (۲۷، ن ۲پ) هم معتقد است در ایران مهاجران افغانستانی در جایگاهی پایین‌تر از مهاجران عرب قرار دارند:

اون دیدی که از بالا نگاه بکنه همیشه بوده. میدونی چی میگم؟ این دید از بین نمی‌ره. چرا؟ چون اصول همین هست. هر چی باشی، دسته دومی. درجه دومی. دست دوم شاید وازه بدی باشه. درجه دومی. شهروند که اصلاً نیستی. مهاجر درجه دو. نگاه کن ما تو ایران مهاجر هم زیاد داریم، مثلاً تو شهر ری محله‌ای هست به نام دولت‌آباد، مخصوص عرباس. یعنی اینکه عرب‌های اتباع عراق و غیره اینجا هستن.

سوری و لبنانی و اینجور حرفا. اونا مثلاً خونه به نام خودشون دارن، ماشین به نام خودشون دارن، خدمت شما عارضم که اونا از نوع مهاجرت، درجه اول ترند!

قضاوت در مورد اینکه این تبعیض تصور شده میان مهاجران عراقی و افغانستانی تا چه اندازه ریشه در واقعیت دارد، دشوار است. تا جایی که به قوانین ایران مربوط می‌شود، وضعیت یک تبعه افغانستانی و عراقی از آنجا که هر دو ذیل عنوان اتباع بیگانه در قوانین مدنی ایران تعریف می‌شوند، تفاوتی ندارد. احتمالاً به دلایلی چون کمتر بودن تعداد اتباع عراقی در ایران - کمتر از ۵۰ هزار نفر - و سرمایه اقتصادی بالاتر، می‌توان انتظار داشت که رویه‌ها - و نه قوانین - در مورد آن‌ها متفاوت باشد و آن‌ها از این جهت نسبت به اتباع افغانستان مشکلات کمتری مثلاً در ثبت نام در مدارس داشته باشند.

یکی از پیامدهای اصلی محرومیت ساختاری، فقر مالی و معیشتی بخشی زیادی از پناهندگان و مهاجران افغانستانی است. در میان اتباع افغانستانی ساکن در ایران گروه‌هایی هستند که به لحاظ اقتصادی توانسته‌اند ارتقا یابند و امروز از نظر ثروت و درآمد در وضعیت مناسبی باشند؛ اما برآورد اغلب مصاحبه‌شوندگان این است که این وضعیت در مورد اکثر افغانستانی‌های ساکن ایران صدق نمی‌کند و بخش اعظم این گروه خانوارهای پرجمعیتی هستند که با حقوق کارگری یک یا چند نفر از اعضای خانواده روزگار می‌گذرانند. این خانوارها علاوه بر درآمد اندک معمولاً هزینه‌هایی بیشتر از یک خانواده ایرانی با سطح درآمد مشابه نیز دارند که زندگی آنان را به مراتب دشوارتر می‌سازد. این مسئله به‌ویژه در مورد کارگران روزمزد و کم‌مهارت شهری و روستایی که بزرگ‌ترین گروه از افغانستانی‌ها به‌شمار می‌آیند، حادثر است. مثلاً مونس (۲۵، ن ۲۰م) که در یک خانواده هشت نفره بزرگ شده است، تجربه زندگی خودش را این‌طور بیان می‌کند:

میگم بابام اصلاً پس‌انداز هیچی نمی‌توانست. فقط سالی یکبار، دو سال یکبار لباس می‌خرید. یا مثلاً خورکمان در حد عادی، نه خیلی فقیر، در حد عادی [مکث] میوه که اصلاً نمی‌خوردیم. تو بگو که ما گردش کنیم یا جایی تفریح کنیم یا هر عیدشو ما لباس نو می‌خریدیم، نه از این خبرا نبود.

مجید (۲۷، ن ۲ پ) هم معتقد است فرمول تکراری زندگی اکثر افغانستانی‌ها، کار روز در ازای نان شب است:

من خودم اینطوری‌ام، یاد گرفتم خودمو با هر شرایطی وفق بدم. کلاً فکر می‌کنم اصول افغانی‌ها اینه. چاره‌ای جز این هم ندارن که خودشونو وفق بدن با این شرایط و وفق هم دادند. حالا شاید مثلاً درآمدشون فقط برای این باشه که بخورنو و به قول معروف نمیرن. ولی خب، همونو می‌خورن و نمی‌میرن. شاید نتونن پس‌انداز کنن، شاید من پس از یارانه‌ها نتونستم پس‌انداز کنم، شاید خیلی هام مته من باشن، شاید هم خیلی اتفاقات دیگه. ولی چی؟ مهم اینه که اون زندگیه بگذره. کسایی که پایین شهر زندگی می‌کنن اینطورین، میگن مهم اینه که امروز می‌تونن کار کنن و زندگیت بچرخه.

علیرضا (۲۷، ن ۲ پ) هم بر همین موضوع تأکید می‌کند:

افغانیا زندگی نمی‌کنن، فقط زنده‌ان دیگه. یه نونی بخوره و کار کنه، زندگی افغانی همینه دیگه. خودمان تو خانواده‌مان لذتی نمی‌بریم تو زندگی. ما فقط کار می‌کنیم شب مصرف می‌کنیم دوباره فردا کار می‌کنیم، شب مصرف می‌کنیم. خیلی بخوایم زندگی مان بهتر باشه هفته‌ای یک دفعه یک کیلو میوه

هم بگیریم، یک کیلو دو کیلو سیب بگیریم همون جا
مصرف میشه تموم میشه. پولی اضافه نمیداد که آدم
صرف مثلاً آسایش زندگی بکنه. قبول کردیم که تو
زندگی قرار نیست به ما خوش بگذره.

در بین افرادی که با آنها گفتگو شد تعداد خانواده‌هایی که وضعیت مالی‌شان مناسب باشد، انگشت‌شمار بود. معمولاً مهاجران با سابقهٔ بیشتر زندگی در ایران که توانسته‌اند از مشاغل کارگری ساده به مشاغل مهارتی ارتقا یابند یا کسب‌وکاری مشخص برای خود شکل بدهند، وضعیت مالی بهتری دارند. به علاوه خانوارهایی که فرزندان پسر زیادی دارند و به‌طور خانوادگی مثلاً در حرفه خیاطی کار می‌کنند هم درآمدشان بالاتر است. در مقابل خانوارهای پرجمعیتی که یک یا نهایتاً دو کارگر روزمزد در خانوار هزینه بقیه اعضا را تأمین می‌کنند یا خانواده‌ای که سرپرست خانواده قادر به کار نیست و فرزندان پسر بزرگ هم ندارند، در وضعیت بسیار بدی قرار دارند.

به‌طور کلی اگر مقایسه‌ای ترتیب دهیم میان دو خانوار ایرانی و افغانستانی با بعد خانوار یکسان و سطح درآمد مشابه، وضعیت معیشت خانوار افغانستانی به مراتب دشوارتر است؛ زیرا از یک سو هزینه‌های بیشتری نسبت به یک خانوار ایرانی دارد و از سوی دیگر مشمول حمایت‌های اقتصادی رسمی یا اجتماعی کمتری می‌شود. در ادامه شرحی از این دو فاکتور به دست می‌دهیم.

الف. هزینه‌های اضافی خانوارهای افغانستانی: همان‌طور که گفته شد، یک خانوار افغانستانی با سطح درآمد و بعد خانوار مشابه با خانوار ایرانی، هزینه‌های بیشتر باید پردازد و به همین سبب سطح رفاه پایین‌تری دارد. به‌عنوان مثال هزینه تحصیل کودکان یکی از تفاوت‌های مهم یک خانوار افغانستانی با ایرانی هاست. با توجه به اینکه تحصیل کودکان افغانستانی در مدارس مستلزم پرداخت شهریه است، هر ساله

هر خانوار مجبور به هزینه زیادی بابت ثبت نام کودکان است. به گفته یکی از مسئولان آموزش و پرورش^۱، براساس شیوه نامه اعلام شده به مدارس هزینه تحصیل در پایه اول تا ششم حداقل ۱۲۰ و حداکثر ۳۰۰ هزار تومان، در دوره متوسطه اول یعنی پایه های هفتم و هشتم هزینه تحصیل حداقل ۱۴۴ و حداکثر ۳۳۶ هزار تومان در دوره متوسطه دوم و پیش دانشگاهی حداقل ۱۸۰ و حداکثر ۳۶۰ هزار تومان تعیین شده است. هر مدرسه این هزینه را در قالب شهریه از خانواده های افغانستانی دریافت می کند. شهریه مدرسه فشار مالی سنگینی بر خانوارهایی که سطح درآمد پایینی دارند وارد می کند و حتی می تواند موجب محرومیت کودکان از تحصیل شود.

یک هزینه عمده دیگر برای خانوارهای افغانستانی تمديد مدارک هویتی و مجوز کار است. با توجه به اینکه کارت آمایش اعتبار یک ساله و گذرنامه خانواری اعتبار شش ماهه دارد، در هر مقطع همه خانوارها باید هزینه تمديد را متقبل شوند. در حال حاضر هزینه تمديد کارت آمایش (مجوز اقامت) حدود ۱۷۵ هزار تومان و هزینه کارت کارگری (مجوز اشتغال) حدود ۱۴۰ هزار تومان است. کارت کار برای مردان بالای هجده سال ضروری است. هزینه تمديد گذرنامه های خانواری و کارت کار هم در حدود ۳۰۰ هزار تومان برای هر شش ماه است.

یکی دیگر از هزینه های عمده خانوارهای افغانستانی هزینه های درمانی است. بخش اصلی نیروی کار افغانستانی در بخش غیررسمی اقتصاد فعال است و از همین رو امکان برخورداری از خدمات بیمه ای را ندارد و بخش عمده هزینه های درمان بر عهده خود خانواده هاست. اگرچه در سال های اخیر برخی طرح های بیمه ای برای افغانستانی ها به ویژه بیماران خاص اجرا شده است اما بخش زیادی از اتباع افغانستانی تحت پوشش این برنامه ها نیستند و مجبورند هزینه درمان

۱. معاون مرکز امور بین الملل و مدارس خارج از کشور، فرارو، ۱۳۹۳/۰۹/۲۸

را خود پرداخت کنند. مثلاً ربابه (۲۸، ن ۲ م غ) می گوید:

راجع به هزینه و اینا خیلی مشکل داریم، خیلی [مکث] بیمه نداریم، هر کاری به ما اجازه نمی دن، فقط کارای کارگری [مکث] خب خیلی مشکل داریم، مثلاً بیمارستان که بریم هیچ تخفیفی برای ما قائل نمی شن، مثلاً مددکاری بریم بگیم یه تخفیفی بده، اصلاً [مکث] یک ریال به ما تخفیف نمی دن.

باقر (۳۰، ن ۲ پ) هم در نمونه ای مشابه می گوید:

من دائی خودم، بنده خدا سخته کرد، در بیمارستان ۱۵ روز بود، هزینه کلش شد هفت میلیون. هفت میلیون که یک ریال نه سازمان ملل کمک کرده نه مددکاری کمک کرده نه ارگانی نه هیچی. با وجود اینکه یک نفر کارگره، شش نفر نان خور داره. الآن ایرانی ها ده درصد هزینه رو میدن، افغانستان صد درصد هزینه رو میدن. الآن مملکت اسلامی نباید اینجوری باشه. بیمار با بیمار دیگه نباید زیاد فرق کنه. اینا چیزایی هست که درد هسته.

یک تحول بسیار مهم در سال های اخیر که بروضعیت اتباع افغانستانی در ایران اثر گذاشته است اجرای قانون هدفمندی یارانه ها است. با اجرای این قانون و افزایش قیمت نان و حامل های انرژی هزینه خانوارهای افغانستانی به یک باره افزایش یافت. مثلاً افزایش قیمت نان که در اکثر خانوارهای پرجمعیت افغانستانی از اقلام پرمصرف روزانه محسوب می شود هزینه زیادی برای خانوارها به دنبال داشته است. تأثیر حذف یارانه ها بر جامعه اتباع افغانستانی در ایران تا حدی است که بسیاری از افغانستانی ها آن را سیاست دولت برای مجبور کردن افغانستانی ها به ترک ایران می دانند. مثلاً نفیسه (۳۸، پ) می گوید:

آقای احمدی نژاد گفت دیگه. افغانی با دمپایی اومده

کاری می‌کنیم که با پای برهنه برگردم. همین بلا را آورد دیگه [مکت] همه چیز و آزاد کرد!

درواقع در شرایط اقتصادی سال‌های اخیر افغانستانی‌ها از دو طرف تحت فشار قرار گرفته‌اند. تورم سالانه و همچنین هدفمندی یارانه‌ها مخارج روزانه خانوارها را افزایش داده است. رکود اقتصادی سال‌های اخیر هم بر شمار روزهای بیکاری افراد افزوده است. به‌ویژه کارگران ساختمانی در وضعیت رکود حاکم بر این بخش عملاً روزهای زیادی را بیکار هستند. در بخش تولید هم وضعیت به همین شکل است و درآمد کارگران به نحوی قابل ملاحظه کاهش یافته است. این مشکل به‌ویژه برای کارگران روزمزد شرایط معیشتی را بسیار دشوار می‌کند چون عملاً در روزهای کمتری از سال درآمدی کسب می‌کنند. نکته جالب دیگری که رحیمه (۳۱، ن ۲ پ) به آن اشاره کرد، حضور کارگران پاکستانی و رقابت بیشتر بر سر موقعیت‌های شغلی است:

ته کوچه ما پر از پاکستانی شده، اونام تو همین کار خیاطی و اینان، مثلاً شوهرم تو کارگاه از ما یکی از همین پاکستانی می‌اومد که گفت که شما به افغانی یک و دو بیس می‌دید من با یک [میلیون تومان] هم کار می‌کنم، قشنگ اینجوری میگن که شما اینو اینقدر میدی، من اینقدر می‌گیرم. خب صاحبه کارام که طبعاً به نفعشونه. اینجوری کار را از افغانی‌ها می‌گرفتند، پاکستانی‌ها ارزاتر کار می‌کنن، شوهرم تا همین هفته قبل بیکار بود، دو ماه خانه نشسته بود.

ب. حمایت‌های مالی کمتر: یک خانوار افغانستانی در ایران مشمول کمک‌های نهادهای حمایتی مانند کمیته امداد و بهزیستی نمی‌شود و حتی فقیرترین گروه‌های افغانستانی هم نمی‌توانند تحت پوشش خدمات این

۱. در هیچ منبع رسمی یا غیررسمی چنین جمله‌ای از سوی رئیس‌جمهور وقت ایران ثبت نشده است.

نهادها قرار گیرند. کمک مؤسسه‌های خیریه‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد فعال در این حوزه هم معمولاً بسیار محدود است و عملاً بخش بسیار کوچکی از این جمعیت را پوشش می‌دهد. نهادهای بین‌المللی مانند کمیساریای عالی پناهندگان هم خدمات بسیار محدودی ارائه می‌کنند. در میان مصاحبه‌شوندگان افرادی وجود داشته‌اند که برای دریافت کمک به این نهادها مراجعه کرده و پاسخ تقریباً یکسانی هم شنیده‌اند: «به خود ما [ایرانی‌ها] نمی‌رسد چه برسد به شما!». آرزو (۳۵، م) تجربه‌اش از مراجعه به این نهادها را این گونه می‌گوید:

روزی بوده که ما نان نداشتیم بخوریم... چرا؟ چون
اون روزی که مدرک نداشتیم شوهرم نمی‌تونست
کار کنه... چند مؤسسه خیریه رفتم گفتن به افغانی
به هیچ وجه کمک نمی‌کنیم... گفتند ما اینجا گشنه
ریخته سرخیابان... به شما کمک کنیم؟

در ایران سیاست‌ها و برنامه‌های فقرزدایی که معمولاً دهک‌های درآمدی پایین را هدف قرار می‌دهند پناهندگان و مهاجران افغانستانی را در بر نمی‌گیرند. این امر با توجه به جمعیت ۱/۵ میلیونی پناهندگان و مهاجران ثبت‌شده در ایران نقیصه‌ای مهم برای نظام رفاهی ایران محسوب می‌شود. چنین رویکردی اساساً در ظرف سیاست‌های کلان مهاجرتی کشور نمی‌گنجد؛ آن سیاست‌ها در عمل در جهت عکس تنظیم شده‌اند.

در فصل‌های چهارم و پنجم نشان دادیم که تداوم حضور مهاجران و پناهندگان در ایران به پرداخت هزینه زندگی توسط آنها مشروط شد. این تغییر رویه صرف نظر از تأثیر اندک بر ترغیب افراد به بازگشت، عملاً باعث به تعلیق نگه داشتن و طرد اجتماعی این جمعیت در ایران بدل شده است. وجه نمادین این محرومیت‌ها نیز عاملی برای تحقیر آنها در ایران است. این موضوع به ویژه در مورد جوانان نسل دومی‌ای

صدق می‌کند که خواهان دستیابی به حقوق برابر با سایر ساکنان و رفع تبعیض‌ها علیه مهاجران و پناهندگان هستند.

اشتغال اتباع افغانستانی در ایران

یکی از ویژگی‌های پناهندگان افغانستانی در ایران این است که آن‌ها از ابتدا عمدتاً در شهرها و روستاهای ایران ساکن شدند. تنها درصد اندکی در اردوگاه‌ها مستقر شدند و بیشتر آن‌ها با اسکان در شهرها و روستا فرصت ورود به بازار کار ایران را پیدا کردند. دولت ایران از ابتدا کار در مشاغل ساده را برای افغانستانی‌ها مجاز می‌دانست و افغانستانی‌ها معمولاً به تناسب شرایط محل زندگی خود و فرصت‌های شغلی موجود وارد بازار کار می‌شدند. با توجه به اینکه اغلب مهاجران از مناطق روستایی و کمتر توسعه‌یافته به ایران می‌آمدند، مهارت شغلی چندانی نداشتند و معمولاً در مشاغل سطح پایین شهری و روستایی پذیرفته می‌شدند. ورود افغانستانی‌ها به بازار کار ایران عمدتاً از کار در گاو‌داری‌ها، مرغداری‌ها، زمین‌های کشاورزی و باغات در مناطق روستایی و یا کار در مشاغل ساختمانی، کوره‌پزخانه‌ها و کارگاه‌های سنگ‌بری در مناطق حاشیه شهری آغاز می‌شود؛ اما در طی سال‌های بعد دو روند موازی شیوه ادغام مهاجران افغانستانی در بازار کار را تحت تأثیر قرار داده است؛ از یک سو دولت به تدریج ممنوعیت اشتغال افغانستانی‌ها در بخش‌های مختلف را تشدید و به این ترتیب تلاش کرد تا در جهت حمایت از نیروی کار ایرانی، کار افغانستانی‌ها را محدود به مشاغل سخت و کم مهارت نگه دارد. از سوی دیگر افغانستانی‌ها به تدریج مهارت‌های مختلف شغلی را آموختند، موقعیت اقتصادی بهتری پیدا کردند، شبکه‌های اجتماعی میان خود را گسترش دادند و به مشاغل جدید رو آوردند. به این ترتیب به‌رغم محدودیت‌های رسمی، تنوع شغلی بیشتری برای کارگران افغانستانی شکل گرفت و مسئله

اشتغال افغانستانی‌ها در بازار کار ایران روزبه‌روز پیچیده‌تر شد. در باور عمومی، افغانستانی‌ها به کار کارگری در بخش ساختمان، نگهداری یا نظافت اماکن شناخته می‌شوند. همچنان می‌توان گفت اغلب افغانستانی در مشاغل کارگری و کم مهارت مشغول به کارند اما از این نکته هم نباید غافل بود که امروز افغانستانی‌ها در سطوح مختلف فعالیت‌های تولیدی و خدماتی شاغل هستند و اشتغال افغانستانی‌ها را نباید منحصر به مشاغل قانوناً مجاز برای آن‌ها دانست. پیش‌تر گفتیم که از زمان تصویب طرح اشتغال آوارگان افغان در سال ۱۳۶۳، مهاجران افغانستانی تنها در برخی مشاغل خاص می‌توانند استخدام شوند و هرگونه فعالیت آن‌ها در مشاغل دیگر با برخورد انتظامی یا جریمه کارفرما مواجه می‌شود. فهرست مشاغل مجاز برای اتباع افغانستانی در حال حاضر در شکل ۱۳ آمده است.

۱- گروه کوره یز - تله ها	۲-۲-۲-۲- بلوک ساز	۳-۲-۲-۲- متصدی مرغداری
۵-۱-۱- مشاغل کج بزی و آهک بزی	۲-۲-۲-۳- پله ساز	۳-۲-۲-۳- چوبان
۹-۱-۱- کج پر	۲-۲-۲-۴- تیرچه ساز	۳-۲-۲-۴- مشاغل کشتارگاه
۱۰-۱-۱- آهک پر	۲-۲-۲-۵- پرس کار موزابیک	۳-۲-۳-۱- سلاح دام و طیور
۱۱-۱-۱- کبسه زن	۲-۲-۳- مشاغل سنگبری و سنگتراشی	۳-۲-۳-۲- پوست و پرکن
۱۲-۱-۱- کوره جالی کن	۲-۲-۳-۱- برش کار سنگ	۳-۲-۳-۳- سیرابی و روده پاک کن
۶-۱- مشاغل آرد بزی	۲-۲-۳-۲- کارگر دستگاه سنگبری	۳-۲-۳-۴- جمع آوری ضایعات و فضلاب کشتارگاه
۱-۲-۱- کوره -	۲-۲-۳-۳- کارگر ماشین سنگتراش	۳-۲-۴- مشاغل چرم سازی و سالامبور سازی
۲-۲-۱- فخار	۲-۲-۳-۴- صیقل کار سنگ	۳-۲-۴-۱- آهک زن
۳-۲-۱- قالب زن	۲-۲-۳-۵- سنگ کوبی	۳-۲-۴-۲- چرم ساز
۴-۲-۱- کوره سوز	۲-۲-۳-۶- برش کاشی	۳-۲-۴-۳- ماشین کار شستشوی پوست
۵-۲-۱- خشت زن کوره	۲-۲-۴- مشاغل راه سازی و معدن:	۳-۲-۴-۴- کارگر مواد شیمیایی
	۲-۲-۴-۱- کارگر پل سازی	۳-۲-۴-۵- سالامبور ساز
	۲-۲-۴-۲- کارگر تعمیر و نگهداری تونل	۴- سایر گروه های شغلی:
	۲-۲-۴-۳- کارگر آتشبار	۴-۱- کارگر سوزاندن و امحاء زیاله
	۲-۲-۴-۴- کارگر استخراج معدن	۴-۲- کارگر بازیافت مواد شیمیایی
	۲-۲-۴-۵- کارگر حفار معدن	۴-۳- کارگر تخلیه و بارگیری بصورت گروهی و بنا به نظر مدیر کل کار
	۳- گروه کارگاه های کشاورزی:	۴-۴- کارگر کوره ریخته گری
	۳-۱- مشاغل کشاورزی:	۴-۵- حنا سازی
	۳-۱-۱- کارگر بیل زن	۴-۶- کمپوست سازی
	۳-۱-۲- کارگر زراعت کار	۴-۷- سرشیم بزی
	۳-۱-۳- کارگر سمپاش	۴-۸- تولید کود شیمیایی
	۳-۱-۴- کارگر علفه جمع کن	۴-۹- تولید غذای دام و طیور (کنستاتره)
	۳-۲- مشاغل مرغداری و دامداری:	۴-۱۰- تخلیه و نظافت مخزن استخرهای فضلاب
	۳-۲-۱- دامپرور و دامدار	

شکل ۱۳ - مشاغل مجاز برای پناهندگان افغانستانی در طرح آمایش

پناهندگان افغانستانی‌ها در زمان تمدید کارت اقامت خود باید یکی از این مشاغل را به عنوان حرفه خود معرفی کنند. این شغل در کارت آن‌ها ثبت می‌شود و براساس قانون، اشتغال به کار دیگر برای آن‌ها پیامدهای قانونی دارد (آنچه البته عملاً اجرا نمی‌شود). بخش غالب نیروی کار افغانستانی در ایران، خارج از چرخه فعالیت‌های رسمی اقتصادی است و در حوزه اقتصاد غیررسمی قرار می‌گیرد. همین امر یکی از دشواری‌های اصلی هرگونه تحقیق در مورد نیروی کار افغانستانی و سهم آن در اقتصاد کشور است. با اذعان به این محدودیت‌ها، در اینجا تلاش می‌شود فهرستی از متداول‌ترین مشاغل افغانستانی‌ها ارائه شود. البته باید اذعان کرد که ارائه یک فهرست دقیق، نیازمند بررسی آماری دقیق همه اتباع افغانستانی در سراسر کشور است. فهرست پیش‌رو احتمالاً ناقص است زیرا هم محدود به شهر تهران است و هم احتمال از قلم افتادن شغلی خاص وجود دارد. براساس یافته‌ها، تقسیم‌بندی زیر از مشاغل به دست آمد:

۱. بخش ساختمان: کار در بخش ساختمان یکی از شناخته‌شده‌ترین فعالیت‌های افغانستانی‌ها در ایران است. اگرچه شاید در نگاه اول بسیاری آن را به کار کارگری ساده و به اصطلاح «کارگر سر فلکه» منحصر بدانند اما عملاً افغانستانی‌ها در شاخه‌های مختلفی از کار ساختمانی مشغول هستند. فعالیت کارگری در پروژه‌های ساختمانی و در صنایع جانبی آن مانند تولید تیرچه یا بتن در کارگاه‌ها بسیار متداول است. در یک سطح بالاتر، بسیاری از افغانستانی‌ها که کار ساختمانی را با کارگری ساده شروع کرده‌اند، به تدریج صاحب مهارتی خاص هم شده‌اند. امروز افغانستانی‌ها در حرفه‌هایی چون بنایی، گچ کاری، کاشی کاری، جوشکاری، آرماتوربندی، نماکار و امثال آن صاحب مهارت شده‌اند و کار می‌کنند. این امر یکی از نقاط مهم تضاد میان کارگران ماهر ایرانی

و کارگران افغانستانی است که تخطی از مرزهای بازار تفکیک شده محسوب می‌شود. سطح سوم ارتقای شغلی در حوزه ساختمان، ورود افغانستانی‌ها به عرصه پیمانکاری و تولید نیمه‌صنعتی است. برخی پس از کسب مهارت در حرفه‌ای مانند بنایی و جمع‌آوری سرمایه به تدریج به پیمانکار بدل شده‌اند. این افراد که معمولاً با یک شریک ایرانی کار می‌کنند، کل کار ساخت یک واحد مسکونی را به صورت قراردادی انجام می‌دهند. برخی هم کارگاه‌های کوچک تولیدی محصولات ساختمانی مانند بلوک یا تیرچه احداث کرده‌اند و تولیدکننده به‌شمار می‌آیند.

۲. صنایع پوشاک: یکی از متداول‌ترین مشاغل در میان مهاجران افغانستانی، کار در کارگاه‌های خیاطی یا کار خانگی در حوزه پوشاک (مانتو، کت و شلوار و پیراهن مردانه) است. فعالیت در این حوزه عموماً پنهانی و در کارگاه‌های زیرزمینی جریان دارد. سطح مهارت افراد در این کارگاه‌ها متفاوت است و از چرخ‌کار ساده تا اتوکار و برشکار در کارگاه‌ها کار می‌کنند. یکی از ویژگی‌های این گروه شغلی، فعالیت زنان افغانستانی است (فعالیت شغلی زنان افغانستان تماماً غیرقانونی است). در این بخش نیز اکثریت کارگران مزدبگیرند که در کارگاه‌ها براساس میزان تولید حقوق می‌گیرند. علاوه بر ارتقای شغلی از نظر میزان مهارت، گروهی از افغانستانی‌ها در این حرفه به مرحله «کارگاه‌داری» هم رسیده‌اند. این افراد سرمایه لازم برای اجاره و خرید لوازم ضروری را فراهم کرده‌اند و معمولاً هم کارگران افغانستانی را استخدام می‌کنند. ترکیه یکی از مقاصد اصلی مهاجرت کارگران ماهر افغانستانی شاغل در بخش پوشاک ایران است.

۳. کوره‌پزخانه: یکی از مشاغلی که از قدیم در اختیار کارگران افغانستانی بوده است، قالب‌زنی و کار در کوره آجرپزی است. اگرچه تعداد این

کوره‌ها امروز کمتر شده است اما همچنان یکی از مشاغل افغانستانی‌ها به‌شمار می‌آید.

۴. سنگ‌بری: در هر منطقه که کارگاه‌های سنگ‌بری وجود دارد، جمعیت افغانستانی نیز در کنار آن ساکن شده است. کار در کارگاه‌های سنگ‌بری یکی از مشاغل سخت به‌شمار می‌آید و کارفرمایان معمولاً تمایل به استخدام کارگران افغانستانی دارند. بخش اصلی نیروی کار واحدهای سنگ‌بری تهران در مناطق مختلف به‌ویژه شهر سنگ در جنوب تهران را اتباع افغانستانی تشکیل می‌دهند.

۵. کار برای پیمانکاران شهرداری: کارگران فصلی مهم‌ترین نیروی کار پیمانکاران شهرداری تهران برای نظافت، نگهداری از فضای سبز، جمع‌آوری زباله و فعالیت‌های عمرانی شهری هستند. اغلب پیمانکاران غذا و اسکان این کارگران را بر عهده می‌گیرند. اغلب این کارگران از یک یا تاجیک‌اند و در دوره‌های زمانی شش ماه یا بیشتر در ایران کار می‌کنند.

۶. صنایع بازیافت: فرایند بازیافت زباله زنجیره‌ای از مشاغل است که از زباله‌گردی جمع‌آوری پلاستیک در سطل‌های زباله شهر آغاز می‌شود. این بخش معمولاً توسط کارگران فصلی یا پشتون‌ها و تاجیک‌هایی که انجام می‌شود که در سال‌های اخیر به ایران آمده‌اند. زباله‌های تفکیک‌شده در انبارهای مختلف جمع‌آوری و سپس به کارخانه بازیافت منتقل می‌شود. در کارخانه نیز فرایند تفکیک اقسام مختلف از یکدیگر معمولاً توسط کارگران افغانستانی انجام می‌شود. در جنوب تهران تعداد زیادی از این کارگاه‌ها وجود دارند که نیروی اصلی کار آن‌ها افغانستانی است. به‌علاوه در تهران کارگاه‌هایی هم وجود دارد که مالک اصلی یا یکی از شرکای آن افغانستانی است. کار کودکان در بخش جمع‌آوری و تفکیک

- ضایعات از جمله موضوعاتی است که فعالان مدنی همواره در مورد آن هشدار می‌دهند.
۷. نگهداری و انبارداری: یکی از مشاغل متداول برای افغانستانی‌ها نگهداری است؛ نگهداری از واحدهای مسکونی، ساختمان‌های نیمه‌کاره، باغ‌ها، انبارهای کالا یا کارگاه‌ها. معمولاً نگهداری همزمان محافظت و نظافت را بر عهده دارند و هم در جابه‌جایی بار کمک می‌کنند. شغل نگهداری چون با اسکان نیز همراه است یکی از مشاغل پرطرفدار به حساب می‌آید.
۸. باربری: حمل بار یکی از مشاغل مجاز افغانستانی‌ها در ایران است. دو بخش مهم حمل بار، صنعت و بازار تهران است. اشتغال کارگران افغانستانی در اغلب کارخانه‌ها ممنوع است اما در مناطق صنعتی بخش زیادی از خدمات جانبی مانند تخلیه بار یا جابجایی بار توسط کارگران افغانستانی انجام می‌شود. بسیاری از باربرها در باز تهران کارگران تاجیک، پشتون یا ازبک‌اند و برای کارفرمایان مشخص کار می‌کنند.
۹. نجاری: یکی از فعالیت‌های مهاجران افغانستانی، کار در واحدهای تولیدی نجاری در جنوب غرب تهران است. وجود تعداد زیاد کارگاه‌های نجاری و مبیل‌سازی زمینه جذب نیروی کار افغانستانی را فراهم آورده است. در این کارگاه‌ها از کارگر ساده افغانستانی تا کارگر ماهر کتترات کار مشغول به کار هستند.
۱۰. مشاغل یقه‌سفید: یکی از مشاغل یقه‌سفید مهم فعالیت صرافی و نقل و انتقال پول به خارج از ایران است. برپایی مدارس خودگردان و تدریس در مدارس خودگردان یکی دیگر از مشاغل یقه‌سفید است. به علاوه برخی افغانستانی‌ها در قالب سازمان‌های مردم‌نهاد فعالیت‌های فرهنگی انجام می‌دهند که خدمات آن‌ها بیشتر معطوف به افغانستانی‌هاست.

۱۱. فروشنده‌گی: با وجود اینکه افغانستانی‌ها مجاز به فعالیت در خرید و فروش نیستند اما در مناطقی که افغانستانی‌ها جمعیت بیشتری دارند، کسبه افغانستانی نیز وجود دارد. از بقالی تا لباس فروشی، قصابی و موبایل فروشی در بین این مغازه‌ها دیده می‌شود. این مغازه‌ها یا با مجوز یک فرد ایرانی یا با شراکت یک ایرانی فعالیت می‌کنند. در مناطقی برخی فروشندگان ایرانی نیز از کارگر افغانستانی برای فروش استفاده می‌کنند.
۱۲. دست‌فروشی: در بازارهای تهران و شهرری می‌توان افغانستانی‌هایی را دید که دست‌فروشی می‌کنند. این گروه معمولاً افغانستانی‌های از کار افتاده‌اند که توان کارهای سنگین را ندارند.
۱۳. کارگاه کیف و کفش‌دوزی: کار در کارگاه‌های کیف و کفش یکی از مشاغلی است که افغانستانی‌ها در آن حضور پررنگی دارند و از کار ساده تا مالکیت این کارگاه‌ها در دست بسیاری افغانستانی‌هاست. این کارگاه‌ها تا حد زیادی شبیه به کارگاه‌های خیاطی‌اند و شیوه کارشان تقریباً مشابه است.
۱۴. کشاورزی و دامداری: در مناطق روستایی یا برخی مناطق شهر تهران مانند کن، کار کشاورزی و باغداری و یا کار در مرغداری و گاو‌داری از جمله مشاغلی است که افغانستانی‌ها در آن فعالیت می‌کنند. علاوه بر کار ساده، برخی افغانستانی‌ها فعالیت‌های سطح بالاتر مانند اجاره زمین یا باغ نیز انجام می‌دهند. این بخش نیز از جمله مشاغلی است که زنان در آن فعال هستند.
۱۵. خدمات نظافت: یکی از خدماتی که به‌ویژه در سال‌های اخیر گسترش یافته است، کار نظافت در خانه‌ها و مکان‌های اداری و تجاری است. زنان افغانستانی نیز در این حوزه فعال‌اند.
۱۶. مشاغل تخصصی: اگرچه به‌طور رسمی افغانستانی‌های با مدارک تحصیلی دانشگاهی نمی‌توانند در ایران کار کنند، اما برخی از

- آن‌ها به واسطه دوستان ایرانی خود در برخی فعالیت‌های پروژه‌های شرکت می‌کنند.
۱۷. تعمیر خودرو: کار در واحدهای مکانیکی به‌عنوان کارگر ساده و کارگر فنی از جمله مشاغلی است که افغانستانی‌ها در آن ورود داشته‌اند.
۱۸. تجارت و خرید و فروش: تعدادی از افغانستانی‌ها با کسب سرمایه اقتصادی توانسته‌اند در بخش تجارت وارد شوند. گروهی در داخل ایران کالا‌هایی مانند سنگ یا آهن خرید و فروش می‌کنند و گروه دیگر در مسیرهای امارات- ایران- افغانستان فعالیت تجاری دارند.
۱۹. کشتارگاه و صنایع وابسته: کار در کشتارگاه‌ها از جمله مشاغل کارگری سخت محسوب می‌شود که تا حد زیادی در اختیار کارگران افغانستانی است. البته به‌مانند سایر حرفه‌ها، نیروی کار افغانستانی در این مشاغل از سطح کارگری فراتر رفته و به فعالیت‌های سطح بالاتر مانند دباغی نیز وارد شده است.
۲۰. چاه‌کنی: به‌ویژه در مناطق روستایی، چاه‌کنی از جمله حرفه‌هایی است که عمدتاً در اختیار کارگر افغانستانی است.
۲۱. کار در صنایع خاص: همان‌طور که گفته شد اشتغال افغانستانی‌ها در صنعت ممنوع است. اما کارگران ایرانی با ملاحظه سختی کار و دستمزد پایین تمایلی به کار در برخی صنایع نشان نمی‌دهند و بنابراین کارگر افغانستانی فرصت اشتغال در این صنایع را می‌یابد؛ مثلاً کارگران افغانستانی زیادی در شهرک‌های صنعتی در صنایعی مانند تولید پلاستیک، تولید نمک، تولید شیشه، تولید ظروف یکبار مصرف و ... مشغول به کار هستند.
- اگرچه فهرست بالا مجموعه متنوعی از مشاغل را در بر می‌گیرد اما به‌طور کلی اشتغال آن‌ها در ایران همواره با محدودیت‌های متعدد همراه

بوده است. با تغییر رویکرد دولت نسبت مهاجران افغانستانی از اوایل دهه ۱۳۷۰ و تلاش برای دستگیری و بازگرداندن آن‌ها به افغانستان و شکل‌گیری پدیده مهاجران غیرقانونی، انتخاب شغل برای افغانستانی‌ها تحت تأثیر یک عامل جدید قرار گرفت. تلاش برای پنهان ماندن از دید دولت و مردم ایران به یکی از راهبردهای افغانستانی‌ها در انتخاب شغل بدل شد. به عبارت دیگر مشاغلی مدّ نظر قرار گرفت که عمدتاً دور از انظار عموم انجام می‌شوند. مهاجران افغانستانی چند انتخاب عمده داشتند:

۱. کار در مناطق دورافتاده: یکی از راه‌های کاهش برخورد با پلیس برای افغانستانی‌ها کار در مکان‌هایی است که در حاشیه شهر و دور از آن قرار دارند.
۲. زندگی در محل کار: زندگی مجردی یا خانوادگی در محل کار یکی دیگر از راه‌های کم کردن تردد در سطح شهر و دور ماندن از برخوردهای احتمالی پلیس است. در مناطق روستایی زندگی در مرغداری یا گاوداری یا باغ و در شهرها شغل نگهبانی از جمله این موارد است.
۳. کار روزانه، تردد شبانه: یکی دیگر از راه‌های کم کردن برخورد، تردد در شب است؛ مثلاً بسیاری از کارگران سنگ‌بری‌ها، ساعات اولیه صبح عازم محل کار می‌شوند و شب‌ها هم بعد از غروب آفتاب برمی‌گردند.
۴. کار خانگی: یکی دیگر از راه‌های کم کردن تردد، کار در منزل است. با رواج حرفه خیاطی در میان اتباع افغانستانی، بسیاری بعد از مدتی کار سرمایه لازم برای خرید چرخ خیاطی را فراهم کرده‌اند و در قسمتی از منزل خود کار می‌کنند.
۵. کارگاه‌های زیرزمینی: یکی از مهم‌ترین تحولات شغلی را می‌توان شکل‌گیری کارگاه‌های زیرزمینی خیاطی، کیف‌دوزی، نجاری و

امثال آن دانست. این کارگاه‌ها شرایطی را فراهم کرد که کارگران افغانستانی با حداقل تردد بتوانند کار کنند و از تبعات برخورد احتمالی با پلیس در امان باشند. در برخی کارگاه‌ها کارگران در طول هفته در کارگاه سکونت دارند و تنها در تعطیلات پایان هفته به محل زندگی خود سر می‌زنند.

ارتقای شغلی و موانع آن

ادغام اتباع افغانستانی در بازار کار ایران در طی زمان دچار تغییرات متعددی شده است. باید توجه داشت که نسل اول اتباع افغانستانی که در دهه ۱۳۶۰ به ایران آمده‌اند، عموماً در مشاغل کارگری سطح پایین فعالیت شغلی خود را آغاز کرده‌اند. به‌ویژه کسانی که در بدو مهاجرت در سنین میان‌سالی و سرپرست خانواری پرجمعیت بوده‌اند، عملاً امکان چندانی برای پیشرفت شغلی نداشته‌اند. اما گروه‌های جدیدتر به‌تدریج مهارت‌های شغلی کسب کرده و وضعیت زندگی‌شان را بهبود داده‌اند. بخصوص حرکت از سمت مشاغل بسیار سخت مانند کار در کوره‌پزخانه یا گاو‌داری به‌سوی مشاغل ساده‌تر مانند بنایی از تغییرات شغلی رایج در میان افغانستانی‌ها بوده است. تغییر از کار کوره که از ۱۲ تا ۲۰ ساعت را شامل می‌شود به کار بنایی که نهایتاً ۸ تا ۱۰ ساعت است تغییر مهمی در زندگی فرد محسوب می‌شود. در واقع پس از آشناسدن فرد با وضعیت بازار کار ایران و فرصت‌های شغلی موجود، امکان تغییر شغل به سمت مشاغل آسان‌تر و درآمد بهتر میسر می‌شود. به‌رغم ممنوعیت‌های رسمی، امکان ارتقای شغلی برای افغانستانی‌ها وجود دارد و آن‌ها توانسته‌اند به طرق مختلف نردبان ترقی را هرچند به‌سختی بالا روند. این ارتقا شغلی ممکن است از یک شغل کارگری سخت به یک شغل کارگری آسان‌تر باشد و یا به‌طور کلی فرد را در سلسله‌مراتب شغلی یک حوزه خاص فعالیت اقتصادی ارتقا دهد.

در گفتگوهایی که با افغانستانی‌ها انجام شد مشخص شد اغلب به‌ویژه نسل اولی‌ها مشاغل متعددی را تجربه کرده‌اند. اما این تغییر شغل علاوه بر تلاش برای ارتقای شغلی دلایل دیگری نیز داشته است؛ مثلاً در برخی موارد فرد برای ملحق شدن به دوستان و آشنایان خود به محلی دیگر مهاجرت کرده و شغل خود را نیز تغییر داده است. مواردی هم بوده است که فرد به سبب مشکلات جسمی دیگر قادر به ادامه کار سابق خود نبوده و تغییر شغل داده است. اعلام ممنوعیت برخی شهرها برای اسکان افغانستانی‌ها نیز عاملی برای مهاجرت و تغییر شغل محسوب می‌شود. به هر حال، تغییر شغل این افراد را باید شیوه‌ای برای ایجاد تطابق با شرایط بیرونی دانست که با جابجایی مکانی و تغییر مشاغل روستایی به شهری و گاه نیز طی کردن مسیر معکوس توأم بوده است.

فرزندان نسل اول افغانستانی‌های ساکن ایران لزوماً همان راه پدران خود را ادامه نداده‌اند. با استقرار افغانستانی‌ها در ایران و شکل‌گیری شبکه‌های اجتماعی به‌تدریج زمینه برای فعالیت‌های متنوع‌تر شکل گرفته است. اشکال مختلف کار زیرزمینی مانند خیاطی محصول تطابق نسل جدید با محدودیت‌های ساختاری دولت ایران برای کار افغانستانی‌هاست. نسل دوم افغانستانی‌های ساکن ایران و آن دسته از افغانستانی‌هایی که در سال‌های اخیر به ایران آمده‌اند، دیگر با محدودیت‌های انتخاب شغل به‌مانند نسل اول روبرو نیستند و حق انتخاب بیشتری برای فعالیت اقتصادی دارند. به‌طور کلی می‌توان گفت نسل جدید افغانستانی‌ها و آنان که بیشتر در ایران زندگی کرده‌اند در حرکت از مشاغل کارگری ساده به سمت مشاغل نیازمند مهارت یا سرمایه موفق‌تر بوده‌اند. احمد (۵۴، پ) درباره تحول شغلی در نسل جدید افغانستانی‌ها چنین می‌گوید:

کارهای نسل قبلی با الآن زمین تا آسمون فرق کرده...

آدمایی که بیست سال پیش اومده بودن مثل ما یک کارگر ساده بودند، اما جوون‌ها اکثراً فنی کارند... برق کش و خیاط و مکانیک... مثل کار فنی ظرف یک بار مصرف دست افغانی‌هاست.

اغلب این افراد مجبورند به طرق مختلف فعالیت شغلی خود را از دولت پنهان کنند. دیگر روشِ دورزدن موانع قانونی برای ارتقای شغلی، شراکت با یک فرد ایرانی است. در بین مصاحبه‌شوندگان افرادی هستند که مغازه‌دار یا پیمانکار ساختمانی‌اند. برای آنها به سبب عدم صدور مجوز فعالیت یا فقدان حقوق مالکیت، یگانه طریق فعالیت شغلی ارتباط با یک ایرانی است. مثلاً مصطفی (۲۲، ن ۲پ) فرایند حل مسألهٔ مجوز مغازه‌اش را این‌طور توضیح می‌دهد:

جواز به نام ایرانیه، آشناس. ببین نگاه کن این جواز آقای فلانیه، املاکی داره اینجا خانه اینا اجاره میده. بعد او یک جواز لباس فروشی از قبل داشت گذاشته بود تو کم‌دش. ما گفتیم آقا فلانی ما یه پولی بهت میدیم این جوازو بده ما نریم دیگه خودمون دنبال جواز. بعد یک تومنی بهش دادیم جوازش را گرفتیم و داریم استفاده می‌کنیم، الآن داریم استفاده می‌کنیم.

محمد، (۲۷، ن ۲پ) هم در مورد تجربه‌اش از راه انداختن کسب‌وکار می‌گوید:

کارم [مکت] کار خانوادگی مون، من تو مشهد با داداشام کار می‌کنیم، وقتی مدرسه نباشم یا دانشگاه نباشم، من میرم مغازه. همیشه این چیز بود، این ترس بود که از اداره کار بیان گیر بدن. ما الآن جوازی که داریم به اسم یکی از دوستای داداشم گرفته. به اسم ایرانیه. واسه همین در قبال کاری که انجام می‌ده یه شیرینی‌ای می‌گیره، مبلغی بهش می‌دیم ولی خب

این کارو برامون انجام میده. ولی خب با توجه به اینکه جواز می‌گیریم اما افغانی اجازه نداره تو مغازه کار کنه. کل یعنی کارایی که اونجا انجام میشه برای مالیات، برای جواز گرفتن، برای خیلی چیزایی دیگه، تماماً باید به ایرانی حتماً باشه. عملاً به افغانی با اینکه کارت داره اما عملاً هیچ کاری نمی‌تونه بکنه.

فعالیت این دسته از افغانستانی‌ها با مخاطره‌ای دائمی همراه است زیرا عملاً فعالیت آن‌ها بر بنیان غیرقانونی بنا شده است. محدودیت‌های قانونی اگرچه انسداد کامل ارتقای شغلی را به همراه نداشته اما مسیر آن را بسیار دشوارتر، پرهزینه و پر خطر کرده است.

این موقعیت متزلزل و شکننده حقوقی و اجتماعی مانعی بزرگ در راه ارتقای اجتماعی مهاجران است و حس تعلیق و تصور آینده مبهم و سرنوشت نامعلوم را به بخشی از تجربه زندگی آنان بدل ساخته است. دریافت تابعیت برای پناهندگان افغانستانی ناشدنی است و دولت تنها حاضر است به‌طور سالانه کارت اقامت آن‌ها را تمدید کند. مجوز اقامت مهاجران اقتصادی نیز هر شش ماه یک‌بار تمدید می‌شود. از آنجا که سیاست کلی دولت اجتناب از اعطای حقوق کامل شهروندی بوده است، تنها تمدید کوتاه‌مدت اقامت افغانستانی‌ها را پذیرفته است. روی دیگر سکه این خطر برای مهاجران افغانستانی است که دولت این مجوز را تمدید نکند. بسیاری از افغانستانی‌ها با اینکه بیش از بیست یا سی سال است که در ایران حضور دارند اما همواره این حس رخوتناک و یاس‌آلود موقتی‌بودن و عدم تعلق به ایران را لمس کرده‌اند. این وضعیت تأثیر زیادی بر نحوه زندگی و معیشت افغانستانی‌ها در ایران گذاشته است. وقتی خانواده‌ای تصویری روشن از آینده خود ندارد، تمام فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی‌اش تابعی از این پیش‌بینی ناپذیری آینده می‌شود. محمد (۲۷، ن ۲پ) در این مورد می‌گوید:

تو ایران خیلی چیزا مثلاً خونه، ثبات قیمت نداره. طرف که کار می‌کنه مجبوره با برنامه پیش بره یعنی برای مثلاً اجاره خونه یا خرید خونه. باید به برنامه‌ریزی داشته باشه. اینکه به نفر کارتش سال به سال تمدید بشه معلوم نیست که سال بعد هم تمدید بشه، این باعث میشه طرف هیچ برنامه‌ریزی نمی‌تونه برای سال بعدش داشته باشه. یا حداقل برای دو سه سال بعدش داشته باشه. طرف یک شغل مشخص نداشته باشه و آینده مشخصی هم نداره. نمی‌تونه برنامه‌ریزی کنه برایش. کسی که برنامه‌ریزی داره، به سری ایده‌آل داره، برایش برنامه‌ریزی می‌کنه تا بشه برسه.

داود (۲۷، پ) هم می‌گوید:

ما از ده سال پیش که می‌خواستیم وسایل برای خانه بخریم پدرم گفت نخريد به خاطر همین که یک سال یک سال تمدید می‌شه کارتمون می‌گه نگیرین معلوم نیست که ما سال دیگه بمانیم. همیشه رو هوا ایم.

وحید (۳۵، پ) هم می‌گوید:

سیاست تو خونه ما از قدیم این بود که ... بابام اینا هیچ وقت به فکر خونه خریدن یا مثلاً کارای دراز مدت نمی‌افتادن می‌گفتن چهار روز بعد اینا ما رو بیرون می‌کنن [...] هر کاری که نیاز به زمینه‌سازی داشت انجام نمی‌دان همیشه حس موقتی بودن داشتند.

این وضعیت بلا تکلیفی را می‌توان در سخنان بسیاری از مصاحبه‌شوندگان دید. عدم قطعیت در زندگی می‌تواند در مورد بسیاری دیگر از ساکنان ایران هم صادق باشد اما برای افغانستانی‌ها میزان ابهام

آینده فلج کننده است. تصور اینکه یک قانون جدید یکسره کل وضعیت زندگی آن‌ها را دگرگون کند، هرگونه برنامه‌ریزی بلندمدت در زندگی را ناممکن ساخته و فرد را در یک تعلیق دردناک نگه می‌دارد. به علاوه هراس دائمی از دستگیر شدن یکی از اعضای خانواده و پیامدهای پیش‌بینی‌ناپذیر آن همواره خانواده‌های افغانستانی را تهدید می‌کند. نتیجه کلی این وضعیت را می‌توان «اضطراب افغانی بودن» نامید.

تحصیل اتباع افغانستانی در ایران

در دوره حکومت کمونیست‌ها در افغانستان یکی از انگیزه‌های مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران، نظام آموزشی غیرمذهبی رایج در افغانستان بود. از این رو برای بسیاری از مهاجران به‌ویژه هزاره‌های شیعه مذهب، ایران فرصت مغتنمی برای آموزش کودکان‌شان به حساب می‌آمد. این امر باعث شد تا از ابتدا هزاره‌ها و تا حد زیادی تاجیک‌ها نسبت به تحصیل فرزندانشان در مدارس ایران راغب باشند و یا حداقل مقاومتی نشان ندهند. بسیاری از آن‌ها فرزندان خود را در مدارس ایران ثبت‌نام کردند. نکته مهم این است که نسل اول مهاجران به‌ویژه مهاجران شیعه، تحصیل فرزندانشان را در مدارس هم فرصتی برای تربیت فرزندانشان در یک نظام آموزشی شیعی می‌دیدند و هم آن‌را به مثابه فرصتی برای بهبود وضعیت زندگی آنان در آینده به‌شمار می‌آوردند. در دهه ۱۳۶۰، تا جایی‌که شرایط مالی و زندگی خانوارهای مهاجر اجازه می‌داد، کودکان به مدرسه می‌رفتند و منع قانونی برای ثبت‌نام آن‌ها در مدارس وجود نداشت. تغییر شرایط تحصیل افغانستانی‌ها در ایران، از دهه ۱۳۷۰ و با آغاز رویکرد جدید دولت ایران به مسئله مهاجران افغانستانی شروع شد. در طی این سال‌ها تا امروز، فراز و نشیب‌های فراوانی در حوزه تحصیل مهاجران افغانستانی در ایران رخ داده و به تناسب تغییر سیاست‌ها کودکان و جوانان افغانستانی نیز با

فرصت‌ها و محدودیت‌های مختلفی برای تحصیل روبه‌رو بوده‌اند. در سخت‌گیرانه‌ترین مقاطع، نپذیرفتن کودکان در مدرسه اهرمی برای فشار به مهاجران برای بازگشت به افغانستان یا جابه‌جایی در داخل ایران به سمت مناطق مجاز برای اسکان بوده است.

در یک تقسیم‌بندی کلی کودکان افغانستانی در سه دسته از فضاهای آموزشی امکان تحصیل دارند:

۱. مدارس دولتی: مدارس دولتی در ایران معمولاً فقط کسانی را ثبت‌نام می‌کنند که کارت اقامت معتبر برای سکونت در منطقه را (کارت آمایش یا گذرنامه) داشته باشند. تحصیل در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ برای افغانستانی‌ها در این مدارس رایگان بود. از سال ۱۳۸۳ دولت در جهت سیاست ترغیب افغانستانی‌ها به بازگشت، ثبت‌نام افغانستانی‌ها را منوط به پرداخت شهریه کرد. در سال‌های اخیر ثبت‌نام کودکان مهاجر غیرقانونی هم با شروطی میسر شده است. لیکن شواهد نشان می‌دهد هنوز بخش زیادی از این کودکان از ثبت‌نام در مدارس دولتی محرومند.
۲. مدارس خودگردان یا مدارس افغانستانی: این مدارس در واقع مدارس خصوصی‌اند که اغلب دانش‌آموزانی را آموزش می‌دهند که به دلایل مختلف (فقدان مدارک هویتی، عدم توان پرداخت شهریه مدارس دولتی، امتناع مدارس از ثبت‌نام اتباع افغانستانی و ...) قادر به تحصیل در مدارس دولتی نیستند. در حال حاضر مجوزهای قانونی محدود این مدارس صرفاً برای متقاضیان ایرانی صادر می‌شود اما عملاً اداره آن‌ها بر عهده خود افغانستانی‌ها است. در این مدارس شهریه به تناسب توان خانواده‌ها گرفته می‌شود و مواد درسی همان کتاب‌های نظام رسمی آموزش در ایران است.
۳. مدارس مؤسسات خیریه: برخی نهادهای مردم‌نهاد و خیریه نیز در مناطق مختلف کشور واحدهای آموزشی دارند که کودکان

افغانستانی را آموزش می‌دهند (مانند انجمن حامی یا انجمن حمایت از کودکان کار). تحصیل در این مدارس معمولاً رایگان است اما در عمل این مؤسسات تنها سهم کوچکی از آموزش کودکان افغانستانی در ایران را بر عهده دارند.

براساس آمارهای شفاهی مسئولان آموزش و پرورش در حدود ۳۰۰ هزار دانش‌آموز افغانستانی در ۷۶ هزار مدرسه دولتی ایران تحصیل می‌کنند.^۱ به گفته مسئولان آموزش و پرورش سرانه هزینه دولت برای دانش‌آموز در سال تحصیلی ۹۳-۹۲ در حدود یک میلیون و هشتصد و پنجاه هزار تومان است.^۲ مدیران دولتی عموماً اصرار دارند که آموزش دانش‌آموزان افغانستانی بار مالی مهمی بر دوش دولت به‌ویژه در استان‌های خراسان رضوی و تهران گذاشته است. این موضوع همواره یکی از موارد اختلاف مهم ایران با سازمان ملل و نهادهای بین‌المللی بوده است. ایران انتظار دارد که متناسب با این هزینه، از بودجه‌های بین‌المللی برخوردار شود. البته باید توجه داشت پیامدهای اجتماعی محرومیت کودکان افغانستانی از آموزش عمدتاً متوجه جامعه ایران است و نمی‌توان ارائه این خدمات را هزینه‌ای برای غیر در نظر گرفت.

موانع تحصیل

امکان تحصیل کودکان افغانستانی در ایران تا حد زیادی توسط دولت فراهم شده است اما به هر حال دسترسی به خدمات آموزشی برای خانواده‌های افغانستانی با دشواری‌هایی نیز همراه است. اولین مسئله، توان اقتصادی خانواده‌ها است. دریافت شهریه ثبت‌نام فشار مالی قابل توجهی بر خانواده‌هایی که تعداد فرزندانشان زیاد است وارد می‌کند. به‌ویژه اینکه در یک خانواده پرجمعیت که تنها پدر خانواده از

۱. قائم مقاوم وزیر آموزش و پرورش، تسنیم، ۳۰ شهریور ۹۳

۲. معاون توسعه مدیریت و پشتیبانی وزارت آموزش و پرورش، ایسنا، ۲۶ خرداد ۱۳۹۳

طریق کارگری کسب درآمد می‌کند، عملاً تامین هزینه تحصیل بسیار دشوار است. این موضوع لزوم اتخاذ سیاست تحصیل رایگان کودکان افغانستانی را نشان می‌دهد. اگر امکان اقتصادی برای تحصیل فراهم باشد، مسئله بعدی مدارک شناسایی است. معمولاً مدارس از ثبت نام کودکانی که در کارت شناسایی شان شهر دیگری ثبت شده است، خودداری می‌کنند. بسیاری از خانواده‌ها سال‌ها ساکن شهری بوده‌اند و در آنجا مدارک هویتی گرفته‌اند، اما به دلایل مختلف به تهران آمده‌اند و نتوانسته‌اند به‌طور قانونی محل اقامتشان را هم در اسناد هویتی تغییر دهند. از نظر دولت حضور این خانواده‌ها در تهران غیرقانونی است. در بین مصاحبه‌شوندگان چند مورد وجود دارد که کودکان به همین دلیل قادر به تحصیل نبوده یا در مدارس خودگردان ثبت نام کرده‌اند. در این وضعیت، هزینه دشواری انتقال قانونی محل سکونت را عملاً کودکان می‌پردازند. آن دسته از کودکانی هم که فاقد مدرک شناسایی‌اند، امکان ثبت نام در مدارس دولتی را ندارند. باید توجه داشت اگرچه برخی راهکارهای قانونی برای دریافت مجوز تحصیلی برای کودکان وجود دارد اما نباید انتظار داشت یک خانواده فقیر مهاجر مجال طی کردن فرایندهای معمولاً دشوار بوروکراتیک را داشته باشد. اگر چه دولت اعلام کرده است همه کودکان افغانستانی را در مدارس ثبت نام می‌کند و به بخشی از کودکان فاقد مدارک قانونی این امکان را داده است اما همچنان براساس برآورد فعالان مدنی تعداد بازماندگان از تحصیل شایان توجه است.

سومین مانع اصلی تحصیل کودکان افغانستانی، مخالفت مردم محلی با ثبت نام آن‌ها در مدارس است. نمونه‌هایی از این مخالفت‌ها هم در مورد مدارس دولتی و هم در مورد مدارس خودگردان به‌ویژه در مناطق روستایی و شهرهای کوچک وجود دارد. این برخوردها که البته لزوماً در همه مناطق شدت یکسانی ندارد، تابعی از جو

عمومی منطقه نسبت به مهاجران افغانستانی است. این فشار محلی به مسئولان مدرسه، سختگیری مسئولان مدارس دولتی در ثبت نام کودکان افغانستانی را به دنبال می‌آورد و همچنین امکان تشکیل مدارس خودگردان یا مدارس موسسات خیریه را کاهش می‌دهد. به عنوان مثال به گفته یکی از مصاحبه‌شوندگان در سال ۱۳۹۲ در منطقه کن، موسسه حامی تلاش می‌کند تا یک مدرسه متروکه را تبدیل به مدرسه‌ای برای کودکان افغانستانی کند. این فرایند تا جایی پیش می‌رود که این مؤسسه همه مجوزهای لازم را نیز اخذ می‌کند اما پس از اطلاع افراد محلی، جمعی از مردم در جلوی مدرسه تحصن می‌کنند و اجازه انجام این کار را نمی‌دهند. در چند مورد هم مصاحبه‌شوندگان، تعطیلی مدارس خودگردان را به دلیل گزارش ساکنان محلی به پلیس می‌دانند. مانع مهم دیگر ممنوعیت تحصیل در رشته‌های فنی و حرفه‌ای و کارودانش و همچنین برخی رشته‌های دانشگاهی است. بسیاری از افغانستانی‌ها که از کودکی تجربه کار کارگری در کنار پدر یا برادران خود را دارند، تمایل زیادی به تحصیل در رشته‌های فنی و حرفه‌ای نشان می‌دهند. اما این تمایل بر خلاف سیاست‌های رسمی دولت ایران در مورد اشتغال کارگران افغانستانی به عنوان کارگر ماهر است و از تحصیل آن‌ها در این رشته‌ها جلوگیری می‌شود. برای پذیرش در دانشگاه‌ها نیز علاوه بر محدودیت موجود در مورد انتخاب شهر، ورود افغانستانی‌ها به برخی رشته‌ها به کلی ممنوع است.

یکی از موانع مهم تحصیل کودکان افغانستانی موضوع مذهب است. اجباری بودن دروس مذهبی در مدارس دولتی و خودگردان، خانواده‌های اهل سنت را به تحصیل کودکان خود در نظام آموزشی رسمی یا غیررسمی ایران بی‌میل کرده است. این موضوع در مورد مهاجران تاجیک و علی‌الخصوص پشتون که در سال‌های اخیر وارد ایران شده‌اند صدق می‌کند. عدم رغبت این دسته از خانواده‌ها به

تحصیل کودکان دلایل دیگری هم دارد که مهمترین آنها انگیزه صرفاً اقتصادی آنها برای حضور در ایران و کار تمامی اعضا خانواده در اقسام مختلف مشاغل پست است. اما به هر حال سختگیری‌های مذهبی برخی والدین هم در عدم تمایل به تحصیل فرزندان بی‌تأثیر نبوده است.

برای بسیاری از جوانان افغانستانی که در نظام آموزشی ایران از دبیرستان فارغ التحصیل شده‌اند، رفتن به دانشگاه نیز بخش مهمی از فرایند ارتقای اجتماعی به حساب می‌آید و بسیاری از آنها متقاضی تحصیل در دانشگاه‌های ایران هستند. مهمترین مانعی که در برابر ورود اتباع افغانستان به دانشگاه وجود دارد لزوم پرداخت شهریه است. این قانون سبب می‌شود تا بخش بزرگی از جوانان افغانستانی که در ایران متولد شده و در ایران بزرگ شده‌اند عملاً امکان تحصیل در دانشگاه را نداشته باشند. تنها آن دسته از خانوارهایی که از وضعیت مالی بهتری برخوردار هستند می‌توانند از تحصیل فرزندان‌شان در دانشگاه حمایت مالی کنند. دانشگاه‌های کشور بر حسب رشته شهریه‌های مختلفی را برای هر ترم به دلار مصوب کرده‌اند و از دانشجویان در ابتدای هر نیم‌سال نقداً دریافت می‌کنند. البته وزارت علوم ایران شرط معدل ۱۲ کارشناسی و ۱۴ کارشناسی ارشد برای تحصیل در مقطع بالاتر را هم الزامی کرده است. در حال حاضر براساس برخی آمارها در حدود ۱۲ هزار دانشجوی افغانستانی - ۶۰ درصد کل دانشجویان خارجی - در ایران تحصیل می‌کنند.^۱

تحصیلات عالی یکی از معدود مسیرهای مشروع در برابر گروه‌های فرودست برای ارتقای اجتماعی در ایران است. در کنار مسائل مختلف اداری و قانونی دو مسئله اصلی در مورد تحصیل جوانان افغانستانی

۱. مدیرکل دانشجویان غیرایرانی وزارت علوم تحقیقات و فناوری، خیرگزاری تسنیم، ۱۳ آذر ۹۳

در دانشگاه‌های ایران وجود دارد که مانعی در برابر این مسیر ارتقا محسوب می‌شود. مسئله اول، اشتغال پس از فارغ‌التحصیلی است. فارغ‌التحصیلان افغانستانی بر اساس قوانین کار ایران قادر نیستند در مشاغل دولتی یا شرکت‌ها یا بنگاه‌های اقتصادی خصوصی ایران مشغول به کار شوند. جوانان افغانستانی با تحصیل در دانشگاه تلاش می‌کنند تا دیگر مانند پدران خود کارگری ساده نباشند و به‌واسطه تحصیل موقعیت اجتماعی خود را متمایز کنند اما ممنوعیت اشتغال آن‌ها با مدرک تحصیلی دانشگاهی در ایران عملاً سد این خواسته آن‌ها شده است. برای فارغ‌التحصیلان چهار مسیر بیشتر وجود ندارد: گروهی سعی می‌کنند به‌واسطه دوستان خود در دانشگاه به‌صورت غیررسمی در برخی فعالیت‌های پروژه‌ای شرکت کنند و کسب درآمد کنند. این شیوه نیازمند شبکه ارتباطی قوی با همکاران ایرانی و در برخی موارد کار در مناطق دور افتاده است. گروه دیگر، پس از اخذ مدرک تحصیلی به همان کار پدر خود یا دیگر مشاغل متداول افغانستانی‌ها باز می‌گردند. گروه سوم تحصیل در دانشگاه را پلی برای خروج از ایران و ادامه تحصیل در دانشگاه‌های خارجی می‌دانند. در نهایت گروه آخر کسانی هستند که برای کار متناسب با رشته تحصیلی خود به افغانستان باز می‌گردند. البته یافتن کار در افغانستان خود به شبکه روابط فرد و مناسبات قومی در ادارات مختلف بستگی دارد.

دومین مسئله‌ای که تحصیل در دانشگاه برای جوانان مهاجر در پی دارد، الزام به تحویل کارت پناهندگی و خروج از ایران پس از فارغ‌التحصیلی است. این شرط از سال ۱۳۹۲ ابلاغ شد و به‌واسطه آن هر فرد برای ورود به دانشگاه باید کارت اقامت خود را تحویل دهد و گذرنامه و روادید تحصیلی دریافت کند. این امر به منزله تغییر وضعیت اقامتی فرد از «پناهنده جمعی» به مهاجر است و پس از پایان مهلت روادید، فرد باید ایران را ترک کند. هدف از این سیاست، ترغیب

فارغ‌التحصیلان به بازگشت به افغانستان بوده است. با توجه به شرایط خانوادگی افراد و وضعیت افغانستان این انتظاری غیرواقع‌بینانه است. برای بسیاری از جوانان افغانستانی یافتن کار در افغانستان بسیار دشوار است و دولت افغانستان نیز ظرفیت زیادی برای جذب فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های ایران ندارد. بسیاری از دانشجویان متأهل حتی به بازگرداندن خانواده خود به افغانستان فکر هم نمی‌کنند. مشکل دیگری که این سیاست جدید ایجاد کرد، ترس عدم امکان زندگی در ایران به‌ویژه برای دختران فارغ‌التحصیل بوده است. بر اساس قانون اولیه، فارغ‌التحصیلان دختر باید پس از فارغ‌التحصیلی به افغانستان بازگردند و از آنجا مجدداً برای ورود به ایران درخواست روادید کنند. برای دختری تنها که در ایران بزرگ شده است، خطر سفر به افغانستان در شرایطی که خانواده‌اش در ایران زندگی می‌کنند به هیچ‌عنوان عملی نیست. این قانون در سال ۱۳۹۳ برای دختران تغییر کرد و آن‌ها در صورت تجرد در هنگام فارغ‌التحصیلی مجدداً کارت اقامت می‌گیرند؛ اما در مورد پسران شرط تحصیل همچنان الزام به بازگشت است. این نکته را هم باید اضافه کرد که سفارت افغانستان تنها برای کسانی گذرنامه صادر می‌کند که مدرک هویتی افغانستانی داشته باشند. بسیاری از متقاضیان دانشگاه در ایران به دنیا آمده و فاقد این مدارک هستند. این مسئله نیز خود به یکی از گره‌های کور تحصیل جوانان افغانستانی بدل شده است. جوانان افغانستانی برای دریافت مدارک هویتی باید به محل زندگی پدر خود در افغانستان بازگردند و تقاضای مدارک کنند اما از سوی دیگر اتباع افغانستانی برای ترک ایران باید کارت اقامت خود را باطل کنند. این پیچیدگی‌های قانونی ایران و افغانستان باعث سردرگمی بسیاری از جوانان افغانستانی شده است.

در چنین پس‌زمینه‌ای تعجبی ندارد که بسیاری از مصاحبه‌شوندگان از کم شدن اقبال جوانان افغانستانی به تحصیل حتی در مقاطع پایین‌تر

خبر دهند. مثلاً معصومه (۳۳، ن ۲ پ) می گوید:

الآن پسر شونزده ساله، هجده ساله می‌خواد بره جنگ. به خاطر چی؟ به خاطر اینکه انگیزه درس خواندن اصلاً نداره. شهریه بالا از دانشجوها می‌گیرن. حق درس خواندن نداره مگه اینکه کارت اقامت خود را باطل کنه. باید گذرنامه بگیره، گذرنامه هم بگیره باید افغانستان بره، چون افغانستان امنیت نداره، خانواده‌ها قبول نمی‌کنه.

عباس (۴۰، ن ۲ پ) هم می گوید قوانین موجود در مورد تحصیل و اشتغال انگیزه را از بسیاری از جوانان افغانستانی گرفته است:

چرا الآن بچه‌های افغانستانی دیگه درس خوان نیستند؟ یکی از دلایلیش که من خودم فکر کردم، ببین من خودم چهار دهه از عمرم گذشته، امید به زندگی یه افغانی مگه چند ساله؟ ۵۰ یا نهایتاً ۶۰ ساله دیگه هان؟ یعنی دو سوم عمر من گذشته. خب پسر من الآن دبیرستانی، خب حالا کارت اقامت من یکساله یه، این کارت هویت منه، دانش‌آموزان افغانی خب افغانستان که وضعیتش اونجوریه، خب دانش‌آموزای افغانی حالا به غیر از اون تک‌توک‌هایی که میرن اونجا به مناصب بالا میرسن، توی ایران هیچ امید شغلی نداره. الآن درسته الآن فضای معنوی دهه ۶۰ گذشته، پول چهره واقعی خود را در جامعه ایران نشون داده. با این تورم بالای ۵۰ - ۶۰ درصد، این نگرانی، این دغدغه باعث شده همه برن سمت پول، یه پس‌اندازی. روی این حساب افغانیا میگن این همه عمر و وقت که می‌خوای بذاری رو درس، میری کار می‌کنی. به خاطر همینه که من فکر می‌کنم دانش‌آموز

افغانی، مخصوصاً پسر افغانی می‌گه من واسه چی درس بخوانم. امیدش از بین رفته. تو ایران که درس بخوانی حتی نمی‌دارن یه سگ آب بدی! آلآن تو مدرسه‌ها بیشتر دخترن چون دخترا بیکارن می‌گن به جای اینکه خانه بشینیم می‌ریم درس بخوانیم.

زهره، ۳۹، ن ۲ پ نیز همین مسئله را این‌طور بیان می‌کند: بچه‌ها و جوانانی که در سال‌های اول انقلاب به ایران آمدند، چون در افغانستان موقعیت تحصیلی نداشتند، وقتی به ایران آمدند همه رو به تحصیل آوردند. وقتی مدرک گرفتند و می‌خواستند وارد بازار کار شوند، نتوانستند. حالا بچه‌ها حتی مدرک هم دارند نمی‌توانند کار کنند. بیشتر باید کاری انجام بدهند که به رشته آن‌ها ربطی ندارد. به همین خاطر آلآن خیلی‌ها تمایل به ادامه تحصیل ندارند یا دوست دارند بروند خارج.

در واقع، مسیر تحصیل با تمام مصائبش در نهایت به بن‌بست خواهد رسید و به قول یکی از مصاحبه‌شوندگان «خیلی‌ها عطای تحصیلات عالی را به لقاش می‌بخشند». در این شرایط جدید، تحصیل دیگر برای بسیاری راهی برای رهایی از وضعیت فعلی نیست و در عوض سفر از مسیرهای غیرقانونی به اروپا و استرالیا به بهترین گزینه بدل شده است. در شرایطی که قوانین، متقاضی تحصیل در دانشگاه را با الزام به ترک ایران و بازگشت به افغانستان تنبیه می‌کند باید انتظار داشت که نسل جوان افغانستانی‌های مقیم ایران مسیری دیگر به غیر از تحصیل را در پیش بگیرند. البته گروهی از خانواده‌ها به امیدی فرجی در آینده فرزندان را به مدرسه می‌فرستند. برای آنان همه زندگی در ایران، براساس عدم اطمینان به آینده است، حال تحصیل فرزندانشان در ایران و سرنوشت او هم می‌تواند به این مجموعه از عدم قطعیت‌ها اضافه شود.

بخش چهارم: نتیجه‌گیری

هدف این کتاب شناسایی موانع ادغام اجتماعی پناهندگان و مهاجران افغانستانی در جامعه ایران بود. برای نیل به این هدف در دو سطح مختلف به مسأله پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران پرداختیم. ابتدا وضعیت زندگی این گروه از منظر سیاست‌های مهاجرتی ایران بررسی شد و با نگاهی تاریخی چگونگی شکل‌گیری قوانین و مناسبات اجتماعی کنونی شرح داده شد. سپس با مراجعه به تجربه گروهی از هزاره‌های ساکن ایران، تجربه زندگی در این موقعیت اجتماعی را از زاویه دید پناهندگان و مهاجران افغانستانی روایت کردیم. در بخش پیشین نیز روابط و تعاملات اجتماعی در جریان زندگی روزمره از منظر پناهندگان واکاوی شد و تصویر بزرگتری از ابعاد مختلف زندگی در ایران به عنوان یک پناهنده یا مهاجر افغانستانی ترسیم شد. در این فصل ابتدا مهم‌ترین یافته‌های دو بخش قبلی را به اختصار مرور می‌کنیم و سپس موانع ادغام اجتماعی پناهندگان در ایران را براساس نتایج به دست آمده تحلیل خواهیم کرد.

فصل نهم: تحلیلی بر وضعیت مهاجران و پناهندگان افغانستانی در ایران

آنچه در سه فصل پیش گفته شد را شاید بتوان چنین خلاصه کرد: خواسته اصلی پناهندگان و مهاجران افغانستانی که سال‌ها در ایران زندگی می‌کنند این است که دولت و ملت ایران آنان را همچون شهروندانی برابر با سایر ایرانیان به رسمیت بشناسند. حال آنکه سیاست‌ها و قوانین در ایران بر اساس اصل به رسمیت نشناختن آنان بنا شده‌اند. خواست به رسمیت شناخته شدن و برخورداری از حقوق کامل شهروندی را می‌توان به‌وضوح در گفته‌های جوانان افغانستانی مشاهده کرد که نمونه‌های متعددی از آن در بخش سوم نقل شد. مطالبه اصلی جوانان افغانستانی از جامعه‌ای که در آن متولد یا بزرگ شده‌اند این است که آن‌ها را بپذیرد و شرایط مشارکت کامل‌شان در زندگی اجتماعی را فراهم سازد. فهم چرایی این خواست دشوار نیست؛ آنچه باید توضیح داده شود موانع عبورناپذیری است که در برابر این خواست

قدم علم کرده‌اند. عوامل عدم پذیرش افغانستانی‌ها در جامعه ایران و مسدودبودن مسیرهای ادغام اجتماعی را می‌توان از منظرهای مختلف مورد توجه قرار داد. در فصل دوم نشان داده شد که بهترین رویکرد برای توضیح سیاست‌های کنترل مهاجرت و تبعیض علیه مهاجران و تنش اجتماعی میان مهاجران با ساکنان محلی، توجه به اقتصاد سیاسی پدیده مهاجرت است. شناخت تعارض منافع نیروهای اجتماعی همراه با مطالعه محتوای ایدئولوژی‌های ضد مهاجر می‌تواند فرایند شکل‌گیری تبعیض‌های ساختاری و خشونت را توضیح دهد و عوامل بازتولید آن را آشکار سازد. این فصل تلاش خواهد کرد با جمع‌بندی یافته‌های فصول پیشین به این هدف نائل آید.

پناهندگان افغانستانی و سیاست‌های رسمی

در بخش دوم کتاب به تفصیل توضیح دادیم که دوره زمانی حدوداً چهل ساله حضور پناهندگان افغانستانی در ایران - از زمان ورود اولین موج پناهندگان در سال ۱۳۵۸ تا امروز - را می‌توان به سه دوره متمایز تقسیم کرد. دوره اول (۱۳۵۸ - ۱۳۷۰) که دوره «سیاست درهای باز» نام گرفت از زمان شروع مهاجرت‌های گسترده تا زمان سقوط دولت کمونیستی در افغانستان را در بر می‌گیرد. در این مقطع، ایران مهاجران افغانستانی را تقریباً بدون محدودیت می‌پذیرفت و برای آن‌ها دسترسی به امکانات و خدمات معیشتی، درمانی و اجتماعی را تا حد زیادی مانند سایر شهروندان ایرانی فراهم می‌کرد. در این دوران ایران با وجود آنکه درگیر جنگی تحمیلی و فرسایشی با عراق بود و به‌رغم شرایط دشوار اقتصادی، جمعیت میلیونی پناهندگان افغانستانی و عراقی را پذیرفت اما در عین حال آن‌ها را مهمان‌هایی موقت تلقی می‌کرد. آوارگان افغانستانی در این دوره به‌عنوان مجاهدانی حمایت می‌شدند که قرار بود در زمان مقتضی نقش خود را در افغانستان ایفا کنند. با خروج

شوروی از افغانستان و سقوط دولت چپ‌گرای نجیب، عملاً از نظر دولت ایران دیگر دلیلی برای تداوم حضور افغانستانی‌ها در ایران وجود نداشت و با توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران پس از جنگ، سیاست بازگشت پناهندگان به کشورهاشان در دستور کار قرار گرفت. بازه زمانی دوم (۱۳۷۱-۱۳۸۵)، دوره «سیاست بازگشت» نام گرفت که در آن سیاست بازگشت و اصرار بر خروج افغانستانی‌ها از ایران مهم‌ترین مشخصه سیاست رسمی است. در این مقطع حضور مهاجران و پناهندگان افغانستانی در رسانه‌ها و گفتار مقامات محلی و مسئولان کشور به شدت پروبلماتیزه شد؛ از یک سو حضور آن‌ها عامل کمبودها و مشکلات اقتصادی و همچنین مسائلی چون گسترش بیکاری، ناامنی، جرم و بیماری تصویر شد و از سوی دیگر و با قدرت گرفتن طالبان، افغانستانی‌های ساکن ایران در چهره تهدید بالقوه امنیتی علیه ایران تصور شدند. در طول این دوران به‌رغم فشارهای دولت ایران که در سال‌های اولیه بعضاً رنگ خشونت هم گرفت، بسیاری از پناهندگان و مهاجران به سبب تهدیدات امنیتی و اقتصادی موجود در افغانستان تمایلی به بازگشت نشان ندادند. یکی از ابزارهای تشویق به بازگشت در این دوران، محدود کردن حقوق و دسترسی پناهندگان به خدمات اجتماعی بود که در عمل حضور آن‌ها در کشور را به پرداخت هزینه زندگی در ایران مشروط می‌کرد. دولت به تدریج از هزینه‌های عمومی خود برای این جمعیت در حوزه‌هایی مانند آموزش و بهداشت کاست.

بازه زمانی سوم (از ۱۳۸۶ تاکنون) دوره «سیاست ساماندهی» نام گرفت که مشخصه اصلی آن اذعان به اهمیت نیروی کار افغانستانی در اقتصاد ایران و جایگزینی سیاست بازگشت با رویکرد «ساماندهی» یا به عبارت دقیق‌تر کنترل است. با توجه به تداوم حضور کارگران افغانستانی و نقش آن‌ها در فراهم کردن نیروی کار ارزان با دستمزد اندک، در طول

زمان بخش‌هایی از کارفرمایان ایرانی به مخالفان خروج این نیروی کار بدل شدند. این واقعیت اقتصادی به همراه ناتوانی (یا عدم تمایل) دولت در بازگشت قهری همه افغانستانی‌ها و همچنین فشارهای بین‌المللی، موجب شد سیاست خروج همه مهاجران و پناهندگان جای خود را به سیاست‌های کنترل و سامان‌دهی حضور کارگران افغانستانی در ایران دهد. بخشی از مهاجران غیرقانونی در این دوره، مدارک هویتی دریافت کردند و فرایندهای دریافت روایت کار برای کارگران افغانستانی آغاز شد. به علاوه سیاست اسکان پناهندگان و مهاجران در مناطق خاص از طریق ممنوع اعلام کردن سکونت در استان‌ها و شهرستان‌های مختلف به‌ویژه در مناطق مرزی کشور با جدیت دنبال شد. مشخصه اصلی این دوره، مشروعیت بخشی به تداوم حضور اتباع افغانستانی در ایران براساس سهم این نیروی کار ارزان در اقتصاد و تلاش برای بهره‌برداری از آن ضمن کاهش هزینه‌های اقتصادی و امنیتی احتمالی است.

پیش‌تر از نشیب و فرازهای این دوره‌های تاریخی به تفصیل سخن گفته شد. اکنون برخی از یافته‌های مهم درباره این دوره‌ها به‌اجمال مرور می‌شوند. این یافته‌ها در قالب گزاره‌هایی همراه با شرحی مختصر از این قرار هستند:

سیاست درهای باز در ایران محصول بی‌سامانی نظام اداره کشور در دوران بی‌ثبات پس از انقلاب و آغاز جنگ است. در واقع بازکردن مرزهای کشور به روی آوارگان افغانستانی بیش از آنکه نتیجه ایدئولوژی انقلابی دفاع از مستضعفان یا ضرورت‌های اقتصادی حضور کارگران خارجی در زمان جنگ با عراق باشد، به دلیل شرایط ویژه سیاسی و اجتماعی کشور در آن مقطع زمانی است که عملاً امکان مدیریت این وضعیت را فراهم نمی‌کرد. در شرایطی که پناهندگان افغانستانی پس از هر حمله یا بمباران هوایی، گروه‌گروه به سوی مرزهای ایران روانه می‌شدند دولت برآمده از انقلاب که از یک‌سو دچار درگیری‌ها و

مشکلات سیاسی داخلی بود و از سوی دیگر درگیر جنگی تحمیلی با عراق، عملاً مجالی برای سامان دادن به وضعیت تازه‌واردان نداشت. اسکان آوارگان در اردوگاه‌های مرزی نیازمند مدیریت متمرکز و صرف هزینه برای فراهم کردن زیرساخت‌ها است. در این دوران به دنبال تیره‌شدن روابط ایران با غرب و بی‌اعتمادی عمیق به نهادهای بین‌المللی امکان دریافت کمک‌های بین‌المللی برای ساخت و تجهیز کمپ‌های مرزی وجود نداشت و منابع داخلی نیز صرف دیگر اولویت‌های کشور می‌شد. در نتیجه دولت ایران یگانه راه عملی ممکن را انتخاب کرد و اجازه داد مهاجران و پناهندگان در شهرها و روستاهایی که خود انتخاب می‌کردند، ساکن شوند.

از بدو حضور مهاجران و پناهندگان افغانستانی، از سوی مقامات دولتی بر موقتی بودن این پدیده تأکید می‌شد. مجموعه گزارش‌هایی که از سال‌های اولیه حضور پناهندگان افغانستانی در ایران وجود دارد نشان می‌دهد از همان ابتدا آن‌ها «مهمانی در خانه برادر» خوانده می‌شدند که روزی باید به خانه خود بازگردند. از یک طرف از حمایت همه‌جانبه ایران از آن‌ها سخن گفته می‌شد و از جانب دیگر خط‌مشی رسمی بر ایده عدم تعلق آن‌ها به ایران و لزوم بازگشت به «خانه اصلی» بنا شده بود. در واقع بر خلاف گفته مشهور «اسلام مرز ندارد» که ایده حضور افغانستانی‌ها در ایران را مشروعیت می‌بخشید، از همان ابتدا بر اهمیت قاطع مرزها تأکید می‌شد. ایران در هیچ مقطعی زندگی در این کشور را برای پناهندگان و مهاجران افغانستانی به‌عنوان یک «حق» به رسمیت نشناخت و بیشتر آن را کمکی موقت از جانب دولت و جامعه ایران تلقی کرد.

تنش‌ها و درگیری‌های محلی از همان ابتدای حضور پناهندگان افغانستانی با ساکنان بومی وجود داشت. در سال‌های اولیه حضور پرتعداد آوارگان افغانستانی در مناطق شرقی ایران (دو استان سیستان و

بلوچستان و خراسان) در غیاب دخالت مؤثر دولت در مدیریت وضعیت جدید، مسائلی از جهت تأمین مایحتاج، مسکن، جرم و بی‌نظمی و انتقال بیماری‌ها را به وجود آورده بود. از آنجا که بخش اصلی تمرکز دولت بر جنگ و اداره امور مهاجران جنگی ایرانی بود، مشکلات در مناطق شرقی از کنترل خارج شد. در این شرایط کمبودهای ناشی از شرایط جنگی کشور و رقابت بر سر منابع محدود این تنش‌ها را تشدید می‌کرد. اگرچه برخی معتقدند میزبانی مردم ایران از آوارگان افغانستانی در سال‌های اولیه حضور آن‌ها علی‌الخصوص در مناطقی مانند تهران با مهمان‌نوازی بیشتری همراه بوده است اما این را نباید به معنای فقدان تنش‌های اجتماعی به‌ویژه در مناطق شرقی که پذیرای بیشترین تعداد پناهندگان بودند تلقی کرد.

نگهداری از جمعیت میلیونی آوارگان افغانستانی و عراقی در شرایط اقتصاد جنگی در دهه ۱۳۶۰ از نقاط درخشان کارنامه ایران در حمایت از پناهندگان است. در شرایطی که دولت ایران کمک بسیار اندکی در قیاس با پاکستان برای اسکان پناهندگان افغانستانی دریافت می‌کرد اما در شرایط اقتصاد جنگی و به‌رغم همه مشکلات داخلی، میزبانی شایسته برای پناهندگان بود. تا امروز هم دولت ایران، زمینه استفاده بسیاری از خدمات و امکانات آموزشی، بهداشتی و معیشتی را هر چند با فراز و فرود فراهم کرده است. هر انتقادی نسبت به وضعیت دشوار پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران، باید با ملاحظه نقش انکارناشدنی دولت ایران به‌عنوان یکی از پناهنده‌پذیرترین دولت‌های جهان بیان شود. در مقطعی تعداد پناهندگان ساکن در ایران از چهار میلیون نفر هم فراتر رفت.

پروپلماتیزه شدن مسئله پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران با بالا گرفتن نارضایتی‌های داخلی حاصل از سیاست‌های تعدیل ساختاری هم‌زمان است. در دوره جنگ و سال‌های نخست پس از آن،

شرایط دشوار اقتصادی برخی نارضایتی‌های محلی را به‌ویژه در مناطق شرقی ایران نسبت به حضور پناهندگان افغانستانی دامن زده بود لیکن در سطح سیاسی عموماً مردم محلی به صبر دعوت می‌شدند. از اوایل دهه ۱۳۷۰ که به دلیل شرایط اقتصادی پس از جنگ و سیاست‌های تعدیل ساختاری نارضایتی‌های اجتماعی در ایران افزایش یافت، دولت حضور بیش از چهار میلیون پناهنده را به‌عنوان یکی از دلایل وضعیت بد اقتصادی مطرح کرد. بر همین اساس یکی از دلایل پروبلماتیزه‌شدن وضعیت پناهندگان در گفتار رسمی مقامات دولتی، تلاش دولت برای انحراف افکار عمومی از دلایل اصلی بحران اقتصادی و جلب رضایت اقشار فرودست ایرانی با نمایش عزم خود در اخراج پناهندگان بوده است.

با ظهور طالبان، پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران به تهدیدی امنیتی بدل شدند. نگرانی‌های امنیتی از همان ابتدای حضور پناهندگان در ایران مطرح بود. اما از اواسط دهه ۱۳۷۰ و با قدرت گرفتن طالبان و از آنجا که اکثر جمعیت پناهندگان افغانستانی را اهل سنت تشکیل می‌دادند، حضور پناهندگان در ایران به‌عنوان یک تهدید بالقوه امنیتی تلقی شد. نگرانی از حضور پرتعداد آن‌ها در مناطق مرزی زمینه‌ای شد تا در اواسط دهه ۱۳۸۰، سیاست اسکان اتباع افغانستانی در مناطق مرکزی کشور و تخلیه استان‌های مرزی از آن‌ها با جدیت دنبال شود. بر این اساس می‌توان مسئله مذهب را یکی از موانع اصلی ادغام اجتماعی پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران دانست. نشانه‌های بارز این نگرانی به‌طور مشخص در هشدارها نسبت به نفوذ مذهبی افغانستانی‌ها در ایران یا مخالفت با اعطای تابعیت ایرانی به فرزندان حاصل از ازدواج مردان افغانستانی و زنان ایرانی در مجلس بازتاب یافت.

تجربه «افغانی بودن»

در بخش سوم به تفصیل به تجربه زندگی گروهی از پناهندگان و مهاجران هزاره افغانستانی در شهر تهران پرداخته شد. نشان دادیم که افغانستانی‌ها تجربه‌های متنوعی از زندگی در ایران دارند و هر یک براساس وضعیت خاص خود، زندگی‌شان در ایران را ارزیابی می‌کنند. نمی‌توان گفت همه آن‌ها تجربه‌ای واحد از زندگی در ایران دارند اما می‌توان مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها را شناسایی کرد که نزد اکثر آنان مشترک است. بر این اساس چهار مؤلفه اصلی تجربه زندگی یک پناهنده افغانستانی در ایران را می‌توان شامل تبعیض، تحقیر، اضطراب و بی‌قدرتی برشمرد:

تبعیض: یکی از جنبه‌های اصلی تجربه زندگی به‌عنوان یک «افغانی» در ایران، تجربه تبعیض در سطوح مختلف است. مهاجران و پناهندگان افغانستانی در ایران به‌عنوان تبعه خارجی، مشمول قوانین مدنی ایران در مورد حقوق اتباع خارجی‌اند. همین مسئله آن‌ها را با محدودیت‌های متعددی در زندگی روزمره مواجه می‌سازد. برای آن‌ها امکان مالکیت و ازدواج با اتباع ایرانی مگر در موارد خاص و پس از عبور از پیچ‌وخم‌های دشوار قانونی وجود ندارد. اتباع بیگانه تنها مجاز به زندگی در برخی استان‌ها و شهرستان‌های ایران هستند و برای تردد بین شهرها حتماً باید مجوز دریافت کنند. از نظر شغل، افغانستانی‌ها تنها مجاز به انجام برخی فعالیت‌های کارگری ساده‌اند و مسیر قانونی ارتقای شغلی آن‌ها مسدود است. اغلب کارگران افغانستانی بدون قراردادهای مکتوب استخدام می‌شوند و از حمایت قانون کار، خدمات بیمه و بازنشستگی بی‌بهره‌اند. آنان برای تحصیل فرزندان‌شان باید شهریه پرداخت کنند و به‌علاوه با مدرک تحصیلی دانشگاهی نیز امکان کار متناسب با مدرک و رشته تحصیلی را ندارند. مردان پناهنده نیز برای تحصیل در دانشگاه باید کارت پناهنده‌گی خود را تحویل دهند و

در نتیجه پس از پایان تحصیل ملزم به ترک کشور هستند. برای استفاده از خدمات بانکی هم محدودیت‌های زیادی دارند. به علاوه از خدمات بیمه درمانی محدودی برخوردارند و در بیمارستان‌های ایران دریافت عضو از اهداکننده ایرانی (در عمل پیوند عضو) برای آن‌ها ممنوع است. به لحاظ قانونی مشخصاً از حقوق شهروندی کامل برخوردار نیستند و در جهات مختلف گرفتار محرومیت‌های ساختاری هستند. علاوه بر مجموعه قوانین تبعیض‌آمیز در مورد پناهندگان و مهاجران، افغانستانی‌ها در زندگی روزمره حتی در مواردی که قانون به آنان اجازه دسترسی به خدماتی را داده است، با رفتار تبعیض‌آمیز نهادهای رسمی مواجه‌اند. امتناع از ثبت‌نام در مدارس، جداسازی دانش‌آموزان افغانستانی، بدرفتاری مأموران دولتی، انتظامی و قضایی نمونه‌هایی از این دست تبعیض‌ها به‌شمار می‌آید. یکی دیگر از جنبه‌های مهم تجربه تبعیض، روابط روزمره در محل زندگی و کار و تحصیل از سوی ساکنان محلی است. در بخش سوم به تفصیل نشان داده شد که تجربه خشونت و رفتار خصمانه بخشی از تجربه روزانه بسیاری از پناهندگان و مهاجران افغانستانی در محلات شهری و روستایی است.

تحقیق: می‌توان گفت تجربه تحقیر یکی از جنبه‌های مهم «افغانی» بودن در ایران است. به عبارت دقیق‌تر، یک فرد افغانستانی در جریان روزمره زندگی‌اش همواره با احتمال بالای تجربه رفتار تحقیرآمیز از سوی مردم محلی و مأموران دولتی یا تحقیر نمادین در رسانه‌ها مواجه است. آنچه در ایران در مورد اتباع افغانستانی روی می‌دهد نه فقط توهمین بلکه اشکال حادث‌تر کژشناخت^۱، از جمله تحقیر است. تحقیر فردی و گروهی مهاجران و پناهندگان افغانستانی در فضاهای عمومی توسط پلیس و مردم عادی و تحقیر در محل کار و مدرسه و مانند آن، دائماً عدم تعلق آن‌ها به این سرزمین و امکان ناپذیری پیوند با مردمانش

را یادآوری می‌کند. درحالی‌که تحقیر فردی این سازوکار را نسبت به یک فرد افغانستانی اعمال می‌کند، تحقیر گروهی هویت افغانستانی را هدف قرار می‌دهد. نوع نگاه جامعه ایران به افغانستانی‌ها از عریان‌ترین اشکال تحقیر فردی و گروهی است. این طرزتلقی، فرد افغانستانی را فروتر از خود می‌داند و این ذهنیت را به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در رفتار خود نشان می‌دهد. این احساس فرو مرتبه‌بودن در روابط روزمره برای بسیاری مهاجران تجربه‌ای تلخ از تحقیر محسوب می‌شود. برای بسیاری مهاجران، شنیدن عبارت تحقیرآمیز و دشنام‌گونه «افغانی» از تجربیات تلخ هر روزه است. از نگاه بسیاری افغانستانی‌ها، بیشتر مردم ایران یک فرد افغانستانی را نوعاً فردی بی‌سواد، عامی و ناآشنا با زندگی مدرن و شهری می‌دانند. تصور مهاجر افغانستانی همواره به‌عنوان فردی بی‌سواد و روستایی برساخته می‌شود که صرفاً انجام کارهای ساده، پست و کثیف را می‌تواند بر عهده گیرد. به علاوه فراتر از روابط روزمره، بسیاری از قوانین و مقررات و رویه‌های جاری تبعیض‌آمیز در ایران نوعی تحقیر گروهی افغانستانی‌ها به حساب می‌آیند؛ افغانستانی نمی‌تواند شغلی به‌غیر از کارگری داشته باشد، عابر بانک داشته باشد، خون اهدا کند، سیم‌کارت تلفن همراه به نام خود داشته باشد و بسیاری محرومیت‌های قانونی دیگر. این‌ها همگی از دیدگاه اغلب مصاحبه‌شوندگان شکلی از تحقیر گروهی مستقیم افغانستانی‌ها به حساب می‌آیند. همچنین نمایش افغانستانی‌ها به‌عنوان کارگران ساده یا شخصیت‌های نادان در سریال‌ها و فیلم‌های سینمایی شکلی از تحقیر نمادین پناهندگان و مهاجران افغانستانی است. در نهایت یکی از اشکال مهم تجربه تحقیر، نوع برخورد مأموران پلیس در خیابان، ایستگاه مترو یا محل تجمع کارگران و نوع برخورد با آن‌ها در پاسگاه‌ها و اردوگاه‌ها است.

اضطراب: یکی از جنبه‌های مهم تجربه پناهندگان و مهاجران

افغانستانی سطح بالای پیش‌بینی‌ناپذیری و فقدان کنترل بر شرایط زندگی است. اغلب پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران در یک موقعیت بینابینی قرار دارند؛ از یک‌سو جامعه ایران مهیای پذیرش و جذب دائم آن‌ها نیست و از سوی دیگر شرایط افغانستان نیز برای بازگشت‌شان مساعد نیست. برای بخش زیادی از نسل جدید افغانستان که در ایران بزرگ شده و با افغانستان ناآشناست، بازگشت به آنجا عملاً منتفی است. مجوز اقامت آن‌ها در ایران یک‌ساله و شش‌ماهه تمدید می‌شود و هرچند وقت یک‌بار خبر تغییر قوانین، هراس بدترشدن وضعیت موجود را به همراه دارد. در زندگی فردی نیز، اضطراب پیش‌بینی‌ناپذیر بودن زندگی آزاردهنده است؛ به‌عنوان نمونه به علت برخوردار نبودن از حق مالکیت، دارایی‌های بسیاری از آن‌ها به نام یک فرد ایرانی است و در موارد زیادی این توافق تنها بر مبنای اعتماد صورت می‌گیرد و فاقد ضمانت حقوقی است. برای این گروه، یک اتفاق ساده می‌تواند به معنای از دست رفتن خانه یا خودروی شخصی باشد که به نمونه‌هایی از چنین اتفاقاتی در بخش سوم اشاره شد. در مورد اشتغال نیز با در نظر گرفتن محدودیت‌های قانونی، فعالیت در سطحی فراتر از کارگری ساده صرفاً در قالب همکاری با یک شریک ایرانی ممکن خواهد بود که طبعاً امنیت شغلی یک پیمانکار، تولیدکننده یا تاجر افغانستانی را بی‌نهایت آسیب‌پذیر می‌سازد. برای کسانی که توانسته‌اند در طول سال‌ها با مشقت سرمایه‌ای برای خود پس‌انداز کنند، اضطراب از دست‌دادن یک‌باره دارایی‌کشنده است. از سوی دیگر برای بخش بزرگ‌تر پناهندگان و مهاجران که از فقیرترین گروه‌های جامعه ایران محسوب می‌شوند و از مشکلات شدید معیشتی رنج می‌برند، زندگی روزانه در گرو یافتن شغلی برای غذای همان روز است. در غیاب پوشش نظام تأمین اجتماعی، این گروه از افغانستانی‌ها که می‌توان آن‌ها را یکی از آسیب‌پذیرترین گروه‌های اجتماعی جامعه ایران دانست،

به‌طور دائم در معرض تهدید از دست‌دادن منابع معیشتی‌اند. نابسامانی شرایط کلان اقتصادی، سوانح کار و عدم دریافت دستمزد به‌سادگی اما عمیقاً زندگی آن‌ها را دگرگون می‌سازند. یکی دیگر از جنبه‌های مهم تجربه پناهندگان و مهاجران افغانستانی، گرفتارشدن یکی از اعضای خانواده به دست پلیس یا همان «افغانی بگیر» است. برای پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران ترس از مواجهه با پلیس یکی از جنبه‌های اصلی تجربه زندگی روزمره است. این مسئله از آنجا اهمیت دارد که پیش‌بینی اتفاقات بعد از آن بسیار دشوار است و کوچک‌ترین اشتباه می‌تواند به قیمت اخراج فرد از ایران منجر شود. حتی قدم زدن در خیابان، ایستادن در محل‌های استقرار کارگران یا استفاده وسایل نقلیه عمومی می‌تواند پیامدهای پیش‌بینی‌ناپذیری به همراه داشته باشد. هر خانواده افغانستانی هرروز در هراس شنیدن خبری از دستگیری یکی از مردان خانواده و پیامدهای بعدی آن است. اضطراب افغانی بودن یکی از ابزارهای اصلی کنترل این جمعیت در ایران است.

بی‌قدرتی: با اینکه ایران برای مهاجران و پناهندگان افغانستانی شرایطی به‌مراتب بهتر از افغانستان از نظر امنیت، معیشت و دسترسی به خدمات را فراهم کرده است اما نوع برخوردهای رسمی و غیررسمی با اتباع افغانستانی در ایران به افزایش نارضایتی این جمعیت از زندگی در ایران منجر شده است. اما آنچه نارضایتی را به تجربه‌ای دردناک‌تر بدل می‌کند، ناتوانی در تغییر وضعیت است. موقعیت ضعیف این مهاجران در جامعه ایرانی باعث شده است تا آن‌ها حتی در چارچوب حقوقی‌ای که قانون برای‌شان به رسمیت شناخته نیز قدرت کمتری نسبت به اتباع ایرانی برای احقاق حقوق خود داشته باشند. نحوه رفتار برخی از مأموران و کارکنان نهادهای انتظامی و قضایی نیز امیدی به احقاق حقوق‌شان در این دستگاه‌ها باقی نگذاشته است. برای افغانستانی‌ها تنها راه‌حل در برابر بسیاری از خشونت‌ها یا بدرفتاری‌ها

مدارا و تحمل است زیرا عملاً راه‌حل بهتری پیش رو ندارند. بازگشت به افغانستان بسی دشوار است و عمدتاً تجربه موفق‌تری برای مهاجران از آب در نیامده است. برای بسیاری از جوانان افغانستانی ساکن ایران، دریافت پناهندگی از یک کشور اروپایی به رؤیایی شیرین بدل شده که تعبیر آن می‌تواند شروع یک «زندگی واقعی» باشد. برآیند این وضعیت پدیده‌ایست که به آن احساس بی‌قدرتی افغانستانی‌ها در ایران اطلاق می‌کنیم؛ برای فرد افغانستانی شرایط زندگی در ساحت‌های مختلف زندگی روزمره در ایران ناخوشایند است اما در عمل امکانی برای تغییر آن ندارد و تنها چاره‌اش تحمل وضعیت است.

علاوه بر آنچه شرحش رفت، برخی گزاره‌های کلی دیگر نیز از شواهد گردآوری‌شده قابل استنتاج است که در زیر به آن‌ها اشاره می‌شود:

«افغانی» در ایران با سیمای آسیایی هزاره شناخته شده است. مهاجران و پناهندگان افغانستانی در ایران از اقوام مختلف‌اند و از میان این همه قوم، هزاره‌ها با سیمای آشنای آسیایی هم در افغانستان و هم در ایران از دیگران متمایزند. این تفاوت مشهود چهره نقش مهمی در تجربه تبعیض و خشونت در روابط روزمره دارد زیرا خصوصاً در مناطق مرکزی ایران آشکارترین جنبه تمایزبخش مهاجران افغانستانی از اتباع ایرانی است. اکثر پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران از اقوامی غیر از هزاره‌اند که پی‌بردن به ملیت یا تبار آنان از فیزیک ظاهری یا نحوه لباس پوشیدن‌شان دشوار است اما باور عمومی غلط این است که همه افغانستانی‌ها چهره آسیایی دارند. از این رو مقوله «افغانی» در تجربه عامه ایران، با یک سوء فهم بزرگ از اقوام مختلف افغانستان شکل گرفته و ویژگی ظاهری یک گروه کوچک را به همه جمعیت نسبت داده است.

«افغانی» محصول انطباق دو تصویر است: چهره آسیایی هزاره و

تصور افغانستان به عنوان کشوری «عقب مانده». سیمای ظاهری آسیایی در ایران به خودی خود لزوماً به عقاید قالبی منفی منجر نمی‌شود. آنچه اهمیت دارد پیوند خوردن این سیمای ظاهری با تصویر ذهنی از افغانستان به عنوان کشوری کمتر توسعه یافته نسبت به ایران است که ساکنان آن را تبدیل به بیگانه‌ای فروتر می‌کند. در اینجا صرف تفاوت ظاهری عامل رفتار تبعیض آمیز نیست و ملیت و پیشینه فرد نقشی تعیین کننده دارد. به عبارت دیگر سوژه اصلی تبعیض در روابط روزمره یعنی «افغانی»، از ترکیب و تلفیق سیمای ظاهری با تعلق به سرزمینی که «عقب ماندگی» مهم ترین مشخصه آن تصور می‌شود ساخته شده است. در باور عمومی ایرانیان، «افغانی»ها به عنوان یک گروه همگن با مجموعه‌ای از خصوصیات منفی مشترک و ثابت تصور می‌شوند. شواهد تجربی حاکی از وجود پیش داوری و عقاید قالبی منفی گسترده نسبت به مهاجران و پناهندگان افغانستانی به عنوان جمعیتی «عقب مانده» از حیث مدنیت، فرهنگ و بهداشت است. به علاوه، «افغانی» فردی با خشونت بدوی تصور می‌شود که احتمال ارتکاب جرایم خشن در او بالاست و باید در مواجهه با او احتیاط به خرج داد. از آنجاکه هر فرایند بازنمایی «دیگری»، در خود تصویری ذهنی از «ما» را به همراه دارد، می‌توان گفت دوگانه افغانی- ایرانی در باور عمومی ایرانیان براساس دوگانه بدوی- مدنی تعریف شده است. تنها با شکل گیری روابط شخصی و چهره به چهره است که عقاید قالبی منفی ترک می‌خورد و روابط مبتنی بر احترام در سطح تعاملات روزمره تقویت می‌شود. در اغلب موارد در مناسبات شغلی، تصویر جایگزین بدوی خشن، کارگر مطیع قابل اعتماد است.

در طول بیش از سه دهه گذشته یک سازوکار قدرتمند بیگانه سازی از افغانستانی‌ها در ایران فعال بوده است. بخش زیادی از پیش داوری و عقاید قالبی منفی در مورد پناهندگان و مهاجران افغانستانی محصول

شناخت محدود نسبت به این جمعیت است. در طول دهه‌های گذشته به‌رغم مشابهت‌های زبانی، مذهبی و پیشینه و میراث تاریخی مشترک، افغانستانی‌ها به‌مثابه یک گروه غیرخودی بیگانه شناخته شده‌اند. این بیگانه‌سازی در ترکیب با تصویرسازی از «افغانی» به‌عنوان عامل مشکلات جامعه ایرانی به‌ویژه در رسانه‌ها، شرانگاری و اهریمن‌سازی گسترده از آن‌ها را در جامعه ایران به همراه داشته است.

مهاجران و پناهندگان افغانستانی بیشترین رفتارهای خصمانه را در روستاها و مناطق شهری فقیرنشین تجربه می‌کنند. براساس شواهد می‌توان گفت هر چه از روستا به سمت شهر حرکت کنیم یا از مناطق فقیرنشین شهر به سمت مناطق مرکزی و ثروتمند نزدیک شویم، شدت و کمیت رفتارهای خصمانه با اتباع افغانستان در فضاهاى عمومی کاهش می‌یابد. احتمال آنکه یک خانواده افغانستانی در روستایی در اطراف ورامین نسبت به یک خانواده ساکن در محلات مرکزی تهران قربانی خشونت و آزار قومی/نژادی شود، بیشتر است. مهاجران و پناهندگان افغانستانی بیشترین میزان تنش را با اقشار فرودست و کارگران ایرانی دارند. بخشی از این تنش محصول همخوانی و انباشت بازنمایی‌های شرانگارانه اتباع افغانستانی با تجربه شخصی مشکلات اقتصادی و معیشتی آن‌هاست که از رقابت یا تصور رقابت با «افغانی‌ها» بر سر شغل، مسکن و به‌طور کلی منابع اقتصادی برمی‌خیزد.

اتباع افغانستانی رفتارهای خصمانه را عمدتاً از جانب آن دسته از گروه‌های قومی ایرانی تجربه می‌کنند که خود قربانی تبعیض قومیتی در کشور به‌شمار می‌آیند. در محلات روستایی و فقیرنشین شهری میان مهاجران ایرانی که به تهران آمده‌اند با اتباع افغانستانی ساکن در منطقه تنش جدی وجود دارد. به‌خصوص مهاجران ترک یا کرد ساکن در مناطق حاشیه‌ای تهران که خود در ایران از گروه‌های قربانی تبعیض‌های قومی به‌شمار می‌آیند، در بسیاری موارد عامل اصلی اعمال خشونت و

تبعیض علیه مهاجران و پناهندگان افغانستانی‌اند.

روابط شخصی و چهره به چهره بیشترین نقش را در بهبود نگرش ایرانیان نسبت به مهاجران و پناهندگان ایفا کرده است. اگر در سطح کلان از پیش‌داوری و عقاید قالبی منفی نسبت به افغانستانی‌ها و نگرش‌های منفی نسبت به حضور آن‌ها در ایران صحبت می‌شود، اما در بسیاری موارد روابط شخصی در بالاترین سطح اعتماد میان پناهندگان و مهاجران با ایرانیان وجود دارد. بنا به تجربه مصاحبه‌شوندگان، در بسیاری نمونه‌ها، روابط شخصی و آشنایی از نزدیک - خواه در قالب روابط همسایگی و خواه در قالب مناسبات شغلی - عموماً صمیمیت و اعتماد و رابطه‌ای گسست‌ناپذیر میان اتباع ایرانی و مهاجران افغانستانی خلق کرده است؛ گرچه در مناسبات شغلی، وجه استثماری این روابط مبتنی بر اعتماد را نباید دستکم گرفت.

تحلیلی بر موانع ادغام اجتماعی پناهندگان و مهاجران افغانستانی

با نظر به همه آنچه تاکنون گفته شد، در پایان کتاب می‌توان بار دیگر موضوع حضور پناهندگان و مهاجران افغانستانی را بازخوانی و صورت‌بندی کرد. از دیدگاه رسمی دولت ایران صورت‌مسئله چنین تعریف می‌شود که ایران زمانی آوارگان افغانستانی‌گريزان از جنگ و ناآرامی را به عنوان مهمان پذیرفته و از آن‌ها حمایت کرده است تا پس از بهبود شرایط به کشورشان بازگردند. در طول این سال‌ها دولت علاوه بر امنیت، امکان معیشت و تحصیل و درمان آن‌ها را نیز در ایران فراهم کرده است. با بهبود شرایط افغانستان، انتظار دولت ایران این بود که مهمان به خانه خود بازگردد. اما به‌رغم آنکه این انتظار در عمل برآورده نشد، ایران همچنان ضروریات زندگی این جمعیت را تا بهبود شرایط در افغانستان تأمین کرده است. وجود محدودیت‌ها

و ممنوعیت‌ها هم از یک سو به دلایل حفظ امنیت ملی و از طرف دیگر برای ترغیب این افراد به بازگشت به کشورشان و کمک به آبادانی افغانستان است. با این تعریف از مسئله، وضعیت افغانستانی‌ها در ایران از عملکرد انسان دوستانه دولت ایران نسبت به جمعیت بزرگی از پناهندگان خارجی آن‌هم بدون دریافت کمک‌های بین‌المللی متناسب با هزینه دولت حکایت می‌کند که در مقایسه با کارنامه بسیاری کشورهای دیگر در مورد پناهندگان کاملاً قابل دفاع به نظر می‌رسد.

وضعیت پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران را می‌توان از منظری دیگر هم دید. بعد از گذشت سه دهه از حضور پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران و ظهور نسل دوم و سوم آن‌ها، می‌توان سؤال را به شکل دیگری مطرح کرد. طرح متفاوت صورت مسئله کمک می‌کند جنبه‌هایی از واقعیت آشکار شود که در غیراین صورت پنهان و ناگفته می‌ماند. پدیده مهاجران و پناهندگان افغانستانی را می‌توان یک‌بار با این سؤال متفاوت مورد توجه قرار داد: چرا پس از گذشت سه دهه و تمایل این جمعیت به ماندن در ایران، کماکان آنها از حقوق برابر شهروندی محرومند و به آن‌ها تابعیت ایرانی اعطا نمی‌شود؟ چرا جمعیتی که بیش از نیمی از اعضایش متولد ایران هستند، بخش زیادی از روابط خانوادگی‌اش در ایران شکل گرفته، در ایران رشد کرده و جامعه‌پذیر شده است، به‌عنوان ایرانی شناخته نمی‌شود؟ در جهان جدید و با توجه به اهمیت پدیده مهاجرت در بسیاری کشورهای، مهاجران در طی یک فرایند قانونی به تدریج تابعیت آن کشور را دریافت می‌کنند. چه موانعی بر سر راه است که مهاجران افغانستانی با بیشترین شباهت‌های فرهنگی امکان عضویت رسمی در جامعه ایران را به دست نمی‌آورند و کماکان به عنوان گروهی متفاوت با جامعه ایران و ادغام‌ناپذیر و در موقعیت اجتماعی فروتر نگه داشته می‌شوند؟ این تنها سؤال مسئولانه‌ای است که امروز می‌توان درباره

پناهندگان و مهاجران افغانستانی از خود پرسید.

اصولاً دریافت تابعیت هر کشور با ترکیبی از چهار شیوه مختلف یعنی انتقال از پدر، محل تولد، ازدواج و اجازه اقامت صورت می‌گیرد. دریافت تابعیت در قانون مدنی در ایران عمدتاً از طریق پدر است و موارد محدودی از اعطای تابعیت از طریق ازدواج یا اجازه اقامت وجود دارد. ماده ۹۷۶ قانونی مدنی ایران شرایط دریافت تابعیت ایرانی را مشخص کرده است. علیرغم همه نقایص و ضعف‌های قانون مذکور و عدم تناسب آن با واقعیت‌های امروز، بندی در آن وجود دارد که می‌تواند دریافت تابعیت از طریق خاک را میسر کند. در بند ۴ این ماده «کسانی که در ایران از پدر و مادر خارجی که یکی از آنها در ایران متولد شده به‌وجود آمده‌اند» حائز شرایط دریافت تابعیت دانسته می‌شوند. این بند از قانون مدنی شرایط دریافت تابعیت ایرانی را حداقل برای نسل سوم پناهندگان و مهاجران افغانستانی ساکن ایران میسر می‌کند. اما این ظرفیت قانونی در عمل هیچ‌گاه به ابزاری برای تغییر سیاست‌های کلان مهاجرتی تبدیل نشده است. بند ۵ همین قانون شرایط دریافت تابعیت را برای فردی که پدر خارجی دارد نیز تعیین کرده است اما همان‌طور که در فصل پنجم تشریح شد زمانی که بحث از اعطای تابعیت به فرزندان حاصل از ازدواج پدر افغانستانی و مادر ایرانی در مجلس شورای اسلامی مطرح شد، شرایط دشواری برای دریافت تابعیت پس از ۱۸ سالگی به تصویب رسید که عملاً امکان آن را برای بسیاری منتفی می‌ساخت. تاکنون در مورد مسئله پناهندگان و مهاجران افغانستانی سیاست‌های متنوعی آزمون شده است اما استفاده از ظرفیت‌های قانونی موجود، تغییر قوانین تابعیت و اعطای تابعیت سیاسی به آن‌ها هیچ‌گاه به‌عنوان یک آلترناتیو جدی در ایران مطرح نشده است. شواهد نشان می‌دهد که بخش بزرگی از این جمعیت به دلایل مختلف تمایل به ماندن در ایران دارد اما سازوکاری قدرتمند

وجود دارد که در عین بهره‌برداری حداکثری از مزیت‌های اقتصادی این مهاجران در ایران، مانع از مطرح شدن مسئله اعطای تابعیت ایرانی به آنان شده است.

عدم اعطای تابعیت یکی از موانع اصلی ادغام اجتماعی نسل‌های جدید پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران به ویژه در بعد ساختاری است. ادغام اجتماعی ابعاد گوناگونی دارد اما به سبب شباهت‌های فرهنگی و زبانی در عمل موانع چندانی برای پیوند خوردن اتباع افغانستانی با ایران وجود ندارد. آنچه مسئله اصلی به‌شمار می‌آید بعد ساختاری ادغام اجتماعی (اسر، ۲۰۰۰) است که با مشارکت کامل فرد در حیات اجتماعی و بهره‌مندی از حقوق کامل شهروندی معنا می‌یابد. سیاست‌های رسمی ایران تاکنون با هدف ممانعت از ادغام ساختاری پناهندگان و مهاجران افغانستانی طراحی شده‌اند و تا زمانی که این شرایط تغییر نکند ادغام اجتماعی با یک مانع بسیار جدی روبه‌روست. اعطای تابعیت سیاسی می‌تواند این مانع اصلی را از میان بردارد؛ گرچه کاهش همه اشکال تبعیض علیه افغانستانی‌تبارها در ایران نیازمند اعمال سیاست‌های ادغام اجتماعی فراگیر است.

پاسخ پرسش‌های بالا، ناآگاهی یا غفلت قانون‌گذاران در مواجهه با پدیده مهاجرت و تابعیت نیست. علت را باید در مناسبات و منافع نیروهای اجتماعی جستجو کرد که موقعیت فرودست پناهندگان و مهاجران افغانستانی را تداوم می‌بخشند و در برابر تغییر آن مقاومت می‌کنند. در فصل پنجم مسئله تنش تولید تولیدکنندگان و تجار ایرانی در صنف کیف و کفش با افغانستانی‌های فعال در این حوزه مطرح شد. تولیدکنندگان معترض ایرانی معتقد بودند که کارگران افغانستانی به سبب توان جسمی بالا، مسئولیت خانوادگی کمتر و در نتیجه ساعت کار بیشتر در روز، تولید در مکان‌های غیررسمی و عدم پرداخت هزینه‌های قانونی تولید، بهره‌وری بیشتری دارند. این تولیدکنندگان با استناد به

چنین دلایلی مدعی بودند تولیدکننده و واردکننده ایرانی توان رقابت با این گروه را ندارد و از دولت می‌خواستند این کارگاه‌ها را تعطیل کند. در این مناقشه که هنوز هم ادامه دارد دستگاه‌های دولتی گاه‌وبیگاه به نفع کارگر و تولیدکننده ایرانی وارد عمل می‌شوند و کارگاه‌های منتسب به کارفرمایان افغانستانی را تعطیل می‌کنند. ارجاع مجدد به این مسئله از این جهت اهمیت دارد که می‌توان براساس گروه‌های درگیر و مناسبات میان آن‌ها، تنش میان مهاجران افغانستانی و ساکنان محلی را در بستر مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران قرار داد و موانع اصلی ادغام اجتماعی مهاجران را واکاوی کرد. برای فهم دقیق موانع ادغام اجتماعی افغانستانی‌ها در ایران باید به این پرسش پرداخت که پذیرش کامل آنها در جامعه ایران، منافع کدام گروه‌های اجتماعی را به مخاطره می‌اندازد. کلید فهم مسئله، تحلیل هم‌دستی نیروهایی است که تداوم وضعیت کنونی را برای حفظ منافع خود ضروری می‌بینند.

رویکردهای نظری و مطالعات تجربی در حوزه بیگانه‌هراسی و نژادپرستی امکان فهم تضاد میان مهاجران و کارگران بومی و منافع حاصل از آن برای ثروتمندان و دولت‌ها را میسر کرده است. در فصل دوم نشان داده شد که از منظر برخی رویکردهای نظری، نژادپرستی و بیگانه‌هراسی پدیده‌هایی ایدئولوژیک هستند که توسط نظام سرمایه‌داری برای استثمار بهتر کارگران و خلق ارزش‌افزوده به کار گرفته می‌شوند. نژادپرستی و بیگانه‌هراسی در این نگاه برای پنهان کردن تناقض طبقاتی بنیادی میان سرمایه و کار ساخته شده‌اند. هدف نژادپرستی/ بیگانه‌هراسی از این دیدگاه، فراهم کردن نیروی کار ارزان‌قیمت، پایین نگه‌داشتن دستمزدها و ایجاد انشقاق در طبقه کارگر است. در برابر این رویکرد، نظریه بازار کار تفکیک‌شده، آنتاگونیسم قومی را نه محصول مستقیم سرمایه‌داری، بلکه نتیجه شرایطی می‌داند که این شیوه تولید ایجاد می‌کند. براساس این نظریه، از دل رقابت

در بخش‌های مختلف بازار کار که متناسب با موقعیت گروه‌ها در سلسله‌مراتب قومی یا نژادی ساخت یافته‌اند، نزاع بین گروهی شکل می‌گیرد. این نزاع زمانی شدیدتر می‌شود که گروه مهاجر به‌مثابه نیروی ذخیره کار و با دستمزد کمتر، دستمزد و موقعیت شغلی کارگران بومی را به مخاطره اندازد. کارگران مهاجر اغلب از مناطق کمتر توسعه‌یافته آمده‌اند و سطح دستمزد آن‌ها نسبت به معیارهای کشور مقصد پایین‌تر است. به‌علاوه آن‌ها با سطح مهارت پایین‌تر وارد بازار کار مقصد می‌شوند و عموماً در مشاغل سخت‌تر جذب می‌گردند. با اینکه این گروه‌ها، دستمزدی کمتر از استاندارد بازار کار دریافت می‌کنند اما ضرورت‌های زندگی‌شان ایجاب می‌کند که شرایط نامناسب دستمزدی را تحمل کنند. در چنین شرایطی نیروی کار داخلی که خود را با تهدید رقابت مواجه می‌بیند، متوسل به اعمال طردکننده و تبعیض‌آمیز با هدف حذف نیروی کار رقیب می‌شود. در پاسخ به این تهدید واقعی یا تصور شده، نیروی کار بومی از همه کانال‌های سازمانی و سیاسی بهره می‌جوید تا به کارفرمایان برای استخدام نکردن نیروی کار ارزان فشار آورد (رستیفو و دیگران، ۲۰۱۳).

همان‌گونه که در فصول قبل گفته شد به نظر می‌رسد نظریه بازار کار تفکیک‌شده می‌تواند بخشی از تنش میان پناهندگان و مهاجران افغانستانی با طبقات فرودست جامعه ایران را توضیح دهد. حضور پناهندگان و مهاجران افغانستانی به‌عنوان کارگران ارزان‌قیمت از همان ابتدا به تنش‌های محلی منجر شد که نتیجه آن مداخله دولت و تصویب آیین‌نامه اشتغال آوارگان مسلمان در اوایل دهه ۱۳۶۰ بود؛ قانونی که نیروی کار افغانستانی را محدود به برخی مشاغل کارگری ساده می‌کرد. این نیروی کار به سبب فرایندهای غیررسمی استخدام و فقدان حمایت قانونی، هزینه‌های جانبی به‌مراتب کمتری نسبت به کارگران ایرانی داشت و به‌علاوه برخی ویژگی‌ها مانند آنچه برخی «مسئولیت‌پذیری» یا

«آمادگی برای کارهای سخت» (ویکراماسکارا و همکاران، ۲۰۰۶) نام نهاده‌اند عاملی بر ترجیح آن‌ها بر کارگران ایرانی شد. از طرف دیگر باید به این نکته نیز توجه داشت که این تنش، علاوه بر ایجاد شکاف میان کارگران ایرانی و افغانستانی با پایین نگه‌داشتن توان چانه‌زنی کارگران افغانستانی و تداوم شرایط دشوار زندگی برای آن‌ها، نقشی کارکردی برای تداوم سلطه کارفرمایان ایرانی ایفا کرده است. همان‌طور که در موضوع صنف سراجان دیده شد وقتی رقابت اقتصادی با کارفرمایان افغانستانی، منافع کارفرمایان ایرانی را به خطر می‌اندازد آن‌گاه رویکرد آن‌ها به نیروی کار افغانستانی کاملاً متفاوت خواهد بود و خود به مخالفان اصلی بدل می‌شوند.

علاوه بر رقابت اقتصادی، بخشی از تضاد میان کارگران و اقشار فرودست ایرانی را می‌توان با توجه به موقعیت و انتظارات این گروه در دوران پس از انقلاب اسلامی توضیح داد. یکی از وعده‌های مهم انقلاب اسلامی، بهبود وضعیت زندگی اقشار فرودست یعنی صاحبان اصلی انقلاب بود. با فروکش کردن شور و شوق و هیجان انقلابی و شروع جنگ و تبعات اقتصادی حاصل از آن، این خوش‌بینی رنگ واقعیت به خود نگرفت. در چنین شرایطی ورود یک گروه مهاجر خارجی که اقشار فرودست باید کالاهای کوپنی و جیره‌بندی‌شده را با آن‌ها تقسیم می‌کردند عامل مهمی در ایجاد تنش بود. در واقع خدماتی که قرار بود دولت جمهوری اسلامی در اختیار فرودستان قرار دهد تا زندگی آن‌ها بهبود یابد، یک دریافت‌کننده دیگر هم پیدا کرده بود. البته فضای اجتماعی ناشی از درگیری در جنگ و شعار رسمی دفاع از مستضعفان جهان تا حدی تنش را تخفیف می‌داد و آن را مشکلی موقتی تعبیر می‌کرد. اما با پایان جنگ و شروع سیاست‌های تعدیل ساختاری نه‌تنها وضعیت فرودستان ایرانی بهتر نشد، بلکه افزایش شدید تورم بر مشکلات اقتصادی آن‌ها افزود. از سوی دیگر اهمیت‌یافتن طبقه

متوسط در اقتصاد جدید که شعار اصلی آن تولید و سرمایه گذاری بود، عملاً برای فرودستان به معنای فراموش شدن و به حال خود رها شدن بر خلاف وعده‌های اولیه انقلاب بود. این شرایط زمینه را برای خصومت بیشتر نسبت به کارگران افغانستانی فراهم کرد که تاکنون هم ادامه یافته است. این اقشار تصور می‌کردند که بیش از هر زمان دیگر حقوقشان در اختیار کسانی قرار می‌گیرد که استحقاق آن را ندارند (ر.ک به بخش سوم این کتاب). این تحلیل با آنچه ویمر (۱۹۹۷) رواج گرایش‌های بیگانه هراسانه در گروه‌های رو به زوال جامعه می‌خواند سازگار است. در زمان‌هایی که «قرارداد اجتماعی» نقض می‌شود و نوید آینده مطلوب دور از واقعیت به نظر می‌رسد این گروه‌های در حال افول، حضور فیزیکی مهاجران خارجی و استفاده آن‌ها از نهادهای محلی را به معنای تجاوز، احاطه شدن به وسیله بیگانگان و رقابت اگزستانسیال با مهاجران خارجی تفسیر می‌کنند. در نتیجه علاوه بر رقابت واقعی، تصور نادیده گرفته شدن و رهاشدگی را نیز باید به علل تقویت تضاد میان کارگران و اقشار فرودست ایرانی با مهاجران افغانستانی اضافه کرد. ترکیبی از نظریه بازار کار تفکیک شده و پدیدارشناسی زوال می‌تواند خصومت نسبت به اتباع افغانستانی را در طبقه کارگر ایران - چنان‌که در طول کتاب بحث شد - توضیح دهد.

بدون توجه به نقش دولت به‌عنوان عنصری فعال و نیرویی مؤثر، تحلیل فوق ناقص و ابتر خواهد بود. در چارچوب مناسبات میان سه نیروی اصلی ذکر شده در بالا یعنی کارفرمایان ایرانی، کارگران افغانستانی و کارگران ایرانی، نقش دولت در طول این چهار دهه تعیین‌کننده و اثرگذار بوده است. دولت همواره از یک سو خود را حامی نیروی کار داخلی معرفی می‌کند و از سوی دیگر به رونق اقتصادی و منافع کارفرمایان توجه داشته است. از این رو هم مقرراتی برای محدودیت نیروی کار افغانستانی به مشاغل ساده کارگری تصویب

کرده است که عملاً امکان ارتقای شغلی قانونی این گروه را مسدود می‌کند - که البته در عمل موفقیت کامل نداشته است - و هم علناً از لزوم حضور این نیروی کار و بهره‌کشی از آن در ایران به‌ویژه در دوره «سیاست ساماندهی» دفاع می‌کند. دولت‌های مستقر در چهار دهه گذشته از یک طرف به رأی اقشار فرودست برای تداوم مشروعیت خود احتیاج داشته‌اند و از طرف دیگر، موفقیت کارنامه اقتصادی‌شان به توفیق کارفرمایان در انباشت سرمایه وابسته بوده است. به همین سبب دولت‌ها به‌طور هم‌زمان به دنبال کاهش مزایای پناهندگان برای جلب رضایت اقشار فرودست و افزایش منافع حاصل از حضور این جمعیت در ایران برای تأمین منافع کارفرمایان و اقتصاد ایران به‌طور کلی بوده‌اند. محرومیت‌های ساختاری و تبعیض در برخورداری از خدمات، هزینه نگهداری از این جمعیت را کاهش داده و بدین‌صورت از بار مالی دولت کاسته است. در چنین شرایطی امکان ادغام اجتماعی به سبب هم راستاشدن منافع همه نیروهای اجتماعی اصلی در جامعه ایران با بن‌بست روبروست. حرکت به سمت ادغام اجتماعی این جمعیت به معنای از میان بردن موانع برخورداری آنان از حقوق شهروندی و برخورداری آن‌ها از دسترسی به خدمات و امکانات همانند سایر شهروندان است. لیکن همان‌طور که گفته شد حرکت در چنین مسیری در تعارض بنیادی با منافع کارگران ایرانی، کارفرمایان و دولت قرار دارد.

عدم تمایل دولت به ادغام اجتماعی اتباع افغانستانی را نباید منحصر به ایجاد توازن میان کارگران و کارفرمایان ایرانی دانست. مقوله امنیت همواره از مؤلفه‌های تعیین‌کننده در سیاست‌گذاری مهاجرتی ایران بوده است. ممنوعیت اسکان اتباع افغانستانی در مناطق مرزی و الزام به سکونت در برخی استان‌های خاص نشان‌دهنده ملاحظات امنیتی دولت از تغییر بافت این مناطق و خصوصاً غالب‌شدن عددی

جمعیت خارجی بوده است. این نگرانی امنیتی عامل بسیار مهمی در جهت‌دهی به سیاست‌های کلی دولت در قبال مهاجران و پناهندگان افغانستانی به‌ویژه پس از ظهور طالبان در افغانستان بود. ترکیب این مسئله امنیتی با آنچه در مورد مناسبات دولت با کارگران و کارفرمایان افغانستانی گفته شد بر روی هم سازوکار قدرتمندی را ساخته است که مانع از ادغام اجتماعی و اعطای تابعیت به اتباع افغانستانی می‌شود. در واقع وضعیت موجود پناهندگان افغانستانی در ایران با منافع گروه‌های اصلی درگیر در مسئله هم‌راستا شده و فعلاً نیروی اجتماعی قدرتمندی که موازنه را به سود پناهندگان تغییر دهد وجود ندارد. آنچه در فصل پنجم در مورد مکانیسم‌های کنترل پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران گفته شد محصول تاریخی همین فرایند ایجاد توازن میان منافع دولت، کارگران و کارفرمایان ایرانی است که نتیجه آن قدرت‌گرفتن سازوکارهای طردکننده و موقعیت اجتماعی و حقوقی فرودست پناهندگان افغانستانی در ایران است.

تحلیلی بر پیش‌داوری و عقاید قالبی منفی در مورد افغانستانی‌ها

در قسمت قبل علل تنش و تضاد میان کارگران ایرانی و افغانستانی در بستر تحولات تاریخی و منافع نیروهای اجتماعی توضیح داده شد. این تبیین بدون توجه به محتوای ایدئولوژی ضد افغانستانی در ایران ناقص است. این محتوای ایدئولوژیک برای بازتولید مناسبات نابرابر و تبعیض ساختاری علیه اتباع افغانستانی در ایران ضروری است. با شناخت محتوای این ایدئولوژی ضد افغانستانی می‌توان درک دقیق‌تری از تجربه زندگی به عنوان یک افغانستانی در ایران به‌دست آورد، سازوکار تولید خشونت را شناخت و منابع تقویت این ایدئولوژی را شناسایی کرد. یافته‌های بخش سوم کتاب حاکی از وجود یک ایدئولوژی ضد افغانستانی در ایران است که «افغانی» را به‌عنوان

«دیگری» متفاوت از ایرانیان و تهدیدکننده جامعه ایرانی بر ساخته است. این ایدئولوژی به عنوان مانعی در برابر ادغام اجتماعی این پناهندگان عمل می‌کند. ایدئولوژی ضد افغانستانی با نسبت دادن ویژگی‌های ذاتی به افغانستانی‌ها عنصر تقویت‌کننده تفاوتی است که مرز ایرانی و «افغانی» را غیرقابل عبور می‌کند. قدرت این ایدئولوژی آنجا مشخص می‌شود که نسل سوم که در ایران به دنیا آمده و رشد کرده‌اند به‌رغم همه تشابهات فرهنگی هم‌چنان به عنوان یک بیگانه تصور می‌شوند و قربانی خشونت و تبعیض‌اند.

ایدئولوژی پدیده‌ای بازنمایی‌کننده است. شلبی^۱ (۲۰۰۳) با مرور صورت‌بندی‌های مختلف مفهوم ایدئولوژی، آن را به عنوان شکلی از آگاهی اجتماعی تعریف می‌کند:

اگر و فقط اگر (۱) محتوای گفتمانی آن به لحاظ معرفت‌شناختی ناقص باشد یعنی آلوده به کج‌فهمی باشد و (۲) از طریق این کج‌فهمی به برقراری و تحکیم روابط اجتماعی سلطه کمک کند (ص ۱۸۳).

همان‌طور که در ادامه نشان داده خواهد شد، نگرش به افغانستانی‌ها در ایران واجد این دو مشخصه مهم ایدئولوژی است. در محتوای این ایدئولوژی، مقوله «افغانی» عنصر اصلی است که مبنایی برای تمایز و تفکیک یک گروه قومی/ نژادی مشخص از ایرانیان است. «افغانی» هم از نظر سیمای ظاهری و هم از جهت ویژگی‌های فرهنگی نسبت به ایرانیان همچون گروهی متفاوت بر ساخته می‌شود. تا آنجا که به سیمای ظاهری برمی‌گردد، «افغانی» به عنوان یک برساخت اجتماعی بر اساس یک کج‌فهمی از اقوام مختلف افغانستانی در ایران شکل گرفته و فنوتیپ قومیتی خاص را به کل این جمعیت نسبت می‌دهد. تصویری که از یک طرف، تنوع جمعیت افغانستانی را نادیده می‌گیرد و از

سوی دیگر «افغانی» را به‌عنوان توده‌ای همگن و با مشخصات یکسان بازنمایی می‌کند. «افغانی» بیش از هر چیز بر بدوی بودن دلالت دارد یعنی تعلق به سرزمینی که با سرزمین «ما» کاملاً متفاوت است و در نتیجه خصوصیات ثابت و «طبیعی» این جمعیت براساس این باور کلی سامان پیدا می‌کند.

در برساخت اجتماعی مقوله «افغانی» و دلالت‌های معنایی آن باید توجه داشت که این برساخته محصول یک فرایند چند لایه بیگانه‌سازی است که در طول بیش از سه دهه گذشته، مهاجران و پناهندگان افغانستانی را جماعتی بیگانه و متفاوت از جامعه ایران بازنمایی کرده است. «افغانی» به‌عنوان دیگری متمایز و بیگانه و ابژه تحقیر در حالی ساخته شده است که بیشترین شباهت‌های فرهنگی چه از لحاظ زبانی، چه مذهبی و چه آداب‌ورسوم میان جمعیت دو کشور ایران و افغانستان وجود دارد. آنچه در طی سال‌های اخیر به‌ویژه در بازنمایی رسانه‌ای این جمعیت رخ داده است، نادیده گرفتن نزدیکی فرهنگی ساکنان این دو سرزمین و تأکید بر تفاوت‌های موهوم است. برخی مدعی‌اند به دلیل همین شباهت‌های فرهنگی، وضعیت اتباع افغانستانی در ایران نمی‌تواند با مفاهیمی چون نژادپرستی صورت‌بندی شود. دستاوردهای نظری و تجربی در مورد مفهوم بیگانه‌سازی و نژادی‌سازی نشان می‌دهد آنچه زیربنای نژادپرستی و بیگانه‌هراسی است، اتفاقاً همین برساختِ «عدم تفاوت» به شکل یک «تفاوت» است. برساخت این تفاوت غیرقابل عبور چه در یک سلسله مراتب قومی/ نژادی قرار گیرد و چه ظاهراً مبتنی بر تمایز و عملاً عامل جدایی‌سازی باشد، به‌رحال شکلی از نژادپرستی را تولید می‌کند. محتوای ایدئولوژی ضدافغانستانی در ایران صرفاً مبتنی بر بیگانه‌سازی نیست، بلکه با نسبت دادن برخی خصوصیات منفی به «افغانی» به‌عنوان یک کل همگن متشکل از جمعیتی بدوی و فاقد مدنیت، آن‌ها را به‌مثابه گروهی فروتر در

باور عمومی جامعه ایران برمی‌سازد. در بخش سوم نشان داده شد افغانستانی‌ها معتقدند، نسبت به «افغانی» مجموعه‌ای از پیش‌داوری‌ها و عقاید قالبی وجود دارد که خود را در رفتارهای روزمره به‌طور مستقیم و غیرمستقیم نشان می‌دهد. «افغانی» در ایران هنوز زیر سایه ایماژ ذهنی از گروه‌های اولیه مهاجر است که اغلب روستاییان و عشایر فاقد تجربه شهری بودند. این تصویر ذهنی به‌رغم گذشت بیش از سه دهه از حضور پناهندگان و مهاجران افغانستانی و تحولات و تغییرات اجتماعی-اقتصادی که این جمعیت در ایران داشته است، همچنان تصویر غالب از «افغانی» است. در این ایدئولوژی ضد افغانستانی علاوه بر اینکه «افغانی» دارای ویژگی‌هایی متمایز از ایران است، به سبب همین خصوصیات عامل بسیاری مشکلات جامعه ایرانی جرایم خشن گرفته تا انتقال بیماری‌های خطرناک نیز هست. در این تصویر ذهنی میان پیامدها و ویژگی‌های این جمعیت، همخوانی وجود دارد و از دل این ویژگی‌های تصور شده، پدید آمدن این «ناهنجاری‌ها» امری «طبیعی» است.

این ایدئولوژی حضور افغانستانی‌ها را به دلایلی چون تصاحب فرصت‌های شغلی و بیکاری نیروی کار ایرانی، ارتکاب جرایم خشن، قاچاق مواد مخدر، گسترش بیماری یا تفاوت مذهبی به مثابه یک تهدید برای جامعه ایرانی بازنمایی می‌کند. اگر مسئله‌ای در جامعه «ما» وجود دارد علتش حضور «آن‌ها» است که به اینجا تعلق ندارند اما محله‌ها را تسخیر کرده‌اند، تعدادشان روزبه‌روز در حال افزایش است، شغل ایرانی‌ها را گرفته‌اند، خانه‌ها را اشغال کرده‌اند، بازار کار را تصرف کرده‌اند و در نتیجه تا حضور آن‌ها تداوم دارد مشکلات نیز ادامه پیدا خواهد کرد. در بخش دوم نشان داده شد که در گفتار مقامات محلی و گزارش‌های رسمی و رسانه‌ای در تصویرسازی از ویژگی‌های اتباع افغانستانی از عباراتی چون «عدم اطلاع از موازین

زندگی اجتماعی به لحاظ تسلط فقر فرهنگی و اقتصادی»، «اثرگذاری بر بازار کار و بیکاری»، «فساد اخلاقی»، «ترویج فساد»، «توزیع مواد مخدر»، «بروز شرارت‌های اجتماعی و ناهنجاری‌های اجتماعی»، «گرایش به مشاغل مفسده انگیز»، «توسعه جرایم و ارتکاب بزه»، «استعمال سلاح سرد و گرم در منازعات گروهی»، «ارتکاب قتل»، «سرقت مسلحانه و عادی»، «تجاوز به عنف»، «نفوذ در خانواده‌ها از طریق ازدواج»، «ناامنی در مناطق مختلف کشور»، «تبدیل شدن محلات به محله افاغنه و خروج اجباری مردم محلی»، «غلبه فرهنگ افغانی بر فرهنگ ایرانی»، «افزایش اجاره‌بها و کمبود مسکن»، «نفوذ مذهبی با انگیزه‌های سیاسی»، «انتقال امراض مسری»، «ورود بیماری مالاریا»، «نقل و انتقال کالا و ارز به خارج از مرز» و جز آن به کرات استفاده شده است.

مراد از نقد ایدئولوژی ضد افغانستانی انکار تبعات و مشکلات محتمل ناشی از حضور پر تعداد پناهندگان در ایران نیست بلکه آنچه این شیوه از بازنمایی را خصلت ایدئولوژیک می‌بخشد بزرگ‌نمایی در میزان و شدت مشکلات، پنهان کردن یا مطرح نکردن جنبه‌های مثبت یا عدم توجه به ویژگی‌های پیچیده و چندلایه مسئله و علل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی شکل‌گیری آن است. به‌عنوان نمونه عبدی (۱۳۶۷) در تحقیق خود نشان داده است که در دهه ۱۳۶۰ تعداد افرادی که مرتکب قتل شده‌اند در میان پناهندگان افغانستانی بیشتر از متوسط جامعه ایران است؛ اما آنچه کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد این است که اولاً معمولاً قاتل و مقتول در این مورد هر دو افغانستانی‌اند و دوم اینکه یک دلیل مهم بالابودن میزان نزاع و قتل در این گروه فقدان نهادهای حل و فصل اختلافات به سبب عدم تمایل آن‌ها به محاکم قضایی در ایران است. نمی‌توان گفت این فهرست بلند مسائل و مشکلاتی که به دنبال حضور پناهندگان افغانستانی در ایران به وجود آمده است و در

بالا به آن اشاره شد یکسره غلط است. به هر حال حضور یک باره یک جمعیت میلیونی پناهنده در کشوری که هیچگونه آمادگی برای پذیرش آن‌ها ندارد، طبیعتاً به دنبال خود مشکلاتی را هم به همراه خواهد داشت. مسئله اصلی چگونگی توضیح و تبیین آن و نتایجی است که از آن استنتاج می‌شود و مبنای سیاست‌ها قرار می‌گیرد.

عریان‌ترین شکل این ایدئولوژی زمانی است که کارگران افغانستانی عامل اصلی نرخ بالای بیکاری در نتیجه اشغال فرصت‌های شغلی در کشور معرفی می‌شوند. در اینکه جمعیت دو تا سه میلیون نفری پناهندگان افغانستانی بخشی از فرصت‌های شغلی را اشغال کرده‌اند تردیدی نیست اما آنچه این اتهام را خصلت ایدئولوژیک می‌دهد این است که اولاً آن‌ها عامل اصلی و تعیین‌کننده بیکاری تلقی می‌شوند و نقش سیاست‌های کلان اقتصادی و اجتماعی کشور در پدید آمدن رکود و بیکاری نادیده گرفته می‌شود. از سوی دیگر نقش کارگر ارزان قیمت افغانستانی در رشد و رونق اقتصادی، کاهش هزینه‌های تولید و البته خلق فرصت‌های شغلی در کشور فراموش می‌شود. این ایدئولوژی تنها بخشی از واقعیت را منعکس می‌کند و سطوح مختلف اثرگذاری مثبت حضور کارگران افغانستانی در اقتصاد کشور را به بوته فراموشی می‌سپارد. در واقع، قسمت آشکار موضوع یعنی اشغال فرصت‌های شغلی برجسته می‌شود اما پیامدهای مثبت پنهان آن در محاق فراموشی قرار می‌گیرد. در برابر این شکل عریان افغان‌ستیزی، شکل پنهان آن در بحث اشتغال صورت‌بندی دیگری را ارائه می‌کند؛ در این نسخه جدید، توجیه حضور نیروی کار افغانستانی در بازار کار ایران این است که این کارگران تنها در مشاغل ساده و سختی مشغول به کارند که کارگران ایرانی تمایلی به انجام آن ندارند. به علاوه بیکاری در ایران عمدتاً مربوط به تحصیل‌کردگان است و کارگران افغانستانی تأثیری بر نرخ بیکاری ندارند. اگرچه این روایت معمولاً در دفاع از کارگران افغانستانی مطرح

می‌شود و بخشی از آن هم درست به نظر می‌رسد توصیف کامل واقعیت نیست و از قضا پیامدهای آن علیه مهاجران و پناهندگان افغانستانی به کار می‌رود. این ایدئولوژی با تثبیت موقعیت فرودست کارگری برای افغانستانی‌ها، راه را بر ارتقای شغلی آنان می‌بندند و تداوم حضور آنها در ایران را به اشتغال در «مشاغل پست» مشروط می‌کند. همان‌طور که قبلاً هم گفته شد در نقد ایدئولوژی ضد افغانستانی یک پرسش اصلی این است که تا چه اندازه بازنمایی مسائل و مشکلات حضور پناهندگان و مهاجران افغانستانی در گفتار رسمی یا رسانه‌ها با واقعیت‌های موجود مطابقت دارد. از یک طرف به شهادت برخی مقامات دولتی همواره در بیان حجم و شدت جرایم پناهندگان بزرگ‌نمایی شده و از طرف دیگر به‌ویژه از ابتدای دهه ۱۳۷۰ جرایم یک گروه اندک به کل جامعه پناهندگان افغانستانی تعمیم داده شده است. پرسش بعد این است که در شکل‌گیری این مسائل تا چه اندازه پناهندگان و مهاجران و تا چه اندازه برنامه‌ها و سیاست‌های دولتی نقش داشته‌اند. از سال‌ها پیش معمول شده است که در بحث از پناهندگان افغانستانی بیش از آنکه در علل و زمینه‌های شکل‌گیری مسائل تامل شود، هر آنچه رخ داده به‌عنوان اشکالات جامعه پناهندگان فهرست شود. پرسش سوم این است که تأکید بر جنبه‌های منفی حضور پناهندگان در سیاست رسمی چه اهدافی را دنبال کرده و با خواست کدام نیروها هم‌راستا بوده است. شواهد مختلف تایید می‌کند که نادیده گرفتن کامل نقش مولد پناهندگان افغانستانی در ایران و برجسته کردن غیرواقعی پیامدهای منفی حضور این جمعیت همواره در راستای منافع آن دسته از دولت‌ها و گروه‌های سیاسی بوده است که برای رفع مسئولیت از مشکلات اقتصادی و بحران‌های اجتماعی به دنبال مقصر می‌گشته‌اند. این ایدئولوژی به‌طور گسترده‌ای در طی سه دهه گذشته توسط دولت، رسانه‌ها و بخش‌هایی از جامعه ایران در روابط روزمره تولید و بازتولید شده است.

ایدئولوژی ضد افغانستانی یک نظریه منسجم نیست و به صورت مجموعه‌ای از عقاید قالبی، پیش‌داوری‌ها، تصورها و تصویرهای ذهنی متفاوت نسبت به «افغانی» در ساحت‌های مختلف زندگی اجتماعی در ایران عمل می‌کند. محتوای این ایدئولوژی بسته به موقعیت هر کنشگر جمعی مهم تا حدی متفاوت است و در زمان‌های مختلف نیز ابعاد و مؤلفه‌های آن می‌تواند شدت و ضعف پیدا کند. از این رو نباید به دنبال یک صورت‌بندی واحد از آن در میان تمام بخش‌های جامعه ایرانی بود. تنها می‌توان با تکیه بر برخی مؤلفه‌های اصلی مشترک، صورت‌بندی‌های مختلف این ایدئولوژی را شناسایی کرد. در بخش بعد ساحت‌های اصلی بروز این ایدئولوژی در جامعه ایران مورد توجه قرار می‌گیرد.

ساحت‌های بروز ایدئولوژی ضد افغانستانی در ایران

در این بخش سه حوزه اصلی تجلی این ایدئولوژی شامل (۱) گفتار رسمی و سیاست‌های دولت، (۲) رسانه‌های جمعی و (۳) نگرش و رفتار کارگران و اقشار فرودست ایرانی مورد توجه قرار می‌گیرد. البته ذکر این سه گروه به این معنا نیست که در سایر حوزه‌های حیات اجتماعی در ایران پیش‌داوری و عقاید قالبی منفی وجود ندارد بلکه شواهد تجربی این تحقیق قدرتمندترین اشکال بروز آن را در این موارد تایید می‌کند. همان‌طور که در بخش دوم نشان داده‌ایم سیاست رسمی و گفتار مقامات سیاسی و محلی ایران نسبت به پناهندگان و مهاجران افغانستانی در مقاطع زمانی مختلف تغییر کرده است. اما از ابتدای ورود آوارگان افغانستانی، همه دولت‌ها بر سر این ایده اجماع داشته‌اند که پناهندگان و مهاجران میهمانان موقت هستند و باید به کشورشان بازگردند. براساس این نگاه، تعلق این پناهندگان به سرزمین ایران در هر حال ناشدنی و منتفی است و آن‌ها بیگانگانی هستند که به جای دیگری متعلق‌اند.

منطق پس این تصور این است که آن‌ها واجد ویژگی‌هایی هستند که امکان دریافت تابعیت ایرانی و «ایرانی شدن‌شان» را حتی با وجود تولد و رشد در ایران بلاموضوع می‌سازد. اگر دولت و سیاست رسمی را مدنظر قرار دهیم، این ایدئولوژی بیشتر شبیه آن چیزی است که تاکیف (۱۹۹۰، ۲۰۰۱) آن را بیگانه‌هراسی تفاوت‌گرایانه می‌نامد؛ یعنی حداقل در سطح گفتار رسمی در ایران، افغانستانی‌ها دوست و برادر ایران هستند اما با ایرانیان متفاوت‌اند و بهتر است در کشور خود باشند. شکل‌های آشکارتر این ایدئولوژی در گفتار مقامات محلی تبلور می‌یابد که در آن به صراحت این جمعیت نه تنها متفاوت با جامعه ایرانی بلکه دارای ویژگی‌های منفی و پیامدهای نامطلوب برای جامعه ایرانی تصویر می‌شود. در این سطح است که مسئولان محلی به‌طور علنی و بی‌هیچ پرده‌پوشی از «پاک‌سازی استان مازندران از افغانه» سخن می‌گویند و یا در بیانیه‌ای رسمی مراجعه به پارک صفا در اصفهان در روز سیزده‌بدر در سال ۱۳۹۱ برای اتباع افغانستانی ممنوع اعلام می‌شود.

شیوه‌های بروز ایدئولوژی ضد افغانستانی در گفتار مقامات دولتی و سیاست‌های رسمی را می‌توان با توجه به تقسیم‌بندی سه‌گانه مطرح شده در بخش دوم بهتر توضیح داد. در دوره سیاست درهای باز، اگرچه تنش‌هایی میان پناهندگان افغانستانی با جامعه محلی به‌ویژه در مناطق شرقی ایران روی می‌داد و حضور آن‌ها برخی مشکلات را به دنبال داشت اما سیاست رسمی در قبال این جمعیت در چارچوب رویکردی دینی، حمایت از مستضعفان و برادری اسلامی بود. نارضایتی‌های محلی از مشکلاتی که حضور پرتعداد پناهندگان افغانستانی ایجاد کرده بود مشهود بود اما موضع سیاسی و رسمی دولت، کاهش تنش و نسبت دادن مشکلاتی مانند جرایم خشن، قاچاق مواد مخدر یا فروش غیرقانونی کالا به اقلیتی از اتباع افغانستان بود که جاسوسان آمریکا و شوروی خوانده می‌شدند. گرایش‌های قدرتمند ضد پناهندگان در

میان بخش‌هایی از ساکنان و مقامات محلی مناطق شرقی که میزبان بیشترین تعداد آوارگان افغانستانی بودند وجود داشت اما جایی که به موضع رسمی دولت ایران مرتبط بود، در مورد لزوم حمایت از این جمعیت اتفاق نظر وجود داشت. باید توجه کرد که حتی در این دوره نیز در گفتار مقامات رسمی بر عدم تعلق دائمی تازه‌واردان به این سرزمین و ضرورت بازگشت‌شان در فردای دور یا نزدیک تأکید می‌شود. توجهی اصرار بر بازگشت، ضرورت نقش‌آفرینی مجاهدان افغانستانی و خالی‌نکردن میدان مبارزه - جنگ با نیروهای اشغالگر خارجی و حکومت کمونیستی حاکم - بود.

در دوره سیاست بازگشت ایدئولوژی ضد افغانستانی چه در گفتار مقامات رسمی و چه در سیاست‌های دولت نقش پررنگ‌تری پیدا کرد. در دوره جدید و با اهمیت پیدا کردن مقولاتی چون رفاه و توسعه اقتصادی در گفتمان دولت و آغاز سیاست‌های تعدیل ساختاری، جمعیت پناهندگان همچون «باری بر دوش دولت» معرفی شد؛ معضلی که دولت باید آن را به شکلی حل و فصل می‌کرد. مصادف شدن این چرخش در سیاست کلان مهاجرتی با بالا رفتن شدید تعداد پناهندگان در سال‌های ابتدایی این دهه به بیش از چهار میلیون نفر و سقوط دولت نجیب در افغانستان، این امکان را به دولت داد تا با بزرگ‌نمایی مسئله پناهندگان به‌عنوان منشأ بسیاری از مشکلات و اصرار بر خروج آن‌ها، هم از هزینه‌های خود بکاهد و هم با نشان دادن عزم خود برای از میان بردن «ریشه مشکلات» پاسخی برای بحران مشروعیت خود جستجو کند. از این زمان به‌طور رسمی، حضور پناهندگان افغانستانی عامل گستره‌ای از مشکلات اجتماعی، اقتصادی و امنیتی تلقی شد. این سیاست مبنای عمل دولت‌های بعدی هم قرار گرفت که برای ایجاد رضایت در میان اқشار فرودست با مقصر جلوه‌دادن افغانستانی‌ها از انتقادات به عملکردهایشان می‌کاستند و اقدامات خود را برای خروج

پناهندگان از کشور به عنوان انجام تعهدات دولت برای بهبود وضعیت اقتصادی فرودستان نشان می‌دادند. نکته مهم این است که از یک سو بر آثار منفی و هزینه‌های حضور پناهندگان افغانستانی تأکید می‌شد و از سوی دیگر، خدمات آن‌ها به جامعه ایران و سهم آنها در اقتصاد و رفاه عمومی در کشور انعکاسی نمی‌یافت. آن‌ها در شرایطی مقصر مشکلات معرفی می‌شدند که نیروی کار ارزان قیمت آن‌ها یکی از مهم‌ترین ابزارهای دولت برای بازسازی پس از جنگ و رشد اقتصادی بود که نمونه بارز آن در بخش ساختمان تجلی می‌یافت. خشن‌ترین اشکال اخراج پناهندگان و مهاجران افغانستانی در نیمه دوم دهه ۱۳۷۰ با این ایدئولوژی قدرتمند مشروعیت پیدا می‌کرد.

در دوره سیاست سامان‌دهی شکل عریان و سخت برخورد با مهاجران و پناهندگان افغانستانی به تدریج جای خود را به شیوه‌های نرم مدیریت و کنترل جمعیت داد. در این دوره به جای صحبت از مضرات حضور افغانستانی‌ها در ایران، از نقش آن‌ها در اقتصاد و لزوم حفظ این نیروی کار صحبت شد. اما نکته مهم این است که حتی در این دوره نیز تقلیل جمعیت متنوع پناهندگان و مهاجران افغانستانی به کارگران ساده در مشاغل سخت ویژگی اصلی بازنمایی این جمعیت در گفتار رسمی است. به علاوه در این دوره نیز، اعطای تابعیت ایرانی و سیاست‌های فراگیر ادغام اجتماعی مضمون «ساماندهی» نمی‌شوند بلکه ضرورت‌های اقتصادی و بین‌المللی ایجاب می‌کند تا این جمعیت در همین موقعیت فرودست موجود حفظ و کنترل شوند. اگرچه در این دوره صداهایی در میان مقامات دولتی وجود دارد که تلاش می‌کنند بخشی از عقاید قالبی در مورد اتباع افغانستانی را مثلاً در مورد اشتغال یا جرایم این گروه اصلاح کنند اما همچنان در مورد بیگانه‌خواندن و عدم تعلق این جمعیت به این جغرافیا و همچنین کنترل شدید آن‌ها میان نیروهای سیاسی اجماع وجود دارد.

ایدئولوژی ضد افغانستانی را می‌توان در بخش‌های مختلف جامعه ایران جستجو کرد لیکن شواهد تجربی این تحقیق نشان می‌دهد یکی از تجلی‌های اصلی آن در نگرش طبقه کارگر و اقشار فرودست ایرانی است. در یازدهم اردیبهشت ۱۳۹۴ در راهپیمایی روز جهانی کارگر در تهران که بعد از ۸ سال اجازه برگزاری پیدا می‌کرد، بنرها و شعارنوشته‌هایی در دستان برخی کارگران علیه حضور کارگران افغانستانی در ایران به چشم می‌خورد.^۱ آن‌ها از دولت و کارفرمایان ایرانی می‌خواستند به جای کارگران خارجی از کارگران ایرانی استفاده کنند. معاون تشکل کارگری خانه کارگر، این معترضان را گروهی از کارگران ساختمانی معرفی کرد که با استخدام غیرقانونی کارگران افغانستانی در مشاغل مخالف‌اند که کارگران ایرانی توان کار در آن‌ها را دارند.^۲

در بخش سوم نشان داده شد که از منظر افغانستانی‌ها، بیشترین میزان تنش و تخاصم بین مردم محلی و پناهندگان افغانستانی در محلات فقیرنشین شهری و روستایی رخ می‌دهد. ریشه این خصومت در وهله اول به رقابت بر سر منابع و فرصت‌های شغلی بازمی‌گردد. از آغاز حضور پناهندگان افغانستانی در ایران، از نظر مردم محلی – با توجه شرایط نامساعد اقتصادی و معیشتی – حضور پناهندگان افغانستانی در روستا یا محله، تجاوز به حقوق آن‌ها محسوب می‌شد. گروهی که با سطح آموزش، بهداشت و تجربه زندگی شهری پایین‌تر در تعداد زیاد به محل زندگی آن‌ها وارد شده و نظم پیشین زندگی را مختل کرده بودند. برای بسیاری از کارگران و اقشار فرودست ایرانی، «افغانی» یک متجاوز بیگانه محسوب می‌شود که عامل مشکلات گوناگون اقتصادی محلی است. ایدئولوژی ضد افغانستانی در قدرتمندترین اشکال خود در میان این گروه جریان دارد و عامل تنش‌های روزمره آنان با جامعه پناهندگان

۱. وب‌سایت خبری فرارو، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۴

۲. وب‌سایت تامین ۲۴، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۴

است. این ایدئولوژی در موارد حاد به خشونت‌های جمعی شبیه آنچه در نظام‌آباد قزوین در سال ۱۳۹۳ روی داد، منجر می‌شود. این پدیده، در اشکال خفیف‌تر خود را در اقسام مختلف رفتارهای تبعیض‌آمیز و خصمانه علیه مهاجران افغانستانی نشان می‌دهد. تهدید پناهندگان برای ترک محله، اجتناب از تعامل با همسایگان افغانستانی، خروج از مشاغلی که تعداد کارگران افغانستانی در آن زیاد است، مخالفت با همکلاس شدن فرزندانشان با دانش‌آموزان افغانستانی، خشونت کلامی نسبت به پناهندگان و مهاجران در فضاهای عمومی و ابراز نگرانی از افزایش تعداد اتباع افغانستانی در محله نمونه‌هایی از رفتارهای تبعیض‌آمیز متنوعی است که این ایدئولوژی خود را نمایش می‌دهد.

این ایدئولوژی زمینه مساعدی برای طرد اخلاقی پناهندگان و مهاجران فراهم کرده است؛ افغانستانی‌ها از دیدگاه بخشی از جامعه محلی مسئول مشکلات و نارسایی‌هایی اجتماعی شناخته می‌شوند و بنابراین خارج از محدوده احترام اجتماعی و رفتار منصفانه و مبتنی بر قواعد و ارزش‌های اخلاقی قرار می‌گیرند. بر این مبنای برخورد خشونت‌آمیز با آن‌ها که می‌تواند از اشکال زبانی تا خشونت‌های فیزیکی شدید را در برگیرد توجیه می‌شود. البته در این محلات، ارزش‌ها و باورهای مذهبی نقش مهمی در مقابله با طرد اخلاقی پناهندگان و مهاجران ایفا می‌کنند و همواره مذهب مشترک بخشی از تنش را تعدیل کرده است.

ایدئولوژی ضد افغانستانی به‌مثابه سایر ایدئولوژی‌ها، فهمی از جهان اطراف و مسائل آن به افراد می‌بخشد که ممکن است سراسر اشتباه یا تصویری مغشوش شامل عناصری از حقیقت باشد. همان‌طور که هال (۱۹۸۱) نشان می‌دهد نگرش‌های ضد مهاجر صرفاً مجموعه‌ای از انگاره‌های ذهنی غلط نیست بلکه برآمده از مسائل انضمامی طبقات و گروه‌های مختلف در جامعه است. بنابراین این ایدئولوژی در طبقه

کارگر ایرانی تا حدی با تجربه زندگی‌اش همخوانی دارد و نباید آن را یکسره مجموعه‌ای از باورهای غلط و بی‌اساس تصور کرد. نباید ایدئولوژی را صرفاً یک امر ساخته‌شده در گفتار مقامات دولتی و رسانه‌ها دانست بلکه بخشی از آن محصول تجربه شخصی گروه‌های فرودست ایرانی و مصائب زندگی روزمره‌شان است.

در دهه‌های گذشته رسانه‌ها نیز در ایران سهم مهمی در بیگانه‌سازی از اتباع افغانستانی و تولید و ترویج ایدئولوژی ضد افغانستانی داشته‌اند. بازنمایی منفی پناهندگان و مهاجران افغانستانی در رسانه‌ها به‌مثابه منشأ مشکلات و گرفتاری‌های اقتصادی و اجتماعی ایران از جمله مواردی است که در فصول قبیل به آن اشاره شد. البته بررسی دقیق‌تر این ایدئولوژی در رسانه‌ها مستلزم مطالعه‌ای جداگانه است اما در بخش سوم نشان داده شد که برای بسیاری از مصاحبه‌شوندگان، نحوه بازنمایی حضور اتباع افغانستانی در رسانه‌های ایران یکی از اشکال بارز تبعیض و تحقیر است که فشار آن را هر روز بر خود احساس می‌کنند. در سال‌های ابتدایی حضور پناهندگان افغانستانی در ایران اگرچه جرایم و مسائل اجتماعی ناشی از حضور این گروه در کشور در رسانه‌ها انعکاس داشت اما در کنار آن گفتار رسمی با تفکیک «اقلیت نامطلوب» از «اکثریت بهنجار» مانعی در برابر تعمیم شر به کل جامعه پناهندگان بود. در انعکاس رسانه‌ای مسائل پناهندگان این گرایش به‌نوعی نقش تعدیل‌کننده ایفا می‌کرد. اما با شروع دوره دوم یعنی دوره بازگشت و پروبلماتیزه‌شدن مسئله پناهندگان، تغییر مهمی در نحوه بازنمایی پناهندگان رخ داد و پس از آن رسانه‌ها عمدتاً وجوه منفی حضور این جمعیت را بازتاب می‌دادند. این شیوه از بازنمایی رسانه‌ای با سیاست‌های کلی در مورد این گروه یعنی بازگشت اجباری همه به کشورشان همخوانی داشت.

بازنمایی رسانه‌ای افغانستانی‌ها در ایران با آن بخش از گفتار

رسمی سیاست‌مداران ایرانی که افغانستانی‌ها را مقصر اصلی جرم، بیکاری و بیماری در ایران می‌دانند یکسان است. اخبار مربوط به جرایم افغانستانی‌ها معمولاً به گونه‌ای انتشار می‌یابد که در همان تیر بر افغانستانی بودن مجرم و قربانی بودن ایرانی تاکید می‌شود. تصاحب فرصت‌های شغلی ایرانیان توسط اتباع افغانستانی بازتاب گسترده‌ای می‌یابد اما در مقابل تنها در موارد بسیار محدود به سهم این گروه در رشد اقتصادی و تولید در جامعه ایران اشاره می‌شود. رسانه‌های ایران همواره افغانستانی‌ها را به شکل کارگر فرودست به تصویر می‌کشند و جایگاه آن‌ها را در ذهن ایرانیان به مثابه یک گروه فرومرتب‌ه تقویت و تثبیت می‌کنند. عموماً در رسانه‌ها شباهت‌های فرهنگی، پیشینه مشترک تاریخی و همه مؤلفه‌هایی که می‌تواند به کاهش فاصله اجتماعی میان اتباع افغانستان با جامعه ایران منجر شود تا حد زیادی نادیده گرفته شده‌اند. در غیاب ارائه اطلاعات و ایجاد آگاهی نسبت افغانستان ساکنان آن، عقاید قالبی منفی فرصت ترویج و اثرگذاری بر نحوه قضاوت مخاطبان رسانه و شکل‌دهی به انگاره‌های ذهنی عامه مردم را پیدا کرده‌اند. حتی رسانه‌هایی هم که در سال‌هایی تلاش کرده‌اند به مسئله مهاجران و پناهندگان افغانستانی نگاهی همدلانه داشته باشند بازهم بر عدم تعلق این جمعیت به سرزمین ایران و متمایز بودن آنها از دیگر ساکنان این کشور تأکید دارند.

همه آنچه تاکنون گفته شد نشان می‌دهد چگونه هم‌راستا شدن منافع نیروهای اجتماعی اصلی در ایران به مثابه سدی محکم در برابر ادغام اجتماعی اتباع افغانستانی عمل می‌کند. به علاوه، یک ایدئولوژی قدرتمند ضد افغانستانی نیز دائماً این تبعیض ساختاری را مشروعیت می‌بخشد و به بازتولید این مناسبات نابرابر کمک می‌کند. مجموعه موارد مطرح شده دشواربودن امکان خروج از این وضعیت را نشان می‌دهد زیرا ریشه مسئله در منافع اقتصادی و سیاسی گروه‌های

اجتماعی اصلی است. اگرچه بارقه‌های امیدی در فعالیت‌های مدنی و اجتماعی برای بهبود شرایط زیست پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران می‌توان دید اما خطر وخامت بیشتر وضعیت نیز همواره وجود دارد و باید نسبت به آن حساس بود. بر همین اساس در فصل بعد به امکان‌های موجود برای خروج از این وضعیت در جامعه ایران بر اساس تحلیل موانع ادغام اجتماعی افغانستانی‌ها در ایران پرداخته می‌شود.

فصل دهم: بازنگری در سیاست‌های مهاجرتی

بسیاری در ایران بر این نکته توافق دارند که یکی از مسائل جامعه ایران پناهندگان و مهاجران افغانستانی هستند. اما بر سر این که آن‌ها از چه بابت مسئله‌اند، دیگر اجماعی در کار نیست. عموماً این جمعیت از این حیث مسئله تلقی شده‌اند که حضور آن‌ها با معضلاتی چون اشغال فرصت‌های شغلی، افزایش جرم یا تعارض‌های فرهنگی مترادف قلمداد می‌شود. این نگاه با مسئله‌شمردن حضور این جمعیت در ایران، همواره خواهان خروج آن‌ها از یک استان یا منطقه خاص یا به‌طور کلی از کشور بوده است. این رویکرد با تأکید بر پیامدهای منفی حضور اتباع افغانستانی در ایران، چنان این جمعیت را مسئله‌ساز جلوه داده است که گویی تنها راه‌حل، حذف صورت مسئله یعنی خروج کامل آن‌ها از کشور است. در مقابل، رویکرد دیگری هم وجود دارد که پناهندگان و مهاجران افغانستانی را مسئله اجتماعی تلقی می‌کند. اما این بار نه از

جهت مضرات و پیامدهای منفی حضور آنان در ایران؛ بلکه از جهت عدم تناسب قوانین تابعیت و مهاجرت در ایران با واقعیت‌های موجود. بر اساس این رویکرد، سیاست‌های مهاجرت و قوانین تابعیت است که مسئله‌ای در این ابعاد خلق کرده و خروج از بن‌بست آن را دشوار ساخته است. مهاجران و پناهندگان افغانستانی از این جهت مسئله‌ای اجتماعی‌اند که امکان جذب کامل آن‌ها در جامعه ایران تاکنون فراهم نشده است و به‌رغم حضور در ایران هنوز گروهی بیگانه محسوب می‌شوند.

روزنه‌هایی برای تغییر

با توجه به آنچه در بخش قبل گفته شد، تغییر وضعیت موجود آسان به نظر نمی‌رسد، زیرا منافع کنشگران اصلی ایرانی یعنی دولت، کارفرمایان و کارگران ایرانی در تداوم وضعیت نابرابر موجود است. دولت هرگونه خدمات بیشتر به پناهندگان و مهاجران افغانستانی را عامل مهاجرت‌های بیشتر افغانستانی‌ها به ایران می‌داند. از جنبه‌ای دیگر، هرگونه تغییر مثبت در شرایط زیست پناهندگان و مهاجران، به معنای افزایش نارضایتی در میان اقشار فرودست و کارگرانی است که این خدمات و حقوق را حق خود می‌دانند و برایشان رقابت با پناهندگان و مهاجران افغانستانی، بازی با جمع صفر است. برای کارفرمایان ایرانی هم بخش اصلی (گرچه نه همه) جذابیت نیروی کار افغانستانی در غیررسمی بودن آن است که هزینه این نیروی کار را پایین نگه می‌دارد. در واقع از آنجاکه ساختار نابرابر موجود تا حد زیادی محصول مناسبات نابرابر تولید است تنها با تغییرات بنیادی در مناسبات تولید، پایان استعمار نیروی کار افغانستانی در ایران ممکن می‌شود.

از سوی دیگر در وضعیت کنونی شرایط ناآرام و ناامن منطقه به‌عنوان مانعی مهم برای پذیرش و ادغام مهاجران و پناهندگان افغانستانی عمل

می‌کند. مرزهای طولانی و عملاً خارج از کنترل، نگرانی از ورود عوامل ناامنی و بی‌ثباتی را به دغدغه‌ای جدی برای دولت و بخشی از جامعه ایران مبدل کرده است. هراس از پیوند مهاجران در داخل با نیروهای افراطی در افغانستان سبب می‌شود که همواره نگاه امنیتی بر حل مسئله سایه افکند.

بیشمار واقعیت‌های جمعیت‌شناختی و اجتماعی نشان می‌دهند که پدیده اسکان پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران از حالت موقت خارج شده است و ایران باید دیر یا زود باید خود را آماده ادغام این جمعیت در کشور کند. لیکن با توجه شرایط موجود امکان تغییر کوتاه‌مدت در سیاست‌ها وجود ندارد و عملی‌ترین راه در گام اول کاهش پیامدهای منفی تداوم وضع موجود و در گام بعد ایجاد زمینه تغییر سیاست‌های کلی با هدف ادغام این گروه در جامعه ایران از طریق اعطای تابعیت سیاسی است. البته این تغییر سیاست به معنای نادیده‌انگاشتن شرایط عینی و محدودیت‌های موجود و به معنای تغییر یک‌باره وضعیت همه گروه‌ها نیست بلکه مراد ما فرایندی تدریجی و سیاستی سنجیده است که می‌توان آن را از قدیمی‌ترین پناهندگان ساکن در ایران و فرزندان آن‌ها آغاز کرد. باید در نظر گرفت که پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران یک گروه همگن نیستند و هر گروه ویژگی‌های متمایزی دارد که باید به‌طور خاص موضوع توجه قرار گیرد. آنچه در زیر به‌عنوان راه حل مطرح می‌شود، ناظر به گروه‌های مختلف و برآمده از وضعیت قانونی متفاوت آن‌هاست. بدیهی است از میان رفتن تبعیض و نابرابری، مستلزم تغییرات بنیادی در مناسبات اقتصادی- اجتماعی در سطح کلان است و تا زمانی که منطق سرمایه نیروی اصلی شکل‌دهنده موقعیت‌ها و روابط میان آن‌هاست، امکان از میان رفتن تبعیض وجود نخواهد داشت. آنچه در این بخش آمده، راه‌هایی برای کاهش تبعیض با فرض عدم تغییرات بنیادین است.

تحقیق این راه‌کارها مستلزم ائتلاف نیروهای سیاسی و مدنی مخالف تبعیض علیه مهاجران و فشار آن‌ها برای اصلاح قوانین و رویه‌ها در هر مورد است. مخاطب پیشنهادهای ذکر شده، نه دولت یا سیاست‌گذاران به‌طور عام، بلکه نیروهای سیاسی، مدنی و رسانه‌ای است که خواهان پایان دادن به تبعیض علیه افغانستانی‌ها در ایران هستند.

- **خروج پناهندگان از ذیل عبارت عام اتباع بیگانه:** از آنجاکه مهاجران و پناهندگان افغانستانی در ایران، تبعه یک کشور خارجی محسوب می‌شوند به‌عنوان تبعه خارجی مشمول همان قوانینی هستند که در قانون مدنی ایران برای اتباع خارجی تعیین شده است. در نتیجه گام اول بیرون آوردن مهاجران و پناهندگان قانونی ساکن در ایران از ذیل عنوان کلی اتباع بیگانه و تعریف یک مقوله جدید تحت عنوان پناهنده یا مهاجر با حقوق و دسترسی‌های مشخص در نظام قانونی کشور است. به‌عنوان مثال ممنوعیت پیوند اعضا به اتباع خارجی در ایران با این هدف تصویب شده است که ایران به مکانی برای حضور ثروتمندان خارجی که مایل به خرید اعضای بدن از فقرا ایرانی هستند، بدل نشود. اما یک پیامد عملی این قانون، محروم شدن پناهندگان و مهاجران قانونی از امکان پیوند عضو است. این مسئله در موضوعات دیگری چون آموزش، مالکیت، ازدواج یا مالکیت هم صادق است. اصلاح قانون و تعریف موقعیت حقوقی مشخص برای پناهندگان می‌تواند نقطه شروعی برای پایان محرومیت‌های ساختاری باشد.
- **اصلاح رویه‌های اداری و رفتار مأموران دولتی:** یکی از عوامل اصلی نارضایتی افغانستانی‌های ساکن ایران، بدرفتاری کارکنان نهادهای دولتی، عمومی و به‌ویژه پلیس و دستگاه قضایی است. برای اتباع افغانستان شیوه رفتار مأموران پلیس و اردوگاه،

تحقیق‌آمیز و آزردهنده است. البته این رفتارها لزوماً به معنای سیاست ضد‌مهاجر آشکار این نهادها نیست و ممکن است تحت تأثیر پیش‌داوری‌های فردی یا سوءاستفاده غیرحرفه‌ای از موقعیت ضعیف پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران باشد. اما مبارزه با آن می‌تواند به‌عنوان یک سیاست رسمی در دستور کار قرار گیرد. اصلاح شیوه برخورد با اتباع افغانستان اعم از قانونی و غیرقانونی در عین اعمال سخت‌گیرانه مقررات می‌تواند بخشی از نگرش منفی این جمعیت به جامعه ایرانی را کاهش دهد. به‌علاوه اصلاح رفتار مأموران دولتی براساس احترام به کرامت انسانی مهاجران و پناهندگان می‌تواند گام مهمی در کاهش عمومی خشونت نسبت به افغانستانی‌ها در جامعه باشد.

- **رفع کامل موانع تحصیل کودکان:** یکی از ابزارهای تنبیهی در ایران، ایجاد محدودیت برای تحصیل کودکان افغانستانی به‌ویژه مهاجران غیرقانونی است. اگرچه در سال‌های اخیر تلاش‌های زیادی برای تحصیل کودکان افغانستانی انجام شده اما همچنان مسائل متعددی در این حوزه وجود دارد. باید توجه داشت که آموزش کودکان افغانستانی در ایران چه آن‌ها در ایران بمانند و چه به افغانستان بازگردند، به سود منافع ملی ایران است. محرومیت افغانستانی‌ها از تحصیل، محرومیت ایران از اثرگذاری بر نسلی از جوانان افغانستانی است. این امر نه در داخل به نفع ایران است و نه از حیث پیامدهایش در معادلات منطقه‌ای قابل قبول است. آموزش رسمی، مدارس خودگردان و نهادهای مردمی سه امکان اصلی آموزش این کودکان در ایران هستند که می‌توانند مورد توجه قرار گیرند و زمینه عمل آن‌ها با توجه به قوانین و مصالح ملی فراهم شود. حذف شهریه برای تحصیل در مدارس و همچنین فراهم کردن امکان تحصیل بدون محدودیت برای کودکان

فاقد مدارک شناسایی اقدامات اصلی در این زمینه خواهد بود. فرایندهای شناسایی متداول پیش از ثبت نام کودکان مانعی در برابر بهره‌مندی همه آنان از حق تحصیل است.

● **طراحی سیاست ویژه رفاهی برای پناهندگان و مهاجران:** در طول

سال‌های اخیر به طور مستمر یارانه‌های مستقیم و غیرمستقیم پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران حذف شده و بخش اصلی هزینه زندگی بر عهده خانوارها قرار داده شده است. در شرایط نابسامان و رکود اقتصادی، بخشی از پناهندگان و مهاجران افغانستانی در غیاب حمایت‌های متعارف نظام رفاهی همچون یارانه نقدی، مزایای بازنشستگی و پوشش نهادهای امدادی در کشور با مسائل معیشتی جدی مواجه‌اند. گسترده شدن چتر حمایت‌های اجتماعی در حوزه‌های آموزش، بهداشت و معیشت به قصد در برگرفتن آن گروهی که فاقد کارت ملی اند برای جلوگیری از فجایع انسانی حاصل از فقر شدید، ضروری است. نظام رفاهی در ایران با تنگناهای مالی جدی روبه‌روست اما هرگونه اصلاح آن باید با لحاظ کردن آن دسته از جمعیت نیازمند خارج از پوشش باشد که به سبب محرومیت از دریافت تابعیت ایرانی امکان برخورداری از مزایای رفاهی را ندارد.

● **تلاش در جهت ایجاد توافق نهادی در موضوع مهاجرت:** در

بخش‌های قبل از نیروهای فعال مخالف ادغام اجتماعی اتباع افغانستانی در ایران سخن گفته شد. از منافع صنفی بخشی از کارگران ایرانی تا نگرانی‌های امنیتی در حاکمیت از جمله موانعی است که موجب می‌شود علی‌رغم طرح هرچند وقت یکبار مشکلات افغانستانی‌ها در فضای سیاست‌گذاری ایران، اتفاقی به نفع این جمعیت رخ ندهد. شناسایی نیروهای اصلی فعال در میدان سیاست‌گذاری و ایجاد همگرایی نسبی میان بخش‌های مختلف

از جمله اقداماتی است که نیروهای مدافع پناهندگان افغانستانی باید به‌جد آن را دنبال کنند. بدون ایجاد یک توافق نسبی نهادی در میان دستگاه‌ها و نهادهای دولتی و حاکمیتی ذی‌مدخل، اقدامات بخشی علی‌رغم پیشرفت‌های ظاهری در لحظه آخر با شکست روبه‌رو خواهند شد.

- **اعطای مدارک هویتی به مهاجران غیرقانونی:** باید پذیرفت هر بار که ایران نسبت به شناسایی و صدور مدارک قانونی برای اقامت گروهی از مهاجران غیرقانونی اقدام کرده است پس از چندی، موج جدیدی از مهاجرت به شکل‌گیری یک جمعیت غیرقانونی تازه در ایران منجر شده است. از طرف دیگر صدور مجوز حضور قانونی در ایران برای دولت تعهدی ایجاد می‌کند که چندان به آن تمایل ندارد. اما باید توجه داشت حضور یک تا یک و نیم میلیون مهاجر غیرقانونی که هیچ اطلاعاتی در مورد وضعیت آن‌ها وجود ندارد، بالقوه یک معضل جدی برای کشور است. حتی اگر تمایلی نسبت به قانونی کردن کل این جمعیت وجود ندارد می‌توان با سازوکارهایی تدریجی و به‌صورت هدفمند گروه‌های مختلف این جمعیت را شناسایی و صاحب مدارک هویتی کرد. جمعیت مهاجران غیرقانونی خود از بخش‌های مختلفی تشکیل شده و جمع‌آوری اطلاعات از این گروه‌ها می‌تواند امکان شناسایی بخشی از آن‌ها را فراهم کند. به‌عنوان نمونه بخش‌هایی از این جمعیت کسانی هستند که در مقطعی مدارک خود را تمدید نکرده‌اند یا دارای مدارک قانونی بوده‌اند اما پس از بازگشت به افغانستان در یک بازه زمانی مدارک خود را از دست داده‌اند. به‌علاوه کودکان زنان ایرانی که همسرانشان به‌صورت غیرقانونی در ایران زندگی می‌کنند بخش مهمی از این جمعیت‌اند.
- **حل مسئله تابعیت سیاسی فرزندان حاصل از مادر ایرانی و پدر**

خارجی: براساس ماده ۹۷۶ قانون مدنی ایران انتقال تابعیت ایرانی جز در موارد بسیار محدود، تنها از طریق انتقال از پدر ممکن است. قانونی شدن انتقال تابعیت از طریق مادر می‌تواند بخشی از نابسامانی‌ها را کاهش دهد. باید در نظر گرفت که مطابق قوانین کنونی، در صورت ازدواج زن افغانستانی با مرد ایرانی هم زن تابعیت ایرانی دریافت می‌کند و هم به‌طور خودکار فرزند حاصل از این ازدواج تابعیت ایرانی کسب می‌کند. اما عکس آن امکان‌پذیر نیست و این تبعیضی در حق زنان ایرانی محسوب می‌شود. با اصلاح قانون و اعطای بی‌قید و شرط تابعیت از همان بدو تولد، فرزندان حاصل از ازدواج زن ایرانی با مرد خارجی می‌توانند اولین بخشی از این جمعیت به‌لحاظ حقوقی بلا تکلیف در کشور باشند که تابعیت ایرانی دریافت می‌کنند.

- **تسهیل فرایند عبور و مرور میان دو کشور:** با اینکه تاکنون اقداماتی برای تسهیل تردد میان دو کشور انجام شده است اما عملاً برای بسیاری، سفر به واسطه باندهای قاچاق انسان آسان‌تر و ارزان‌تر است. تلاش برای تسهیل واقعی و نه ظاهری تردد میان دو کشور و قانون‌مند کردن آن از طریق مبارزه با باندهای قاچاق انسان می‌تواند از هزینه‌های انسانی این مهاجرت‌ها بکاهد. به رسمیت شناختن مهاجرت میان دو کشور، آسان کردن تردد قانونی و سخت‌تر کردن سفر غیرقانونی می‌تواند دغدغه‌های امنیتی را کاهش دهد و امکان نظارت دقیق‌تر بر ورود و خروج را میسر کند. یکی از اقدامات ضروری در تسهیل تردد، امکان سفر به افغانستان برای پناهندگان و مهاجران افغانستانی بدون از دست دادن مدارک شناسایی‌شان است.

- **اعطای اقامت دائم به پناهندگان:** از مهم‌ترین حقوقی که می‌توان برای یک پناهنده یا مهاجر قانونی تعریف کرد، حق اقامت دائم در

ایران است. بر این اساس افرادی که واجد شرایط قانونی هستند، از حق اقامت دائم در کشور برخوردار خواهند بود. این مقررات در وهله اول می‌تواند پناهندگان را تحت پوشش قرار دهد و در گام‌های بعدی سایر مهاجران را براساس درخواست و شرایطشان دربرگیرد. اعطای اقامت دائم مقدمه‌ای برای دریافت تابعیت سیاسی و برخورداری از حقوق کامل شهروندی خواهد بود.

● **سیاست‌گذاری فرهنگی برای مبارزه با طرد اجتماعی مهاجران:**

شواهد گوناگون نشان می‌دهد اهریمن‌سازی رسمی و رسانه‌ای افغانستانی‌ها، بدرفتاری و تبعیض علیه آن‌ها را حتی در سطح روابط روزمره مشروعیت می‌بخشد. اگرچه برخی رسانه‌ها برای تغییر نگرش عمومی نسبت به افغانستانی‌ها تلاش‌هایی به خرج داده‌اند، هنوز هیچ نهاد یا گروه مشخصی در ایران با جدیت این مسائل را پیگیری نمی‌کند. آگاهی بخشی عمومی و ایجاد شناخت نسبت به جمعیت پناهندگان و مهاجران افغانستانی و مبارزه با عقاید قالبی از یک‌سو و تغییر نگرش نسبت به تابعیت به‌عنوان امری مبتنی بر حقوق شهروندی و نه اکتساب از پدر می‌تواند زمینه تغییرات اساسی را در وضعیت پناهندگان و مهاجران افغانستانی فراهم کند. باورهای مذهبی حتی در زمان وجود رقابت اقتصادی می‌تواند عامل مهمی در تغییر رفتارها نسبت به اتباع افغانستان باشد که باید از آن به‌عنوان منبعی مهم برای تغییر وضعیت سود برد. اگرچه آگاهی بخشی راه‌حل نهایی نیست اما به مثابه یک ابزار کمکی می‌تواند ماهیت ایدئولوژی ضد افغانستانی را برای ایرانیان و به ویژه طبقه کارگر ایرانی آشکار سازد.

● **ایجاد فرایند دریافت تابعیت ایرانی:** از جمله حقوقی که می‌توان

برای یک پناهنده یا مهاجر قانونی تعریف کرد، امکان دریافت تابعیت سیاسی از طریق طی یک فرایند و سازوکار روشن و شفاف

در طی مدت زمان مشخص است. تا زمانی که مرزهای ملی وجود دارند و حقوق افراد بر اساس به رسمیت شناخته شدن در درون این مرزها و کسب «هویت ملی» تعریف می‌شود، راه‌حل تغییر وضعیت پناهندگان ساکن ایران فراهم آوردن امکان دریافت تابعیت ایرانی برای آن‌ها است. نسل‌های جدید پناهندگان افغانستانی مهم‌ترین گروه کاندیدا برای دریافت تابعیت (مضاعف) ایرانی‌اند. تغییر قوانین تابعیتی و به رسمیت شناختن شهروندان افغانستانی - ایرانی راه‌حل نهایی این مسئله خواهد بود. قانون مدنی ایران به همین شکل کنونی ظرفیت اعطای تابعیت به نسل سوم پناهندگان در ایران را داراست. از همین قانون می‌توان برای تغییر شرایط استفاده کرد و به دنبال تغییر اساسی و به روزرسانی قوانین تابعیت در ایران و بویژه به رسمیت شناختن تابعیت مضاعف بود.

- **سیاست‌های معطوف به ادغام اجتماعی:** علاوه بر فراهم کردن امکان دریافت تابعیت ایرانی، سیاست‌های معطوف به ادغام اجتماعی و پیوند با جامعه مقصد اهمیت فراوانی در جلوگیری از حاشیه‌ای شدن مهاجران دارد. صرف اعطای تابعیت شاید از تبعیض آشکار در سطح نهادی بکاهد، اما چنان‌که تجربه بسیاری از کشورها نشان می‌دهد، نابرابری نژادی و قومی به‌سادگی از میان رفتنی نیست. در ایران نیز به نظر می‌رسد مقاومت بخش‌هایی از جامعه ایران در برابر اعطای تابعیت ایرانی به پناهندگان و مهاجران افغانستانی و ادغام آنها در جامعه ایران قابل ملاحظه باشد. به این ترتیب، اتخاذ سیاست‌های اجتماعی کارآمد در مقابله با تبعیض قومی و نژادی با هدف کاهش تنش ضروری است.

در پایان تأکید مجدد بر این نکته ضروری است که در شرایط امروز ایران خطر قدرت گرفتن نیروهای سیاسی‌ای که بخواهند فرصت طلبانه از تنش میان افشار فرودست ایرانی و کارگران افغانستانی بهره‌برداری

کنند، جدی است. با این که در سال‌های اخیر توجه و حساسیت نسبت به مشکلات زندگی اتباع افغانستانی در ایران افزایش یافته و نهادهای مدنی متعددی برای بهبود شرایط آنان تلاش می‌کنند اما وخامت شرایط اقتصادی و تشدید رقابت بر سر منابع، زمینه‌های افزایش تنش را تقویت خواهند کرد. نقش نیروی‌هایی که خود را مدافع حقوق پناهندگان می‌دانند و علیه تبعیض قومی/نژادی مبارزه می‌کنند، در این شرایط بسیار تعیین‌کننده است.

منابع

- احمدی موحد، محمد (۱۳۸۲) ویژگی‌های اقتصادی و اجتماعی مهاجران خارجی با تأکید بر مهاجران افغانی در ایران، فصلنامه جمعیت، ۴۳ و ۴۴، صص ۲۵-۵۱
- پروین، فرهاد (۱۳۸۳) دریافت شهریه از دانش‌آموزان افغانستانی خلاف قانون است، ایران، ۸۳/۵/۲۶
- پهلوان، چنگیز (۱۳۶۸) حال و روز مهاجران افغانی در ایران، آدینه، شماره ۳۳، صص ۱۸-۱۰
- پهلوان، چنگیز (۱۳۷۹) *افغانی‌ها در ایران*، تهران: هیرمند
- ثروتی، محمد (۱۳۸۶)، پیامدهای اخراج مهاجران بر اقتصاد خارجی ایران، دنیای اقتصاد، ۸۶/۲/۲۴
- حاتمی مزینانی، علی (۱۳۷۴) طرح بررسی مسائل اساسی امور اجتماعی، گزارش ۲۹، مهاجران و پناهندگان سیاسی در ایران، معاونت اجتماعی سازمان برنامه و بودجه
- خاوری، تقی (۱۳۸۲) *مردم هزاره و خراسان بزرگ*، تهران: انتشارات شریعتی

شریفی، وحید (۱۳۸۴) تقنای افافنه برای ماندن، اعتماد، ۸۴/۵/۹
 صادقی، رسول (۱۳۸۸) ویژگی های جمعیتی مهاجران خارجی در ایران در سرشماری
 ۱۳۸۵، مجله بررسی های آمار رسمی ایران، سال بیستم، شماره ۱، صص ۷۳-
 ۴۱

صادقی، رسول و عباسی شوازی، محمدجلال (۱۳۹۴) جمعیت شناسی مهاجران
 خارجی در ایران: تحلیل داده های سرشماری ۱۳۸۵ و ۱۳۹۰، مقاله ارائه شده
 در همایش بین المللی مهاجرت: الگوها، پیامدها و سیاست ها، مرکز آمار ایران و
 پژوهشکده آمار، ۵-۶ آبان، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.

عبدی، عباس (۱۳۶۷) مسائل اجتماعی قتل در ایران، تهران: جهاد دانشگاهی

مرکز آمار ایران (۱۳۹۰) سالنامه آماری کشور، انتشارات مرکز آمار ایران

Abbasi-Shavazi, M. J., Glazebrook, D., Jamshidiha, G., Mahmoudian, H., and Rasoul Sadeghi (2005) *Return to Afghanistan? A case Study of Afghans Living in Tehran*, Kabul: AREU (Afghan Research and Evaluation Unit)

Abbasi-Shavazi, M.J., Sadeghi, R. (2015) Socio-cultural Adaptation of Second-generation Afghans in Iran. *International Migration*, 53 (6), 89-110

Abbasi-Shavazi, M.J., Sadeghi, R., Mahmoudian, H., Jamshidiha, G. (2012) Marriage and Family Formation of the Second-Generation Afghans in Iran: Insights from a Qualitative Study, *IMR*, Volume 46: 828-860

Abdi, Abbas (1993) An Analysis of Situation of Afghan Refugees In Iran, In Atteslander, Peter. *Kulturelle Eigenentwicklung*, Frankfurt: campus

Adelkhah, F. and Olszewska, Z. (2007) The Iranian Afghans, *Iranian Studies*, 40:2, 137 - 165

Alba, R., and Nee, V. (2003) *Remaking the American Mainstream, Assimilation and Contemporary Immigration*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Anthias, F. and Yuval-Davis, N. (2005) *Racialized boundaries, Race, nation, gender, colour and class and the anti-racist struggle*, Lon-

don: Routledge

Barker, Martin (1982) *The New Racism*, Maryland: University Publications of America

Bauböck, R. (1996) Introduction, in Bauböck, R., A. Heller and A. R. Zolberg (eds.), *The Challenge of Diversity: Integration and Pluralism in Societies of Immigration*, Aldershot: Avebury. 7-22

Ben-Eliezer, U. (2008) Multicultural society and everyday cultural racism: second generation of Ethiopian Jews in Israel's 'crisis of modernization. *Ethnic & Racial Studies*, 31(5), 935-961

Bhatia, M., and Sedra, M. (2008) *Afghanistan, Arms and Conflict: Armed Groups, Disarmament and Security in a Post-War Society*. London: Routledge

Blolock, H. M. (1967) *Toward a Theory of Minority Group Relations*. John Wiley, New York

Bodenhausen, G. V., & Richeson, J. A. (2010) Prejudice, stereotyping, and discrimination. In R. F. Baumeister & E. J. Finkel (Eds.), *Advanced social psychology* (pp. 341-383), Oxford University Press.

Bonacich, Edna (1972) A Theory of Ethnic Antagonism: The Split Labor Market, *American Sociological Review*, Vol. 37, No. 5 , pp. 547-559

Bonacich, Edna (1976) Advanced Capitalism and Black/White Race Relations in the United States: A Split Labor Market Interpretation, *American Sociological Review*, Vol. 41, No. 1, pp. 34-51

Bosswick, W., Heckmann, F. (2006) *Integration of migrants: Contribution of local and regional authorities*. European Foundation for the Improvement of Living and Working Conditions, Dublin

Boswell, T. E. (1986) A *split labor market* analysis of discrimination against Chinese immigrants, 1850-1882. *American Sociological Review*, 51, 352-371.

British Refugee Council, (1987) *Afghanistan: the human tragedy*. A report by British voluntary agencies concerned with the plight of Afghan refugees

- Castells, M. (1975) Immigrant workers and class struggle in advanced capitalism, *Politics and Society*, Vol. 5, No. 1.
- Central Statistics Organization (2014) National Risk and Vulnerability Assessment 2011-12. Afghanistan Living Condition Survey, Kabul, CSO.
- Centre for Contemporary Cultural Studies (1982) *The Empire Strikes Back: Race and Racism in 70s Britain*, London: Routledge
- Citrin, J., Reingold, B., & Green, D. P. (1990) American identity and the politics of ethnic change. *Journal of Politics*, 52, 1124-1154.
- Commission on the Future of Multi-Ethnic Britain (2000) *The Future of Multi-Ethnic Britain: the Parekh report*, London: Profile Books
- Cooley, John K., (2000) *Unholy Wars: Afghanistan, America and International Terrorism*, London: Pluto Press
- Eisenberg, Jaci (2013) *The Boatless People: The UNHCR and Afghan Refugees, 1978-1989*, Working Papers in International History, Graduate Institute of International and Development Studies, No. 14
- Espenshade, T.J. and Hempstead, K. (1996) Contemporary American attitudes toward US immigration. *International Migration Review* 30(2): 535-570.
- Esser, H. (1980) *Aspekte der Wanderungssoziologie. Assimilation und Integration von Wanderern, ethnischen Gruppen und Minderheiten. Eine Handlungstheoretische Analyse.* Darmstadt/Neuwied: Luchterhand Verlag.
- Esser, H. (2000). *Soziologie. Spezielle Grundlagen. Band 2: Die Konstruktion der Gesellschaft.* Frankfurt-New York: Campus.
- Gans, H. J. (1973) The Possibilities of Class and racial Integration in American New Towns: A Policy-Oriented Analysis. In *New Towns: Why and for Whom?* H.S. Perloff and N.C. Sandberg, eds. New York: Praeger
- Gans, H.J. (1992). Second-Generation Decline: Scenarios For the Economic and Ethnic Futures of the Post-1965 American Immigrants. *Ethnic and Racial Studies* . 15, 173-192.

- Garner, Steve (2010) *Racisms an introduction*, London: SAGE Publications
- Giordano, C. (2010) Paradigms of Migration: From Integration to Transnationalism, *Kultura IR Visuomene*, Nr. 1(2): 11-27
- Glazer, N. & Moynihan, D.P. (1970) *Beyond the melting pot: the Negroes, Puerto Ricans, Jews*, Cambridge, MA: MIT Press
- Goodson, Larry P., (2001) *Afghanistan's Endless War: State Failure, Regional Politics and the Rise of the Taliban*, University of Washington Press
- Gordon, M. (1964) *Assimilation in American Life*. New York: Oxford University Press
- Hall, S. (1981) Teaching race. In *The school in the multicultural society—a reader* , A. James & R.Jeffcoate (eds). London: Harper & Row.
- Halliday, Fred (2001) Iran and the Middle East: Foreign Policy and Domestic Change, *Middle East Report*, No. 220, pp. 42-47
- Harpviken. K. (2009) *Social Networks and Migration in Wartime Afghanistan*, NY: Palgrave
- Heckmann F. (2003) From ethnic nation to universalistic immigrant integration, in Heckmann, F. and D. Schnapper (eds.), *The Integration of Immigrants in European Societies.National Differences and Trends of Convergence*, Stuttgart: Lucius & Lucius. pp 45-78.
- Heckmann, F. and Schnapper, D. (2003) *The integration of immigrants in european societies*, Stuttgart, Lucius andLucius.
- Hernes G and Knudsen K (1992) Norwegians attitudes toward new immigrants. *Acta Sociologica*, 35(2): 123-139.
- Herrmann, S. K. (2010) Practices of Misrecognition in P. Kaufmann et al. (eds.), *Humiliation, Degradation, Dehumanization*, Library of Ethics and Applied Philosophy, 133-149
- Hoffmann-Nowotny, H. J. (1973) *Sociology of foreign workers problem. A Theoretical and Empirical Analysis on the example of Switzerland*, Stuttgart : Ferdinand Enke Verlag
- Hood, M. V., & Morris, I. L. (1997) Amigo o enemigo? Context,

- attitudes, and Anglo public opinion toward immigration. *Social Science Quarterly*, 78, 309-323.
- Hoodfar, H. (2004) Families on the Move: the Changing Role of Afghan Refugee Women in Iran, *Hawwa*2(2): 141-171
- Hoodfar, H. (2007) Women, religion and the 'Afghan Education Movement' in Iran, *The Journal of Development Studies*, 43:2, 265-293
- Hosseini, A. (1993) Refugees policies in Iran, In Atteslander, Peter. *Kulturelle Eigenentwicklung*, Frankfurt: campus
- Human Rights Watch (2013) *UNWELCOME GUESTS: Iran's Violation of Afghan Refugee and Migrant Rights*, Human Rights Watch publications
- Huntington, S. P. (2004) *Who are we? The challenges to America's national identity*. New York: Simon and Schuster
- Imhof, Kurt (1993) Nationalismus, Nationalstaat und Minderheiten. Zu einer Soziologie der Minoritäten, *Soziale Welt*, vol. 44, no. 3, pp. 327-57
- International Labour Organization (2012) *Afghanistan: Time to move to sustainable jobs: Study on the state of employment in Afghanistan*, Kabul, ILO.
- Kakar, M. H. (1997), *Afghanistan: The Soviet Invasion and the Afghan Response, 1979-1982*, Berkeley, CA: University of California Press
- Koepke, B. (2011) *Situation of Afghans in the Islamic Republic of Iran Nine Years After the Overthrow of the Taliban Regime in Afghanistan*, Middle East Institute Press
- Lautze, S. , Stites, E., Nojumi, N. and Najimi, F. (2002) *Qaht-E-Pool 'A Cash Famine': Food Insecurity in Afghanistan 1999-2002*, Feinstein International Famine Center, Tufts University
- LEE, S.Y., Fung, S.I, CHOU, K.L. (2016) Exclusionary attitudes toward the allocation of welfare benefits to Chinese immigrants in Hong Kong, *Asian and Pacific Migration Journal*, Vol. 25(1) 41-61

- Loescher, G. (2001). *The UNHCR and World Politics: A Perilous Path*. Oxford: Oxford University Press.
- Marfleet, Philip (2006) *Refugees In A Global Era*, NY: Palgrave
- Margalit, A. (1996) *The decent society*. Cambridge, MA: Harvard University Press
- Meyers, E. (2004). International immigration policy: A theoretical and comparative analysis. New York: Palgrave Macmillan
- Milani, Mohsen M. (2006) Iran's Policy Towards Afghanistan, *Middle East Journal*, Vol. 60, No. 2, pp. 235-256
- Miles, R. (1982) *Racism and Migrant Labour*, London: George Allen and Unwin
- Miles, R. & Brown, M. (2003) *Racism*, NY: Routledge
- Mofid, K. (1990) *The Economic Consequences of the Gulf War*, London: Routledge
- Monsutti, A. (2004) Cooperation, remittances, and kinship among the Hazaras, *Iranian Studies*, 37:2, 219-240
- Monsutti, A. (2005) *War and Migration: Social Networks and Economic Strategies of the Hazaras of Afghanistan*, Routledge
- Monsutti, A. (2006) *Afghan Transitional Networks: Looking Beyond Repatriation*, Afghanistan Research and Evaluation Unit
- Monsutti, A. (2007) Migration as a Rite of Passage: Young Afghans Building Masculinity and Adulthood in Iran, *Iranian Studies*, volume 40, number 2, April
- Neuhäuser, C. (2010) Humiliation: The Collective Dimension, In P. Kaufmann et al. (eds.), *Humiliation, Degradation, Dehumanization*, Library of Ethics and Applied Philosophy , 21-36
- Newman B.J. (2013) Acculturating contexts and Anglo opposition to immigration in the U.S. *American Journal of Political Science*. 57:374-90
- Nikolinakos, M. (1975) Notes Toward a General Theory of Migration in Late Capitalism, *Race and Class*, 17(1):5-18.
- Opatow, S. (1990) Moral exclusion and injustice: An introduction.

Journal of Social Issues, 46, 1-20.

- Papademetriou, D. (1993) Confronting the Challenge of Transnational Migration: Domestic and International Responses, In OECD, *The Changing Course of International Migration*, Paris: OECD.
- Park, R.E., and Burgess, E.W. (1924) *Introduction to the Science of Sociology*. 2d ed. Chicago:University of Chicago Press
- Pettigrew, T. (1979) Racial change and racial policy. *Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 44, 114-131
- Phizacklea, A. and Miles, R. (1979) Working-Class Racist Beliefs in the Inner City. In Robert Miles and Annie Phizacklea, eds., *Racism and Political Action in Britain*, pp. 93-123. London: Routledge & Kegan Paul.
- Phizacklea, A. and Miles, R. (1980) *Labour and Racism*, London: Routledge and Kegan Paul
- Phizacklea, A. And Miles, R., (1981) The strike at Grunwick, in P.Braham et al., *Discrimination and Disadvantage in Employment*, pp. 266-74.
- Piran, P. (2004) Effects of Social Interaction between Afghan Refugees and Iranians on Reproductive Health Attitudes, *Disasters*, 28(3): 283-293
- Portes, A. and Zhou, M. (1993) The New Second Generation: Segmented Assimilation and Its Variants. *Annals of the American Academy of Political and Social Sciences*, 530: 74-96.
- Rajman, R. and Semyonov, M. (2004) Perceived Threat and Exclusionary Attitudes toward Foreign Workers in Israel, *Ethnic and Racial Studies*, 27: 780-99.
- Rajaei, B. (2000) The politics of refugee policy in post-revolutionary Iran, *The Middle East Journal*, (54)1.
- Refugee Council of Australia (2015) AUSTRALIA'S REFUGEE AND HUMANITARIAN PROGRAM 2014-15 Community views on current challenges and future directions , Refugee Council of Australia
- Restifo, S.J., Roscigno, V.J. and Qianb,Z (2013) Segmented As-

- similation, Split Labor Markets, and Racial/Ethnic Inequality: The Case of Early-Twentieth-Century New York, *American Sociological Review*, 78(5) 897- 924
- Rubin, B. R. (1996) Afghanistan: The Forgotten Crisis. *Refugee Survey Quarterly*. 15: 1-35.
- Sandberg, N. (1973) *Ethnic Identity and Assimilation: The Polish Community*. New York: Praeger
- Safri, M. (2011) The Transformation of the Afghan Refugee: 1979-2009, *The Middle East Journal*, Volume 65, Number 4, Autumn, pp. 587-601.
- Scalettaris, G. (2007) Refugee Studies and the International Refugee Regime: A Reflection on a Desirable Separation, *Refugee Survey Quarterly*, 26 (3), 36-50.
- Scheepers, P., Gijsberts, M. and Coenders, M. (2002) Ethnic Exclusionism in European Countries. Public Opposition to Civil Rights for Legal Migrants as a Response to Perceived Ethnic Threat, *European Sociological Review*, 18 (1), 17-34.
- Schilling, J. (2006) On the pragmatics of qualitative assessment: Designing the process for content analysis. *European Journal of Psychological Assessment*, 22(1), 28-37.
- Schneider S.L. (2008) Anti-immigrant attitudes in Europe: Outgroup size and perceived ethnic threat. *European Sociological Review* 24(1): 53-67.
- Sengupta, B. (2011) Earnings and Sectoral Choice of Low-Skill Afghan Workers in Iran: Evidence from Micro-Level Survey Data, *Public Policy and Administration Research*, 1 (1), 35-42
- Shelby T. (2003) Ideology, Racism, and Critical Social Theory. *Philosophical Forum*, 34: 153-188.
- Sides, J., and Citrin, J. (2007) European Opinion about Immigration: The Role of Identities Interests and Information. *British Journal of Political Science*, 37, 477-504
- Sniderman, P. M., Hagendoorn, L., & Prior, M. (2004) Predisposing factors and situational triggers: Exclusionary reactions to immigrant minorities. *American Political Science Review*, 98, 35-49

- Stephan, W.G., Stephan, C.W.,(2000) An integrated threat theory of prejudice. In: Oskamp, S. (Ed.), *Reducing Prejudice and Discrimination*. Lawrence Erlbaum, Hillsdale, NJ, pp. 23-46.
- Stephan, W. G., Oscar Y., Kimberly R. M.,(2009) Intergroup Threat Theory, In T. Nelson (Ed.), *Handbook of Prejudice*. Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum
- Taguieff, P.A. (1990) *The New Cultural Racism in France*, *Telos*, 83: 109-22.
- Taguieff, P.A. (2001) *The Force of Prejudice*, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Tober, D. (2007) My Body Is Broken Like My Country: Identity, Nation, and Repatriation among Afghan Refugees in Iran , *Iranian Studies*, 40:2, 263-285
- Turton, D. and P. Marsden (2002) *Taking Refugees for a Ride? The Politics of Refugee Return to Afghanistan*. Kabul: Afghanistan Research and Evaluation Unit.
- U.S Committee for Refugees (2009) World Refugee Survey - Iran, 17 June, available at: <http://www.refworld.org/docid/4a40d2a84a.html>
- U.S. Committee for Refugees (1997) World Refugee Survey - Iran, 1 January, available at: <http://www.refworld.org/docid/3ae6a8b418.htm>
- U.S. Committee for Refugees (1998) World Refugee Survey - Iran, 1 January 1998, available at: <http://www.refworld.org/docid/3ae6a8a324.html>
- U.S. Committee for Refugees (1999) World Refugee Survey 1999 - Iran, 1 January, available at: <http://www.refworld.org/docid/3ae6a8cc8.html>
- U.S. Committee for Refugees (2000) World Refugee Survey - Iran, 1 June, available at: <http://www.refworld.org/docid/3ae6a8c423.html>
- U.S. Committee for Refugees (2001) *Afghan Refugees Shunned and Scorned*, Washington, DC.

- U.S. Committee for Refugees (2001) World Refugee Survey - Iran, 20 June, available at: <http://www.refworld.org/docid/3b31e164f.html>
- U.S. Committee for Refugees (2002) World Refugee Survey - Iran, 10 June 2002, available at: <http://www.refworld.org/docid/3d04c15510.html>
- U.S. Committee for Refugees (2003) World Refugee Survey - Iran, 1 June, available at: <http://www.refworld.org/docid/3eddc49c14.html>
- U.S. Committee for Refugees (2004) World Refugee Survey - Iran, 25 May 2004, available at: <http://www.refworld.org/docid/40b4593d8.html>
- U.S. Committee for Refugees (2005) World Refugee Survey - Iran, 20 June 2005, available at: <http://www.refworld.org/docid/42c9289020.html>
- U.S. Committee for Refugees (2006) World Refugee Survey - Iran, 14 June 2006, available at: <http://www.refworld.org/docid/4496ad0d2.html>
- U.S. Committee for Refugees (2007) World Refugee Survey - Iran, 11 July, available at: <http://www.refworld.org/docid/46963883c.html>
- U.S. Committee for Refugees (2007) World Refugee Survey - Iran, 11 July 2007, available at: <http://www.refworld.org/docid/46963883c.html>
- U.S. Committee for Refugees and Immigrants (1999) Refugees in Iran: Who Should Go? Who Should Stay? Refugee Reports, Vol. 20, No 6
- UNHCR (2006) *Tripartite Meeting on Returns to Afghanistan*, Palais des Nations in Geneva: Press Briefing, Jennifer Pagonis
- Whittaker, David J. (2006) *Asylum Seekers and Refugees in the Contemporary World*, London: Routledge
- Wickramasekara, P., Sehgal, J., Mehran, F., Noroozi, L., and Eisazadeh, S. (2006) *Afghan Households In Iran: Profile And Impact*, International Migration Programme International Labour Office

- Wimmer, A. (1997) Explaining xenophobia and racism: A critical review of current research approaches, *Ethnic and Racial Studies*, 20:1, 17-41
- Zahedi, A. (2007) Transnational Marriages, Gendered Citizenship, and the Dilemma of Iranian Women Married to Afghan Men, *Iranian Studies*, 40:2, 225-239
- Zanjani, H. (1995) Population and Urbanization In Iran (Vol. I. Population). Center for the Study of Urbanization and Architecture, Tehran.
- Hernes G and Knudsen K (1992) Norwegians attitudes toward new immigrants. *Acta Sociologica*, 35(2): 123-139.

پیوست‌ها

پیوست ۱: معرفی مشارکت‌کنندگان در تحقیق

بخش مربوط به تجربه افغانستانی‌ها از ایران، محصول مصاحبه ۷۴ نفر از هزاره‌های ساکن تهران است. شناخت اجمالی مشخصات هر یک از آنان می‌تواند تنوع نمونه انتخاب شده را نشان دهد و همچنین به درک بهتر مطالب مطرح شده در مصاحبه‌ها کمک کند. لازم به تکرار مجدد است که همه اسامی مطرح شده نام‌های مستعار هستند.

آرزو: ۳۵ ساله است و از سال ۱۳۶۵ با خانواده‌اش به ایران مهاجرت کرده است. پدرش کارگر کوره‌پز خانه و بعداً کارگر گاوداری بوده و خودش در ۱۵ سالگی ازدواج کرده و دارای سه فرزند است. با همسر و فرزندانش بعد از سقوط طالبان به افغانستان برگشته‌اند اما به جهت مشکلات مالی و شکست در انطباق بعد از چهار سال دوباره به ایران آمده‌اند. همسرش کارگر ساختمانی است و می‌گوید در مقاطعی مشکلات مالی خیلی شدید داشته‌اند و هیچ‌کمی هم برای آن‌ها وجود

نداشته است.

احمد: ۵۴ ساله است و از سال ۱۳۵۸ در ایران زندگی می‌کند. شغل مختلفی را تجربه کرده است؛ کار در آسیاب، میوه‌فروشی، کارگر انبار، سبزی‌کاری و در آخر کارگر آهنگری. در کارگاه آهنگری در یک سازه مهره‌های کمرش آسیب دیده و سه ماه است خانه‌نشین شده است. از کارفرمایش شکایت نکرده چون فکر می‌کند «دستش به‌جایی بند نیست». با خانه‌نشینی او همسرش مجبور به کار شده و به خاطر اینکه باید هزینه زندگی را تامین کند فرصت پیگیری شکایت و دریافت خسارات برای شوهرش را ندارد.

امان‌الله: ۴۲ ساله، متاهل و دارای چهار فرزند است که از ۲۴ سال قبل در ایران زندگی می‌کند. ابتدا شاگرد مکانیک بوده و بعد در اداره گاز استخدام شده اما سال ۷۲ بعد از اینکه افغانستانی بودنش لو رفته، از کارش اخراج شده است. بعد وارد کارهای ساختمانی شده و سنگ‌کاری ساختمان را از یک افغانستانی دیگر یاد گرفته است. الان وضع مالی‌اش نسبتاً مناسب است و توانسته یک موسسه فرهنگی در حوالی میدان خراسان تأسیس کند و کار اصلی‌اش آموزش موسیقی است.

ابراهیم: در سال ۱۳۶۳ در اسلامشهر به دنیا آمده و تا دوم راهنمایی درس خوانده است. از سال ۱۳۸۰ به صورت قاچاق به اروپا رفته اما پرونده‌اش در انگلستان قبول نشده و بعد از ۹ سال مجبور به بازگشت به ایران شده است. مدارک قانونی ندارد و به خاطر همین به قول خودش ۴ سال است تا امام‌زاده داوود هم نرفته است. شغلش خیاطی است و در حال حاضر مجرد است.

اسد: ۴۵ ساله است و از ۲۴ سال قبل در ایران زندگی می‌کند. در ۱۵ سالگی پدرش را از دست داده، و با مادرش در افغانستان زندگی می‌کرده است. می‌گوید از ترس سربازگیری تصمیم به مهاجرت به

ایران می‌گیرند. با کار سنگ‌بری شروع کرده است. یک‌بار از ایران اخراج شده اما دوباره برگشته است. الآن کارش ابزارزنی سنگ نمای ساختمان است و از وضعیت مالی‌اش راضی است. می‌گوید علاقه اصلی‌اش درس خواندن در حوزه بوده که امکانش را پیدا نکرده است.

انسیه: ۴۵ ساله است و بعد از ظهور طالبان با خانواده‌اش به ایران آمده است. ۱۷ سال است با همسر و فرزندان‌ش در باقرشهر زندگی می‌کند. می‌گوید به‌صورت قاچاق با دو فرزند ۲ ساله و ۵ ماهه به ایران آمده و دو سال اول زندگی در ایران را صرف پس دادن هزینه قاچاق کرده‌اند. شوهرش در کارخانه بازیافت پلاستیک کار می‌کند و از سال قبل معلوم شده مشکل دیسک کمر و سنگ کلیه دارد. در فقر مالی شدید زندگی می‌کنند و می‌گوید شهریه دبیرستان پسرش را هم نتوانسته پرداخت کند. از زمان حضور در ایران صاحب دو فرزند دیگر هم شده است. هر شش نفر در یک خانه ۱۲ متری زندگی می‌کنند.

باقر: جوان ۳۰ سال‌های است که ۸ سال پیش ازدواج کرده است. از دوسالگی در ایران بوده و تحصیلاتش را تا مقطع دیپلم ادامه داده است. حرفه‌اش گچ‌کاری است و با پدر و مادر و خانواده خودش در یک‌جا زندگی می‌کند. وسایل خانه و لباس‌هایش نشان می‌دهد وضع مالی‌اش خوب است اما می‌گوید گچ‌کاری شغل سختی است و تنها تا سن خاصی می‌توان آن‌ها ادامه داد. فکر می‌کند بعد از چهل‌سالگی به خاطر دیسک کمر مجبور است مانند بقیه همکارانش این شغل را کنار بگذارد.

برات: ۳۸ ساله، متأهل و دارای ۳ فرزند است. تا سوم راهنمایی درس خوانده است و اکنون در نعمت‌آباد زندگی می‌کند. کارش را از کارگری ساختمانی شروع کرده اما اکنون پیمانکار شده است. درآمد خوبی دارد و صاحب‌خانه در تهران است. در سال ۱۳۸۳ به افغانستان بازگشته اما شکست خورده و مجدداً به ایران آمده است. مهم‌ترین

مشکلش این است که کسب و کارش را بدون شراکت با یک ایرانی نمی‌تواند به‌پیش ببرد و هم اسناد مالکیتش به نام یک ایرانی است
جواد: ۴۰ ساله است و از ۱۸ سالگی ایران زندگی می‌کند. اوایل در گاوداری کار می‌کرده اما به خاطر سختی کار وارد کار ساختمانی و بعد از ۴ سال کارگری وارد نماکاری شده است. وضعیت مالی‌اش خوب است و توانسته خانه بخرد. البته خانه‌اش به اسم یک فرد ایرانی است.
حفیظ‌الله: ۲۸ ساله، متولد ایران، متأهل و دارای دو فرزند است. خانواده‌اش از ابتدای مهاجرت کشاورزی می‌کرده‌اند؛ اما خودش وارد حرفه نجاری شده و الآن اصطلاحاً «کنترات کار» است. در سال ۱۳۸۲ با خانواده‌اش به افغانستان رفته اما خودش بعد از دو سال به ایران برگشته است.

حسین: دانش‌آموز ۱۹ سال‌های است در تهران به دنیا آمده و در تابستان‌ها و ایام تعطیل کارگری هم می‌کند. در یک خانواده ۶ نفری در شهرری زندگی می‌کند که از وضعیت مالی مناسبی برخوردار نیست. با کار کارگری خرج تحصیلش را تأمین می‌کند. فارسی را به لهجه تهرانی صحبت می‌کند اما دوستانش اغلب افغانستانی‌اند.

حمیده: ۴۸ سال سن دارد و خانواده‌اش ۵۰ سال است که در ایران زندگی می‌کنند. تا دوم راهنمایی درس خوانده و در شهرری مغازه کوچک گل‌فروشی دارد. از شوهرش طلاق گرفته و به همین دلیل نتوانسته کارت آمایش خود را تمدید کند و در حال حاضر بدون مدرک است. فرزند ندارد و مشکل اصلی زندگی‌اش به‌جز مشکلات اقتصادی، اعتیاد برادر بزرگش است.

خجسته: ۳۱ ساله و از ۱۵ سال پیش به ایران آمده است. در ۱۴ سالگی ازدواج کرده و شوهرش کارگر ساختمانی بوده است؛ اما بعد از یک سانحه در محل کار دیگر نمی‌تواند کار کند و خود او باید با خیاطی خرج خانواده را تأمین کند. البته دو دخترش هم به او کمک می‌کنند.

شوهرش ۴ سال قبل به افغانستان برگشته ولی او حاضر نشده برگردد و به همین خاطر شوهرش با این شرط که او مجدداً ازدواج نکند، او را غیابی طلاق داده است.

خلیل: مردی میان‌سال است و از زمان طالبان به ایران آمده است. اول در مشهد دست‌فروشی می‌کرده اما به تهران آمده و الآن در بازار مولوی مغازه لباس‌فروشی دارد. می‌گوید پلیس و شهرداری فروشنده‌های افغانستانی را می‌شناسند و بینشان «حق و حساب» وجود دارد. کارت آمایش دارد اما محل زندگی‌اش در کارت مشهد است. متأهل است و دو فرزند دارد. روابطش با ایرانی‌ها را سرد و بی‌روح توصیف می‌کند از برخورد مردم و مأموران دولتی بسیار ناراضی است.

داود: در سال ۱۳۶۶ به دنیا آمده و تا چهارم دبستان در افغانستان زندگی کرده است. با ظهور طالبان به همراه خانواده‌اش ایران سفر کرده و دارای کارت آمایش است. بعد از مهاجرت به ایران ادامه تحصیل نداده و اکنون کارگر کارگاه نجاری است. داود مجرد است.

رحیمه: ۳۱ ساله، متأهل و دارای سه فرزند است. در مشهد به دنیا آمده اما ۱۲ سال است که در تهران زندگی می‌کند. با همسر و فرزندان در محدود بازار مولوی ساکن اند و شوهرش هم کارگر ساده است. از آنجا کارت آمایشش مربوط به مشهد است، برای ثبت‌نام فرزندان در مدرسه مشکل دارد و به همین دلیل آن‌ها را به یک موسسه خیریه که برای کودکان کار آموزش می‌دهند می‌فرستند. می‌گوید در محله‌شان روزبه‌روز بر تعداد مهاجران غیرقانونی پشتون و پاکستانی اضافه می‌شود.

رضا: پسری ۱۷ ساله و مجرد است که به همراه خانواده‌اش در حوالی میدان انقلاب زندگی می‌کند. پدرش سرایدار یک ساختمان است و خودش هم در مغازه لوازم‌التحریرفروشی محل کار می‌کند. فارسی را به لهجه تهرانی صحبت می‌کند و می‌گوید خانواده‌اش در

محل کاملاً شناخته شده است. از زندگی اش نسبتاً راضی است اما معتقد است دیگران مثل او نیستند و اغلب افغانستانی‌ها از شرایطشان در ایران ناراضی‌اند.

رقیه: ۲۳ ساله، مجرد و دانشجویست. فارسی را به لهجه تهرانی حرف می‌زند. خانواده‌اش وضعیت مالی مناسبی دارند اما او از شرایط زندگی اش در ایران ناراضی است. وقتی از او درباره رضایتش از زندگی در ایران سؤال شد، با خشم گفت که نمره رضایتش صفر است.

زهرة: ۳۹ سال سن دارد و از ۴ سالگی به ایران آمده است. ساکن کن، متأهل و دارای سه فرزند است که از میان آن‌ها پسر بزرگش چند وقتی است به امید مهاجرت به استرالیا در اندونزی به سر می‌برد. همسرش قبلاً خیاط بوده اما الآن کار صراف‌ی انجام می‌دهد. تا به حال افغانستان نرفته و هیچ شناختی هم از افغانستان ندارد. او الآن معلم یک مدرسه خودگردان است.

ربابه: ۲۸ ساله و متولد مشهد است که از ده سال قبل به همراه خانواده‌اش به جستجوی کار به تهران آمده است. تا سوم راهنمایی درس خوانده و در حال حاضر خانه‌داری می‌کند. پدرش از کارافتاده است و در خانه می‌ماند. به علت بیماری نتوانسته در ثبت‌نام آمایش شرکت کند و به همین خاطر مدارک هویتی اش تمدید نشده و در حال حاضر بدون مدرک است.

رضوانه: ۳۷ ساله است و از ۱۷ سالگی به همراه دو برادرش به ایران آمده است. بعد از آمدن به ایران نتوانسته درس بخواند و بعد از مدتی ازدواج کرده است. شوهرش کارگر ساده ساختمانی است و ۴ فرزند دارد. می‌گوید مشکلات مالی زیادی دارد و زندگی اش راحت نیست. به خاطر مشکلات مالی نتوانسته فرزندانش را به دانشگاه بفرستد. یکی از پسرهایش در ۱۷ سالگی مخفیانه از خانواده به سوئد رفته و می‌گوید الآن زندگی خوبی دارد.

زهرا: دختری ۱۹ ساله و مجرد و متولد تهران است. در خانواده‌ای ۷ نفره زندگی می‌کند و پدرش سبزی‌فروش است. در حال حاضر در مقطع پیش‌دانشگاهی درس می‌خواند. با اینکه هزاره است اما چهره‌اش شبیه هزاره‌ها نیست و به خاطر همین مشکلات کمتری در روابط با ایرانی‌ها دارد. می‌گوید معلم‌ها آخر سال تازه می‌فهمند افغانستانی است، تجربه بدی از مدرسه ندارد. فارسی را به لهجه تهرانی حرف می‌زند و هیچ شناختی از افغانستان ندارد.

زیبا: ۲۷ ساله است و با سه فرزندش از یک سال قبل به‌صورت غیرقانونی در ایران زندگی می‌کند. همسرش سه سال است که قاچاقی به استرالیا رفته است. قبلاً پاکستان بوده و می‌گوید مهاجرت هزاره‌ها از کویته پاکستان به ایران به علت خشونت‌های مذهبی زیاد شده است. به‌صورت قاچاق به ایران آمده و شرایط سفر قاچاق را بسیار سخت توصیف می‌کند. به همراه فرزندانش در یک پارکینگ زندگی می‌کنند و خودش هم با منجوق‌دوزی درآمد دارد.

سحر: ۲۰ ساله و متولد پاکستان است. دو سال پیش با پسرعمویش ازدواج کرده که او افغانستانی و متولد ایران است. بعد از ازدواج در افغانستان به‌صورت قاچاق به ایران آمده است. شوهرش کارگر ساختمانی است و وضعیت مالی‌شان خوب نیست. پول رهن خانه‌شان را از برادرش گرفته و می‌گوید باید این پول را به او برگرداند. به همین خاطر ممکن است مجبور شوند به افغانستان برگردند.

سمیرا: زن ۳۴ ساله و متأهل است که ۵ فرزند دارد. خانواده‌اش قبل از انقلاب به ایران آمده‌اند. پدرش کارگر ساده گاو‌داری و مرغ‌داری بوده است و تا سوم راهنمایی درس خوانده است؛ اما نکته مهم زندگی وی، موفقیت شغلی همسرش است که کارگاه تولید تیرچه ساختمانی دارد. همسرش علاوه بر کارگران ایرانی، راننده ایرانی هم دارد. خودروی شخصی‌شان مزدا ۳ است. از معدود مصاحبه‌شوندگانی است که رابطه

خوبی با همسایه‌ها دارد. نکته قابل توجه در ظاهرش، تعداد قابل توجه زیورآلات طلاست.

سمیه: زنی ۲۵ ساله و متأهل است که در شهریار زندگی می‌کند. از سه‌سالگی به ایران آمده‌اند و ابتدا در مشهد زندگی می‌کرده‌اند. تا پنجم ابتدایی درس خوانده و الآن خانه‌داری می‌کند. شوهرش با یک شریک ایرانی کارگاه شیشه‌بری دارد و در منطقه صنعتی کار می‌کند. نگران محدودیت‌های شغلی شوهرش است و معتقد است اگر مشکلات قانونی نبود، همسرش می‌توانست از لحاظ شغلی پیشرفت بیشتری داشته باشد.

سمانه: در سال ۱۳۵۵ در افغانستان به دنیا آمده و از سال ۱۳۵۹ به ایران مهاجرت کرده است. ابتدا در مشهد زندگی می‌کرده‌اند اما با شدت برخورد پلیس در این شهر از سال ۱۳۷۵ به تهران آمده‌اند. تا دوم راهنمایی درس خوانده و شوهرش کارگر ساختمانی است. معتقد است زندگی افغانستانی‌ها در ایران «بیهوده» است و خودش و بچه‌هایش هیچ آینده‌ای ندارند. می‌گویند بچه‌هایش روز و شب خواب رفتن به اروپا را می‌بینند.

سهیلا: ۳۸ ساله است و ۲۲ سال پیش به ایران مهاجرت کرده است. شوهرش کارگر مرغداری و گاوداری در حصارک کرج بوده اما از ده سال پیش به تهران آمده‌اند. پسرش سال قبل هفت میلیون برای گرفتن گذرنامه به قاچاقچی‌ها داده اما «پولش را خورده‌اند». پسر دیگر و شوهرش فروشنده می‌کنند.

شوکت: زنی ۵۰ ساله است که با همسر و فرزندانش از ۲۹ سال پیش به ایران مهاجرت کرده‌اند. شوهرش ۸۰ ساله‌اش قبلاً کارگر گاوداری بوده اما الآن از کارافتاده شده و خرج خانه را دخترانش تأمین می‌کنند. از وضعیت خانه مشخص است شرایط معیشتی خانواده‌شان بسیار سخت است و می‌گویند هیچ کمکی هم از نهادهای خیریه

دریافت نمی‌کنند. می‌گویند از وضعیت زندگی‌اش و نوع برخورد دولت با افغانستانی‌ها «دلگیر» است.

شهناز: ۱۵ سال است در ایران زندگی می‌کند و دو دختر دارد. شوهرش ابتدا در سنگ‌بری کار می‌کرده اما به دلیل دیسک کمر مجبور به تغییر شغل می‌شود. تصمیم گرفته در تهران در کارگاه کیف فروشی کار کند اما «مشهدی‌ها» در چهارراه سیروس تظاهرات می‌کنند و پلیس جلوی کار آن‌ها را می‌گیرد. الآن شوهرش بیکار است و می‌گویند ۴۰ میلیون بدهی دارد.

صادق: ۳۳ سال سن دارد و متولد ایران و ساکن باقرشهر است. ۴ برادر و ۵ برادر دارد و خودش دارای یک دختر است. به خاطر مشکلات اقتصادی تا سوم راهنمایی درس خوانده و الآن گچ کار است. ابتدا در مشهد زندگی می‌کرده‌اند اما با سختگیری‌ها و فشارهایی که در سال ۷۲ به افغانستانی‌ها برای ترک ایران آمده، با خانواده‌اش از مشهد به تهران مهاجرت کرده است. محدودیت‌های شغلی را بزرگ‌ترین مشکلش در زندگی می‌داند.

صدیقه: ۳۳ ساله و از ۲۸ سال پیش به ایران مهاجرت کرده است. شوهر اولش معتاد بوده، دو بار اخراج شده و در نهایت بر اثر تصادف در مرز فوت می‌کند. از شوهر دومش هم طلاق گرفته است چون فهمیده که یک زن دیگر هم دارد. بعد از مرگ شوهر اولش نتوانسته مدارک هویتی‌اش را تمدید کند و اما بعداً توانسته گذرنامه بگیرد. پسرش بعد از ازدواج دومش از خانه رفته و خبری از او ندارد. فکر می‌کند پیش‌عمویش باشد که او هم معتاد است. می‌گویند دو سال است که فامیل‌هایش با او قطع رابطه کرده‌اند.

عصمت: ۴۵ ساله است و از ۱۷ سال پیش با شوهر و فرزندانش در ایران زندگی می‌کند. شوهرش کارگر سلاخی است و ۴ فرزند هم دارد. معتقد است مهاجر مثل سنگی است که از جایش کنده شده و به

همین خاطر هیچ وقت آرام نخواهد بود. خانواده اش مشکلات معیشتی فراوانی دارد و می گوید همه فکرش این است که در این گرانی «شب از کجا بیاریم بخوریم».

عارف: ۳۸ ساله است و از ۱۹ سال پیش در ایران زندگی می کند. شغلش گلدوزی است و ازدواج نکرده است. دو برادرش را به سوئد فرستاده و از این بابت بسیار راضی است. کارت آمایش دارد و ساکن باقرشهر است.

علیجان: ۳۷ ساله است و از سال ۱۳۷۰ به ایران آمده است. متأهل است و ۳ فرزند دارد. از کارگری سنگبری شروع کرده بعداً کارگر کارگاه شیشه و بعد فروشنده مغازه بلورفروشی در بازار شده اما الآن مغازه لوازم خانگی خودش در باقرشهر را می چرخاند. سواد خواندن و نوشتن را در نهضت سوادآموزی فراگرفته است و می گوید به علت مشکلات مالی نتوانسته فرزندش را به دانشگاه بفرستد.

عنایت: ۲۶ ساله و متولد ورامین است. در یک خانواده ۸ نفره زندگی می کند و شغلش خیاطی است. به غیر از مادر همه اعضای خانواده کار می کنند. سال ۱۳۸۲ خانه شان را فروخته اند و به افغانستان رفته اند تا تولیدی پوشاک در هرات تأسیس کنند، اما به قول خودش به خاطر آشنا نبودن با فضای افغانستان ورشکسته شده و دوباره به ایران آمده اند. خواهر و برادرش مدرسه خودگردان داشته اند اما بعد از مدتی مدرسه شان تعطیل و آن ها به اتهام ارتباط با احزاب سکولار افغانستانی بازداشت می شوند.

عزیز: ۴۸ ساله است و سی سال پیش به ایران مهاجرت کرده است. بعد از دو سال به افغانستان بازگشته و دو سال افغانستان مانده اما دوباره به ایران آمده است. در افغانستان ازدواج کرده و الآن صاحب ۴ فرزند است. اوایل حضورش کارگر بود اما اکنون فروشنده مغازه است. می گوید چون از کسبه قدیمی باقرشهر مشکلی ندارد و سایر کسبه و

مشتری‌ها با او خوب رفتار می‌کنند.

عیسی خان: ۵۹ ساله است و از سال ۱۳۶۵ به ایران مهاجرت کرده است. ۵ پسر و یک دختر دارد و تا سال ۸۴ در محلات زندگی می‌کرده است. با ممنوعه شدن محلات، مجبور به مهاجرت به اراک می‌شود اما به تهران می‌آید. کارگر ساختمانی بوده اما دو سال آخر خیاطی کرده و الآن از کار افتاده است. معتقد است مردم ایران نسبت به افغانستانی‌ها خیلی رحم و مروت داشته‌اند اگرچه تعداد کمی هم بد بوده‌اند. می‌گوید در تهران جایی را نگشته و فقط شاه عبدالعظیم را دیده است. بیشترین مشکل تحصیل فرزندانش است که هم برای مدرک مشکل دارند و هم هزینه تحصیلشان بالاست.

علی: ۲۳ ساله و متولد اسلامشهر است و اکنون دانشجوی یکی از دانشگاه‌های علوم پزشکی است. مجرد است و با خانواده‌اش زندگی می‌کند. فارسی را با لهجه تهرانی صحبت می‌کند. شغل پدرش خرید و فروش آهن است و به همین سبب از وضعیت مالی خوبی برخوردارند. بزرگ‌ترین مشکل افغانستانی‌ها در ایران را نوع برخورد پلیس و مأموران دولتی داند که با افغانستانی‌ها به شدت بدرفتاری می‌کنند.

عذرا: ۵۳ است و از سال ۱۳۶۸ در ایران زندگی می‌کند. دو سال در نهضت درس خوانده و سواد دارد. می‌گوید زندگی در هزاره‌جات بسیار سخت بوده و کارشان جمع‌آوری خار بوده است. در ایران هم زندگی بسیار سختی داشته و با چهار فرزند گاهی غذا هم نداشته‌اند. بعد از اینکه شوهرش در انبار لاستیک‌فروشی استخدام می‌شود وضع زندگی‌شان کمی بهتر می‌شود. یکی از پسرهایش به سوئد رفته و الآن مهندسی می‌خواند.

علی محمد: پسری ۱۹ ساله مجرد است که در باقرشهر مغازه سبزی خردکنی دارد. در تهران به دنیا آمده و پدرش کارگر ساده است.

خانواده‌ای شش نفره دارند که او و برادرش خرج خانه را تأمین می‌کنند. تا سوم راهنمایی بیشتر درس نخوانده و وارد بازار کار شده است. سال قبل به خاطر یک دعوای خیابانی کارت آمایش او باطل شده و از ایران اخراج شده است؛ اما سه ماه بعد به صورت قاچاق به ایران بازگشته است.

علیرضا: پسری ۲۷ ساله، متولد ایران و مجرد است. ۶ سال است به تهران آمده اما قبلاً در اصفهان زندگی می‌کرده است. از ۷ سالگی همراه پدرش کوره‌پز خانه می‌رفته و بعدتر وارد کار سنگبری شده است. به لهجه دری صحبت می‌کند و اکنون ساکن نعمت‌آباد است. دل خوشی از رفتار مردم چه در اصفهان و چه در تهران ندارد و معتقد است در ایران با افغانستانی‌ها بد رفتار شده است.

عبدالله: طلبه‌ای ۳۱ ساله است که با همسر و دو فرزندش در باقرشهر زندگی می‌کند. هم خودش و هم همسرش در ایران به دنیا آمده‌اند و او اکنون امام جماعت نائب یکی از مساجد محل است. معتقد است «اسلام مرز ندارد» امروز حتی در روحانیت هم رعایت نمی‌شود و افغانستانی‌ها نمی‌توانند امام جماعت اصلی مساجد باشند. ریشه بد رفتاری در مناطق فقیرنشین را هم تعصبات می‌داند که نه دولت و نه افغانستانی‌ها تلاشی برای از میان بردن آن نکرده‌اند.

عنایت‌الله: ۴۸ ساله است و از ۱۱ سالگی در ایران زندگی کرده است. متأهل است و سه فرزند دارد و اکنون کارگر کارخانه بازیافت است. یک فرزندش را در اثر برق‌گرفتگی از دست داده است. معتقد است افغانستانی‌ها در ایران رفتارشان عوض، و به سبک زندگی ایران نزدیک شده و زندگی در ایران با افغانستان بسیار متفاوت است.

غلام: ۶۵ ساله است و از سال ۱۳۶۲ به ایران مهاجرت کرده است. ابتدا کارگر مرغداری و گاوداری بوده است اما وقتی فرزندانش به سن مدرسه رسیده‌اند برای اینکه آن‌ها بتوانند مدرسه بروند از گاوداری که

خارج از شهر بوده بیرون آمده و کارگر ساختمانی شده است. وضعیت مالی خوبی ندارد و از هشت سال پیش که ضعیف شده دست‌فروشی می‌کند.

فاطمه: ۲۲ سال سن دارد، در تهران به دنیا آمده و تا دیپلم درس خوانده است. به خاطر مشکلات مالی نتوانسته ادامه تحصیل دهد. پدرش از کار افتاده است و به همین خاطر او خواهرش خیاطی می‌کنند و خرج خانه را تأمین می‌کنند. به لحاظ وضعیت معیشتی به نظر می‌رسد مشکلات زیادی در تأمین مخارج زندگی دارند.

قادر: ۴۰ ساله است و در باقرشهر مغازه قصابی دارد. از ۲۲ سال پیش به ایران آمده و از همان ابتدا در کشتارگاه مشغول کار شده است. سه فرزند دارد و دارای کارت آمایش است. معتقد است چون شغل آزاد دارد فشار اقتصادی اذیتش نمی‌کند اما برای کارگرها شرایط خیلی سخت شده است. می‌گوید هزاره‌ها در ایران اذیت می‌شوند اما در افغانستان هم شرایطشان بهتر نیست.

منصوره: زنی ۳۵ ساله که ۲۸ سال پیش با خانواده‌اش به ایران آمده است. بعد از سقوط طالبان به افغانستان رفته‌اند اما چون کار پیدا نکرده‌اند مجدداً به تهران برمی‌گردند. شوهرش کارگر سر فلکه است و فقط او گذرنامه دارد زیرا هزینه گرفتن گذرنامه برای بقیه ۵ عضو خانواده زیاد است. پسرش هم در کارخانه بازیافت زباله کار می‌کرده اما چون دچار بیماری پوستی شده از این کار بیرون آمده و الآن خیاطی می‌کند.

محمد رحیم: ۵۰ ساله است و اولین بار زمان جنگ شوروی مجردی به ایران آمده است. بعد از سقوط دولت نجیب‌الله به افغانستان رفته، ازدواج می‌کند اما بعد از ظهور طالبان به ایران بازمی‌گردد. ابتدا شورآباد زندگی می‌کرده و بعد از ۷ سال به باقرشهر آمده است. شغلش چاه‌کنی است. یک‌بار رد مرز شده اما دوباره قاچاقی به ایران بازگشته

است. برخورد نیروی انتظامی زمان دستگیری و رد مرز افراد را بسیار توهین آمیز توصیف می‌کند و شرایط اردوگاه‌های مرزی را هم بسیار بد می‌داند.

محمدجواد: ۶۰ ساله است و از قبل از انقلاب برای کار به ایران می‌آمده است. از سال ۱۳۶۷ به صورت دائمی به ایران مهاجرت کرده است. دو سال بعد زن و فرزندانش هم به ایران آمده‌اند. ۸ سال در یزد در سنگ‌بری کار کرده و بعد به تهران آمده است. الآن نگهبان یک ساختمان نیمه‌کاره است و هفته‌ای یک روز به خانه می‌رود.

محمد: پسری ۲۷ ساله و دانشجویست که در خانی‌آباد زندگی می‌کند. تا زمان دیپلم در مشهد زندگی کرده اما از ۷ سال پیش به تهران آمده و در خانه خواهرش زندگی می‌کند. معتقد است زندگی در مشهد با تهران خیلی فرق دارد زیرا مشهد در محله‌ای زندگی می‌کرده که اغلب افغانستانی بوده‌اند. زندگی در تهران باعث شده تا تمایزها بیشتر مشخص شود. معتقد است در محله شاید کسی مستقیماً به او توهین نکند اما در رفتار مردم می‌بیند که افغانستانی‌ها را قبول ندارند.

مژگان: ۲۶ ساله و متولد مشهد است. ۱۵ سال است که در تهران زندگی می‌کنند و خودش در کارگاه مبل‌سازی کار می‌کند. فکر می‌کند اگر دولت مانع نمی‌شد می‌توانست خیلی پیشرفت کند و کارگاه خودش را داشته باشد. مدارک هویتی ندارد و در منطقه خلیج فارس زندگی می‌کند.

مبارک: ۵۳ ساله است و از سال ۱۳۷۷ به ایران آمده است. بی‌سواد است و ۵ فرزند دارد. کارش کار در گاوداری و مرغداری بوده و با خانواده‌اش همان‌جا زندگی می‌کرده است. بعداً شغلش را عوض کرده و کارگر ساختمانی شده است. به خاطر گردوخاک آسم گرفته و کار برایش سخت شده است. وضعیت مالی خوبی ندارد و آرزوی زیارت قم است که به خاطر بی‌پولی نتوانسته برود.

مختار: در سال ۱۳۶۹ به دنیا آمده و تا راهنمایی در افغانستان بوده است. پدر و مادرش در افغانستان زندگی می‌کنند و او و برادرش سال ۱۳۸۳ به صورت غیرقانونی به ایران آمده‌اند. ابتدا نزد بستگان خود در اصفهان وارد حرفه سنگ‌بری شده‌اند؛ اما کار سنگ‌بری برایش سخت بوده و بعد به تهران می‌آید و پیش دایی‌اش خیاطی یاد می‌گیرد. الآن در حوالی میدان امام حسین تهران در یک کارگاه خیاطی کار می‌کند. به فعالیت‌های هنری علاقه دارد و بازیگر تئاتر است.

محمدعلی: پسری ۳۱ ساله و مجرد است که یافت‌آباد به دنیا آمده و زندگی می‌کند. فارسی را به لهجه دری صحبت می‌کند. دانشجوی رشته زبان است اما در کنار تحصیل در کار نجاری به برادرش کمک می‌کند. آخر هفته‌ها هم در کارگاه خیاطی خواهرش، بار جابجا می‌کند. نسبت به شرایط افغانستانی‌ها در ایران بسیار معترض است و به خصوص رفتار مأموران پلیس و اردوگاه را زنده می‌داند.

عباس: مردی ۴۰ ساله، متأهل و دارای دو فرزند است. در مشهد به دنیا آمده اما ۳۰ سال است که در تهران زندگی می‌کند. در مناطق مختلف تهران مانند اکباتان، سه‌راه افسریه، شوش، مولوی کار کرده و شغل‌های مختلفی مانند کشاورزی، کارگری، کوره‌پز خانه، شاگرد مغازه و نگهبانی را تجربه کرده است. معتقد است اگرچه وضعیت افغانستانی‌ها در ایران مناسب نیست اما بخشی از مسئله هم به خاطر رفتارهای برخی از افغانستانی‌ها در ایران است.

مجتبی: پسر ۲۴ ساله و مجرد است که در خانواده‌ای ۷ نفره زندگی می‌کند. خودش و پدرش هر دو کارگر ساختمانی‌اند. تا سوم راهنمایی درس خوانده و معتقد است به خاطر شرایط سخت مالی امکان تحصیل نداشته است. با خشم از شرایط زندگی‌اش در ایران سخن می‌گوید و معتقد است افغانستانی‌ها در ایران قربانی نژادپرستی‌اند.

موسی: ۴۰ ساله است و می‌گوید از ۱۸ سال پیش بین ایران و

افغانستان در رفت و آمد است اما الآن ۴ سال است که دیگر در ایران ساکن شده است. متأهل و دارای دو فرزند است. گذرنامه دارد، بی سواد و شغلش نقاشی ساختمان است. می گوید هیچ وقت کارش به کلانتری و اردوگاه نکشیده و کسی کاری به او نداشته است. تحصیل بچه هایش در ایران را بهترین مزیت زندگی می داند.

مجید: ۲۷ ساله و متولد شهرری است. تا دیپلم درس خوانده است اما به علت ممنوعیت تحصیل در دوره پیش دانشگاهی در سال ۱۳۸۵ نتوانسته تحصیلمش را ادامه دهد. معتقد است اگر شرایط مساعد بود او الآن «جراح قلب» بوده اما شرایط ایران این فرصت را از او گرفته است. فارسی را به قول خودش به لهجه «شابدلعظیمی» حرف می زند و در محل شناخته شده است. اهل شعر است و با چند انجمن ادبی همکاری می کند. در حال حاضر کارگری می کند.

مرضیه: ۳۶ سال سن دارد و دو فرزند دارد. از همسرش جدا شده و خرج خانه را از طریق تدریس خصوصی به دانش آموزان محروم از تحصیل تأمین می کند. فارسی را با لهجه تهرانی صحبت می کند. بزرگترین مسئله اش در ایران این است که فرزند ۱۸ ساله اش نمی تواند «سرش را بالا بگیرد و در شهر راه برود». از وضعیت خانه اش مشخص است که در تأمین مخارج زندگی مشکل دارد. حتی به لحاظ جسمانی هم ضعیف به نظر می رسد اگرچه سخت کوشی را هم می توان در چهره اش دید.

معصومه: زن ۳۳ ساله، متولد ایران، مجرد و دانشجویست. در کنار تحصیل خیاطی می کند زیرا پدرش به علت سگته مغزی قادر به کار کردن نیست. فارسی را به لهجه تهرانی صحبت می کند. شرایط خانه نشان می دهد که وضعیت مالی مناسبی ندارند. بخش زیادی از درآمدشان صرف کرایه خانه می شود. از وضعیت زندگی افغانستانی ها در ایران بسیار ناراضی است و معتقد است افغانستانی ها در ایران

هزینه‌های زیادی را متحمل می‌شوند.

مونس: مونس ۲۵ ساله و در ایران به دنیا آمده است. سه سال است که با همسرش که یک کارگر ساده است، ازدواج کرده و یک پسر دو ساله دارد. تا سوم راهنمایی درس خوانده و به همراه خانواده‌اش ساکن باقرشهر است. در دوران کودکی به سبب فقر مالی، سختی‌های فراوانی را تحمل کرده و به قول خودش خوشی ندیده است. در سال ۱۳۸۳ به همراه پدرش به امید بهبود شرایط به افغانستان بازمی‌گردد اما به در آنجا هم کاری از پیش نمی‌برند و مجبور می‌شود به ایران بازگردد. بازگشت به افغانستان باعث شده تا کارت پناهندگی‌اش را از دست بدهد و اکنون گذرنامه خانواری داشته باشد. یکی از تلخ‌ترین تجربه‌های زندگی‌اش، فلج شدن برادرش به خاطر عدم توان مالی پدر برای پرداخت هزینه‌های درمان است.

مصطفی: جوان ۲۲ ای است که ۲۰ سال است در تهران زندگی می‌کند. تا دوم راهنمایی درس خوانده و همراه با برادرش در باقرشهر مغازه لباس فروشی دارد. ۵ سال قبل پدرش به علت تصادف از کار افتاده شده و او و برادرش نان‌آور خانواده‌اند. بدترین تجربیات زندگی‌اش را در ورامین داشته که به شدت از سوی مردم محلی اذیت می‌شده‌اند. زندگی در باقرشهر را از لحاظ برخورد مردم به مراتب بهتر از زندگی در مناطق اطراف تهران می‌داند.

محمد رضا: جوان ۲۴ ساله متولد پاکدشت است که خانواده‌اش از ۳۲ سال قبل به ایران آمده‌اند. به خاطر مشکلات مالی دوران راهنمایی و دبیرستان را غیرحضور خوانده است. شرایط خانه نشان می‌دهد که وضعیت مالی مناسبی ندارند؛ اما خود او معتقد است شرایط پیشرفت برای افغانستانی‌ها در ایران مهیا نبوده است.

نرگس: دختری است ۳۱ ساله که از یک‌سالگی در ایران زندگی کرده است و اکنون کارت آمایش دارد. فارسی را به لهجه تهرانی حرف

می‌زند. در حال حاضر ساکن محله نعمت‌آباد بوده و در یک مدرسه خودگردان به‌عنوان معلم کار می‌کند. مجرد است و تحصیلاتش را به خاطر مشکلات مالی خانواده تا دیپلم بیشتر ادامه نداده است. پدرش را در کودکی بر اثر تصادف از دست داده و اکنون با خانواده برادرش زندگی می‌کند. از زندگی‌اش در ایران ناراضی است و احساس می‌کند خود و خانواده‌اش در ایران هیچ دستاوردی نداشته‌اند.

ناصر: ۲۶ ساله، ساکن شهرری و شغلش لوله‌کشی ساختمان است. تا هفت‌سالگی در افغانستان زندگی کرده و بعد با خانواده‌اش به کویته پاکستان رفته‌اند. بعد از اتمام دوران دبیرستان و اخذ دیپلم به همراه خانواده به ایران مهاجرت کرده‌اند. مدارک هویتی ندارد و به خاطر همین مجبور است کمتر در معرض دید پلیس باشد. از نحوه برخورد دولت و مردم ایران با هزاره‌ها ناراضی است و می‌گوید «همه کاسه کوزه‌ها در نهایت سر هزاره‌ها خرد می‌شود».

نوید: ۲۳ ساله و کارگر ساختمانی است. از ۱۶ سال پیش به ایران آمده و سال ۱۳۸۱ به مدت ۶ ماه به افغانستان بازگشته است. اما چون موفق نبوده دوباره به ایران آمده است. اوایل کارگر نجاری بوده و یک بند انگشتش را در یک سانحه از دست داده است. بعداً وارد حرفه خیاطی شده اما چون دوست داشته شبانه تحصیل کند به کار ساختمانی روی می‌آورد که وقت آزاد بیشتری داشته باشد.

نیک محمد: متولد ۱۳۵۴ در افغانستان است و از ۲۲ سال پیش به ایران مهاجرت کرده است. پدرش در زمان دولت نجیب‌الله «خلقی» بوده و به همین خاطر بسیاری از بستگانش توسط طالبان کشته شده‌اند و برای همین از برگشتن به افغانستان می‌ترسد. همسرش ایرانی است و در تربت‌جام با او ازدواج کرده است ولی نتوانسته برای فرزندش شناسنامه بگیرد. یک‌بار تجربه اخراج از ایران را داشته اما مجدداً برگشته است. او و شش برادرش همه نجار هستند. از کارگری شروع

کرده اما الآن کنترات کار است. مدتی معتاد بوده اما از شش سال پیش ترک کرده است.

نجیب: ۲۶ ساله و متولد کابل است و از ۱۷ سال پیش در ایران زندگی می‌کند. در یک کارگاه تولیدی پوشاک زنانه کار می‌کند. بخش زیادی از درآمدش را پس انداز می‌کند چون می‌گوید هزینه ازدواج خیلی بالاست. سعی می‌کند کاری به هیچ کس نداشته باشد و اصلاً با کسی درگیر نمی‌شود.

نقیسه: ۳۸ ساله است و از سال ۱۳۷۱ ایران زندگی می‌کند. شش فرزند دارد که می‌گوید به خاطر شهریه هیچ کدام نتوانستند درسشان را ادامه بدهند. در یک درمانگاه نظافت کار است و حقوق اندکی می‌گیرد. شوهرش هم کارگر سر فلکه است. پسرش در انبار رنگ کار می‌کند و همیشه نگران است که خطری برای او پیش نیاید.

هانیه: ۳۰ ساله است و از ۸ سالگی در ایران زندگی می‌کند. به خاطر مشکلات اقتصادی نتوانسته درس بخواند اما بعد از ازدواج به شوهرش در خیاطی کمک کرده و الآن شرایط بهتری دارند. وقتی حامله بوده است از شدت کار فرزندش آسیب می‌بیند و سه روز بعد از زایمان می‌میرد. از افغانستان خاطره خوبی ندارد چون مادر، برادر و عموهایش آنجا کشته شده‌اند. می‌گوید حاضر است همه زخم‌زبان‌ها و مشکلات ایران را تحمل کند تا فرزندانش از «بمب و کشتار» نجات پیدا کنند.

هادی: پسر ۳۲ ساله، مجرد و دانشجوی دکترا است. پدر روحانی است و با مادرش از قبل از انقلاب به ایران آمده‌اند. پدرش دو همسر و مجموعاً ۱۱ فرزند دارد. ساکن نعمت‌آباد است اما وضعیت مالی خانواده مناسب است. پدرش به سبب اینکه روحانی شناخته شده‌ای است توانسته زندگی مناسبی در ایران داشته باشد و اغلب فرزندانش را تا مقاطع بالای تحصیلی حمایت کند. در میان همه مصاحبه‌شوندگان جوان، هادی را می‌توان راضی‌ترین فرد از وضعیت زندگی‌اش به‌شمار

آورد.

یحیی: ۵۰ ساله است و دو سال قبل از انقلاب ایران به تهران آمده است. در تمام این مدت کارگر ساده بوده و در کارهای ساختمانی، کشاورزی و دامداری کار کرده است. می‌گوید به خاطر اسلام به ایران آمده اما ایران کاری برایش نکرده است.

یوسف: متولد سال ۱۳۵۷ و از سه‌سالگی با پدر و مادرش به ایران آمده است. ۴ سال زاهدان و ۱۶ سال بندرعباس بوده اما با ممنوعه شدن آنجا به تهران آمده است. متأهل است و سه فرزند دارد. شغلش خیاطی است و در خانه کت‌وشلوار می‌دوزد. می‌گوید همه وقتش را کار می‌کند و فرصتی برای تفریح ندارد. از صاحب‌کارش راضی است و می‌گوید هر هفته با او تسویه می‌کند.

پیوست ۲: فهرست مناطق ممنوعه اقامت اتباع افغانستانی

مناطق ممنوعه استان	استان
اقامت اتباع افغانستانی در سطح استان ممنوع است.	آذربایجان شرقی
اقامت اتباع افغانستانی در سطح استان و کلیه اتباع غیرایرانی در شهرهای مرزی استان ممنوع است.	آذربایجان غربی
اقامت اتباع افغانستانی در سطح استان و اقامت اتباع عراقی در شهرستان های پارس آباد، بیله سوار، گرمی، مشکین شهر و نمین ممنوع است.	اردبیل
اقامت اتباع افغانستانی در شهرستان های نطنز، فریدن، فریدون شهر، سمیرم، چادگان، خوانسار، بخش مرکزی اصفهان، دهاقان، نائین، گلپایگان، خورویابانک، اردستان و بخش ابوزید از شهرستان آران و بیدگل ممنوع است.	اصفهان
اقامت اتباع غیرایرانی در کل استان بلامانع است.	البرز
اقامت اتباع افغانستانی در سطح استان و اقامت کلیه اتباع غیرایرانی در شهرستان های مهران، دهلران و شهرهای مرزی استان ممنوع است.	ایلام

مناطق ممنوعه استان	استان
اقامت اتباع افغانستانی در شهرستان های دیلم و گناوه ممنوع است.	بوشهر
اقامت اتباع غیرایرانی در کل استان (به استثناء منطقه خجیر در منطقه ۱۳ شهرداری تهران برای اتباع افغانستانی) بلامانع است.	تهران
اقامت اتباع افغانستانی در سطح استان ممنوع است.	چهارمحال و بختیاری
اقامت کلیه اتباع خارجی در شهرستان‌های مرزی نهبندان، سربیشه، درمیان، فائن، زیرکوه، فردوس، سرايان و طبس ممنوع است. اقامت اتباع افغانستانی صرفاً در شهرستان های خوسف و بیرجند مجاز است. اقامت اتباع عراقی در سطح استان ممنوع است.	خراسان جنوبی
اقامت اتباع افغانستانی در شهرستان‌های مرزی تربت جام، قوچان، تایباد، خواف، سرخس، کلات نادری و درگز ممنوع است.	خراسان رضوی
اقامت اتباع افغانستانی و عراقی در سطح استان ممنوع است.	خراسان شمالی
اقامت اتباع افغانستانی در سطح استان به استثناء شهرستان گتوند و اقامت و تردد سایر اتباع خارجی در شهرستان‌های آبادان، خرمشهر و دشت آزادگان ممنوع است. تبصره: اقامت اتباع خارجی دارنده گذرنامه و اقامت معتبر در شهرستان‌های آبادان و خرمشهر بلامانع است.	خوزستان
اقامت اتباع افغانستانی در سطح استان ممنوع است و صرفاً شهرستان‌های زنجان و خدابنده برای اقامت اتباع عراقی مجاز است.	زنجان
اقامت و تردد اتباع خارجی در منطقه گرمسار و ورودی قصر بهرام، مرکز آزمایش معراج يك و منطقه دامغان از جاده جندق به طرف مرکز آزمایش سراج و اقامت اتباع افغانستانی در شهرستان‌های شاهرود و دامغان ممنوع است.	سمنان

استان	مناطق ممنوعه استان
سیستان و بلوچستان	اقامت اتباع افغانستانی و عراقی در کل استان و اقامت و تردد اتباع خارجی در شهرستان های زابل، هیرمند، زهک و نیز بخش های مرزی شهرستان های خاش، ایرانشهر، سراوان و چابهار ممنوع است.
فارس	اقامت اتباع افغانستانی در شهرستان های فیروزآباد، فراشبند، داراب، ارسنجان، فسا، مَهر، رستم، نی ریز و خنج ممنوع است.
قزوین	اقامت اتباع افغانستانی در کل استان به استثناء شهرستان قزوین، ممنوع است.
قم	اقامت اتباع غیرایرانی در کل استان بلامانع است.
کردستان	اقامت اتباع افغانستانی در سطح استان و اقامت کلیه اتباع خارجی در بخش مرکزی شهرستان سقز و شهرستان های بانه و مریوان و همچنین شهرهای مرزی استان (به استثنای مهمان شهرها) ممنوع است.
کرمان	اقامت اتباع افغانستانی در شهرستان های عنبرآباد، بافت، منوجان، قلعه گنج، بم، فهرج، رودبار، فاریاب، نرماشیر، کهنوج، جیرفت، انار و ریگان و همچنین اقامت اتباع عراقی در سطح استان ممنوع است.
کرمانشاه	اقامت اتباع افغانستانی در سطح استان و کلیه اتباع خارجی در شهرهای مرزی استان ممنوع است.
کهگیلویه و بویراحمد	اقامت اتباع افغانستانی در سطح استان ممنوع است.
گلستان	اقامت اتباع افغانستانی در کل استان، به غیر از شهرستان های گرگان و گنبد ممنوع است.
گیلان	اقامت اتباع افغانستانی در سطح استان ممنوع است.
لرستان	اقامت اتباع افغانستانی در سطح استان ممنوع است.
مازندران	اقامت اتباع افغانستانی در سطح استان ممنوع است.
مرکزی	اقامت اتباع افغانستانی در شهرستان های آشتیان، تفرش، فراهان، فرمهین، خمین، شازند، محلات، زرندیه، کمیجان و بخش خنداب از توابع اراک ممنوع است.

مناطق ممنوعه استان	استان
اقامت اتباع افغانستانی در کل استان و اقامت اتباع عراقی در شهرستان های کیش، حاجی‌آباد، قشم، ابوموسی و جاسک ممنوع است.	هرمزگان
اقامت اتباع افغانستانی در سطح استان ممنوع است.	همدان
اقامت اتباع افغانستانی صرفاً در شهرستان‌های خاتم و بافق ممنوع است.	یزد